

قطعه اول دعای مکارم الاخلاق که شرح و تفسیر آن در بخش اول این کتاب به چاپ رسیده است.

(۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَانْتَهِ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

(۲) اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نِيَّتِي، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَاعْنِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَلَا تَفْتِنَنِي بِالنَّظَرِ، وَاعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ، وَعَبِّدْنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَاجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ وَلَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ، وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

(۴) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَاطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أُحْدِثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقُدْرَتِهَا.

(۵) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعْنِنِي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا أُسْتَبَدِّلُ بِهِ، وَطَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أَرْيَغُ عَنْهَا، وَنِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا، وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

(۶) اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوتِبُ بِهَا إِلَّا حَسَنْتُهَا، وَلَا أَكْرُومَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَمْتُهَا.

(۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنِّ إِلَى الْمَحَبَّةِ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ إِلَى الْمَوَدَّةِ، وَ مِنْ ظَنِّهِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةِ، وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنَيْنِ الْوَلَايَةِ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةِ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النُّصْرَةِ، وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِبِينَ تَصْحِيحِ الْمِقَّةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةِ الْأَمْنَةِ.

(۸) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَ ظَفَرًا بِمَنْ غَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي، وَ وَفْقًا لِمَنْ سَدَّدَنِي، وَ مُتَابَعَةً مَنْ أَرْشَدَنِي.

(۹) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ، وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفَى مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ.

۱ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعای شریفه مکارم الاخلاق (۱) حاوی تعالیمی مهم و درسهای آموزنده و انسانساز است و به هر نسبت که افراد علاقمند و با ایمان در مضامین آن دقت کنند و محتوای آن را بنیکی فرا گیرند و دستورهایش را عملاً به کار بندند، به همان نسبت از سعادت واقعی و کمال راستین برخوردار می گردند و به مکارم اخلاق و سجایای انسانی متخلق می شوند. البته اگر این دعا شرح و تفسیر شود و جملات آن با استفاده از آیات و اخبار، مورد بحث و بررسی قرار

گیرد، قطعاً فواید و نتایج آن برای مسلمانان بیشتر خواهد بود. برای نیل به این هدف مقدس، اینک به خواست خداوند متعال، شرح و تفسیر آن آغاز می گردد.

امام سجاد (ع) در ابتدای دعا، بر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت معظمش درود می فرستد و در پیشگاه الهی عرض می کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ (۲)

خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ایمان مرا به کاملترین مدارج برسان.

در جمله اول، یعنی صلوات بر پیامبر اسلام دو مطلب قابل بحث است: یکی مشروعیت اصل دعا در آیین مقدس اسلام، و آن دیگر درود بر نبی معظم اسلام قبل از آغاز دعا.

اما موضوع اول، یعنی مشروعیت دعا از نظر شرع مقدس یکی از قطعی ترین امور دینی و از جمله ضروریات اسلام است، یعنی قرآن شریف و روایات پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام این مطلب را به مردم آموخته اند که مسلمانان و پیروان قرآن باید حوائج و مقاصد خود را و حل مشکلات و گرفتاری های خویش را در پیشگاه خدا عرضه کنند و از ذات اقدس او بخواهند که آن مشکلات را حل نماید و آن گرفتاری ها را برطرف سازد. بنابراین اصل مشروعیت دعا در اسلام قطعی و مسلم است.

جالب آنکه نه تنها در دین اسلام دعا امری است قطعی و مسلم، بلکه در ادیان انبیای گذشته و نزد پیامبران سلف نیز مساله دعا یک امر حتمی بوده و پیشوایان الهی این مطلب را به مردم گفته و آموخته اند.

علاوه بر این خودشان در مواقع و موارد متعدد در پیشگاه باری تعالی دعا کرده اند و خداوند بعضی از آن دعاها را در قرآن شریف آورده است. یک مورد در قضیه حضرت شیخ الانبیاء والمرسلین، ابراهیم خلیل است. موقعی که هاجر و اسماعیل را به سرزمین بی آب و گیاه مکه آورد و آنان را در آنجا مستقر نمود، عرض کرد:

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوه (۳)

پروردگارا! من کسانی از اهل بیت و ذریه خود را در این سرزمین بی آب و گیاه، در کنار بیت مقدست اسکان داده ام برای آنکه اقامه نماز کنند و دینت را بر پا دارند. آنگاه دعا می کند و می گوید:

فاجل أفئده من الناس تهوی الیهم (۴)

بارالها! تفضل کن و در مقابل این خدمت دینی، دلهای مردم را به آنان متمایل بنما.

دعای دیگر که خدا در قرآن آورده، از حضرت زکریاست. او در ایام پیری و شکستگی خود و در روزگار پیری همسر خود به پیشگاه الهی عرض می کند:

وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقراً فهب لی من لدنک و لیا (۵)

خداوند! من بعد از خود در امر دین تو از کسان و بستگانم خائفم. پروردگارا در این سنین پیری خودم و همسرم، به لطف و کرمت به ما فرزندی عنایت کن که جانشین من شود و مسائل مربوط و متناسب با من را انجام دهد. باری تعالی دعای او را مستجاب کرد و حضرت یحیی را به وی عطا فرمود.

اما دعای سوم از حضرت موسی بن عمران (ع) است. موقعی که موسی (ع) از طرف خداوند مأمور می شود نزد فرعون برود و او را به لطف الهی می پذیرد ولی دعا می کند و می گوید:

رب اشرح لی صدري و یسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی(۶)

بارالها! تو به من در این کار بزرگ، شرح صدر عنایت فرما، مشکلات مرا در این راه آسان کن و زبان مرا گویا نما تا آنان سخنان مرا بفهمند و به دین تو متوجه شوند.

آیات دیگری نیز در قرآن شریف هست که خداوند در آنها از دعای پیامبران سخن گفته و قضایای آنان را نقل نموده است.

مقصود از ذکر این چند آیه توضیح این مطلب است که مسئله مشروعیت دعا نه فقط در دین مقدس اسلام است و نه فقط پیغمبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام خود دعا کرده اند، بلکه دعا در ادیان سلف هم مشروعیت داشته و جزو تعالیم الهی بوده و پیامبران خدا و پیشوایان دین هم مشکلات و تمنیات خود را در پیشگاه خدا عرضه می کردند، دعا می نمودند، و از او اجابت می خواستند.

در اولین جمله ای که امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق آورده، درود به پیغمبر است:

اللهم صلی علی محمد و آله.

این جمله دارای دو بعد است. بعد اول این است که دعا مشروعیت دارد، خواه موضوع دعا درود بر پیغمبر اسلام باشد و خواه موضوع آن مسائل و مطالب دگر، و انبیای گذشته نیز این برنامه را داشتند.

اما مسئله درود بر پیغمبر اکرم در آغاز دعا مطلب دگری را هم در بر دارد و آن اینکه تمنیات و تقاضاهای مردم، به علل متعدد، گاهی قابل پذیرفتن نیست. آنجایی که مقبول درگاه الهی است عمل می شود اما آنجایی که مورد قبول واقع نمی شود، علل و عوامل متعدد دارد و موانعی بر سر راه تحقق آن تقاضاست که بدان سبب قابل قبول پروردگار نیست. این مطلب در خلال روایات و اخبار اهل بیت آمده و قسمتهایی را خاطر نشان ساخته اند.

از جمله دعاهاى مردود، دعاهاىی است که برخلاف نظام احسن عالم و قضای قطعی خدا باشد. مثلاً اگر کسی دعا کند که پروردگارا! من همیشه زنده بمانم و هرگز از دنیا نروم، دعایش پذیرفتنی نیست، زیرا:

کل نفس ذائقة الموت.(۷)

هر نفسی شربت مرگ را می چشد.

یا دعا کند که بارالها! جوانی من همیشه ثابت بماند و من هرگز به پیری و فرسودگی دچار نشوم، این دعا نیز قابل عمل و استجاب نیست، زیرا قضای قطعی خداوند این است که انسان از طفولیت به نوجوانی و جوانی برسد، سپس به میانسالی برسد، و اگر عمر داشته باشد به پیری برسد و آنچنان فرسوده شود که تمام قوا را از دست داده و معلومات خود را فراموش کرده باشد. این برنامه ها را خداوند به قضای خود مقرر فرموده و در قرآن شریف آمده است.

گاهی افراد از روی عدم توجه و بی علمی دعاهایی می کنند که از نظر حفظ نظام عالم عملی نیست و ائمه معصومین علیهم السلام در مواقعی به افراد تذکر داده اند و آن تذکرات به صورت حدیث در کتب اخبار آمده، تا مردمی که از آن به بعد می آیند و پیرو اسلام اند متوجه آن دقایق و نکات باشند. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که فرموده، دعا کننده نگوید:

اللهم لا تحوجنی الی احد من خلقک فانه لیس من احد الا هو محتاج الی الناس بل یقون اللهم لا تحوجنی الی شرار خلقک، و لایقول اللهم انی اعوذبک من الفتنه بل یقول من مضلات الفتن و ان لا یسال فوق قدره فانه یتحق الحرمان (۸)

آن کس که دعا می کند نگوید: بارالها! مرا محتاج به هیچیک از مخلوقین خود منما، زیرا انسانی نیست مگر آنکه محتاج به مردم است. اگر می خواهد دعای صحیح بنماید بگوید: خداوندا! مرا به اشرار خلقت محتاج منما.

در جمله دوم می فرماید: کسی نگوید: خدایا! از فتنه و امتحان به تو پناه می برم، زیرا آزمایش مردم قطعی است و حتماً همه افراد در زندگی باید مورد آزمایش قرار گیرند، بلکه در مقام دعا بگوید: خدایا! از آن امتحاناتی که موجب لغزش می شود و باعث گمراهی و کجروی انسان می گردد به تو پناه می برم.

و همچنین می فرماید: هیچ فرد دعا کننده ای از خداوند، بالاتر از قدر و منزلت و ارزش خود تقاضا ننماید، زیرا چنین انسانی که تقاضای بی مورد و فوق مقدار و وزن خود می نماید شایسته محرومیت است که به آن دعا دست نیابد و آن دعا از وی پذیرفته نشود.

حدیث دیگر از علی (ع) است:

سمع (ع) رجلا یدعو لصاحبه فقال: لا اراک الله مکروها. فقال (ع): انما دعوت له بالموت، ان من عاش فی الدنیا لابد ان یری المکروه (۹)

مردی در حضور علی (ع) درباره دوست خود دعا کرد و گفت: خداوند هیچ ناملایم و مکروهی را برای او پیش نیاورد و درباره او روا ندارد. علی (ع) که این دعا را شنید به او فرمود: شما برای دوستت دعا کرده ای به مرگ، یعنی می گویی: خدایا دوست مرا از دنیا ببر و به حیات او خاتمه بده، زیرا انسان زنده و کسی که در دنیا زندگی می کند لابد و ناچار باید به ناملایمات و مکروهاتی دچار گردد.

این چند نمونه روشنگر این حقیقت است که مردم بدانند چرا اغلب دعاها مستجاب نمی شود. یک قسمت بی اثر ماندن دعاها مستند به این است که خواسته های آنها برخلاف نظام آفرینش است. اما علل و عوامل دیگری هم هست که موجب عدم استجاب است و دعا در پیشگاه الهی مورد قبول واقع نمی شود و به اجابت نمی رسد.

در بین تمام دعاها یک دعا که قطعاً و جزماً همیشه مستجاب می شود، دعای صلوات است، یعنی اینکه انسان بگوید:

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

این یک تمنایی است که قطعاً پذیرفته درگاه الهی است و هر دعا کننده ای ذکر صلوات را بگوید و تقاضای درود برای پیغمبر و آل پیغمبر بنماید خداوند دعای مستجاب می کند و به پیغمبرش درود می فرستد. در این مورد پذیرش است، شما برای اینکه دعاهای دگرتان مستجاب شود قبل از دعا کردن، به رسول اکرم و اهل بیتش صلوات بفرستید و سپس تقاضای خود را بگویید، زیرا دعای صلوات به پیشگاه خدا عرضه شده زمینه پذیرش بهتر و عالی تر دارد و در این باره روایاتی است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

امام صادق (ع) می فرماید:

لا يزال الدعاء محجوباً حتى يصلی علی محمد و آل محمد (۱۰)

همیشه دعاها در پشت پرده است، یعنی نمی تواند آزادانه به پیشگاه الهی راه پیدا کند تا وقتی که مشتمل بر درود به پیغمبر باشد.

حدیث دوم: علی (ع) می فرماید:

كل دعاء محجوب عن السماء حتى يصلی علی محمد و آل محمد (۱۱)

دعاها محجوب و محروم از وصول به مقامات عالیه است تا وقتی که درود به پیغمبر فرستاده شود.

اما حدیث سوم:

عن ابی عبد الله (ع) قال: اذا دعا احدكم فليبدء بالصوة علی النبی فان الصلوة علی النبی مقبولة و لم یکن الله لیقبل بعض الدعاء و یرد بعضه (۱۲)

امام صادق (ع) می فرماید: وقتی یکی از شما در پیشگاه خداوند دعا می کند البته تقاضای خود را با صلوات بر پیامبر آغاز کند چه آنکه درود بر پیامبر، مقبول درگاه الهی است و خداوند چنین نمی کند که دعایی را که شامل چند مطلب است و با صلوات بر نبی آغاز شده قسمتی را بپذیرد و قسمت دیگر آن را رد کند. در اینجا بمورد است تذکر داده شود که روایت دیگری هم از امام صادق (ع) آمده که فرموده است:

و أن یختم دعاءه بالصلوة علی محمد و آل محمد (۱۳)

علاوه بر آنکه در آغاز دعا صلوات بفرستد، در پایان دعا هم درود بفرستد و مجموعه تمنیات خود را آغاز کند با دعای به پیغمبر و پایان دهد با دعای به پیغمبر.

از آنچه مذکور افتاد دو مطلب به دست آمد: اول آنکه دعا در دین مقدس اسلام و تمام ادیان آسمانی مشروعیت دارد، انبیای سلف و همچنین پیغمبر اسلام و ائمه معصومین، خود دعا بسیار کرده اند و پیروان خود را به تقاضای صلوات بر محمد و آل محمد است. اولیای دین توصیه کرده اند که مستدعیات خود را محفوف به صلوات بنمایید و در ابتدا و انتهای آن بر پیامبر درود بفرستید تا دعای شما شایسته قبول باشد و در معرض اجابت خداوند بزرگ واقع شود و مقصد و مقصود شما تحقق یابد. از این رو امام سجاد (ع) دعای مکارم الاخلاق را با صلوات بر پیامبر آغاز نموده، بدین منظور که سایر مطالب مورد درخواست که قسمت به قسمت در این دعا به پیشگاه خدا عرض می کند به اجابت برسد و مورد قبول درگاه باری تعالی واقع شود.

وبلغ بايماني اكمل الايمان

امام سجاد (ع) بعد از ذکر صلوات، اول درخواستی که از خدا می نماید این است که می گوید: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان.

درباره ایمان، سخن بسیار است و مطالب متعددی درباره آن در کتب اسلامی آمده که در اینجا به اختصار به بعضی از آنها اشاره می شود:

جمعی از آقایان می گویند ایمان از ماده امن است و آن حالت آرامش و اطمینان خاطری است که در باطن انسان تحقق می یابد.

بنابراین می گویند ایمان در اسلام عبارت است از حالت باور معنوی و آرامش نفس، مطلبی که بسیار قابل توجه است و درباره آن هم بحث شده این است که آیا ایمان عقد قلبی صرف است و بس، یا متضمن اقرار به زبان، شهادت به زبان، و عمل به بدن نیز هست. در این مورد، عقیده عده ای از علمای بزرگ قدیم و حدیث این است که ایمان فقط عقیده قلبی است و بس، شهادت به زبان و عمل به بدن از شرایط ایمان است، به این معنی که کسی که می خواهد ایمان به معنای تعالیم قرآن داشته باشد باید در دل مؤمن و به زبان مقرر باشد و در مقام عمل هم وظایف لازم را انجام دهد. کسانی که عقیده دارند که ایمان فقط عقد قلب است به آیاتی استشهاد می نمایند. در یک آیه خداوند می فرماید:

كتب في قلوبهم الايمان (۱۴)

ایمان را در دلهای آنان نوشته است.

در آیه دیگر می فرماید:

قالت الاعراب آمنا. قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم (۱۵)

کسانی از اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم. بگو ایمان نیاورده اید بلکه اسلام آورده اید و هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده است.

البته آیات دیگری هم در قرآن هست که کلمه ایمان در آنها آمده و آن را به عمل مستند و مرتبط کرده و در قرآن آیات شامل این ارتباط، بسیار است مانند:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات (۱۶)

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات (۱۷)

و العصر ان الانسان لفي خیر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات (۱۸)

قرآن شریف در این آیات، بعد از ایمان، عمل صالح را می گوید. معلوم می شود عمل صالح خودش جزء ایمان و مجموع عقد قلب و عمل زبان یک چیز واحد باشد، در آن صورت باید بگوییم عمل صالح که خودش جزء ایمان است عطف به نفس خود از نظر ادبی غلط است و نمی شود یک چیزی را به خودش عطف کنند و نسبت دهند. پس ناچار باید بگوییم عمل صالح ایمان نیست تا بتوانیم بگوییم نسبت دادن عمل صالح به ایمان از نظر اصل ادبی درست است و بجا.

این یک خلاصه مختصر از بیان آقایانی است که عقیده دارند ایمان فقط به دل است و بس، ربطی به زبان ندارد و ربطی به عمل هم ندارد.

اما در مقابل آنان آقایانی هستند که می گویند: خیر، ایمان هم عقد دل است و هم عمل بدن. در اینجا مطلبی را از شیخ طوسی می آورم که ایشان ایمان را هم عقیده قلبی می داند و هم اقرار به زبان و عمل بدن. شیخ طوسی می فرماید ایمان مرکب است از تصدیق درونی و اقرار ظاهری و استدلال ایشان بر این اساس است که می گویند: اقرار به زبان تنها ایمان نیست. به دلیل این آیه:

قالت الاعراب آما قل لم تومنوا (۱۹)

اعراب آمدند، می گویند ما ایمان آوردیم. خدا نفی می کند می گوید: ایمان نیاورده اید، چون در دلتان ایمان نیست پس مؤمن نشده اید. اینان به زبان که می گویند، خدا می فرماید مقبول نیست. پس معلوم می شود که ایمان در شرع مقدس فقط به زبان نیست.

در مقابل، شیخ طوسی از نظر جنبه معنوی هم می گوید: این قضیه تصدیق هم بدون اقرار زبان، آن هم ایمان نیست و برای اثبات این مطلب به یک آیه استشهاد می کند و آن آیه مربوط به حضرت موسی (ع) است که می گوید:

و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما و علوا (۲۰)

می گوید: معجزات موسی را دیدند، در دل یقین داشتند که موسی پیغمبر خداست، اما به زبان انکار کردند. پس معلوم می شود اگر آدمی در دل به نبوت موسی (ع) یقین داشته باشد اما آن را به زبان نیاورد به موسی (ع) ایمان نیاورده. درباره پیغمبر اسلام هم قرآن می گوید: علمای یهود که آشنا به کتب سماوی هستند،

اینان پیغمبر را آنچنان خوب می شناسند که فرزندان خودشان را، پس کسانی که پیامبر اسلام را فرستاده خدا می دانند و نبوت او را همانند شناختی که نسبت به فرزندان خویش دارند می شناسند اما عقیده قلبی خود را با زبان انکار می کنند ایمان ندارند، و آیات از اینگونه بسیار داریم.

نمونه دیگری از یقین قلبی اما خودداری از اقرار در ابوجهل بود. ابوجهل مظهر شرک است، آدمی بسیار بد و سمبل کفر است. یک روز پیغمبر اکرم با بعضی از رفقای خود از آنجا می گذشت. او هر وقت به پیغمبر می رسید قیافه تلخ، زننده، تند، و بی ادب به خود می گرفت، اما این دفعه استثنائاً با گشاده رویی پیش آمد و دست محکمی به پیغمبر داد و رفت. این امر بسیار شگفت آور بود. رفقای خود ابوجهل گفتند: عجب! آیا پیغمبر گرویده؟ پس جبهه ما ضعیف شده - مسلمانان گفتند: امری حیرت آور است! آیا ابوجهل قبول اسلام کرده؟ پس اسلام از قوت بیشتری برخوردار گردیده. او مردی بسیار نیرومند است.

آنگاه می نویسد: فقیل له. به ابوجهل گفتند: این چه بود؟ پاسخ داد:

قال والله انی لا علم انه صادق ولكن متی کنا تبعاً لعبد مناف (۲۲)

گفت: به خدا قسم، من می دانم که این مرد صادق و راستگوست ولكن چه موقع چنین بوده که ما پیرو عبد مناف و فرزندان او باشیم.

ملاحظه می کنید که ابوجهل آنچنان به پیغمبر ایمان باطنی و اعتقاد واقعی دارد که هم قسم یاد می کند و هم سخن خود را با لام تاکید می آورد ولی با زبان صریحاً انکار می کند و جلوه گاه کفر است. بنابراین همانطور که یهود می دانستند موسی بن عمران فرستاده خداست و یقین باطنی داشتند اما چون به زبان انکار کردند، کافرند، ابوجهل هم که می داند که پیغمبر اسلام فرستاده خداست ولی به زبان انکار می کند، با ایمان نیست، باید زبان هماهنگ دل باشد. اگر کسی به دل معتقد است و عقیده قلبی را با زبان می گوید، اما در عمل از روی طغیان و تکبر نسبت به اوامر الهی بی اعتناست و تعالیم باری تعالی را نفی می کند، واپس می زند و اعراض می نماید، او هم دارای ایمان نیست، زیرا اعراض از امر خدا و استکبار در مقابل فرمان آفریدگار جهان، منافی با ایمان دل و منافی با اعتراف زبان است.

نمونه این امر ابلیس، در جریان سجده آدم است. از آیات قرآن استفاده می شود که ابلیس به خدا ایمان داشت، آنچنان ایمانی که در صف فرشتگان قرار گرفته بود، ایمان خود را هم به زبان می آورد و حتی در مواقعی نام حضرت حق را با احترام بسیار یاد می کرد تا جایی که وقتی مطرود درگاه الهی شد و از قضیه آدم رنجیده خاطر گردید، گفت:

فبعزتک لا غوینهم اجمعین (۲۳)

آنقدر در مقام بیان، به خدا احترام کرد که به عزت او قسم یاد نمود - اما این شیطانی که ایمان باطنی دارد و به زبان هم اقرار می کند، در مقام عمل و اطاعت از فرمان الهی سرکشی کرد، طغیان نمود و از امر خدا رویگردان شد. خدا به فرشتگان فرمود، آدم را سجده کنند:

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى و استكبر و كان من الكافرين(۲۴)

ابلیس از اطاعت امر خدا ابا کرد، در مقابل فرمان الهی استکبار نمود و زیر بار اطاعت از فرمان خالق جهان نرفت و خدا تصریح می کند به اینکه ابلیس، با این عمل به کفر گرایید و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت.

بنابراین من حیث المجموع استفاده می شود که ایمان دل، زمانی ارزش دارد که با انکار زبان مواجه نشود، و همچنین ایمان دل زمانی ارزنده است که به طغیان و سرکشی در عمل مواجه نگردد. اگر دل بود، زبان هم معترف بود، و بدن هم انجام وظیفه کرد، مجموع این سه امر ایمان است، و این مطلب در کتب روایات آمده که به پاره ای از آنها اشاره می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

الایمان معرفه بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان(۲۵)

ایمان عبارت از عرفان قلب است و عقیده باطنی و همچنین گفتاری است به زبان و عملی است به ارکان و جوارح.

عن النبی صلی الله علیه و آله: الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول(۲۶)

ایمان گفته ای است که به زبان آید و عملی است که انجام شود و معرفتی است که در قلب مستقر گردد.

عن ابی الصلت الخراسانی قال سألت الرضا (ع) عن الایمان فقال: الایمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح، لا یکون الایمان الا هكذا(۲۷)

ابوالصلت خراسانی می گوید از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره ایمان سؤال کردم، در پاسخ فرمود: ایمان، عقد و اعتقاد به قلب است و لفظی است به زبان و عملی است به جوارح، و ایمان نیست مگر آنچه که گفتم.

راغب در کتاب مفردات غریب القرآن درباره ایمان می گوید:

و ذلک باجتماع ثلاثه اشياء: تحقیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بحسب ذلک بالجوارح و یقال لكل واحد من الاعتقاد و القول الصدق و العمل الصالح ایمان(۲۸). قال تعالى: و ما کان الله لیضیع ایمانکم(۲۹)، ای صلاتکم

تحقق ایمان به اجتماع سه چیز است: اول باور قلبی، دوم اقرار به زبان، و سوم عمل به جوارح، و درباره هر یک از این سه امر ایمان گفته می شود و راغب به آیه ۱۴۳ سوره بقره استشهاد می کند که خدا در آن آیه می فرماید:

و ما کان الله لیضیع ایمانکم، ای صلاتکم

خداوند ایمان شما را ضایع نمی کند، یعنی نماز شما را بی اجر نمی گذارد. گفته راغب در معنی کردن ایمان به نماز ضمن حدیثی مفصل از امام صادق (ع) آمده است:

عن عیاشی عن ابی عبد الله (ع) أنه سئل عن الايمان أقول هو و عمل أم قول بلا عمل. فقال: الايمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل مفترض من الله مبين في كتابه واضح نوره ثابتة حجتة يشهد له الكتاب و يدعو اليه و لما انصرف نبيه الى الكعبه عن بيت المقدس قال المسلمون للنبي صلى الله عليه و آله أ رأيت صلواتنا التي نصلی الى بيت المقدس ما حالنا فيها و حال من مضى من امواتنا وهم يصلون الى بيت المقدس فانزل الله تعالى: و ما كان الله ليضيع ايمانكم فسمى الصلوه ايماناً(۳۰)

از امام صادق (ع) سؤال شد درباره اینکه آیا ایمان قول همراه با عمل است یا قول است بدون عمل. حضرت در پاسخ فرمود تمام ایمان عمل است و اقرار قسمتی از آن است که از طرف باری تعالی واجب شده، در کتاب الهی تبیین گردیده، نورش آشکار است و حجتش ثابت. قرآن شریف به این امر شهادت می دهد و مردم را به آن فرا می خواند. آنگاه فرمود پس از آنکه نبی اکرم در نماز از بیت المقدس متوجه کعبه شد و قبله تغییر کرد، مسلمانان گفتند یا رسول الله وضع ما در نمازهایی که به طرف بیت المقدس خوانده ایم چه خواهد بود و همچنین وضع در گذشتگان ما که نمازها را به سوی بیت المقدس خوانده اند چه می شود؟ این آیه نازل شد:

و ما كان الله ليضيع ايمانكم(۳۱)

خداوند ایمان شما را ضایع نمی کند.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: پروردگار نماز را ایمان خوانده است.

نتیجه بحث این شد که ایمان مجموعه عقد قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح است و امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش سائل فرموده است: تمام ایمان عمل است، به این معنی که عمل روح عقد قلب است، عمل زبان اقرار است، و عمل جوارح اطاعت از اوامر الهی است. اگر برادران و خواهران مسلمان بخواهند طبق گفته قرآن شریف، واجد ایمان باشند، باید هر سه بعد مطلب را در نظر داشته باشند: از نظر معنوی، مؤمن و دارای باور روحی باشند، از جهت زبان اعتراف کنند، و در مقام عمل، اوامر الهی را اطاعت کنند تا بتوانند جایگاه خود را در صف مردم با ایمان و مؤمنین راستین قرار دهند.

۲ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق اولین درخواستی که پس از ذکر صلوات از پیشگاه خداوند می نماید این است که می گوید: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان.

در سخنرانی قبل توضیح داده شد که بعضی از آقایان ایمان را فقط عقیده قلبی می دانند و اقرار به زبان و عمل به ارکان را از شرایط آن: و عده ای می گویند ایمان مجموع اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل به جوارح است، و دلایل هر دو گروه به اختصار مذکور افتاد. در این سخنرانی نیز به خواست خدا موضوع بحث، همان جمله اول دعا پس از ذکر صلوات است و از دو نظر راجع به آن بحث می شود: یکی فرق بین ایمان و اسلام و آن دیگر، درجات ایمان،

امام صادق (ع) رساله ای خطاب به اصحاب خود نوشته که در روضه کافی تمام آن نقل شده و ضمن آن این جمله آمده است.

و اعلموا ان الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم و من لم يسلم فلا اسلام له (۳۲)

بدانید که اسلام عبارت از تسلیم است و تسلیم نیز اسلام است. کسی که از صمیم دل تسلیم خدا شود، اسلام واقعی دارد و آن کس که تسلیم نشود، دارای اسلام واقعی نیست. بنابراین اسلام پیش از ایمان، تسلیم ظاهری است و ارزش معنوی ندارد. اما تسلیم بعد از ایمان یکی از بهترین و عالی ترین نشانه های ایمان واقعی است و این هر دو کلمه اسلام و تسلیم در قرآن شریف آمده است. در یک جا خداوند می فرماید:

قالت الا عراب امنا قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم (۳۳)

اعراب می آیند و به تو می گویند: ما ایمان آورده ایم. به اینان بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید اسلام آورده ایم، زیرا ایمان هنوز در قلوب شما راه نیافته است.

این آیه راجع به گروه اول است. اما درباره گروه دوم، یعنی تسلیم بعد از ایمان، خداوند می فرماید:

و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن (۳۴)

کدام مسلمانی دینش بهتر است از آن انسان شریفی که ذات خود را تسلیم باری تعالی نموده و به تمام معنی مطیع حضرت حق است و در مقام عمل، محسن و نیکوکار.

درباره تفاوت اسلام قبل از ایمان و تسلیم بعد از ایمان روایات بسیاری آمده، از آن جمله این روایت است که امام صادق (ع) فرمود:

ان الاسلام قبل الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون و الایمان علیه یتابون (۳۵)

می فرماید: اسلام قبل از ایمان است و براساس اسلام، بین مردم مسلمان توارث برقرار می شود و هر گروه وارث، اموال متوفی را ارث می برد. و علاوه بر این بر اثر اسلام امر ازدواج واقع می شود و به طور خلاصه ظواهر جامعه براساس اسلام می گردد. اما در پایان حدیث می فرماید:

و الایمان علیه یتابون

اما بر اثر ایمان واقعی و عقد قلبی و تسلیم بر اثر ایمان، ثواب الهی و اجر باری تعالی به آنان می رسد.

حدیث دیگری از امام صادق (ع) به این شرح رسیده است:

الاسلام شهاده ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله صلی الله علیه و آله به حقن الدماء و علیه جرت المناکح و الموارث (۳۶)

می فرماید: اسلام شهادت دادن به توحید خدا و تصدیق رسول گرامی است و به وسیله این دو شهادت خونها محفوظ می ماند، نکاح و ازدواج جریان پیدا می کند و امر ارث متوفی و وراثت برقرار می گردد.

حدیث دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که قبلاً ایمان را معنی می کند و سپس اسلام قبل الایمان را:
عن النبی صلی الله علیه و آله قال: الایمان ما و قرته القلوب و صدقه الاعمال و الاسلام ماجری به اللسان و حلت به المناکحه (۳۷)

رسول گرامی فرموده است: ایمان عبارت از آن است که دلها آن را با تعظیم و تکریم فراگیرد و اعمال مردم آن را گواهی دهد و اسلام آن است که جاری شود به لسان و بر اثر آن ازدواج روا و حلال گردد.

ممکن است کسی سؤال کند آنانکه ایمان واقعی و قلبی به دین خدا نداشتند چرا اسلام آوردند و از چه رو در مقابل مسلمین تسلیم شدند؟ در پاسخ می توان گفت: که تسلیم این گروه ممکن است دو علت داشته باشد. یکی ترس و آن دیگر طمع. ترس از این نظر که اگر در صف مشرکین و کفار باقی بمانند ممکن است جنگی پیش آید و ناچار شوند در جبهه به نفع کفار شرکت کنند و بر اثر حملات قوی و نیرومند سربازان اسلام کشته شوند و یا اسیر گردند. اما طمع از آن جهت که می دیدند دولت اسلام مستقر گردیده و ریشه اسلام تثبیت شده است. رسول گرامی مملکت به وجود آورده و بیت المال ایجاد کرده است؛ پیروان پیغمبر درآمدها و منافع در این دولت دارند؛ گاهی از بیت المال استفاده می کنند و زمانی از غنایم جنگ بهره می برند و بعضی از اوقات عایدات دگر دارند. اگر اینان بروند و بظاهر قبول اسلام کنند، پیغمبر گرامی، اسلام آنان را می پذیرد و در صف مسلمین قرار می گیرند و از منابع و درآمدهایی که عاید مسلمانان می گردد بهره مند می شوند. اینان بظاهر مسلمانان بودند و در باطن دشمن اسلام و مسلمین. قرآن این گروه را به منافق تعبیر فرموده و یک سوره به نام منافق آورده است. این گروه در ظاهر، وقتی به مسلمانان می رسیدند می گفتند: ما علاقه مند به شما هستیم و ایمان آورده ایم:

و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزنون (۳۸)

اما وقتی با شیاطین و هم عقیده های خود خلوت می کردند، به آنان می گفتند: ما همچنان با شما هستیم و مسلمانان را مسخره می کنیم.

نتیجه آنکه اولین تفاوت بین ایمان و اسلام آن است که مومنین اولاً دارای عقد قلبی و اطمینان خاطرند و در مقام دوم، اطمینان خاطر خود و عقیده واقعی خویش را به زبان می آورند. اما منافقین عقد قلبی ندارند، به اسلام و کتاب خدا باطنا معتقد نیستند، بلکه به منظور جلب منفعت یا دفع ضرر آمده و بظاهر قبول اسلام کرده اند تا از قتل و اسارت در جبهه جنگ مصون بمانند و از منافع بیت المال و غنایم بهره مند گردند. اما تفاوت دوم: در مکتب پیغمبران الهی مؤمن واقعی کسی است که به تمام آنچه از طرف باری تعالی بر آن پیغمبر نازل شده است ایمان بیاورد، باور نماید، و عملاً بر طبق آنها رفتار کند. اما گاهی اتفاق می افتاد که بعضی از افراد در مقابل پیغمبر خودشان اینچنین نبودند و به تمام ما انزل الله باور نمی آوردند یا عمل نمی کردند، بعضی را می پذیرفتند و قسمتی را رد می کردند. قرآن شریف این مطلب را در دو مورد ذکر کرده است: یکی در کارهای ناروا و عهدشکنی هایی که بنی اسرائیل نموده بودند و تعدی و تجاوزهایی که داشتند آورده و فرموده است:

افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض (۳۹)

آیا به قسمتی از کتاب الهی ایمان می آورید و به بعض دیگر کافر می شوید و اعراض می نمایید؟

درباره مسلمانان اخلاکگر و آنانکه می خواهند بین مردم ایجاد فساد کنند فرموده است:

و يقولون نومن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا (۴۰)

ایشان می گویند: ما به پاره ای از آنچه خداوند بر پیمبر نازل فرموده است ایمان داریم و به قسمتهای دیگری ایمان نداریم و به آنها کافریم.

این گروه می خواهند برای خود راه مخصوصی را باز کنند و آنچه از آیات قرآن و تعالیم الهی را که مطابق خواسته های آنهاست بپذیرند و آنچه را که میل ندارند رد کنند.

این گروه قبل از اسلام بوده و در صدر اسلام هم بوده اند و اکنون نیز وجود دارند. اینان در شأن اجتماعی و برای مبارزه با پاره ای از کارهای ناروا هر چه را که در قرآن و روایات برطبق خواهشهای نفسانی خود بیابند از آنها سخن می گویند و راجع به آنها با مردم حرف می زنند، مثلا روایت می گوید:

من اکرم غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه (۴۱)

اگر کسی سرمایه داری را برای ثروتش احترام کند دو قسمت از سه قسمت دینش از دست رفته است.

این جمله را می گویند و درباره آن بحث می کنند بدین منظور که قدرت زر و زور را درهم بشکنند، یا وقتی آن روایت را که حسین بن علی علیهما السلام در مقابل لشکر حر خواند:

من رای سلطانا جائرا (۴۲)

پیغمبر فرموده: هر کس سلطان ستمگری را ببیند و رفتار او را انکار نکند و با او مبارزه ننماید، همانند او معذب و محشور می شود.

این روایت را می خوانند و درباره اهمیت آن فریاد می زنند و شعار می دهند، اما وقتی گفته می شود: اسلام نماز آورده، روزه آورده، حج و زکات آورده اسلام شرب خمر را حرام کرده، بی عفتی را ممنوع نموده، به اینها اعتنا نمی کنند، فقط و فقط اسلام انقلابی می خواهند، نه انقلاب اسلامی. این گروه، دم از مسلمانی می زنند ولی به جمیع ما انزل الله باور ندارند، اینان را هم می گویند مسلمانان ولی فاقد ایمان.

بنابراین دو تفاوت بین اسلام و ایمان ذکر شد: یکی اسلام منافقین که فاقد ایمان معنوی و عقد قلبی است، و آن دیگر اسلام کسانی که می گویند:

نومن ببعض و نکفر ببعض (۴۳)

به جمیع ما انزل الله ایمان ندارند، پاره ای از احکام الهی را می پذیرند و قسمتی از دستورهای خداوندی را رد می کنند. واضح است که در مقابل تسلیم این دو گروه با مؤمنین واقعی بعد از ایمان به خداست. ارزش مهم برای آن تسلیمی است که یک نفر، آگاهانه، به خدا و تعالیم الهی و دستورهای پیمبران ایمان آورده و از صمیم قلب معتقد

شده و سپس بی قید و شرط، مطیع آن اوامر می گردد. آن تسلیم است که بسیار ارزنده و مهم است. نمونه آن تسلیم در مورد ابراهیم و اسماعیل است. وقتی در عالم منام به ابراهیم الهام شد که فرزند خود را قربانی کند، الهام را با فرزندش در میان گذارد و فرزند هم با کمال صمیمیت الهام خداوندی را به پدرش رسیده بود پذیرفت و آماده شد که به دست پدر قربانی شود. در اینجا قرآن شریف می گوید:

فلما اسلما و تله للجبین (۴۴)

وقتی هر دو به امر خداوند گردن نهادند، در مقام تهیه مقدمات قربانی برآمدند. این تسلیم بهت آور و حیرت زا نشانه کمال ایمان واقعی پدر و پسر است. کسی که به چنین مقام ایمان می رسد در مقابل امر خدا تسلیم بی قید و شرط است، چون و چرا نمی کند، عقل خود را به میان نمی آورد، و نمی گوید من باید فکر کنم که آیا چنین عملی بر وفق عقل است یا نه. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرماید:

و اعملوا ان راس طاعه الله سبحانه التسليم لما عقلناه و مالم نعقل (۴۵)

سرآمد تمام شرایط اطاعت و فرمانبرداری از خداوند این است که ما تسلیم بدون قید و شرط خدا باشیم، چه در اموری که عقل ما آنها را درک می کند و چه در اموری که عقل ما به عمق آنها راه ندارد و حقیقت آن را درک نمی نماید.

برای آنکه معنای تسلیم و اطاعت بی چون و چرا در اموری که حاوی مصلحت است هر چه بهتر روشن شود و شنوندگان محترم بیشتر به عمق آن واقف گردند، لازم است در اینجا حدیثی را از رسول گرامی صلی الله علیه و آل ذکر و سپس در مورد آن توضیح لازم معروض گردد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یا عباد الله! انتم کالمرضى و رب العالمن کالطبيب فصلح المرضی فیما یعلمه الطبيب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المریض و یقترحه، الا فسلموا الله امره تکنونوا من الفائزین (۴۶)

رسول اکرم فرموده است: ای بندگان خدا! شما همانند بیماران هستید و خداوند همانند طبیب معالج. صلاح مرضی در آن چیزی است که طبیب از نظر علم پزشکی می داند و تدبیر درمان خود را بر آن استوار می سازد، نه آن چیزی که هوای نفس مریض طلب می کند و خواهش غریزی خود را درخواست می نماید. پس تسلیم امر باری تعالی باشید تا به فوز و پیروزی موفق گردید و از خطرات و مهالک نجات یابید. مریض که به طور طبیعی دارای حب ذات و عشق به زندگی است برای اینکه خود را از گرفتاری بیماری برهاند و درد خود را درمان نماید بی قید و شرط، خویشتن را تسلیم طبیب می کند و به تمام وجود مطیع فرمان او شود. اگر مثلاً نیاز به جراحی دارد و باید کلیه او تعویض شود، یا زخم معده دارد و باید قسمتی از معده اش برداشته شود، در آغاز، طبیب دستورهایی می دهد و می گوید خون مریض را تجزیه کنند تا وضع مزاجی او را بفهمد، هرگاه مقتضی بداند قبل از عمل جراحی به او دوا بدهد، و به طور خلاصه تمام مقدمات کار را فراهم کند و بیمار هم به تمام معنی در مقابل دستور پزشک مطیع است، هر چه بگوید عمل می کند، چون می داند بر وفق مصلحت است. روز عمل فرا می رسد، با میل و رغبت یکسره روی تخت جراحی می خوابد.

با اینکه در دل مضطرب است و این کار سنگین است، اما یک قدم از اطاعت طبیب سرباز نمی زند و به آنچه پزشک می گوید عمل می کند، بیهوشش می نمایند، شکم را باز می کند، کلیه را بر می دارد، کلیه سالمی را پیوند می زند، یا نصف معده را قیچی می کند و به دور می اندازد، سپس بخیه می کند، مریض به هوش می آید، به اطاقش می برند. باز هم مطیع مطلق آقای پزشک است، هر چه بگوید اطاعت می کند به این امید که در پی این اطاعتها به سلامتی نایل گردد، بیمارش درمان شود، رفاه زندگی پیدا کند و تمام آنچه را که صلاح زندگی اوست به دست آورد. این است مقام تسلیم و رضای یک بیمار در مقابل طبیب عالم درمان.

رسول گرامی می فرماید: مردم! شما مانند مریضید و خداوند مانند طبیب. همانطوری که بیمار از پزشک عالم خود بدون چون و چرا اطاعت می کند، تنها به این دلیل که هر چه می گوید و عمل می کند به مصلحت بیمار است، مردمان با ایمان هم باید بی چون و چرا امر خدا را اطاعت کنند و تسلیم بی قید و شرط فرمان الهی باشند تا به صلاح و سعادت نایل گردند. جالب آنکه مریض می داند که این آقای پزشک با آنکه درس خوانده و عالم است، با آنکه انسانی دارای فضیلت است و کوچکترین انحرافی را عمداً از مسیر علم پزشکی می نماید، باز در عمق جان احتمال می دهد که در این مورد اشتباه کرده باشد، شاید به دقایق مرض واقف نشده باشد، ممکن است در حین جراحی و تعویض کلیه یک اشتباه کوچک بنماید و در نتیجه، بیمار به آن مصلحتی که باید برسد توفیق نیابد. اما مؤمنین واقعی در اوامر الهی چنین احتمالی را نمی دهند. اینان می دانند که خدا به تمام حقایق و دقایق واقف است، یقین دارند که تمام مصلحتهای مردم را می داند، مطمئن اند که خداوند طالب سعادت انسانها و تعالی و تکامل آنان است. از این رو با اطمینان خاطر تسلیم امر او می شوند و بی چون و چرا اوامرش را اطاعت می نمایند و در نتیجه به سعادت ابدی و کمال واقعی نایل می گردند.

از آنچه تا اینجا بیان شد، قسمت اول این بحث یعنی فرق بین اسلام و ایمان واضح گردید و روشن شد که تسلیم قبل از ایمان ناشی از معرفت باری تعالی و به منظور نیل به صلاح و سعادت است. اسلام، فرمانبرداری ظاهری و تسلیم برونی است، ایمان عقد قلبی و تسلیم درونی است. گردن نهادن به اوامر خداوند و تسلیم قبل از ایمان فقط در حضور مردم صورت می گیرد و در خلوت تسلیم و اطاعتی وجود ندارد. اما تسلیم بعد از ایمان همیشه و همه جا وجود دارد و افراد مؤمن واقعی، هم در خلوت فرمانبردار اوامر باری تعالی هستند و هم در جلوت و حضور مردم.

قسمت دوم بحث امروز توضیح درجات و مراتب ایمان است. امام سجاد (ع) عرض می کند: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان. برای آنکه بالاترین مراتب و درجات ایمان را بشناسیم، لازم است در روایاتی که از اولیای گرامی اسلام راجع به کمال ایمان رسیده و حاوی نشانه ها و علائم آن است دقت نماییم و منتهای توجه خود را مبذول داریم تا با راهنمایی آن روایات به بالاترین مراتب ایمان واقف گردیم و در اینجا برای مزید آگاهی شنوندگان محترم بعضی از آن احادیث ذکر می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ثلاثه من کن فیہ یستکمل الایمان: رجل لایخاف فی الله لومه لائم ولا یرائی بشی ء من عمله و اذا عرض علیه امران احد هما للدنیا و الآخر للآخره اختار امر الآخره علی الدنیا (۴۷)

رسول اکرم فرموده است: سه چیز است که اگر در کسی باشد ایمان خود را کامل نموده است: اول آن مردی که در راه خدا و برای اعلاى حق از ملامت هیچ ملامت کننده ای نترسد. دوم آن کس که هیچیک از اعمال خود را به ربا آلوده نکند. سوم شخصی که وقتی دو امر به او عرضه شد یکی مربوط به دنیا و آن دیگر مربوط به آخرت، آن را که مربوط به آخرت است برگزیند و بر امر دنیا مقدم دارد.

و عنه صلى الله عليه و آله فى جواب رجل سأل فقال: أحب أن يكمل إيماني. قال: حسن خلقك يكمل إيمانك (۴۸) مردی به رسول اکرم عرض کرد: یا رسول الله! دوست دارم ایمان من کامل شود. در جواب فرمود: اخلاق خود را نیکو و پسندیده کن، بر اثر این عمل ایمانت کامل می شود.

عن أبي جعفر (ع) قال: ثلاث من كن فيه استكمل الايمان: من اذا رضى لم يدخله رضاء فى الباطل و اذا غضب لم يخرج غضبه من الحق و من اذا قدر لم يتعاط ما ليس له (۴۹)

امام باقر (ع) فرمود: سه چیز است که اگر در کسی باشد ایمان خود را کامل نموده است: انسانی که چون به امری راضی شد رضای او، او را در باطل وارد نکند، و وقتی خشمگین گردید خشم او وی را از حق منحرف و منصرف ننماید، و زمانی که قدرت پیدا کرد به چیزی که شایسته او نیست دست نگشاید.

در کتابهای دینی روایات متعددی از رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام درباره کمال ایمان رسیده و مجموع آن روایات ناظر به خلوص نیت و چگونگی گفتار و رفتار مؤمنین است و تمامیت ایمان هر فرد به نسبتی است که آن اعمال را انجام می دهد و آن وظایف مهم و سنگین را عملاً رعایت می نماید. عده معدودی از اولیای خدا هستند که تمام نشانه های ایمان تام و کامل را عمل می کنند و آنها را به کار می بندند. اینان واجد کاملترین درجات ایمان اند و امام سجاد (ع) چنین ایمانی را از درگاه خداوند متعال درخواست می نماید. ناگفته نماند که دعای شریف مکارم الاخلاق خود مجموعه ای است که قسمت اعظم نشانه های ایمان کامل را در بر دارد. امید است که با توفیق حضرت باری تعالی تمامی این دعا در سخنرانی های آینده شرح داده شود و شنوندگان محترم نیز با اراده جدی آنها را فراگیرند و عملاً به کار بندند.

۳- بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند، موضوع بحث در سخنرانی امروز شرح این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق است: اول راه نیل به ایمان کامل و دوم قدر و منزلت یقین در اسلام. مطالعه در آیات الهی و دقت در نظام منظم آفرینش ما را به وجود خداوند دانا و حکیم، مؤمن و معتقد می نماید ولی باید توجه داشت که تنها اعتقاد به وجود آفریدگار، ایمان کامل نیست. بلکه لازم است اندیشه و افکار ما و همچنین گفتار و رفتار ما بر وفق رضای حضرت باری تعالی باشد تا به مقام شامخ ایمان کامل نایل شویم، و برای شناخت رضای او باید نسبت به تمام آنچه رسول گرامیش از

راه وحی الهی فراگرفته و به مردم ابلاغ نموده است عقد قلبی داشته باشیم و بر طبق آنها عمل نماییم. راه وصول به ایمان کامل در حدیثی از امان موسی بن جعفر علیهما السلام ارئه شده است:

عن الكاظم عليه السلام قال: وجدت علم الناس في اربع: اولها ان تعرف ربك و الثاني ان تعرف ما صنع بك و الثالث أن تعرف ما اراد و الرابع ان تعرف ما يخرجك من دينك (۵۰)

در بعضی از کتب، این حدیث از امام صادق (ع) هم نقل گردیده است. اما ترجمه حدیث:

موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید: من علم مردم را در چهار چیز یافته ام: اول آنکه خدایت را بشناسی، دوم آنکه بدانی در تو چه صنایعی را به کار برده، سوم آنکه بدانی در آفرینش تو چه اراده ای داشته، چهارم آنکه بدانی چه چیز ترا از دینت بیرون می برد. می توان گفت: که این چهار علم، چهار آگاهی و معرفت واجب است که تمام مردم دینا در همه ادوار باید فراگیرند و عملاً از آنها استفاده کنند تا بتوانند خویشتن را انسان بسازند و زمینه سعادت ابدی و کمال واقعی خود را مهیا نمایند.

اولها ان تعرف ربك

علم اول، معرفت باری تعالی و ایمان به وجود خالق حکیم است. شناخت خداوند به صورت معرفت فطری با سرشت تمام انسانها آمیخته و بیشتر مردم جهان در تمام ادوار با کشش آن معرفت متوجه آفریدگار شده و به الهیون پیوسته اند، اما این ایمان آن نیست که بتنهایی در انسان ایجاد مسئولیت کند و به انجام وظایف انسانیش وادار سازد. این ایمان آن نیست که پیمبران الهی فقط برای آن مبعوث شده باشند و در پیشبردش با خطرات عظیم مواجه گردند و بعضی از آنان، سرانجام، حیات خود را برای آن از دست بدهند. این ایمان فقط می تواند شخص مؤمن را از صف مادیون جدا کند و در صف الهیون قرار دهد. ایمان مورد نظر پیمبران الهی آن ایمانی است که حس مسئولیت را در نهاد انسانها بیدار می کند و آنان را بر نیک و بد اعمال خویش مکلف و مواخذ می سازد، نه تنها آنکه با مطالعه در آیات الهی و نظام حکیمانه خلقت، تنها به آفریدگار حکیم مؤمن شوند ولی منفعل از کنار آن ایمان بگذرند و کمترین اثر علمی در آنان نگذارد. ایمانی که رسول معظم اسلام بر آن مبعوث گردیده و مأموریت دارد مردم را بر طبق آن بسازد ایمانی است که قرآن شریف درباره کسانی که واجد آن گردیده و از آن عقیده مهم برخوردارند فرموده است:

انما المومنون الذين اذا ذكر الله و جلت قلوبهم (۵۱)

مردمان با ایمان و پیوستگان واقعی به قرآن کسانی هستند که وقتی نام خدا ذکر می شوند از ابهت و عظمت باری تعالی دلهای آنان می لرزد و دچار حالت خشیت درونی می گردند. این ایمان است که مردم را از گناه و سرپیچی باز می دارد و آنان را به صراط مستقیم سوق می دهد و وادارشان می کند که اوامر الهی را بی چون و چرا به کار بندند و کوچکترین ظلم و ستمی را درباره بندگان خدا روا ندارند. برای نیل به ایمان انسان ساز و دست یافتن به چنین عقیده مقدسی آدمی باید از مرحله اول علم چهارگانه ای که حضرت موسی بن جعفر فرموده است بگذرد و به مرحله دوم آن برسد و در این مرحله عقل خود را به کار اندازد و در خویشتن مطالعه نماید.

والثانی ان تعرف ما صنع بك.

علم دوم آن است که بدانی آفریدگار بزرگ در وجود تو چه صنایعی را به کار برده و چه ودایع گرانقدری را به تو سپرده و تو را واجد چه سرمایه های عظیمی ساخته است. علم دوم، آن علمی است که آدمی را از خواب غفلت بیدار می کند، پرده ناآگاهی و بی خبری را می برد، انسان را به وادی دیگری می برد و وامی دارد که آدمی در کتاب خلقت خود دقت کند و خویشتن را به قدر قابلیت و لیاقت خود بشناسد. در علم دوم، آدمی متوجه این نکته می شود که من و جمیع حیوانات و کلیه جهان هستی مخلوق آفریدگار حکیم، خداوند به من و همه حیوانات و کلیه جهان هستی مخلوق آفریدگار حکیمم، خداوند به من و همه حیوانات بری و بحری صفات و تمایلات حیوانی از قبیل: شهوت و غریزه جنسی، غضب، حب خواب و میل به استراحت، حب غذا، حب اولاد، حب ذات، حس دفاع، انتقامجویی، تفوق طلبی و برتری خواهی و دیگر تمنیات حیوانی را بخشیده است.

تمام این صفات، مشترک بین حیوانات و انسان است، ولی در کنار این صفات حیوانی خداوند به انسان عقل و هوش سرشار داده، وجدان اخلاقی و تمایلات عالیه انسانی عطا فرموده، آزادی عمل و قدرت تکامل نامحدود بخشیده، منطق و بیان برای شرح افکار خود به او ارزانی داشته، و این جهان با عظمت و محتویات کره زمین را محکوم و مقهور و مسخره او ساخته، این انسان قدری که فکر کند از خود می پرسد که آیا همه سرمایه را بی حساب به من داده، آیا لغو و بیهوده اینقدر مرا مهم ساخته، آیا ممکن است در این جهان منظم، من یک عضو زاید و بی حسابی باشم که در خلقت من دقت نشده باشد، هرگز! بلکه او دارای عقل و تفکر است و خداوند درباره انسانی که دارای خرد است و تعقل می کند فرموده:

ان فی خلق الیموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للباب. الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا(۵۲)

در آفرینش آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای صاحبان عقل و درایت، آنانکه در حال قیام و قعود و در حالی که به پهلو دراز کشیده اند به یاد خدا هستند، در خلقت آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند: بارالها این ساختمان عظیم خلقت را باطل و بیهوده نیافریدی.

خرامیدن لاجوردی سپهر - همی گرد گردیدن ماه و مهر

مپندار از روی بازیگریست - سراپرده ای اینچنین سرسریست

ر این پرده یک رشته بیکار نیست - سر رشته را برما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن - نه سر رشته را می توان یافتن

انسان عاقلی که می گوید: پروردگارا! خلقت آسمانها و زمین بی حساب نیست، این انسان عاقل چطور می تواند بگوید خلقت من با این مزایا و سرمایه های پر ارزش بی حساب است، چطور می تواند به این مطلب تفوه کند که خدای خالق فرموده است:

خلق لكم ما فى الارض جميعا(۵۳)

سخر لكم ما فى السموات و ما فى الارض جميعا(۵۴)

من تمام محتویات زمین را برای شما آفریده ام و همه آنچه را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر و مقهور ساخته ام، تفوه کند به اینکه این انسان لغو آفریده شده، هرگز این سرمایه ها بیهوده به وی داده شده است، هرگز. باید قدم به قدم روی هر سرمایه ای دقت کند و روی هر یک از ودایع الهی فکر کند و دنبال هر فکری به مسوولیتی متوجه گردد و خود را برای صراط مستقیم و پیمودن راه سعادت آماده نماید.

در این موقع، علم سوم آغاز می شود که موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده:

و الثالث ان تعرف ما ارادمنک

علم سوم این است که آدمی بداند خداوند از خلقت انسان چه اراده فرموده و از او چه می خواهد. اگر مقصود باری تعالی را درک نماید و به هدف حکیمانه ذات اقدس الهی پی برد آن وقت وارد شأن اساسی انسانیت می شود، خود را در اعمال خویش مسئول می یابد و باید آن خطی را بپیماید که خدا اراده فرموده و از وی خواسته است.

شناخت اراده الهی در مورد انسان جز به وحی باری تعالی و اخبار ذات اقدس او نمی شود، یعنی ما اگر بخواهیم بدانیم که خدا در خلقت ما چه اراده دارد و از ما چه می خواهد باید خودش بفراگیرد و باید از راه وحی به ما الهام نماید. اگر انسان بزرگی، خود لایق مقام نبوت است و خداوند وحی خود را برای او می فرستد او از راه وحی الهی وظیفه خود را تشخیص می دهد و اراده خدا را درباره خودش می یابد. اما مردمانی که دارای این صلاحیت نیستند و وحی الهی مستقیما بر آنان نازل نمی شود ناچار برای شناخت اراده الهی باید به انبیا مراجعه نمایند و از راه پیمبران به اراده خدا پی ببرند و دستورهای باری تعالی را از فرستادگان خدا بگیرند، و این برنامه در طول قرون متمادی در بین نسلهای مختلف بشر در سراسر کره زمین معمول بوده و هر قومی پیمبری داشته که خداوند به وسیله او اراده الهی و مقصود حکیمانه خود را در خلقت بشر، به آنان انسانها ابلاغ فرموده است.

این منطقی است که در مواقعی، بعضی از صحابه ائمه معصومین علیهم السلام در مقام احتجاج با بعضی از مخالفین خود بحث نموده و از آن راه به هدف تعلیم و تربیت دینی رسیده اند. یکی از آن افراد، مرد عالم و دانایی است به نام منصور بن حازم. او از اصحاب امام صادق (ع) است و در مقام مناظره با گروهی از همین منطق استفاده نموده، با آنان بحث کرده و سپس گفته خود را برای امام صادق (ع) شرح داده و مورد تأیید قرار گرفته است. منصور حازم به امام عرض کرد:

قلت: من عرف أن له ربا ينبغى له ان يعرف لذلك الرب رضى وسخطا و انه لايعرف رضا وسخطه الا بوحي اورسول، فمن لم ياته الوحي فقد ينبغى له ان يطلب الرسل، فاذا لقيهم عرف انهم الحجة و ان لهم الطاعة المفترضة(۵۵)

من به آنان گفتم کسی که می داند خداوند او را آفریده و ذات اقدس الهی مالک اوست باید بداند و سزاوار است بداند که برای آن مالک و خالق خشنودی و خشمی است و اینکه رضا و سخطش جز از راه وحی نازل نمی شود شایسته است از پی رسولان الهی برود و اراده باری تعالی را از گفته آنان بفهمد و در مقام عمل به کار بندد. موقعی

که فرستادگان خدا را ملاقات می کند از راه شواهد و دلایلی که در آنها و در سخنان آنها است متوجه می شود که اینان حجت الهی هستند و اطاعتشان بر مردم واجب و لازم است. آن کس که فرستاده خدا را شناخت و به وی ایمان آورد باید بدون قید و شرط مطیع اوامر او باشد و تعالیمش را بدون چون و چرا به کار بندد، زیرا اطاعت از او اطاعت از خداوند است و دستورهایش چیزی جز اراده و خواسته حضرت باری تعالی نیست. قرآن شریف می فرماید:

من يطع الرسول فقد اطاع الله (۵۶)

کسی که رسول خدا را اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت نموده است، اطاعت از پیغمبر اطاعت از اراده الهی است و اطاعت از اراده الهی موجب نیل به کمال ایمان است و این همان است که امام کاظم (ع) فرموده:

و الثالث ان تعرف ما اراد منك

سومین علمی که بشر باید بشناسد و بداند این است که عارف شود که خداوند آفریدگار از خلقت او چه اراده فرموده است. قرآن شریف که هم اکنون در دست ماست حاوی اراده های الهی در شئون مختلف برای سعادت بشر و نیل به کمال انسانیت است. اما لازم است نکته ای همواره مورد توجه باشد و آن نکته این است که پروردگار عالم اراده خود را به صورت آیاتی فرستاده که بیان پیغمبر لازم بود آنها را توضیح دهد، فرموده:

اقیموا الصلوه (۵۷)

اما نماز چیست؟

اتوا الزکوه (۵۸)

چقدر زکوه داده شود؟

و از چه چیزهایی زکوه پرداخت گردد، و امثال آن. و لذا در قرآن شریف، خداوند به پیغمبرش فرموده است:

و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه (۵۹)

ما قرآن را بر تو نازل نمودیم تا آنچه را که خداوند به منظور تبیین اراده خود، بر مردم فروفرستاده است برای آنان بیان کنی و توضیح دهی.

در حیات پیشوای گرامی اسلام، مبین کتاب وحی، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. برای اینکه بعد از آن حضرت حجت بر مردم تمام باشد و مسلمانان در شناخت اراده الهی دچار حیرت نشوند، به موجب روایات بسیاری که تمام علمای عامه و خاصه، با مختصر تفاوتی در عبارت، از آن حضرت نقل نموده و در کتب خود آورده اند تبیین کتاب وحی را به عهده اهل بیت معظم خود، که عالم به دقایق دستورهای الهی هستند، گذارد و مردم را متوجه آنان نمود. از جمله آن احادیث، این روایت شریف است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما تمسکتم بهما و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۶۰)

من دو امانت سنگین را بین شما به جای می گذارم: یکی کتاب خداست و آن دیگر عترتم یعنی اهل بیت، مادامی که به این دو متمسکید از گمراهی مصونید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض به من وارد گردند.

شناخت اراده الهی در خلقت بشر، علوم سوم است که در حدیث امام کاظم (ع) ذکر شده. اگر کسی اراده باری تعالی را از راه قرآن شریف که وحی الهی است تشخیص دهد و بر طبق آن عمل نماید به ایمان کامل نایل می گردد، ولی باید هوشیار بود و توجه داشت، چه هوای نفس در هر انسانی دشمنی است بسیار قوی و خطرناک، آدمی را از صراط مستقیم منحرف می کند، نه تنها راه کمال ایمان را به روی انسان می بندد، بلکه ممکن است ایمان را برآید و آدمی را بی دین سازد. جمله چهارم حدیث امام کاظم (ع) ناظر به همین مطلب است که فرمود:

والرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک

چهارمین علمی که آموختن آن ضرورت دارد این است که بدانی چه چیز ترا از دین خدا خارج می سازد.

از آنچه مذکور افتاد، قسمت اول بحث این سخنرانی راجع به راه نیل به کمال ایمان بود و این مطلب روشن شد. قسمت دوم بحث، درباره قدر و منزلت یقین در دین مقدس اسلام است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند:

و اجعل یقینی افضل الیقین

بارها! یقین مرا از برترین و بالاترین یقینها قرار ده.

در اسلام روایات بسیاری درباره قدر و قیمت یقین رسیده است که در این بحث پاره ای از آنها را ذکر می شود.

کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: و اسالوا الله الیقین و ارغبوا الیه فی العاقبه و خیر ما دار فی القلب الیقین (۶۱)
علی (ع) می فرمود: از خدا یقین را بخواهید و راغب باشید که پرونده زندگی شما با یقین بسته شود و بهترین سرمایه معنوی که در قلب دوران دارد یقین است. راغب در معنای یقین می گوید:

الیقین من صفه العلم و هو سکون الفهم مع ثبات الحکم (۶۲)

یقین از صفات علم است و آن عبارت است از اینکه دل آدمی و فهم انسان آرامش و سکون پیدا کند با توجه به اینکه حکم مورد یقین ثابت و محقق است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: خیر ما القی فی القلب الیقین (۶۳)

رسول اکرم فرموده است: بهترین ذخیره و سرمایه ای که در قلب افکنده می شود یقین و اطمینان خاطر است.

عن جابر الجعفی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: یا اخا جعفی: ان الیقین افضل من الایمان و ما من شیء اعز من الیقین (۶۴)

امام صادق (ع) به جابر جعفی فرموده است: جابر! یقین از ایمان برتر و بالاتر است و چیزی گرانقدر و ارزشمند از یقین نیست. به قدری یقین در پیشگاه الهی اهمیت دارد که در حدیث دیگری آمده:

اذا اراد الله بعبد خير فقهه في الدين و الهمة اليقين (٦٥)

وقتی خدا به بنده ای اراده نیکی کند و بخواهد او را مشمول خیر و رحمت خود قرار دهد، اولاً او را دین شناس می کند و به مقررات اسلامی آگاه می نماید، و ثانیاً یقین را به او الهام می کند و دل او را از این نعمت مهم برخوردار می سازد. در روایات متعدد آمده است که یقین از ایمان مقام رفیعتر و بالاتری دارد. به همین جهت امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق صحیفه، اول از پروردگار درخواست می کند: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج ایمان برسان و سپس می گوید: بارالها! یقین مرا از بهترین یقینها قرار ده. اینکه یقین را بعد از ایمان آورده مبین این است که یقین تقاضای بالاتری است و اخبار هم می گوید: یقین از ایمان بالاتر است. در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید: با اینکه ایمان حالت باور معنوی و قطع قلبی است که در آن تردید وجود ندارد، پس چطور یقین از آن بالاتر است، مگر حالت روانی ایمان با یقین چه تفاوت دارد. در پاسخ می توان گفت: زمینه این مطلب در سخن ابراهیم خلیل در قرآن شریف آمده است.

ابراهیم گفت:

رب ارنی کیف تحیی الموتی (٦٦)

پروردگارا به من بنمایان که چگونه مرده را زنده می کنی.

خطاب آمد:

اولم تومن (٦٧)

آیا به احیاء موتی از ناحیه من ایمان نداری؟

قال بلی (٦٨)

گفت: بلی، ایمان دارم.

و لكن لیطمئن قلبی (٦٩)

اما می خواهم اطمینان خاطر پیدا کنم.

از این جمله ابراهیم استفاده می شود که یقین و اطمینان خاطر هر دو در یک مرحله در روان انسان است، صاحبان یقین اطمینان دارند و صاحبان اطمینان یقین دارند و در قرآن شریف هم وقتی درباره مؤمنین صحبت می کند می فرماید:

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات (٧٠)

ای پیغمبر گرامی! مژده بده به آنان که ایمان آورده اند و اعمال صالحه داشته اند که برای آنان جنات و بهشتهایی آماده و مهیاست، اما وقتی درباره صاحبان اطمینان سخن می گوید می فرماید:

یا ایتهما النفس المطمئنه. ارجعی الی ربک راضیه مرضیه. فادخلی فی عبادی. و ادخلی جنتی (٧١)

ای صاحبان نفس مطمئن و ای کسانی که واجد مقام مقدس یقین هستید! برگردید به سوی خدا و رجوع کنید به حضرت آفریدگار، در حالی که شما از خدا راضی هستید و خدا هم از شما خشنود است، سپس می فرماید ای گروه مطمئن! در عباد من وارد شوید یعنی در گروه بندگان عالی مقام که مراقب تمام دقایق و وظایف عملی خود بوده اند.

فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی

و بعلاوه آنکه در گروه عباد خالص وارد می شوید به بهشت من وارد شوید.

بنابراین مؤمنین دارای عمل صالح به بهشت می روند اما آن کسانی که نفس مطمئن دارند به بهشت خدا می روند. تمام بهشتها متعلق به خداست، اما اینکه بهشت افراد مطمئن را به خود منتسب می کند، این نمونه و نشانه مقام عالی تر و بالاتر است، مثل قضیه شهدا، تمام مردم بعد از مرگ در عالم برزخ زنده اند، اما درباره شهیدان می فرماید: گمان نکنید که شهیدان مرده اند.

بل احياء عند ربهم يرزقون (۷۲)

اینان زنده اند و نزد خدایشان روزی دارند.

نزد خدای خود روزی داشتن غیر از زنده بودن مطلق و روزی داشتن است.

عن صفوان قال سألت ابا الحسين الرضا عليه السلام عن قول الله لابراهيم عليه السلام أولم تومن. قال بلى ولكن ليطمئن قلبى أكان فى قلبه شك؟ قال لا، ولكنه اراد من الله الزيادة فى يقينه (۷۳)

صفوان از امام ابوالحسین الرضا (ع) سؤال می کند از سخنی که خداوند به ابراهیم گفت: آیا ایمان نداری؟ و ابراهیم گفت: ایمان دارم ولكن می خواهم قلبم مطمئن شود. امام رضا (ع) در تفسیر این جمله می فرماید: ابراهیم می خواست بر یقینش افزوده شود و اطمینانش بیشتر گردد.

می توان گفت: یقین آن تسلیم بی قید و شرط است که بعد از ایمان واقعی در ضمیر افراد مؤمن پدیدار می گردد. این تسلیم مقدس همان است که ابراهیم و اسماعیل واجد آن بودند و قرآن شریف درباره آن دو فرموده است:

فلما اسلما و تله للجبین (۷۴)

یعنی بر اثر اطمینان خاطر و یقین معنوی، ابراهیم و اسماعیل دانستند که امر قربانی از طرف باری تعالی است، هر دو سر فرود آوردند و تسلیم امر الهی شدند.

در حدیثی از علی (ع) آمده است که آن حضرت نیز یقین را به تسلیم واقعی معنی کرده و فرموده است:

ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين (۷۵)

علی (ع) می فرماید: اسلام عبارت از تسلیم است و تسلیم همان یقین واقعی و اطمینان خاطری است که در ضمیر مسلمانان راستین پدید می آید.

در ابتدای سوره بقره خداوند می فرماید:

و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخره هم يوقنون (۷۶)

مؤمنین راستین کسانی هستند که به تمام آنچه از طرف پروردگار عالم بر تو نازل شده است ایمان دارند و همچنین به آنچه قبل از تو بر دیگر پیمبران نازل شده مؤمن و معتقدند، و بعد درباره آخرت می فرماید:

و بالآخره هم يوقنون

این افراد با ایمان به آخرت یقین و اطمینان قلبی دارند.

ملاحظه می کنید که خداوند، امر معاد را با یقین آورده است برای اینکه بزرگترین عامل موثر در بازداشتن مردم از گناه و واداشتن آنان به اطاعت او امر الهی همان یقین به معاد و مطمئن بودن به پاداش و کیفر الهی در روز حشر است.

این حالت است که اگر در دنیا برای کسی پدید آمد تمام اعمالش منظم می گردد و کوچکترین تخلفی از امر باری تعالی نمی نماید، این حالت معنوی و مقدس است که اگر برای کسی حاصل شود سرمایه های خوب خود را در راه خدا انفاق می کند برای اینکه به مقام سعادت و بر برسد. در قرآن شریف فرموده:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون (۷۷)

هرگز به مقام بر و نیکوکاری نمی رسید تا وقتی که انفاق کنید در راه خدا آن چیزهایی را که خود به آنها علاقه دارید و دوستدار آنها هستید. انجام چنین عمل مقدسی ناشی از یقین درونی و اطمینان خاطر است.

علی (ع) فرموده:

من ايقن بالخلف جاد بالعطيه (۷۸)

اگر کسی به روز جزا یقین داشته باشد از اموال و دارایی خود آنچه بهتر و عالی تر است در راه رضای باری تعالی به مردم عطا می کند. نه تنها مال بلکه از جان خویش که به مراتب عزیزتر از مال است چشم می پوشد و با کمال خلوص و صمیمیت آن را در راه اعلای حق فدا می کند. سرمایه پر ارج یقین به قدری ارزشمند و گرانبه است که در هر زمان عده معدودی از مؤمنین واجد آن بوده اند.

عن ابی الحسین علیه السلام قال: و ما قسم فی الناس شیء اقل من اليقين (۷۹)

حضرت ابی الحسن (ع) می فرماید: هیچ چیزی کمتر از یقین به ایمان، بین مردم تقسیم نشده است، یعنی اهل یقین در هر عصر و زمان عده معدودی بوده و هستند. بیشتر مردم از این نعمت بزرگ برخوردار نگردیده اند.

از آنچه مذکور افتاد قسمت دوم بحث این سخنرانی، یعنی قدر و منزلت یقین در اسلام، روشن شد و امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض نموده است:

و اجعل یقینی افضل الیقین

بارالها! یقین مرا از گروه یقین برتر و افضل قرار بده و در این فیض بزرگ مرا مشمول عنایات خود بفرما.

۴- وَ أَنْتَهُ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در سومین جمله دعای مکارم الاخلاق بعد از ذکر صلوات عرض می کند: بارالها! نیت مرا به بهترین و پاکترین نیات منتهی کن. به خواست خداوند موضوع این سخنرانی، بحث درباره نیت است. نیت در شرع مقدس اسلام اهمیت بسیار دارد و خوب و بد آن مورد توجه شارع مقدس است و مردم را درباره آن دو آگاه فرموده است. مجمع البحرین می گوید:

النية هي القصد والعزم على الفعل (۸۰)

نیت عبارت از قصد و تصمیم است که آدمی برای انجام عملی در باطن اتخاذ می کند و بر طبق آن عمل می نماید. نیت آنقدر مهم است که ارزش اعمال مردم بر وفق نیتی است که دارند: اگر قصدشان خوب و عالی باشد عمل او زنده و پر قیمت است و اگر نیتشان آلوده و پلید باشد عمل ارزش معنوی ندارد و می تواند منشأ کیفر شود.

در این باره روایات متعددی رسیده است که به طور نمونه به بعضی از آنها اشاره می شود: روایت اول حدیثی است از جابر بن عبدالله انصاری که می گوید:

سمعت رسول الله يقول: رجلان في الاجر سواء، رجل مسلم اعطاه الله مالا يعمل فيه بطاعة الله و رجل فقير يقول اللهم لو شئت رزقتني مازقت اخي فاعمل فيه بطاعة الله (۸۱)

پیمبر گرامی فرموده است: دو مرد در اجر و پاداش با یکدیگر مساوی هستند، یکی آن مرد مسلمی که خداوند به او ثروت عطا کرده و او ثروت خود را در راه طاعت باری تعالی به کار می برد و مصرف می نماید، و مرد فقیری که مال ندارد و می گوید، بارالها اگر بخواهی به من رزق عنایت کنی و مال بدهی همانند آنچه به برادر دینیم دادی من هم، مانند آن برادرم، به طاعت تو عمل می کنم. پیمبر اسلام می فرماید: این دو نفر در اجر مساوی هستند، با آنکه اولی نیت خوب کرده و مال داده و دومی فقیر بوده و فقط قصد و اراده طاعت خدا را، در صورت تمکن و ثروت، داشته است.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

انما الاعمال بالنيات و لكل امری مانوی فمن غزا ابتغاء ما عند الله عزوجل فقد وقع اجره على الله عزوجل و من غزا يريد عرض الدنيا اونوی عقالا لم یکن له الا مانوی (۸۲)

درباره غزوه و جنگ، رسول اکرم، مردم را به ارزش نیت و قصد آنان متوجه می کند و می فرماید: اعمال مردم تابع نیتهای آنان است، و هر انسانی آن را که قصد کرده است به دست می آورد. بعد می گوید: کسی که به جنگ می

رود و در صحنه پیکار جهاد وارد می شود و قصد او خداوند است، یعنی برای اعلان حق جنگ می کند اجر او بر عهده خداست. اما کسی که به غزوه و جهاد می رود ولی اراده او اموال دنیوی و متاعهای زندگی است،

لم یکن له الا مانوی

چیزی جز آنچه را که نیت کرده نصیبش نمی شود.

امام سجاد (ع) عرض می کند: بارالها! نیت مرا به بهترین نیتها منتهی بفرما. از این جمله امام روشن می شود که نیت همانند ایمان و همانند یقین دارای مراتب و درجات است و امام (ع) بهترین آن را از پیشگاه الهی درخواست می نماید. برای اینکه درجات نیت روشن شود، مثلی را در مورد عبارت ذکر می کنیم. گاهی قصد آدمی در عبادت زشت و پلید است، گاهی تصمیم انسان در عبادت خوب و درست است، و گاهی نیت آدمی در عبادت خوبتر و عالی تر یعنی بهترین نیت است. اما نیت آلوده و پلید در عبادت همانند بندگی ریاکاران است کسی که بخواهد عبادت صحیح انجام دهد باید عبادت را برای خدا و به قصد قربت به عمل آورد، اما اگر یک نفر برای جلب توجه مردم و نفوذ در افکار آنان و برای اینکه مردم درباره او بگویند مرد خوبی است، ریاکارانه عبادت می کند و در باطن کمترین توجهی به خدا ندارد و تمام توجه او به مردم و جلب قلوب آنان است، این نیت در شرع مقدس بسیار پلید است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردم می فرمود:

فاتقلوا الله واجتنبوا الريا فانه شرک بالله ان المرائی يدعی يوم القيامة باربعه اسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر! حبط عملک و بطل اجرک (۸۳)

پیشوای گرامی اسلام به مردم می فرماید: از خدا بترسید و از ریا اجتناب نمایید که ریا شرک به خداوند است. ریاکار در قیامت به چهار نام خوانده می شود: ای کافر، ای فاجر، ای مکار، ای زیانکار! عملت حبط شد و از میان رفت و اجرت باطل شد و در مقابل عباداتی که به ریا انجام داده ای امروز پاداشی نداری.

در اسلام نه تنها ریا در عبادت موجب انحراف از صراط مستقیم و مایه بدبختی است، بلکه ریاکاری در غیر عبادات نیز مذموم و ناپسند است.

در حدیث آمده است که رسول اکرم می فرمود: کسی که خانه ای را به منظور ریاکاری و به رخ مردم کشیدن بنا نماید، همان خانه در قیامت به صورت طوق آتشی به گردنش افکنده می شود و با همان طوق به جهنم می رود، مگر آنکه قبل از مرگ توبه کند و آن لکه تاریک را از صفحه اعمال خود بزداید و از میان ببرد.

قیل یا رسول الله! کیف یبنی رباء و سمعه: قال یبنی فضلاً علی ما یکفیه استطاله منه علی جیرانه و مباحاه لاخوانه (۸۴)

عرض شد یا رسول الله! چگونه خانه ریا می سازد؟ فرمود: خانه می سازد بیش از نیازمندی و احتیاج خود و هدفش در این کار آن است که در مقام همسایگان بلند پروازی کند و به برادران دینی خود فخرفروشی نماید.

نتیجه، آنکه نیت ریا در تمام موارد مذموم است و در امر عبادت مذمومتر؛ کسی که برای جلب توجه مردم نماز بخواند، کسی که برای جاه و نود در افکار دگران به حج بیت الله برود، و خلاصه کسی که انگیزه اش در عبادت یکی از شئون مادی و دنیوی باشد، عبادتش باطل و عملش مشرکانه است، قرآن شریف در این باره فرمود:

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرك بعبادة ربه احداً (۸۵)

کسی که می خواهد خدا را ملاقات کند در حالی که پروردگار از او راضی و خشنود باشد باید در دوران زندگی و در ایام حیات، اعمال صالحه انجام دهد و در امر عبادت، برای خدا شریکی قرار ندهد.

نیت خوب و نیت خوبتر یا نیت حسن و نیت احسن را با توجه به انگیزه عبادات مؤمنین عادی، که اکثریت جامعه مسلمین از آنان تشکیل یافته است، و انگیزه عبادات اولیای بزرگوار الهی، که در هر عصر و زمان عده معدودی بوده و هستند، می توان تشخیص داد.

یک فرد مسلمان عادی که به خداوند آفریدگار و نبوت پیغمبر گرامی اسلام و روز جزا ایمان واقعی دارد، قرآن شریف را وحی خدا می داند و به تمام محتویات آن مؤمن و معتقد است در کتاب خدا دقت می کند و می بیند که خداوند در آیات بسیاری به افراد مؤمن و صاحبان اعمال صالحه وعده بهشت جاودان داده و از آن جمله فرموده است:

و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات (۸۶)

ای پیغمبر گرامی! به افرادی که ایمان آورده و دارای اعمال صالحه اند مژده بده که در قیامت از جنات و رحمتهای بزرگ خداوند برخوردارند.

همچنین می بینید که در مواقع و موارد متعددی خداوند از گناهکاران سخن گفته و به آنان وعده عذاب قطعی داده، عذابی بسیار شدید، از آن جمله فرموده است:

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي و قودها الناس و الحجاره (۸۷)

به این مردم بگو: اگر فرمانم برید و نخواهید برد از عذابی بترسید و از آتشی پرهیزید، آتشی که آتشگیره آن مردم و سنگ است.

این فرد با ایمان برای اطاعت امر الهی و انجام وظیفه عبودیت و بندگی نماز می خواند اما انگیزه او در نماز و اطاعت، نیل به بهشت جاودانی است که خداوند وعده فرموده و مؤمنین راه به آن بشارت داده است و همچنین این انسان با ایمان از منهیات الهی پرهیز می کند و به منظور اطاعت فرمان او پیرامون گناه نمی گردد و انگیزه او در این عمل آن است که از عذاب شدید الهی مصون بماند و گرفتار مصائب و بلایای جانکاه تا قیامت نشود. نیت این فرد مسلمان خوب و حسن است و عملی را که انجام داده صحیح و طبق موازین شرع مقدس است. اما نیت بهتر و قصد نیکوتر آن اراده خالصی است که ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای گرامی الهی در دل دارند. انگیزه آنان در اطاعت باری تعالی نیل به پاداش قیامت یا مصون ماندن از عذاب روز جزا نیست، بلکه آنان خدا را برای خدا عبادت می

کنند و منشأ چنین بندگی، ایمان کامل و معرفت بسیار رفیع نسبت به ذات مقدس پروردگار است. علی (ع) در این باره در پیشگاه الهی عرض می کند:

الهی ماعبدتک خوفا من نارک و لاطمعا فی جنتک لکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک (۸۸)

خدایا! عبادت و بندگی من نه برای ترس از آتش توست و نه به منظور نیل به بهشت جاودان است، بلکه ترا شایسته عبادت دانستم از این رو ترا بندگی نمودم.

از آنچه معروض افتاد معنی نیت خوب و خوبتر یا نیت حسن و احسن روشن شد. در اینجا بموقع است که برای مزید آگاهی شنوندگان محترم، این مطلب تذکر داده شود که بعضی از علمای عامه و خاصه می گویند عبادت صحیح و خالص آن است که فقط برای خداوند باشد و بس و جز از اطاعت حضرت باری انگیزه دیگری در آن نباشد، بنابراین اگر عبادت به منظور دست یافتن به بهشت جاودان یا مصون ماندن از عذاب الهی باشد آن عبادت صحیح و طبق موازین انجام نگرفته است. بیشتر علمای محقق و اسلام شناس این نظریه را نادرست و غیر قابل اعتنا تلقی نموده اند. علامه بزرگ و فقیه عالی مقام مرحوم آیت الله محمد مهدی نراقی در کتاب جامع السعادات در رد این قول چنین می گوید:

و لا تصغ الی قول من ذهب الی بطلان العباده اذا قصد بفعلها الثواب او الخلاص من العقاب زعماً منه ان هذا القصد مناف للاخلاص الذی هو اراده وجه الله وحده و ان من قصد ذلک انما قصد جلب النفع الی نفسه و دفع الضرر عنها لاوجه الله سبحانه فان هذا قول من لامعرفه له بحقائق التکالیف و مراتب الناس فیها بل ولا معرفه له بمعنی النیه و حقیقتها (۸۹)

گوش فرانده به گفته آن کس که گمان دارد اگر عبادت به قصد جلب ثواب یا خلاص از عقاب انجام شود باطل است و آن را با اخلاص ناسازگار می داند. این قول کسی است که عارف به حقایق تکالیف و مراتب و درجات مردم نیست، بلکه معنای نیت و حقیقت آن را هم نمی داند. سپس در بیان تفاوت مردم در شناخت تکالیف و انجام عبادات بدون امید به ثواب و خوف از عذاب چنین می گوید:

و اکثر الناس تتعذر منهم العباده ابتغاء لوجه الله و تقربا الیه لانهم لايعرفون من الله تعالى الا المرجو والمخوف وغايه مرتبتهم ان يتذکروا النار و يحذروا انفسهم عقابها و يتذکروا الجنه ويرغبو انفسهم ثوابها قلما يفهم العباده علی نیه اجلال الله تعالى لاستحقاقه الطاعه والعبودیه فظلا عمن يتعاطاها و لو کلف لکان تکلیفا بما لايطاق (۹۰)

بیشتر مردم از اینکه خدا را لوجه الله و برای تقرب به او عبادت کنند معذورند، زیرا اینان از خداوند آن را که می دانند امید به رحمت و ترس از عذاب اوست و بالاترین مرتبه اطاعت و عبادت آنان این است که متذکر آتش دوزخ شوند و نفس خود را از عقاب آن برحذر دارند و به یاد بهشت جاودان باشند و نفس خویش را برای نیل به آن ترغیب نمایند. مردم مسلمان به استثنای عده معدودی از اولیای بزرگ خدا معنی عبادت را به نیت اجلال الهی و به قصد طاعت و عبودیتش نمی فهمند، چه رسد به آنکه در مقام عمل، آن را انجام دهند و اگر این قبیل افراد را به چنین تکلیفی مکلف نمایند، تکلیف فوق توان و طاقت به عهده آنان گذارده شده است.

امید به ثواب روز جزا و ترس از عذاب شدید قیامت که در قرآن شریف مکرر و با عبارات مختلف خاطرنشان گردیده، بزرگترین محرک مسلمانان در اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از منهیات باری تعالی بوده و هست و نیتی اینچنین از نظر علمی منافای با خلوص و قصد قربت نیست و از نظر روایات مورد تأیید ائمه معصومین علیهم السلام است و در اینجا در مورد هر دو قسمت بحث می شود.

قسمت اول: مسلمانی برای خواندن نمازهای قضا شده متوفی اجیر می شود، مبلغی را از فرزند او دریافت می نماید که نمازهای فوت شده او را بخواند. آیا از اجیر با توجه به اجرتی که دریافت می کند قصد قربت متمشی است و می تواند نمازها را برای خدا انجام دهد؟ آقایان فقها به این پرسش پاسخهایی داده اند و مرحوم سید اعلی الله مقاومه در کتاب عروه الوثقی در بحث استیجاری پس از ذکر پاره ای از آن جوابها چنین می گوید:

ولكن التحقيق ان اخذ الاجره داع بداعي القربة كمافي صلوه الحاجه و صلوه الاستسقاء حيث ان الحاجه و نزول المطر داعيان الى الصلوه مع القربة

تحقیق در مطلب این است که گرفتن اجرت برای نمازهای قضا شده متوفی داعی نمازگزار است برای داعی قربت همانند نماز حاجت و نماز استسقاء از این نظر که حاجت صاحت حاجت و باریدن باران محرک نمازگزار بوده و نمازها را به قصد قربت انجام داده است.

برای روشن شدن مطلب لازم است راجع به این دو مثال توضیح مختصری داده شود. جوانی را در نظر بگیرید که سخت بیمار است. مادر متدینش می خواهد برای شفای او در پیشگاه خدا دعا کند. وضو می گیرد، دو رکعت نماز حاجت به قصد قربت می خواند، سپس تمنای خود را به حضرت باری تعالی عرض می کند و شفای فرزند را از خدا می خواهد؟ این مادر نماز حاجت را به قصد قربت خوانده است، اما محرک او در خواندن نماز، شفای فرزند بیمارش بوده و اگر فرزندش مریض نمی بود نماز حاجت نمی خواند. آیا انگیزه شفای بیمار با قصد قربت در نماز حاجت منافات دارد؟ هرگز. در محیطی خشکسالی می شود، باران نمی آید و اهالی از جهات متعدد در مضیقه واقع می شوند و تنها راه نجات خود را نماز استسقا و دعا در پیشگاه الهی می دانند. تمام مردم از زن و مرد، صغیر و کبیر، پیر و جوان، با پای برهنه راه صحرا در پیش می گیرند، حتی مادران اطفال شیرخوار را با خود می آورند، در بیابان اجتماع می کنند و در کمال خضوع و تذلل با قصد قربت نماز استسقا می خوانند و از درگاه خدا باران رحمت طلب می کنند. نماز اینان به قصد قربت واقع شده و در کمال خلوص تحقق یافته، ولی محرکشان در این عبادت طلب باران بوده و اگر خشکسالی نمی بود هرگز با این وضع به بیابان نمی آمدند و نماز استسقا نمی خواندند. آیا انگیزه طلب باران با نیت قربت و خلوص در نماز استسقا منافات دارد؟ هرگز. مرحوم سید می خواهد بفرماید که اجرت گرفتن اجیر برای خواندن نمازهای قضا شده متوفی نظیر نماز حاجت مادر برای شفای فرزند و نماز استسقا برای طلب باران داعی بر داعی است و با قصد قربت منافات ندارد. آیا به انگیزه شفای بیمار و دیگر حوایج مشروع دنیوی می توان با قصد قربت نماز حاجت خواند؟ آیا برای رهایی از عذاب خشکسالی و نیل به باران رحمت می توان نماز استسقا خواند؟ ولی فرایض یومیه را به قصد قربت و به منظور اطاعت امر الهی به انگیزه رسیدن به بهشت و رحمت الهی و رهایی از عذاب شدید قیامت نمی توان خواند؟ و اگر خوانده شود عبادت باطل است؟ پس این همه آیات

وعده و وعید در قرآن شریف برای چیست؟ و چرا خداوند اینقدر در کتاب آسمانی از بشارت و انداز سخن گفته است؟ قرآن شریف درباره زکریا و همسر و حضرت یحیی فرزندش فرموده است:

انهم كانوا يسارعون في الخيرات و يدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خاشعين (۹۱)

اینان در انجام خوبی ها و خیرات، جدی و سریع بودند و ما را از روی بیم و امید با خشوع و تذلل می خواندند و بدین وسیله انجام وظیفه می نمودند.

در آیه دیگر می فرماید:

و ادعوه خوفاً و طمعا ان رحمت الله قريب من المحسنين (۹۲)

خدا را از روی خوف و از روی طمع بخوانید، خوف از عذاب و طمع در رحمت، چه آنکه رحمت پروردگار به گروه نیکوکاران و مردمانی که عمل صالح انجام می دهند نزدیک است.

تفوه به بطلان عبادت با قصد قربت و به انگیزه نیل به بهشت و رهایی از دوزخ مایه یاس و دلسردی مسلمانان از انجام بسیاری از اعمال نیک و فعالیت های اسلامی است و باید از گفتن چنین سخن غیرعلمی و خلاف واقع خودداری نمود و موجبات یاس و نومیدی مسلمانان را فراهم نیاورد. نتیجه آنکه از نظر علمی انجام عبادت به انگیزه پاداش قیامت و نجات از کیفر الهی با نیت اطاعت و قصد قربت منافات ندارد و به فرموده سید اعلی الله مقامه همانند نماز حاجت و صلوه استسقا داعی بر داعی است. از نظر روایات پیشوایان دین علیهم السلام نیز انجام عبادت به قصد قربت و برای دستیابی به جنت و خلاص از عذاب الهی صحیح و مشروع است. و در اینجا سه روایت را که مضامینشان با مختصر تفاوت شبیه به هم است ذکر می کنیم و سومین را با نقل متن حدیث ترجمه می کنیم و مختصر توضیحی درباره آن می دهیم. حدیث اول از علی علیه السلام در نهج البلاغه (کلمه ۲۳۷) است. حدیث دوم از حضرت حسین بن علی علیهما السلام در کتاب تحف العقول (صفحه ۲۴۶) است، و حدیث سوم از امام صادق (ع) است که به این مضمون آمده:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان العبادة ثلاثة: قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلک عباده العبيد، و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عباده الاجراء، و قوم عبدوا الله عزوجل حبا له فتلک عباده الاحرار و هي افضل العبادة (۹۳)

امام (ع) می فرماید: عبادت کنندگان حضرت باری تعالی سه گروه اند: گروهی خدا را از ترس عذاب بندگی می کنند، این عبادت بردگان است که اطاعتشان از ترس کیفر مولی است. گروهی خدا را به منظور دستیابی به پاداش، عبادت می کنند و این، عبادت اجیران و مزدبگیران است. و گروهی خدا را به انگیزه محبت و دوستی باری تعالی عبادت می کنند و این، عبادت آزادگان و برترین و بالاترین عبادات است.

ملاحظه می شود که امام علیه السلام عبادت گروه اول و گروه دوم را عبادت خوانده و در ردیف عبادت گروه سوم ذکر فرموده است ولی عبادت گروه سوم را که به انگیزه محبت و دوستی خداوند انجام داده اند بهترین و برترین بندگی معرفی نموده و عباد این عبادت را گروه آزادگان و احرار خوانده است. تردید نیست که بندگی گروه سوم

آنقدر عالی و رفیع است که نمی توان عبادت آنان را با عبودیت گروههای اول و دوم مقایسه نمود، ولی با اینکه بندگی گروه سوم در عالی ترین مراتب بندگی و عبودیت قرار دارد امام (ع) عبادت گروههای اول و دوم را باطل تلقی نفرموده و عمل آنان را مشرکانه نخوانده است. به موجب این روایت و روایات دیگری نظایر اینها که در کتب حدیث آمده اگر کسی به قصد قربت و با نیت اطاعت امر باری تعالی به انگیزه رسیدن به بهشت یا رهایی از دوزخ خدا را عبادت کند و نماز بخواند عبادتی صحیح و مشروع انجام داده است.

از آنچه معروض گردید روشن شد که نیتهای مردم در عباداتی که انجام می دهند متفاوت است و ارزش عبادت هر فردی به تناسب ارزش نیت اوست.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: انما الاعمال بالنیات و لكل امری ء مانوی(۹۴)

رسول اکرم فرمود است: اعمال مردم تابع نیتهای آنان است و نصیب هر فرد از عملی که انجام داده آن چیزی است که در نظر داشته است. ناگفته نماند که نه تنها عبادات مردم تابع نیتهای آنان است بلکه اعمال عادی و روزمره افراد با تصمیمی که محرک آنان شده و به فعالیتشان وادار نموده سنجیده می شود.

مر علی النبی صلی الله علیه و آله رجل فرای اصحاب رسول الله من جلدہ و نشاطہ فقالوا یا رسول الله لوکان هذا فی سبیل الله. فقال صلی الله علیه و آله: ان کان خرج یسعی علی ولده صغاراً فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی علی ابویہ شیخین کبیرین فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی علی نفسه یحبها فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی ریا و مفاخره فهو فی سبیل الشیطان(۹۵)

مردی بر رسول اکرم گذر کرد. اصحاب آن حضرت او را مردی فعال و قوی یافتند، به حضرت عرض کردند: چه خوب بود این شخص، نیرو و نشاطی را که دارد در راه خدا مصرف می نمود و برای او فعالیت می کرد. حضرت در پاسخ فرمود: اگر سعی و عمل او برای فرزندان صغیرش باشد که او در راه خداوند است، اگر سعی و عمل او برای پدر و مادر پیرش باشد کار او در راه خداوند است، اگر سعی و عملش برای تأمین زندگی شرافتمندانه و آبرومند خودش باشد کارش برای خداوند است. اما اگر کار و کوشش می نماید و انگیزه او در عمل ریاکاری و فخرنمودن بر دیگران باشد کار او برای شیطان است.

ملاحظه می فرمایید که نیت مردم نه فقط در عباداتشان موثر است، بلکه در کارهای عادی و اعمالی هم که در جامعه انجام می دهند نیز اثر دارد و با تفاوت نیت، ارزش معنوی عمل متفاوت می گردد، و در قیامت که روز پاداش و کیفر است اعمال هر فرد بر اساس نیتی که در دنیا داشته و بر طبق آن عمل نموده است محاسبه می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله: یحشر الناس علی نیاتهم(۹۶)

پیغمبر فرموده است: مردم، در قیامت، بر طبق نیاتشان محشور می شوند.

از مجموع آنچه بیان شد این نتیجه به دست آمد که نیتهای خوب و مرضی خداوند، چه در عبادات و چه در امور عادی زندگی، درجات و مراتبی دارد و امام سجاد علیه السلام از پیشگاه الهی درخواست می کند:

و انته بنیتی الی احسن النیات

بارالها! نیت مرا به بهترین و برترین مدارج نیتها منتهی کن، یعنی آن را به عالیترین درجات نیت برسان و مرا از مزایای آن برخوردار بفرما.

۵ - وَ اَنْتَه بِنِیَّتِیْ اِلٰی اَحْسَنِ النَّیَّاتِ وَ بِعَمَلِیْ اِلٰی اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از پیشگاه الهی درخواست می کند: خداوندا! نیت مرا به بهترین نیتها منتهی بفرما و عمل مرا نیز به بهترین اعمال پایان ده. درباره نیت و خصوصیات مربوط به آن در سخنرانی قبل مطالبی تقدیم شنوندگان گردید. به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز، درباره عمل است، امام سجاد (ع) از خدای تعالی می خواهد که عملش به بهترین اعمال پایان یابد. از این جمله که امام درباره احسن الاعمال می گوید روشن می شود که اعمال مردم همانند نیتهایشان، از نظر ارزش معنوی، درجات و مراتبی دارد و امام (ع) از پروردگار درخواست می کند که عملش بهترین و عالی ترین اعمال باشد. در این مورد باید توجه داشت که اولاً موضوع بحث عمل نیک است، لکن در خلال بحث، این سخن نیز به میان خواهد آمد که اعمال نیکی که به بدی منتهی می شود و ارزش خود را از دست می دهد چگونه است. اولین مطلبی که باید درباره عمل خوب معروض گردد آن است که عمل باید با سنت اسلام و برنامه شرع مقدس منطبق باشد و اگر از نظر نیت، از نظر گفتار، و از نظر حرکات جوارح با شرع و سنت منطبق نباشد اصولاً آن را نمی توان عمل نیک نامید. حدیثی از رسول مکرم روایت شده که این مطلب را به خوبی روشن می کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يقبل قول الا بالعمل و لا يقبل قول و عمل الا بنیه و لا يقبل قول و عمل و نیه الا باصابه السنه (۹۷)

سخنی پذیرفته نمی شود مگر با عمل، و عمل و سخنی قبول نمی شود مگر با نیت، و سخن و عمل و نیتی مقبول نیست مگر آنکه منطبق با سنت باشد.

بنا بر این انجام عمل نیک در آیین مقدس اسلام باید هم به زبان باشد، هم به بدن، و هم به نیت، و تمامی این سه قسمت باید منطبق با برنامه شرع اسلام و تعالیم مقدس رسول اکرم انجام گیرد. قرآن شریف فرموده است:

الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایکم احسن عملاً (۹۸)

خداوند مرگ و حیات را آفریده است برای اینکه شما را آزمایش کند تا معلوم شود کدامیک از شما عملتان بهتر است.

امام صادق (ع) در ذیل این آیه می فرماید:

لیس یعنی اکثر عملاً لکن اصوبکم عملاً (۹۹)

خداوند که در این آیه می فرماید احسن عملاً حجم و مقدار عمل، منظور نیست، بلکه مراد این است که خدا شما را بیازماید تا معلوم شود کردار کدامیک از شما به صواب و واقعیت و اصابت با حقیقت نزدیکتر است. چه بسیارند مردمی که حجم عملشان زیاد است و معرفتشان کم و آشنایشان به سنن اسلام بسیار قلیل، بسیار عمل می کنند اما ارزش کم عایدشان می شود و منفعت کمتر نصیبشان می گردد برعکس، بعضی از مردم، حجم عملشان کم است و فرایض و سننشان محدود، لکن چون دارای ایمان واقعی و نیت خالص و واقف به موازین شرع مقدس اند عمل قلیلشان بسیار ارزنده و گرانبهاست. باید بدانیم که سرمایه مردم در قیامت همان اعمالشان می باشد، آن اعمال خوب و پسندیده و مقدس.

امام هادی (ع) فرموده است:

الناس باموالهم فی الدنيا و باعمالهم فی الآخرة (۱۰۰)

حضرت امام علی النقی (ع) می فرماید: در دنیا مردم را با سرمایه مالی آنان می سنجند، اما در قیامت با اعمال خوب و شریفشان سنجیده می شوند. افراد باید در دنیا به گونه ای قدم بردارند که بتوانند از آن کارهای نیک و شریفی که در اینجا انجام می دهند در آخرت مستفید و بهره مند گردند.

عن علی علیه السلام قال لرجل سألته ان یعظه فقال (ع): لا تکن ممن یرجو الآخرة بغير العمل (۱۰۱)

مردی از علی (ع) درخواست نمود که او را موعظه کند. امام (ع) در مقام اندرز دادن به او فرمود: از آن مردمی مباش که امید به پیروزی و سعادت در آخرت داشته باشند بدون اینکه در دنیا اعمال صالحه ای انجام دهند.

برای اینکه ارزش عمل، هر چه بهتر و عالی تر در نظر که باید درباره عمل خوب معروض گردد آن است که عمل باید با سنت اسلام و برنامه شرع منطبق باشد و اگر از نظر نیت، از نظر گفتار، و از نظر حرکات جوارح با شرع و سنت منطبق نباشد اصولاً آن را نمی توان عمل نیک نامید. حدیثی از رسول مکرم روایت شده که این مطلب را به خوبی روشن می کند: قال رسول الله علیه و آله: لا یقبل قول الا بالعمل و لا یقبل قول و عمل الابنیه و لا یقبل قول و عمل و نیه الا باصابه السنه (۱۰۲)

سخنی پذیرفته نمی شود مگر با عمل، و عمل و سخنی قبول نمی شود مگر با نیت، و سخن و عمل و نیتی مقبول نیست مگر آنکه منطبق با سنت باشد.

بنابراین انجام عمل نیک در آیین مقدس اسلام باید هم به زبان باشد، هم به بدن، و هم به نیت، و تمامی این سه قسمت باید منطبق با برنامه شرع اسلام و تعالیم مقدس رسول اکرم انجام گیرد. قرآن شریف فرموده است:

الذی خلق الموات و الحیات لیبلوکم ایکم احسن عملاً (۱۰۳)

خداوند که در این آیه می فرماید: احسن عملاً حجم و مقدار عمل، منظور نیست، بلکه مراد این است که خدا شما را بیازماید تا معلوم شود کردار کدامیک از شما به صواب و واقعیت و اصابت با حقیقت نزدیکتر است. چه بسیارند مردمی که حجم عملشان زیاد است و معرفتشان کم و آشنایشان به سنن اسلام بسیار قلیل، بسیار عمل می کنند

اما ارزش کم عایدشان می شود و منفعت کمتر نصیبشان می گردد. برعکس، بعضی از مردم، حجم عقلشان کم است و فرایض و سننشان محدود، لکن چون دارای ایمان واقعی و نیت خالص و واقف به موازین شرع مقدس اند عمل قلیلشان بسیار ارزنده و گرانبهاست. باید بدانیم که سرمایه مردم در قیامت همان اعمالشان می باشد، آن اعمال خوب و پسندیده و مقدس.

امام هادی (ع) فرموده است:

الناس باموالهم فی الدنيا و باعمالهم فی الآخرة (۱۰۴)

حضرت امام علی النقی (ع) می فرماید: در دنیا مردم را با سرمایه مالی آنان می سنجند، اما در قیامت با اعمال خوب و شریفشان سنجیده می شوند. افراد باید در دنیا به گونه ای قدم بردارند که بتوانند از آن کارهای نیک و شریفی که در اینجا انجام می دهند در آخرت مستفید و بهره مند گردند.

عن علی السلام قال لرجل ساله ان یعظه فقال (ع): لاتکن ممن یرجو الآخرة بغير العمل (۱۰۵)

مردی از امام علی (ع) درخواست نمود که او را موعظه کند. امام (ع) در مقام اندرز دادن به او فرمود: از آن مردمی مباش که امید به پیروزی و سعادت در آخرت داشته باشند بدون اینکه در دنیا اعمال صالحه ای انجام دهند.

برای اینکه ارزش عمل، هر چه بهتر و عالی تر در نظر شنوندگان محترم روشن شود و توجه فرمایند که در زندگی چگونه قدم بر می دارند و با چه کیفیتی عمر شریف خود را می گذرانند روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می شود:

ان لاحدکم ثلاثه اخلاء: منهم من یمتعه بما ساله فذلک ماله، و منهم خلیل ینطلق معه حتی یلج القبر ولا یعطیه شیئاً ولا یصحبه بعد ذلک فاولئک قریبه، و منهم خلیل یقول: و الله انا ذاهب معک حیث ذهبت و لست مفارک فذلک عمله ان کان خیراً و ان کان شراً. (۱۰۶)

رسول معظم فرموده: برای هر یک از شما سه دوست وجود دارد: یکی آن دوستی که ترا از خواهشهای بهره مند می ساد و خواسته های ترا جامه تحقق می پوشد و آن دوست، دارایی دوست، دوست دیگر آن است که با تو همقدم و همراه است تا هنگامی که به خانه قبر وارد شوی و پس از دفن از تو جدا می شود، نه به تو چیزی می دهد و نه با تو مصاحبت می نماید و آن اقربای تو می باشند. اما دوست سوم همراه انسان می ماند و آن رفیقی است که عمل ماست. حضرت می فرماید: عمل می گوید به خدا قسم! هر جا بروی من با تو می آیم و هرگز از تو جدا نمی شوم، خواه عمل خوب و خیر باشد و خواه فعل شر و ناپسند.

بنابراین اعمال ما در دنیا از ما صادر می شود ولی از ما جدا نمی شود، در عالم برزخ همراه ماست، در عالم قیامت با ماست.

همان اعمال است که اگر خوب باشد ما را به بهشت سعادت می برد و اگر بد باشد ما را به جهنم می راند و به عذاب سنگین قیامت معذب می سازد. سخن خوب گفتن و حرف صحیح زدن آسان است، همه می توانند به یکدیگر

توصیه کنند که: راست بگویید و درستکار باشید و عدالت نمایید، حقوق مردم را حفظ کنید، حق همسایگان را رعایت نمایید، و از این قبیل سخنان که گفتارهای طیب و طاهر و پاک است. اما این حرفها زمانی از گوینده آن ارزش دارد که رفتار او با سخنش منطبق باشد و اگر برخلاف آن باشد نه تنها آن سخن ارزش معنوی ندارد، بلکه گاهی آن گفتار که عمل با آن مخالف است زمینه عذاب آدمی را فراهم می کند.

یکی از امتیازات بزرگ رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام همین بود که زمانی که حرف می زدند خودشان به آن عمل می کردند. علی (ع) در حدیثی می فرماید: من بزرگتر از آنم که چیزی را بگویم و خودم قبلاً بر طبق آن رفتار ننموده باشم. در این مورد در قرآن شریف آیه ای است:

اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه (۱۰۷)

کلم طیب به سوی خدا صعود می کند، سخنان پاکیزه و طاهر در درجه اول کلمه طیبیه توحید است، این کلمه به سوی خدا صعود می کند، اما صعود دهنده آن اعمال صالحه توحیدی است. اگر کسی به زبان لا اله الا الله بگوید و به توحید تکلم نماید اما در مقام عمل، مشرکانه رفتار کند عمل او بر خلاف قول اوست و این عمل مشرکانه نمی تواند آن کلمه طیبیه را به سوی خدا صعود دهد و مورد قبول باری تعالی گرداند. غیر از لا اله الا الله همگی سخنان نیک، اندرزهای بجا، تذکرات لازم، امر به معروف و نهی از منکر، همه و همه کلم طیب می باشند و هر یک کلمه ای مقدس و پاک است، اما کلمات نیک باید با عمل گوینده منطبق باشد تا اعمال گوینده، آن کلمات مقدس را به سوی حق تعالی بالا ببرد و مورد قبول ذات اقدس الهی بنماید، و اگر برخلاف باشد، آن کلمه طیبیه نمی تواند به آن مقام مقدس خود برسد. در این باره روایتی از امام باقر (ع) است که فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ان لكل قول مصداقاً من عمل يصدق به. فاذا قال ابن آدم و صدق قوله بعمله رفع قوله بعمله الى الله تعالى عزوجل، و اذا قال وخالف عمله قوله رد قوله على عمل خبيث و هوى به فى النار (۱۰۸)

رسول اکرم فرموده است: برای هر قولی و گفته ای مصداقی از عمل است که آن قول را تصدیق می کند یا تکذیب می نماید. اگر فرزند آدم سخنی بگوید و گفتار او در رفتار او مصدق شود و عملش با گفته اش منطبق باشد، قول او به وسیله عملش بالا می رود و به پیشگاه الهی می رسد، ولی اگر سخنی بگوید و گفته او برخلاف عملش باشد، گفتارش رد می شود و عمل خبیث و آلوده او در آتش سرنگوش می گرداند. بنابراین، عمل دارای اهمیت فوق العاده است، تنها گفتن، و به سخن خوب تکلم کردن برای گوینده آن نتیجه معنوی ندارد. مطلبی که در این مورد از حدیث استنباط می شود مدلول آیه ای از قرآن شریف است. خدا می فرماید:

اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه (۱۰۹)

سخن پاک و طیب نزد خدا می رود و به سوی او صعود می کند، اما آن چیزی که آن را بالا می برد و موجب رفعت آن می شود عمل گوینده سخن آن است، اگر عمل، همانند سخن، پاک باشد آن سخن را به مقام رفیع بالا می برد و اگر برخلاف گفته باشد آن گفته به پیشگاه باری تعالی عرضه نخواهد شد. می گوید باید راست گفت ولی عمل

دروغ می گوید، می گوید نباید به مردم تهمت زد و نباید از مسلمانان غیبت کرد اما خودش عملاً تهمت می زند و غیبت می کند. این نصایح و تذکرات سودمند چون با عملش منطبق نیست، پیغمبر می فرماید آن گفته با عمل بر می گردد و در آتش دوزخ سرنگون می شود. آن گفته با عمل بر می گردد و در آتش دوزخ سرنگون می شود. تذکر نکته ای در اینجا بموقع است و امید می رود که مورد توجه شنوندگان محترم قرار گیرد. اعمال صالحه مرضی حضرت باری تعالی است و مایه محبوبیت عامل آن نزد خداوند می گردد لکن باید توجه داشت که گاهی انسان عمل صالحی را انجام می دهد ولی عمل شایسته تری که نزد خدا محبوبیت بیشتری دارد پیش می آید، افراد با ایمان و متوجه بهتر است که آن عمل صالح را موقتاً ترک گویند و از پی انجام کاری که نزد خدا محبوبتر است بروند و سپس به ادامه عمل صالح خود برگردند. چند روایت با تعبیرات مختلف آمده که اگر فردی در حال طواف است و در بین طواف، مسلمانی نیاز به کمک شخص طواف کننده دارد و برای استمداد از او به نزد وی می آید و در حین طواف، از او تمنای کمک فوری نماید، در چنین موردی امام علیه السلام مکرراً دستور داده که طواف کننده طواف را ترک کند و از پی قضاء حاجت آن برادر مسلمان برود زیرا قضاء حاجت او نزد خدا محبوبتر و اجرش از پاداش آن عمل صالح بیشتر است، بعد از آنکه مشکل مسلمانان را حل کرد و او را دلشاد نمود برگردد و به طواف خود ادامه دهد. در اینجا روایتی از علی بن الحسین زین العابدین (ع) است. که شاید مقصود از آن همین باشد:

عن البيهزمه عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: كان يقول ان احبكم الي الله عزوجل احسنكم عملاً و ان اعظمكم عندالله عملاً اعظمكم فيما عند الله رغبه(۱۱۰)

امام سجاد (ع) می فرماید: محبوبترین شما نزد خداوند کسانی هستند که عملشان نیکوتر و رفتارشان پسندیده تر است، اما بدانید که اعظم شما در نزد خدا در مقام عمل و بزرگترین شما در پیشگاه الهی کسانی هستند که نسبت به عملی بیشتر مراقبت می کنند که در نزد خدا مورد رغبت بیشتر است و خدا به آن اهمیت زیاده تر می دهد.

بنابراین در مثالی که در مورد شخص طواف کننده و مسلمانی دیگر که از او استمداد می کند ذکر شد، چون رفع هم و غم او نزد خداوند از ادامه طواف بالاتر است، می توان گفت که اگر طواف را ترک کند و از پی برآوردن حاجت آن مسلمان برود کار بزرگتری انجام داده و توانسته است رضای بیشتری را از خداوند نسبت به خود جلب نماید. ناگفته نماند که اگر امر مهمتری پیش آمد و آن را نادیده گرفت و به آن اعتنا ننمود ممکن است عمل خوب او هم مطرود پروردگار شود و دچار سقوط گردد. روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که مربوط به یکی از عباد بنی اسرائیل در دوران قبل از اسلام است، آن حضرت می فرماید:

كان رجل شيخ ناسك يعبد الله في بني اسرائيل فبينا هو يصلي و هو في عبادته اذ بصر بغلامين صبيين قد اخذا ديكاً و هما ينتقان ريشه فاقبل على ماهو فيه من العباده ولم ينههما عن ذلك فاوحى الله تعالى الى الارض ان سيخي بعبدي فساخت به الارض(۱۱۱)

امام صادق (ع) می فرمود که در گذشته پیرمرد مقدسی در بنی اسرائیل بود که خدا را عبادت می نمود. در یکی از مواقع در بین اینکه به عبادت اشتغال داشت نگاه کرد و دید که دو کودک خروسی را گرفته اند و پر و بال او را می

کنند و خروس فریاد می زند، ولی این پیرمرد عابد همچنان به عبادت خود ادامه داد، به این امر مهم توجه ننمود، و آن دو کودک را از این عمل ناروا منع نکرد. خداوند او را مجازات نمود و به زمین وحی فرستاد که این مرد پیر را در خود فرو ببر و زمین او را در خود فرو برد.

از آنچه تا اینجا بیان شد روشن گردید که به موجب آیات و اخبار، اعمال صالحه در دنیا تا چه حد اهمیت دارد و چگونه می تواند آدمی را در عرصه قیامت از عذاب و مهالک رهایی بخشد.

اینک برای روشن شدن کلام امام سجاد (ع) باید توضیح داده شود که عمل حسن و احسن یا کار خوب و خوبتر چیست و چگونه می توان آن را انجام داد. بی گمان اساسی ترین شرط عمل خوب و عمل خوبتر خلوص نیت است و نیت خالص در حدیث امام صادق (ع) با جمله کوتاهی بیان شده است و فرموده:

والعمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله تعالی (۱۱۲)

امام می فرماید عمل خالص آن است که در انجام آن متوقع نباشی که احدی غیر از خدا ترا سپاس گوید و تحسین و تمجید نماید، پس اگر کسی در عبادت از همه مخلوق منقطع شود و فقط و فقط متوجه خدا باشد و برای اطاعت امر او عبادت نماید پروردگار، آن عمل خالص را می پذیرد و به عمل کننده پاداش می دهد.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: لا یكون العبد عابداً لله حق عبادته حتی ینقطع عن الخلق الیه فحینئذ یقول هذا خالص لی فیقبله بکرمه (۱۱۳)

امام باقر (ع) می فرماید: بنده نمی تواند بشایستگی و چنانکه باید خدای را عبادت کند تا از جمیع مخلوق منقطع گردد و از همه مردم چشم پوشی نماید، در این موقع خداوند می فرماید: این عمل، خالص برای من است و به منظور من انجام گرفته و من نیز به کرم خود آن را می پذیرم و پاداش می دهم.

پس اگر مسلمانی نماز را به قصد قربت و برای اطاعت امر باری تعالی اقامه نماید در صورتی که انگیزه او در باطن، نیل به رحمت ابدی یا مصون ماندن از عذاب شدید قیامت باشد چنین عبادتی خوب و حسن است. اما اگر عبادت کننده به پاداش و کیفر الهی نظر نداشته و نماز را فقط برای شکرگزاری و تعظیم مقام الوهیت به پا داشته باشد این عبادت خوبتر و احسن است و اولیای گرامی خداوند خواهان چنین خلوصی بودند و عبادتها را بدین منظور انجام می دادند. نکته ای که لازم است مورد کمال توجه شنوندگان قرار گیرد و همواره آن را به خاطر داشته باشند این است که عمل خالصانه به جا آوردن مشکل است اما اصل عمل یا خلوص نیت در عمل را در طول ایام زندگانی و تا پایان عمر محافظت نمودن بسی مشکلتر.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل (۱۱۴)

امام می فرماید: باقی نگاهداشتن عمل و ابقای خلوص نیت از خود عمل مشکلتر است. چه بسا افرادی که با نیت خالص نماز را آغاز می کنند و یک یا دو رکعت آن را با توجه به پروردگار می خوانند، بین نماز شخص محترمی وارد مسجد می شود که حسن نظر او نسبت به نمازگزار در جمیع شئون زندگی وی اثر می گذارد. در این موقع او بر اذکار مستحب خود می افزاید، طمانینه را اهمیت عملی می دهد و خلاصه اینکه در چگونگی صلوه خود تغییراتی

ایجاد می نماید تا با این اعمال، توجه آن مرد محترم را به خوبی و پاکی خود جلب کند. این شخص نیمی از نماز را با خلوص نیت خوانده و نیم دگرش آلوده شده و جنبه ریا پیدا کرده، این مطلب است که امام صادق (ع) می گوید: ادمه دادن خلوص نیت در عمل از خود عمل مشکلتر و سخت تر است. گاهی از اوقات، افراد، اعمال شایسته ای در ایام زندگی خود انجام می دهند که اگر آن اعمال محفوظ بماند و از میان نرود سرمایه بسیار بزرگی برای قیامت خواهد بود. اما بدبختانه بسیاری از انسانها پس از آن اعمال نیک مرتکب گناهان بزرگی می شوند که باعث حبط اعمال خوب آنان می گردد و آن کارهای پسندیده را از میان می برد. اولیای اسلام در پاره ای از مواقع این خطرات بزرگ را تذکر می دادند و مسلمانان را از سقوط اعمالشان آگاه می کردند.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قال سبحان الله غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال الحمد لله غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال لا اله الا الله غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال الله اکبر غرس الله له بها شجرة فی الجنة. فقال رجل من قریش: یا رسول الله! ان شجرنا فی الجنة لکثیر. قال نعم، ولكن ایاکم ان ترسلوا علیها نیراناً فتحرقوها (۱۱۵)

امام باقر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث نموده است که فرموده:

هر کس بگوید سبحان الله خدا برای او در بهشت درختی غرس می کند، هر کس بگوید الحمد لله خداوند در بهشت برای او درختی می نشاند، هر کس بگوید لا اله الا الله خداوند در بهشت برای او درختی غرس می کند، هر کس بگوید الله اکبر خداوند در بهشت برای او درختی می نشاند. در واقع رسول گرامی می خواهد بفرماید: ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر آنقدر ارزشمند و گران قیمت است که هر جمله آن یعنی هر یک از اذکار چهارگانه آن می تواند درختی را برای گوینده آن به امر الهی در بهشت غرس نماید. یکی از افراد قریش که در محضر حاضر بود عرض کرد یا رسول الله! پس درختان ما در بهشت بسیار است زیرا ما بسیار این ذکر را می گوئیم. حضرت فرمود: بلی بسیار است ولیکن بپزهیزید از اینکه آتشی را از پی این اذکار بفرستد که آن درختها را به آتش بکشد و نابود کند. در اینجا امام باقر (ع) گفته رسول اکرم را بیان می کند تا اینکه به مؤمنین بفهماند که ذکر خدا گفتن و تسبیح نمودن مهم است اما اگر ما از پس آن آتشی نفرستیم و نابودش ننماییم.

معیار سعادت در آیین مقدس اسلام این است که آدمی با سعادت از مرز دنیا بگذرد و به عالم برزخ وارد شود. هرگاه کسی در طول زندگی خود اعمال صالحه ای را با خلوص نیت انجام دهد و بتواند آنها را تا لحظه مرگ نگاهداری کند و با خود به عالم بعد از حیاتش ببرد این فرد، انسانی سعادتمند است، اما اگر اعمال خوبی را با خلوص انجام داد ولی نتوانست آن را در باقیمانده ایام زندگی محافظت کند با همه آن اعمال نیک، بدبخت و تهیدست از دنیا می رود و در حالی به صحنه محشر وارد می شود که فاقد اعمال شایسته و عوامل نجات بخش است. علی (ع) این مطلب را در ضمن روایتی بیان نموده و به مردم فهمانده است که خطرات نابود کننده خلوص عمل بیش از خطراتی است که اصل عمل را تهدید می کند.

عن علی علیه السلام قال: الدنیا کلها جهل الا مواقع العلم، و العلم کله حجه الا ما عمل به، و العمل کله رباء الا ما کان مخلصاً، و الاخلاص علی خطر حتی ینظر العبد بما یتختم له (۱۱۶)

امام امیر المؤمنین می فرماید: جمیع شئون دنیا برای ما مجهول و ناشناخته است الا مواضع و مواردی که به آنها عالم شده باشیم، تمام علمها بین ما و خدا برای خدا حجت است و با آن علم در قیامت با ما احتجاج می کند، مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شده باشد، و اعمال ما تماماً ریا و خودنمایی است، مگر آنهایی که با خلوص نیت و پاکی ضمیر واقع شده باشد، پس از آن می فرماید: اخلاص در عمل را خطری بزرگ تهدید می کند تا روزی که انسان ببیند که چگونه وضعش ختم می شود و عمرش پایان می پذیرد.

گاهی حس خودخواهی و خودپسندی اعمال بسیار پاک و مقدس ما را آلوده می کند و آنچنان ما را به راه بدبختی سوق می دهد که به جای دریافت پاداش از آن کارهای نیک دچار عذاب و کیفر می شویم. حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر (ع) نقل شده که بسیار آموزنده و راهنماست و اگر انسان مراقبت کند که آلوده نشود و این حدیث را عملاً به کار بندد نفع زیادی عایدش می گردد و به شنوندگان محترم توصیه می نمایم که همگی در این حدیث دقت فرمایند و ابعاد آن را بسنجند تا از مسیر حق منحرف نگردند، لکن قبل از ذکر این حدیث باید مثلی آورده شود که زمینه فهم حدیث گردد: فرض بفرمایید عده ای از متدینین در مسجدی در ساعات نماز شرکت می نماید و اقامه جماعت می کنند و یکدیگر را هم بخوبی می شناسند. یکی از آن نمازگزاران مرد کاسب شریف صحیح العملی بوده که هم به نیکی عبادت کرده و هم خوب کسب می نمود و دامنش به گناهان مالی آلوده نبود. این مرد اتفاقاً دچار سکتی می شود، فلج می گردد، به گوشه منزل می افتد، چندین ماه بر بیماری او می گذرد، سرمایه کسبش را برای مداوا و تأمین مخارج زندگی صرف می کند، بیماریش درمان نمی شود، سرمایه اش از دست می رود، مغازه اش را می فروشد و تهیدست و بدبخت در گوشه خانه می افتد، دو سالی از این پیشامد می گذرد. شبی بعد از نماز مغرب یک نفر در کنار مسلمانی نشسته با او صحبت می کند و می پرسد که خبر از فلانی داری؟ می گوید نه، مدتی است او را ندیده ام و دیگر به مسجد نمی آید، آیا به سفر رفته؟ جواب می دهد خیر، او بر اثر عارضه سکتی فلج شده و به گوشه منزل افتاده، تمام هستیش از دست رفته و الان برای نان یومیه خودش و اهل بیتش معطل است. شنوده تکان می خورد، بسیار متأثر می شود که چطور این مرد محترم به این وضع رقت بار دچار شده، تصمیم می گیرد که محرمانه و بدون اطلاع احدی نیمه شب به خانه او برود و کمک قابل ملاحظه ای به او بنماید تا جایی که حتی خودش را به آن شخص بیمار یا افراد خانواده او معرفی ننماید. شبی حرکت می کند، مقداری جنس و مبلغی قابل ملاحظه پول نقد با خود برمی دارد، عبابی به سر می کشد، نیمه شب به در خانه او می رود، در می زند، اهل بیتش به دم در می آید، آن مقدار جنس و آن مبلغ را می دهد و در را می بندد. زن در را باز می کند که شما کیستید، او به سرعت می گذرد و می رود. این سرمایه بزرگ، با این همه خلوص، واقعا می تواند برای او نجات بخش باشد زیرا هم احسان کرده و هم خود را معرفی ننموده و احسانش با نیت پاک و خلوص و صمیمیت بوده است. اما بدبختانه بعد از گذشتن مدتی یک پیشامد حادی می شود که این مرد تمام آنچه از اجر اخروی را که در این عمل ذخیره کرده بود از دست می دهد، مثلاً سه ماه می گذرد، روزی در بازار یا در مسجدی کسی با این مرد خدمتگزار که نیمه شب به در خانه آن دوست سکتی زده رفته صحبت می کند و به او می گوید: آیا خبرداری که آن مرد کاسب بزرگوار متدین محترم دچار سکتی شده و فلج گشته و به گوشه منزل افتاده و کسی به سراغ او نمی رود، آیا شما خبر دارید. این مرد می گوید: بلی خبر دارم و به سراغش رفته ام. باز یک ماه می گذرد کسی دیگر در

جایی دگر به او می گوید که آیا از آن مرد محترم خبرداری که فلج شده و در گوشه منزل است؟ این مرد باز می گوید کسی دیگر در جایی دگر به او می گوید که آیا از آن مرد محترم خبر داری که فلج شده و در گوشه منزل است؟ این مرد باز می گوید: بلی خبر دارم، به دیدارش رفته ام کمک کرده ام، و نیمه شب هم به سراغش رفته ام. این چند جمله را می گوید و تمام پاداش آن عمل بر باد می رود و استحقاق کیفر پیدا می کند.

اینک حدیث را با دقت بشنوید:

عن البيجعفر عليه السلام انه قال: الابقاء على العمل اشد من العمل. قال يصل الرجل بصله و ينفق نفقه الله وحده لا شريك له فكتب له سرّاً ثم يذكرها فتمحى و تكتب له علانيه. ثم يذكرها فتمحى و تكتب له رياء (۱۱۷)

امام باقر (ع) می فرماید که ابقا بر عمل نیک مشکلترا از هود عمل است. راوی می فرماید: یک انسان مسلمان که محرمانه به دیدار یک مسلمان می رود و برای خدا و به قصد خالص پروردگار به او انفاق می کند و مساعدت می نماید، این عمل او چون مخفیانه بوده به عنوان یک عبادت سری در نامه عملش نوشته می شود و عبادت سری اجر بسیار بسیار بزرگ دارد. چندی نمی گذرد، این مرد انفاق کننده از خدمت و انفاق خود نام می برد و به دگری می گوید: من از آن شخص دیدار کردم و به او رسیدگی نمودم. در نتیجه این اظهار، جنبه سری بودن از میان می رود عمل از میان می رود و به جای آن، علانیه نوشته می شود. بعداً چندی نمی گذرد که باز با دگری صحبت می کند که من نیمه شب برای رسیدگی به او به در منزل او رفتم و سری هم رفتم، پرده او را می درد، آبروی او را می برد، فتکتب له رياء: به جای عمل خالصانه سری عمل ریای علنی برای او نوشته می شود و عمل ریا، کیفر و مجازات دارد.

از مجموع بحث این سخنرانی این نتیجه به دست آمد که انجام دادن عمل حسن و عمل احسن با خلوص نیت مشکل و تا لحظه مرگ آن را نگاهداری نمودن مشکلترا است. توفیق افراد با ایمان در این امر مهم تنها با استمداد از ذات اقدس الهی ممکن و میسر است. امام سجاد (ع) در جمله ای از دعای مکارم الاخلاق که موضوع بحث این سخنرانی بود این درخواست را از پیشگاه الهی نموده است:

و بعملی الی احسن الاعمال

بار الها! عمل مرا به بهترین اعمال منتهی فرما. این عبارت کوتاه برای پیروان آن حضرت درسی آموزنده و شایان کمال توجه است و آنان باید همانند امام سجاد برای بهترین عمل، از خدا استنصار نمایند و از ذات اقدسش یاری طلب کنند، چه با یاری او می توان کارهای نیک را با خلوص انجام داد و تا پایان عمر از آنها محافظت نمود.

۶- اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نِيَّتِي، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. پیش از ترجمه و تفسیر جمله اول لازم است درباره دو کلمه که در این عبارت آمده توضیح مختصری داده شود: یکی کلمه وفر و آن دگر کلمه لطف. بعضی از افعال در لغت عرب هم به معنای لازم به کار برده می شود و هم به معنای متعدی، از آن جمله، فعل وفر است. گاهی می گویند وفر الشیء یعنی تم و کمل: فلان چیز به حد کمال و تمام خود رسید، و گاهی می گویند وفر ته ای اتممته و اکملته، یعنی فلان چیز را تتمیم و تکمیل نمودم. این کلمه در دعای حضرت سجاد (ع) به معنای متعدی آمده و امام از پیشگاه الهی درخواست می نماید که: پروردگارا! نیت مرا به لطف خود تام و کامل بفرما. در اینجا باید متوجه بود که نیت از جهات مختلف و ابعاد گوناگون قابل بحث است و می تواند در هر بعدی درجات و مراتبی داشته باشد. به خواست خداوند، در این سخنرانی پاره ای از آنها توضیح داده می شود.

اما کلمه وفر به معنایی دیگر هم آمده است و آن معنی صیانت و محافظت است. در کتب لغت، اغلب لغویین، مثالی برای این معنی آورده اند، می گویند وفر عرضه: فلانی عرض و آبرو و شرف او را از خطر، مصون و محفوظ داشت و حراست نمود. در اینجا که امام سجاد (ع) کلمه وفر را آورده و از خداوند درخواست عنایت نموده، ممکن است مراد امام تکمیل و تتمیم نیت باشد چنانکه ممکن است مراد حضرتش حفاظت و صیانت نیت باشد. اما در این بحث مسئله تتمیم و تکمیل، مورد گفتگو و بررسی قرار می گیرد. کلمه لطف هم که در این جمله دعا آمده، دارای دو معنای متناسب است: یکی معنای رفق و مدارا و آن دیگر، معنای رقیق و دقیق است. امام (ع) گویی می خواهد در پیشگاه الهی عرض کند: پروردگارا! عنایت بفرما و نیت مرا تتمیم و تکمیل بنما، اما با رفق و مدارا، نه اینکه مرا در مضیقه و رنج قرار دهی. یک معنای دگرش این است: پروردگارا! نیت مرا کامل گردان، یعنی با یک تصرف صحیح و دقیق و پنهانی در وجود من آن هدف مقدس یعنی تتمیم و تکمیل نیت را تعلیم بنما و به من عطا بفرما. اولین نشانه تکمیل و تتمیم نیت، آن حالت مقدس خلوص و پاکی است که در ضمیر یک مرد الهی به وجود می آید، هر قدر آن نیت خالصتر باشد از کمال بیشتر برخوردار و مستفید است. به شرحی که در گذشته توضیح داده شد، یک فرد مسلمان اگر به قصد قربت و به منظور اطاعت از امر باری تعالی نماز بخواند اما انگیزه باطنی او در این عمل آن باشد که به وعده الهی دست یابد و در بهشتی که خداوند در قرآن خبر داده و به مؤمنین وعده فرموده است برسد یا آنکه از عذاب شدید قیامت رهایی یابد، عمل او برای خدا و به منظور اطاعت از او انجام می شود اما محرک او در نماز نیل به رحمت یا مصون ماندن از عذاب دوزخ است. اینچنین نیت و این عبادت در درگاه الهی و در شرع مقدس صحیح است، اما نیت کامل و تمام نیست، زیرا این انسان با ایمان در باطن خود نیل به رحمت و ترس از عذاب را در نظر دارد و عبادت می کند. اما نیت تام و کامل، آن نیتی است که به هیچ وجه خود را اسیر مسائل معنوی ثواب و عقاب ننماید بلکه خدا را فقط و فقط برای شکرگزاری عبادت کند و ادای وظیفه بندگی در مقابل خدا، یعنی خدا را برای خدا عبادت کند نه آنکه خدا را برای نیل به ثواب و یا مصون ماندن از عذاب و نعمت عبادت کند. این معنایی که در ذهن مردان عالی مقام همانند امیرالمؤمنین، حضرت حسین (ع)، و امام صادق بوده، که سه روایت از آنان در این باره قبلاً ذکر شد، در علی بن الحسین (ع) هم نیت مقدس به همین معنی وجود داشته و به احترام خدا، خدا را عبادت می کند. در حدیث، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمده است که آن حضرت می فرمود: میل

ندارم خدا را برای مقصود و منظور منفعت و نیل به بهشت سعادت بندگی کنم، همچنین میل ندارم خدا را از ترس عذاب و عقاب ذات اقدس الهی عبادت کنم تا مانند بردگان باشم. در این موقع،

قیل فلم تعبده؟

به آن حضرت عرض شد: پس شما خدا را به چه انگیزه ای عبادت می کنید؟

قال: لما هو اهله باياديه على و انعامه (۱۱۸)

من خدا را برای اینکه او سزاوار و شایسته بندگی و پرستش است عبادت می کنم، برای نعمتهایی که به من داده و مرا مشمول فیضهای گوناگون خود فرموده است. عبادتی اینچنین: بهترین و عالی ترین عبادات است و نیت عبادت به این کیفیت نیت کامل و تمام است، همان نیتی که امام سجاد از خدا خواسته و گفته است:

به لطف خود و به رافت و رحمت خود نیت مرا تتمیم و تکمیل بفرما. یکی دیگر از آثار تمامیت و کمال نیت این است که افراد با ایمان تمنای همکاری و همیاری با مجاهدین راه خدا را و همچنین تمنی و همیاری با نیکوکاران را در ضمیر داشته باشند ولی بر اثر ناتوانی یا بیماری نتوانند عمل آنان را یاری نمایند. چنین نیت مقدسی صاحبش را از پاداش الهی بهره مند می سازد و بدون اینکه تحمل رنج و زحمتی کرده باشد از اجر باری تعالی برخوردار می گردد. در این باره روایات بسیاری از رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ترکنا فی المدینه اقواماً لانقصد وادیا و لانصعد صعوداً و لا نهبط هبوطاً الا کانوا معنا قالوا: کیف یکنون معنا و لم یشهدوا؟ قال: نیاتهم (۱۱۹)

رسول اکرم فرمود: ما در مدینه کسانی را ترک گفته ایم، هم اکنون هیچ وادی را نمی پیماییم و از هیچ بلندی بالا نمی رویم و از هیچ پستی پایین نمی رویم الا آنکه آنان با ما هستند. عرض شد یا رسول الله: چگونه با ما هستند با آنکه حضور ندارند؟ فرمود: به نیتهایی که در دل آنان است ما را همراهی می کنند. فرمود آنان با نیتهای خود با ما هستند، یعنی در منزل مریضند ولی در نیت خود آرزومندند که با ما باشند و خداوند اجرای نظیر پاداشی که به مجاهدین همراه یکدیگر عنایت می نماید به آنان عطا می فرماید.

علی (ع) می فرماید:

لما اظفره الله باصحاب الجمل و قد قال له بعض اصحابه: وددت ان اخي فلاناً کان شاهداً ما نصرک به اعدائك. فقال له علیه السلام: أهوی اخیک معنا؟ فقال: نعم. قال: فقد شهدنا و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرعف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان (۱۲۰)

پس از آنکه خداوند علی (ع) را بر اصحاب جمل پیروز نمود، یکی از دوستان و اصحاب آن حضرت گفت: دوست داشتم که فلان برادرم در اینجا می بود و ناظر پیروزی شما و یاری خداوند به شما می شد. حضرت در پاسخ فرمود: آیا دوست تو به ما متمایل است و نیت پیروزی ما را دارد؟ گفت: بلی. حضرت فرمود: او با این نیتی که دارد همانند

دیگر اصحابمان شاهد و حاضر در این معرکه بوده و در جنگ جمل شرکت داشته است، نه فقط دوست شما بلکه کسانی هم اکنون در اصلا ب پدران و در ارحام مادران اند و به دنیا نیامده اند اما پس از ولادت و رسیدن به سر حد بلوغ، قضایای جمل را می شنوند و در دل آرزو می کنند که ای کاش ما هم در رکاب امیر المؤمنین می بودیم و ادای وظیفه می نمودیم، خداوند، آنان را نیز از اجر اصحاب من و همانند پاداش آنان برخوردار می نماید.

من اتی فراشه و هو ینوی ان یقوم یصلی من اللیل فغلبلته عیناه حتی اصبح کتب له مانوی وکان نومه صدقه علیه من ربه(۱۲۱)

رسول اکرم می فرمود: هر کس به رختخواب خود برود و در نیتش این باشد که به موقع نماز شب برخیزد و این سنت بزرگ الهی را بر پا دارد اما چشم او بر او غلبه کرد و خواب او را فرو برد تا صبح شد، رسول اکرم می فرمود که در نامه عمل چنین انسانی نیتش نوشته می شود و همانند کسی که نافله شب خوانده اجر دارد، و بعلاوه فرمود: خواب او با این نیت ثواب صدقه ای دارد که پروردگار به او عنایت می نماید.

یکی دیگر از آثار تتمیم و تکمیل نیت آن است که خداوند آدمی را به نسبت کمال نیتی که در ضمیر دارد نسبت به امور سعادت بخش و مفید موید و موفق می دارد. کسی که از خداوند درخواست می کند که مرا در تحصیل علم و فراگرفتن دانش موفق بدار، توفیق باری تعالی به او متناسب با نیت و تصمیمی است که در تحصیل عمل دارد، آن کس که نیتش در تحصیل، تام و کامل است از توفیق بزرگ باری تعالی برخوردار می گردد و آن کس که فاقد چنین تصمیمی است موفقیتش در تحصیل علم به تناسب همان نیت محدود و ناتمام است.

ان علیا علیه السلام قال: علی قدر النیه تکن من الله العطیه.(۱۲۲)

علی (ع) فرموده است: خداوند، عطیه توفیق را به مقدار نیت به صاحب آن عنایت می فرماید.

و عنه علیه السلام: من حسنت نیته آمده التوفیق.(۱۲۳)

و همچنین فرموده است: کسی که نیت خوب دارد توفیق پروردگار مددکار او خواهد بود.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: انما قدر الله عون العباد علی قدر نیاتهم فمن صحت نیته تم عون الله و من قصرت نیته قصر عنه العون بقدر الذی قصر(۱۲۴)

امام صادق (ع) می فرماید: مقداری یاری خداوند بر بندگان بر وفق مقدار نیات آنان است، کسی که نیت صحیح و کامل دارد یاری خداوند هم نسبت به او کامل خواهد بود. اما کسی که نیت کوتاه دارد یاری پروردگار هم برای او کم و کوتاه می باشد و نسبت این کوتاهی یاری خداوند به نسبت کوتاهی است که خود آن بنده در نیت خویشتن انجام داده است.

یکی دیگر از آثار تکمیل و تتمیم نیت، بهره مندی صاحب آن از پاداشهای وسیع و گسترده حضرت باری تعالی است. امام سجاد (ع) این موفقیت عظیم را در دعای نهم صحیفه سجادیه از پیشگاه الهی درخواست نموده است. می گوید:

اللهم فصل على محمد وآله واجعل همسات قلوبنا و حركات اعضائنا و لمحات اعيننا و لهجات السنتنا في موجبات ثوابك حتى لا تفوتنا حسنه نستحق بها جزاءك و لا تبقى لنا سيئه نستوجب بها عقابك (۱۲۵)

بار الها! بر محمد و آتش درود بفرست و آنچنان کن که خاطرات دل‌های ما، حرکات اعضای ما، چشم برهم زدنی‌های ما، و گفته‌های زبانی‌های ما در اموری به جریان افتد که مایه جلب رحمت و پاداش تو باشد، چنانکه هیچ کار خوبی که مایه استحقاق اجر و پاداش توست از ما فوت نشود و هیچ گناهی که مستوجب عقاب توست برای ما باقی نماند. نیت پاک و کاملی اینچنین می‌تواند انسان را در جمیع جهات ظاهر و باطن پاک و منزّه دارد و او را از آلوده شدن به اعمال زشت و اندیشه‌های ناروا مصون و محفوظ نماید.

قال الصادق عليه السلام: صاحب النيه الصادقه صاحب القلب السليم لان سلامه القلب من هواجس المحظورات بتخليص النيه لله في الامور كلها. قال الله تعالى: يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم (۱۲۶)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که نیت صادقانه و پاک دارد صاحب قلب سلیم است زیرا سالم ماندن قلب از خاطرات زشت و اندیشه‌های ناروا به این است که نیت ما در جمیع شئون برای خدا باشد و در کتاب مقدس قرآن آمده که در قیامت، مال و اولاد به آدمی نفعی نمی‌رسانند، تنها قلب سلیم است که می‌تواند موجب نجات انسانها شود و آنان را از خطرات و عذاب بزرگ قیامت رهایی بخشد.

از آنچه بیان شد روشن گردید که جمله اول کلام امام سجاد (ع) در بحث امروز تا چه حد رفیع است و شنوندگان گرمی دریافتند که تکمیل و تمیم نیت می‌تواند افراد را در دنیا از خطرات و عذاب بزرگ قیامت رهایی بخشد.

از آنچه بیان شد روشن گردید که جمله اول کلام امام سجاد (ع) در بحث امروز تا چه حد رفیع است و شنوندگان گرمی دریافتند که تکمیل و تصمیم نیت می‌تواند افراد را در دنیا از خطرات و کارهای ناصواب مصون دارد و در قیامت موجب رستگاری و نجات آنان گردد. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در جمله دوم موضوع بحث این سخنرانی، به پیشگاه الهی عرض می‌کند:

و صحح بما عندك يقيني

بارالها! یقین مرا با آنچه از علم و قدرت در احاطه ذات اقدس توست تکمیل فرما. در ترجمه و شرح جمله:

واجعل يقيني افضل اليقين

با استفاده از بعضی آیات و روایات، راجع به قدر و منزلت یقین در اسلام توضیح داده شد و در اینجا نیز به اختصار پاره‌ای از روایات ذکر می‌شود:

عن النبي صلى الله عليه وآله: الا ان الناس لم يوتو في الدنيا شيئا خيراً من اليقين والعافيه فاسالو هما الله (۱۲۷)
رسول اکرم فرمود: آگاه باشید که مردم دنیا از چیزی بهتر از یقین و عافیت برخوردار نشده‌اند پس همواره آن دو نعمت را از خداوند درخواست نمایید.

عن علي عليه السلام قال: افضل الايمان حسن الايقان (۱۲۸)

امام علی (ع) می فرماید: برترین و بالاترین مراتب ایمان، حسن یقین مؤمنین است، یعنی اگر افراد با ایمان دارای یقین باشند واجد عالی ترین مقام ایمان اند.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ما من شیء اعز من الیقین (۱۲۹)

امام صادق (ع) می فرماید: هیچ چیزی عزیزتر و گرانقدرتر از یقین مؤمنین نسبت به مراتب ایمان نیست. ضمن حدیث مفصلی آمده است که رسول گرامی از جبرئیل امین سؤال کرد:

فما تفسیر الیقین. قال: الموقن بعمل بالله کانه یراه (۱۳۰)

پیغمبر گرامی از جبرئیل سؤال کرد که تفسیر یقین چیست. جبرئیل در پاسخ گفت: افرادی که دارای یقین اند خدا را عبادت می کنند و برای ذات اقدس او عمل می نمایند به طوری که گویی پروردگار را می بینند و معبود بزرگشان مشهود آنان است. بین دنیا و آخرت، حجابهای متعددی وجود دارد و اهل دنیا تا در این جهان اند عالم آخرت را نمی بینند. موقعی که پرده مرگ و پرده برزخ کنار برود و قیام قیامت شود، عالم آخرت مشهود می گردد، بنابراین افراد با ایمان در این جهان هر قدر به آخرت یقین داشته باشند با مشاهده قیامت بر یقینشان افزوده می شود، ولی علی (ع) در مقام یقین نسبت به جمیع شئون دینی، از آن جمله قیامت، آنقدر نیرومند و قوی است که می فرماید:

لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً (۱۳۱)

اگر تمام پرده ها از مقابل من بر کنار برود و تمام حقایق پنهان آشکار گردد، بر یقین من افزوده نمی شود.

در کتب اسلامی برای یقین، علائمی ذکر شده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

عن انبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا علی! ان من الیقین الا ترضی بسخط الله احداً (۱۳۲)

پیغمبر گرامی به علی (ع) می فرماید: از جمله علایم یقین این است که خدای را برای راضی کردن و خشنود نمودن یک انسان به غضب نیاوری. یعنی افراد با ایمان و یقین، رضای مخلوق را با غضب خالق معامله نمی کنند و خویشتن را در معرض عذاب عظیم قرار نمی دهند.

یکی دیگر از علائم یقین ناچیز شمردن امور مادی و رهایی از قید و بندهایی است که دنیاپرستان خود را اسیر آنها نموده و از درک کمالات واقعی محروم مانده اند.

عن علی علیه السلام قال: اصل الزهد الیقین وثمرته السعاده (۱۳۳)

علی (ع) می فرماید: زهد در دنیا و بی اعتنایی به مادیات به منزله درختی است که ریشه آن یقین است و میوه آن سعادت. یعنی اگر انسانی دارای یقین واقعی و معتقد به اجر الهی در قیامت است خود را اسیر و پای بست امور مادی نمی نماید، به حداقل زندگی قناعت می کند و عمر خود را در تعالی و تکامل معنوی مصروف می گرداند، و این معنای زهد واقعی است: ریشه اصلیش یقین است و میوه آن سعادت.

در روایات خاطر نشان گردیده که بعضی از تمایلات درونی از قبیل حرص و طمع یا پاره ای از اعمال برونی مانند جدل نمودن در بحثهای دینی یا آمیزش زیاد با دنیا پرستان موجب تضعیف یقین می گردد و اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از آنها بر حذر داشته اند و در اینجا به یک روایت فقط اشاره می شود:

عن علی علیه السلام: خلطه ابناء الدنيا تشين الدين و تضعف اليقين (۱۳۴)

علی (ع) می فرماید: مخلوط شدن و همنشینی کردن زیاد با اهل دنیا چهره دین را تیره می کند و موجب تضعیف یقین می گردد.

امام سجاد (ع) برای مصون ماندن از خطرات یقین متوجه حضرت حق می شود و از ذات اقدسش استمداد می نماید و به زبان دعا می گوید:

و صحح بما عندک یقینی

بارالها! با علم و قدرتی که نزد توست یقین مرا تصحیح نما.

امام سجاد (ع) در جمله سومی که مورد بحث این سخنرانی است به پیشگاه باری تعالی عرض می کند و از ذات اقدسش درخواست می نماید:

و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! هر چه در وجود من از وضع صحیح و مستقیمش خارج شده و به فساد گراییده است، تو به قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما.

استصلاح در مقابل استفساد است. استصلاح به معنای خواستن صلاح و اصلاح است و استفساد همت گماردن در افساد و از پی فساد رفتن است. امام سجاد (ع) در این جمله دعا، گویی می خواهد عرض کند: بارالها! مرا هرگز به خودم وامگذار و همواره عنایت و تفضل تو در جمیع شئون مادی و معنوی شامل حال من باشد. این عبارت کوتاه می تواند تمام اوضاع و احوال نامتعادل جسم و جان را در بر گیرد و همه آنها را شامل شود، از قبیل ناتوانی بدن، ضعف اعصاب، کم یا زیاد شدن فشار خون، ناموزونی ضربان قلب، پریشان فکری، اضطراب روان، و به طور خلاصه تمامی آنچه نظیر آنهاست مشمول کلمه فساد است و امام علی (ع) اصلاح همه آنها را از پیشگاه خداوند بزرگ درخواست می نماید.

توجه به حضرت باری تعالی برای رفع مفاسد و بلایا و اعاده نعمتها و عطایای الهی مخصوص ائمه طاهرین علیهم السلام نیست، بلکه تمام مردم باید رفتاری اینچنین داشته باشند و همانند پیشوایان بزرگ دینی در حل مشکلات و برطرف ساختن مصائب از خداوند استمداد نمایند. علی (ع) در این باره فرموده است:

ولو ان الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الى ربهم بصدق من نياتهم و وله من قلوبهم لرد عليهم كل شارد و اصلح لهم كل فاسد (۱۳۵)

علی (ع) فرموده: اگر مردم در موقعی که نعمت بر آنان وارد می شود و نعمت از دستشان می رود متوجه خدا شوند و با صدق نیت و از صمیم قلب او را بخوانند خداوند نعمتهای از دست رفته را به آنان بر می گرداند و همه مفاسدشان را اصلاح می نماید.

اگر پروردگار عنایت فرماید و دعای دعا کنندگان را در اصلاح مفاسد اجابت کند فسادهای واقعی از میان می رود و صلاح و سعادت جایگزین آنها می گردد، زیرا خداوند به تمامی حقایق واقف است و صلاح و فساد واقعی را می داند. اما اگر بشر بخواهد این مهم را به عهده بگیرد، فساد را براندازد و صلاح را به جای آن برقرار نماید همیشه و همه جا به انجام این کار موفق نمی شود زیرا ممکن است در پاره ای از مواقع هوای نفس یا نارسایی علم، او را از درک واقع باز دارد، فساد در نظرش صلاح جلوه کند، جامعه را به مسیر باطل سوق دهد و موجبات بدبختی آنان را فراهم آورد. دنیای امروز در مورد زنان به این انحراف گرایید و هم اکنون از عوارض آن رنج می برد.

گردانندگان کشورهای غرب تصور کردند که آزادی بیش از حد به زنان دادن بر وفق مصلحت اجتماع است، به این کار ناروا دست زدند، بر اثر آن، بی عفتی شایع شد، بیماری های آمیزشی گسترش یافت، باعث تیره روزی و اختلاف خانواده ها گردید و مردم را به صور مختلف گرفتار نمود. بعضی از انسانها در مواقعی صلاح و فساد واقعی را می شناسند و حقیقت را درک می کنند ولی بر اثر سوء نیت و اطاعت از هوی و تمایلات نفسانی حقیقت را وارونه جلوه می دهند، صلاح را فساد و فساد را صلاح می خوانند و موجب تحیر مردم و احیاناً گمراهی آنان می گردند. منافقین صدر اسلام چنین بودند و برای آنکه نگذارند تعالیم الهی گسترش یابد به این قبیل اعمال دست می زدند و خداوند در قرآن شریف درباره اینان فرموده:

و اذا قيل لهم تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون. الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون (۱۳۶)

وقتی به منافقین گفته می شد: در زمین افساد منماید می گفتند ما اصلاح طلبیم. خداوند فرموده است که اینان مفسدند اما نمی فهمند.

امروزه نیز در بعضی از جوامع بشری بیش و کم منافقینی هستند که جریان صحیح و اوضاع مفید و ثمربخش را بر وفق تمایل شخصی و هوای نفس خود نمی دانند، برای اینکه آن را متوقف نمایند و جریان را از کار بیندازند افساد می کنند، سمپاشی می نمایند و کارهای نادرست خود را اصلاح می خوانند. گاهی انسانهای شریف و بزرگوار به فساد واقعی افراد مفسد واقف اند و می دانند که وجود آنان در جامعه تا چه حد مضر و مایه بدبختی است. این گروه جز با زبان قاطع شمشیر اصلاح نمی شوند و اگر انسانهای شریف بخواهند آنان را اصلاح کنند باید خود به تندرستی و فساد عمل گرایش یابند. از این رو از اصلاح آنان چشم می پوشند و خودداری می کنند، اما آنان را به تسلط افراد ظالم و به آینده خطرناک و تیره ای که در پیش دارند تهدید می نمایند. علی (ع) موقعی که از رفتار نادرست مردم کوفه و سستی های آنان در امر جهاد سخت آزرده خاطر گردید، به آنان فرمود:

اتريدون ان اضربکم بسيفي اما اني اعلم الذی تريدون و يقيم اود کم ولكن لا اشتري صلاحکم بفساد نفسي بل یسلط الله علیکم قوما فينتقم لی منکم فلادنيا استمتعتم بها ولا آخره صرتم اليها فبعدا و سحتا لا صحاب السعير (۱۳۷)

آیا می خواهید با شمشیرم شما را بزنم و به حیاتتان خاتمه دهم؟ من از نیتتان آگاهم و می دانم که چه چیزی شما را از کجروی و اعوجاج باز می دارد ولی هرگز شما را به فساد خود معامله نمی کنم بلکه آگاهتان می سازم که بر اثر روش نادرستی که در پیش گرفته اید خداوند قومی را بر شما مسلط خواهد نمود که انتقام مرا از شما بگیرد، در نتیجه نه از دنیا بهره مند می شوید و نه به آخرت مرضی خداوند راه می یابید. پس کوبیده و مطرود باشید ای جهنمی ها!

نتیجه آنکه امام سجاد (ع) در سومین جمله ای که موضوع بحث این سخنرانی بود در مقام دعا به پیشگاه ربوبی عرض می کند:

و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! آنچه در جسم و جان من به فساد گراییده و از راه مستقیم خود خارج شده است تو با قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما.

پیروان امام سجاد (ع) باید این روش سعادت بخش را از آن حضرت بیاموزند و همه روزه این مهم را از خدا بخواهند و عرض کنند:

و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! تو به تمام عیوب و نقائص برون و درون من واقف و آگاهی، تفضل فرما و با قدرت خود آن عیوب را اصلاح کن و مرا از آن نقائص نجات بخش.

ناگفته نماند که اصلاح مفاسد و عیوب شخصی یا نوعی را از خدا خواستن و در پیشگاه او دعا نمودن موجب رفع تکلیف دینی از مسلمانان نمی شود و مسئولیت آنان را برطرف نمی نماید.

اسلام، پیروان خود را موظف نموده است که در اصلاح مفاسد یکدیگر بکوشند و با زبانی نرم، عیوب موجود در افراد را به یکدیگر تذکر دهند و از این راه زمینه سعادت و رستگاری جامعه را فراهم آورند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: المؤمن مرآه اخیه یمیط عنه الاذی (۱۳۸)

رسول اکرم فرموده: مؤمن برای برادر خویش همانند آینه است، عیوب و بدی های او را تذکر می دهد و لکه های اخلاقی وی را برطرف می سازد.

در آیین مقدس اسلام تا بدان درجه به رفع عیوب و نقائص اهمیت داده شده و اولیای گرامی اسلام در این باره تاکید نموده اند که خودداری از انجام این وظیفه نوعی خیانت تلقی شده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: من رای اخاه علی امر یکرهه و لم یرده عنه و هو یقدر علیه فقد خانه (۱۳۹)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که برادرش را در وضعی ببیند که آن را ناپسند می داند و با آنکه قدرت اصلاح آن را دارد به او تذکر ندهد به وی خیانت نموده است.

۷- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَغْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَ اسْتَغْرِغْ أَيَّامِي
فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام دعای مکارم الاخلاق را با صلوات بر پیمبر اسلام و اهل بیت گرامیش آغاز نمود سپس درخواستهای خود را درباره ایمان، یقین، نیت، و عمل، به پیشگاه الهی عرضه داشت، دوباره ذکر صلوات را تجدید نموده و از پی آن دعاهایی را به عرض رسانده است که به خواست خداوند سه جمله بعد از صلوات موضوع بحث این سخنرانی است. در جمله اول عرض می کند:

و اکفنی ما یشغلنی الاهتمام به

بارالها! کفایت کن مرا در چیزی که اگر خود به انجام آن همت گمارم و قتم را اشغال می کند و از کارهای اساسیم باز می دارد.

الکفایه قیام شخص مقام آخر فی قضاء حوائج: کلمه کفایه در لغت عرب عبارت از این است که شخصی در مقام دیگری به منظور قضاء حوائج او قیام کند. پس امام سجاد (ع) از خداوند، این عنایت را تقاضا می کند که پروردگارا! آن کاری را که علی القاعده من باید انجام دهم و و قتم را می گیرد تو لطف کن و موجباتی فراهم نما که بدون صرف و قتم آن قضیه حل شود و آن حاجت برآورده گردد. این جمله از دعای امام (ع) ناظر به کارهایی است که هدف از آنها فقط انجام عمل است و شخص معین در تصدی آنها مورد نظر نیست. مثلاً جوانی شایسته و لایق برای ادامه تحصیل و نیل به مدارج عالی علمی از زاهدان به تهران آمده و با جدیت مشغول درس است. مادرش در زاهدان بیمار می شود و اگر به وی نرسند خیلی زود حیاتش پایان می یابد. طبیب بر بالینش می آورند، او نسخه می دهد ولی داروی آن را فقط در بیمارستان معینی در تهران می توان تهیه نمود. نسخه را مسافری که با هواپیما عازم تهران است با خود می آورد که به فرزند آن مادر بیمار برساند و آن دارو را زود تهیه کند و به زاهدان ببرد. دارو تهیه می شود ولی این محصل محترم در این فکر است که اگر بخواهد خودش دارو را به زاهدان ببرد حداقل یک هفته عمرش در این شهر مصروف می گردد و به دید و بازدید باید سرگرم شود و در نتیجه، از درس و حضور در کلاس درس باز می ماند. چون آن محصل، مردی الهی است و علاقه مند به شئون معنوی همانطور که در خیابان راه می رود متوجه ذات اقدس باری تعالی می گردد و به یاد دعای امام سجاد (ع) می افتد و عین دعا را به زبان می آورد یا آنکه به فارسی به خدا عرض می کند:

واکفی ما یشغلنی الاهتمام به

بارالها! تو امر مرا کفایت کن و کاری کن که من به این قضیه اشتغال نیابم و و قتم به هدر نرود و دیگری دارو را به زاهدان برساند. طولی نمی کشد که در خیابان با یک مرد محترمی از اهل زاهدان که در همسایگی آنان سکونت دارد برخورد می کند. آن همسایه محصل را به گرمی تلقی می نماید و پس از سلام و احوالپرسی، محصل به او می

گوید: مادرم بیمار شده، نسخه او را به وسیله مسافر هواپیما به تهران فرستاده اند، من دوا را تهیه نموده ام، نمی دانم چه کنم که هر چه زودتر این دوا به مادرم برسد. آن مرد محترم زاهدانی می گوید: دو ساعت بعد، من با طیاره عازم زاهدانم.

دارو را با کمال علاقمندی به مادرت می رسانم و شما از این نظر، تشویش خاطر نداشته باشید. دارو را به او می دهد، خداحافظی می کند. آن مرد هم در موعد مقرر با طیاره به زاهدان می رود و دارو، بموقع، به دست مادرش می رسد و موجبات درمان او فراهم می گردد. این است معنای دعای امام سجاد (ع) که به پیشگاه الهی عرض می کند: بارالها! تو کفایت کن مرا از آن چیزهایی که اگر خودم بخواهم به آنها اشتغال پیدا کنم و آنها را انجام دهم وقت مرا می گیرد و از کار اساسیم باز می دارد.

چه بسیارند افرادی که لایق و شایسته اعمال بزرگ اند اما در طول زندگی قسمت مهمی از عمر گرانقدرشان در کارهایی مصروف می گردد که دگری هم می تواند به نیابتشان آن کارها را انجام دهد و اینان وقت خود را در اعمالی مهم صرف نمایند. اگر این گروه دارای ایمان واقعی به خدا باشند می توانند به پیروی از امام سجاد (ع) دعا کنند و صمیمانه از خدا بخواهند که مسبب الاسباب، وسیله انجام آن امر را فراهم آورد بدون اینکه عمر گرانقدرشان در آن راه به کار برده شود. اگر دعای اینان واجد شرایط استجاب باشد و مقبول درگاه باری تعالی واقع شود و مستجاب گردد قسمت مهمی از سرمایه عمرشان صرفه جویی خواهد شد و می توانند آن را در راهی به کار برند که موجب تعالی روح و تکامل معنوی آنان گردد و به مدارج عالی تری دست یابند.

امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که قسمتی از موضوع بحث امروز است معیاری را برای آن قبیل اعمالی که آدمی مسؤل آنهاست و باید خودش انجام دهد بیان نموده و آن را به صورت دعا از پیشگاه الهی درخواست می کند.

و استعملنی بما تسالنی غذا عنه

بارالها! مرا عامل کارهایی قرار ده که فردای قیامت درباره آنها از من سؤال خواهی نمود. تمام احکام که اسلام در شئون مختلف زندگی برای مردم مقرر فرموده و باید عملاً آنها را رعایت نمایند مشمول این معیار است. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در حدیث مفصلی به عنوان بیان حقوق، حق خدا، حق اعضای بدن، حق والدین، حق فرزندان، حق معلم، و دیگر حقوق را در موارد مختلف توضیح داده و مسئولیت مردم را درباره آنها بیان فرموده است. در اینجا به طور نمونه یکی از آن حقوق، که مسئله تربیت فرزند است، به عرض شنوندگان محترم می رسد:

و اما حق ولدک فان تعلم انه منك و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسوول عما ولیته به من حسن الادب والدلاله علی ربه عزوجل والمعونه له علی طاعته، فاعمل فی امره عمل من یعلم انه ماثب علی الاحسان الیه، معاقب علی الاساءه علیه (۱۴۰)

حق فرزندت به تو این است که بدانی او، در خیر و شر دنیا، از تو و وابسته به توست، و تو در ولایتی که بر وی داری مسؤل ادب و تربیت او هستی، مسؤل هدایتش به خداوندی، و مسؤلی که او را در طاعت باری تعالی کمک نمایی. باید عملت درباره فرزندت به گونه ای باشد که بدانی در نیکی نسبت به او مأجوری و در بدی نسبت به وی معاقب.

تربیت صحیح فرزند از جمله امور مهمی است که خداوند در قیامت از آن سؤال می کند. پدر و مادر وظیفه شناس باید به این امر توجه کامل مبذول دارند و قسمتی از عمر شریف خود را در راه آن صرف نمایند. و فرزندی شایسته بار آورند. از چیزهایی که در قیامت مورد سؤال واقع می شود عمر و مال است و در این باره روایات زیادی از اولیای اسلام رسیده و در اینجا یک روایت ذکر می شود.

قال ابو عبد الله عليه السلام: كان فيما وعظ به لقمان ابنه: واعلم انك ستسال غداً اذا وقفت بين يدي الله عزوجل عن اربع: شبابك فيما ابليته، و عمرک فيما افنيته، و مالک مما اکتسبته و فيما انفقته (۱۴۱)

امام صادق (ع) فرمود: از جمله مواظظ لقمان به فرزندش این است که: در قیامت، وقتی در موقف حساب قرار گرفتی چهار چیز را از تو می پرسند: جوانیت را چگونه از میان بردی؟ عمرت را در چه راه فانی نمودی؟ مالت را از کجا به دست آوردی؟ و آن را در چه راه صرف کردی؟

جوانی نعمتی است بسیار بزرگ و گرانقدر و درباره آن روایات متعددی آمده و دانشمندان جهان درباره ارزش آن بسیار سخن گفته اند.

عن علی علیه السلام قال: شیئان لا یعرف فضلہما الا من فقد ہما: الشباب و العافیہ (۱۴۲)

دو چیز است که آدمی قدر آن را نمی داند مگر آنکه آن دو نعمت را از دست داده باشد: یکی نعمت جوانی است و آن دیگر نعمت سلامت و عافیت.

چنین گفت روزی به پیری جوانی - که چونست با پیریت زندگانی

بگفتنش در این نامه هر چیز مبهم - که معینش جز وقت پیری ندانی

تو به کز توانایی خویش گویی - چه می پرسی از دوره ناتوانی

جوانی نگهدار کاین مرغ زیبا - نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف - تو گر می توانی مده رایگانی

هر آن سرگرانی که من کردم اول - جهان بیشتر کرد از آن سرگردانی

چه سرمایه ام رفت بی مایه ماندم - که بازیست بی مایه بازارگانی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی - که در خواب بودم گه پاسبانی

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا اباذر! اغتنم خمساً قبل خمس، شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک (۱۴۳)

از رسول اکرم است که به ابی ذر غفاری فرموده: پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت بشمار، جوانیت را قبل از پیری، سلامت را قبل از بیماری، تمکنت را قبل از تهیدستی، فراغت را قبل از گرفتاری، و زندگانیت را قبل از مرگ.

خلاصه اینکه جوانی، دوران قوت و قدرت است، جوانی ایام نیرومندی و توانایی است، خداوند در قیامت از مردم سؤال می کند که جوانی خود را چگونه صرف کرده و در چه راه به این نعمت بزرگ پایان بخشیده اند. یکی از وظایف جوانان مسلمان در ایام شباب و توانایی، فراگرفتن وظایف دینی و شناخت حلال و حرام است. اینان باید در ایام نیرومندی مسائل دین را بیاموزند و در تمام ایام عمر، دانسته های خود را به کار بندند و رعایت وظایف خویشتن را بنمایند. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرمود:

لو وجدت شاباً من شبان الشیعه لا یتقفه لضربه عشرين سوطاً (۱۴۴)

حضرت رضا (ع) می فرماید: اگر جوان شیعه را بباهم که در دین تفقه نمی کند و موازین دینی را فرا نمی گیرد او را کیفر خواهیم داد و به یاد گرفتن، وادارش می نمایم تا اینکه موازین دینی را که برنامه زندگی اوست بیاموزد.

کسانی که در جوانی احکام خدا را می آموزد و آنها را عملاً به کار می بندند در میانسالی و پیری نیز تا حدودی طبق آنها عمل می کنند و در نتیجه با گناهان کمتری از دنیا می روند و در عرصه قیامت مسئولیت خفیف تری دارند. آنان که جوانی را در غفلت و گناه می گذرانند و کمترین توجهی به فراگرفتن احکام الهی ندارند موقعی که آتش جوانی در وجودشان فروکش می کند و ایام غرور شباب سپری می گردد، و به میانسالی و پیری می رسند گناهانشان رنگ متناسب با آن زمان می گیرد، مهمترین آن گناهان در مواقع میانسالی و پیری، گناهان زبان است: غیبت می کنند، تهمت می زنند، دروغ می گویند، عرض و آبروی مردم را می برند، با استهزا افراد را به مسخره می گیرند، و خلاصه آنکه ایام زندگانی آنان با این قبیل گناهان می گذرد و اگر بعضی از آنان از این قبیل گناهان خودداری کنند چون احکام الهی را نمی دانند ممکن است قسمت اعظم عمرشان با لغوگویی و سخنان بیهوده طی شود و همان بیهوده گویی در قیامت برای آنان بلای بزرگ باشد. یکی از آفات بزرگ زبان که حتماً باید از آن اجتناب نمود سخن گفتن در مورد چیزهایی است که نه خیر دنیا در بر دارد و نه خیر آخرت و به نظر می رسد که این قبیل سخنان چون غیبت و تهمت و دروغ و افترا نیست مانعی ندارد، اما اخبار و روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه رسیده است که رسول گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام پیروان خود را از این قبیل سخنان برحذر داشته و آنان را جدا منع نموده اند و در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می شود. رسول اکرم به ابوذر غفاری فرموده است:

لا تنطق فیما لایعینک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک (۱۴۵)

در چیزی که احتیاج نداری و مبتلا به تو نیست سخن مگو و زبانت را در خزانه دهان نگاهداری کن همانطوری که نقره گرانقدر خود را در صندوق، محفوظ می داری.

عن محمد بن کعب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اول من یدخل من هذا الباب رجل من اهل الجنة، فدخل رجل اسمه عبدالله بن سلام. فقام الیه ناس من اصحاب رسول الله، فاخبروه بذلك و قالوا اخبرنا باوثق عملک فی نفسک ترجوبه. فقال: انی لضعیف و ان اوثق ما ارجوبه الله سلامه الصدر و ترک ما لایعیننی (۱۴۶)

محمد بن کعب می گوید: رسول اکرم فرمود، اول کسی که داخل می شود از این در، مردی از اهل بهشت است. در این میان مردی وارد شد که اسم او عبدالله بن سلام بود. بعضی از اصحاب رسول اکرم گردش جمع شدند و خبر

دادند که پیمبر در غیاب تو چنین فرموده است. به ما بگو محکمترین عملی که در نفس توست و مورد امید توست چیست؟ پاسخ داد من بنده ناتوان و ضعیفی هستم و عملی که نزد من خیلی ارزنده و محکم است این است که دل من به کسی بدبین نیست و بعلاوه، آن را که مورد احتیاج من نبوده ترک گفته ام.

قال ابوذر رضی الله عنه قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الا اعلمک بعمل خفیف علی البدن ثقیل فی المیزان. قلت بلی یا رسول الله. قال: هو الصمت و حسن الخلق و ترک ما لا ینیک (۱۴۷)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود: آیا نمی خواهی ترا عملی تعلیم کنم و آگاه سازم که بر بدن ثقیل است و ثقل و سنگینی ندارد اما در میزان عملت در قیامت بسیار وزین و سنگین است؟ ابوذر گفت: بلی یا رسول الله، بفرمایید.

گفت: آن عملی که در قیامت وزین و سنگین است یکی صمت و سکوت است و یکی حسن خلق است و دیگر آنکه سخن گفتن را در چیزی که مورد ابتلا و احتیاج تو نیست ترک کنی.

موعظه لقمان به فرزندش که در حدیث امام صادق (ع) مذکور افتاد حاوی چهار مطلب است که در قیامت، مورد سؤال قرار می گیرد: اول آنکه جوانیت را چگونه نابود ساختی، دوم آنکه عمرت را در چه راه فانی نمودی. شخصی که سخن می گوید عمر خود را مصرف می کند و این سرمایه گرانقدر را به جریان می اندازد. اگر سخنش صحیح و مرضی خداوند باشد یا نفع دنیوی عایدش می گردد یا نفع اخروی.

اگر سخنان لغو و بیهوده باشد، عمرش مصروف می گردد و از سرمایه عمرش کاسته می شود اما به هیچوجه نفعی نمی برد و در قیامت، مورد سؤال قرار می گیرد که چرا سخنانی این چنین گفتی و سرمایه عمر را بیهوده بر باد دادی. نکته قابل ملاحظه این است که سخنان لغو و بیهوده نه تنها عمر گوینده را تضييع می کند، بلکه عمر شنونده نیز به هدر می رود و او هم ضرر می کند. بدبختانه در بعضی از مواقع سخنان غیر ضروری یا سؤالات بی فایده منجر به گناه می شود و گوینده و شنونده اغلب در معرض آلودگی قرار می گیرند و استحقاق کیفر می یابند؛ مثلاً در ماه مبارک رمضان کسی از دیگری می پرسد: روزه داری یا نه؟ این از سوالاتی بسیار بی فایده و لغو است، ولی زیانبار. اگر شخص مورد سؤال، به علت بیماری روزه ندارد و نمی خواهد بیماری خود را بزبان بیاورد و به کسی بگوید، یا باید در پاسخ سائل، دروغ بگوید و جواب دهد: روزه دارم. اگر بگوید بیمارم و روزه ندارم آن سائل می پرسد: چه بیماری باعث شده است که روزه را افطار کرده ای؟ آن مرد نمی خواهد بیماری خود را بگوید، شاید تند شود و بگوید: به تو مربوط نیست. این جمله، او را تحقیر می کند و سؤال کننده را شرمند می سازد. و اگر روزه دارد و نمی خواهد ریاکاری و خودنمایی کند، اگر بگوید روزه دارم جنبه ریا پیدا می کند، اگر به او پاسخ ندهد و اعتنا نکند او را تحقیر نموده است، و در هر حال، سخنان بیهوده مشکلاتی به بار می آورد و گاهی مستلزم گناه می گردد و بفرموده امام صادق (ع) تمام این حرفها که مصرف کننده عمر است در قیامت، مورد سؤال واقع می شود و از او می پرسند: چرا عمرت را در مجاری باطل و سخنان لغو مصرف نموده ای.

سومین سوالی که در قیامت می شود و در حدیث امام صادق (ع) آمده راجع به مال است. از او می پرسند: مالی را که به دست آوردی از چه مجرا بوده و آن را از چه طریق کسب کرده ای؟

چهارم می پرسند: مال به دست آورده را چگونه صرف نموده و با آن چه عملی انجام داده ای؟ این دو مطلب هم، به نوبه خود، بسیار مهم است و افراد متدین باید کاملاً درباره آن دقیق باشند. فردی که برای اداره زندگی و حفظ آبروی خود و تأمین مصارف زن و فرزند دنبال تهیه مال می رود عملش مقدس است و اسلام به آن اهمیت داده و حتی در بعضی از روایات آمده که: انسانی که برای زن و فرزندش زحمت می کشد همانند مجاهدی است که در راه خدا شمشیر می زند، اما اگر فردی لالابالی و گناهکار از پی تحصیل مال می رود و باک ندارد که مال حلال باشد، حرام باشد، برای خودنمایی برود یا برای سوزاندن دل مردم، این انسانی که در امر مال، بی باک است رسول اکرم درباره او به ابوذر غفاری فرموده است:

یا اباذر! من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عزوجل من الن ادخله النار (۱۴۸)

ای اباذر! کسی که باک ندارد که از چه راه کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن نیست، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید.

صرف مال نیز مانند کسب مال، در قیامت، از مواد مورد پرسش خداوند است. مال به دست می آورد اما گاهی آن را در راه قمار صرف می کند، در راه مشروب خرج می نماید، گاه گاهی به صورت میهمانی صرف تبذیر نعمتهای خدا می کند، اسراف می نماید، در محیطی که افراد گرسنه بسیار است این مقدار غذای زاید را در زباله و خاکروبها می ریزد و این عمل موجب تحریک دشمنی و عداوت می شود و بر اثر دشمنی، ماده فساد اجتماعی تحقق می یابد و گاهی حوادثی مرگبار دامنگیر جامعه می گردد. در قرآن شریف آمده است:

و لا تطیعوا امر المفسرین. الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون (۱۴۹)

خداوند، مسلمانان را از پیروی اسرافگران برحذر داشته و فرموده است از اینان اطاعت ننماید که این گروه افسادگرند، جامعه را به هم می ریزند و در راه اصلاح مردم قدمی بر نمی دارند.

جمله دوم این قسمت از دعای مکارم الاخلاق پس از ذکر صلوات، از خدا می خواهد که مرا به کارهایی وادار نما که فردای قیامت از من سؤال خواهی نمود و نمونه هایی از آن قبیل کارها مذکور افتاد.

حضرت زین العابدین (ع) در جمله سوم دعا، که آخرین قسمت بحث امروز است، به پیشگاه الهی عرض مس کند:

و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له

بارالها! توان و نیروی مرا در طول ایام زندگی به راهی قرار ده که مرا برای آن آفریده ای.

در قرآن شریف آمده است:

ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

خداوند می فرماید: من جن و انس را نیافریده ام مگر برای عبادت. اگر کلمه عبادت به معنای وسیعی که در آیات و اخبار آمده روشن گردد هدف خداوند از خلقت انسان بخوبی واضح می شود. عبادت، در قرآن شریف، گاهی به معنای پرستش آمده است و گاه به معنای اطاعت. یک جا از قول ابراهیم خلیل می فرماید:

اتعبدون ماتنحتون (۱۵۰)

آیا بتهایی را که خود تراشیده اید پرستش می نمایید؟

در جایی دیگر به معنای اطاعت آمده است:

الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين (۱۵۱)

ای اولاد آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید زیرا او دشمن آشکار شماست؟

در روایات اولیای گرامی اسلام نیز در بعضی از مواقع عبادت به معنای پرسش آمده است مانند اخباری که درباره بت پرستی رسیده یا درباره ریاکاری افراد. در این مقام، اهل بیت رسول اکرم هدفشان پرستشهای نابجاست. اما درباره عبادت بت، اخبار بسیار است، حتی علاوه بر اینکه خود عبادت می کردند فرزندان را در مقابل بت قربانی می نمودند. و اما درباره ریا هم اخبار بسیار دارد، کسی که نماز می خواند و تنها توجهش جلب قلوب مردم و بهره مندی از مقاصد مادی است او خدا را نمی پرستد، مردم را می پرستد یا منافع مادی خود را؛ اما درباره اینکه عبادت به معنای اطاعت به کار برده شده، آن هم در روایت بسیار است.

عن علی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: من اطاع مخلوقاً في غير طاعة الله جل و عز فقد كفر و اتخذ الهأ من دون الله (۱۵۲)

علی (ع) می فرمود، من از پیغمبر گرامی شنیده ام که می فرمود: هرکس مخلوقی را در غیر طاعت الهی اطاعت کند بدون ترید کافر شده و اله یا معبودی غیر خدا را برای خود برگزیده است.

در حدیث دیگر:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من اطاع رجلاً في معصية فقد عبده (۱۵۳)

اگر انسانی مردی را در انجام یکی از گناهان اطاعت کند بی تردید آن مرد، معبود واقع شده و اطاعت کننده او را بندگی نموده است.

خداوند در قرآن شریف درباره بعضی از کسانی که علی الظاهر ایمان می آورند آیه ای آورده که این است:

و ما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون (۱۵۴)

بیشتر این مردم، بظاهر ایمان نمی آورند الا اینکه در واقع مشرک اند.

در ذیل این آیه، امام صادق (ع) در دو حدیث دو بیان دارد: بیان اول این است که می فرماید:

یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرک به (۱۵۵)

شیطان را به طور ناآگاه اطاعت می کند و بر اثر این اطاعت، به خدا شرک می آورد.

در حدیث دیگر باز در بیان این آیه می فرماید:

شرک طاعه و لیس شرک عبادہ (۱۵۶)

شرکی که در این آیه آمده است شرک طاعت است نه شرک عبادت.

از آنچه مذکور افتاد روشن شد که کلمه عبادت، به موجب آیات و اخبار، گاهی به معنای پرستش است و زمانی به معنای اطاعت. وقتی خدا در قرآن می فرماید:

ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۱۵۷)

من جن و انس را نیافریده ام مگر برای عبادت، یعنی برای اینکه خدا را بپرستید و بی قید و شرط، از او اطاعت نمایند و بس. پس عبادت حاوی این دو معنی شد و در آیه دیگر می فرماید:

ان اعبدونى هذا صراط مستقيم (۱۵۸)

مرا عبادت کنید که عبادت من صراط مستقیم و راه صلاح و فلاح و رستگاری است.

پس ما می توانیم بگوییم که خداوند انسان را نیافریده و جنیان را خلق نکرده، مگر برای پیمودن صراط مستقیم، خواه صراط مستقیم از نظر عبادت خدا باشد و خواه از نظر اطاعت باری تعالی.

پیمودن صراط مستقیم، مایه تعالی و تکامل است، وسیله آشکار شدن کمالات معنوی و استعدادهای درونی است، پیمودن صراط مستقیم، آدمی را به اعلی علین می برد:

طیران مرغ دیدی توز پایبند شهوت - بدرآی تا ببینی طیران آدمیت

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند - بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

قرآن می فرماید:

لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم (۱۵۹)

و ما انسان را در بهترین سازمان آفریده ایم.

و اگر این سازمان قابل و لایق، در راه مستقیم به کار افتد حتماً به عالی ترین مقام، به اعلی علین می رسد، اما اگر از صراط مستقیم، منحرف گردد و به کجروی گرایش یابد، زبان از صراط مستقیم خارج شود، قلم و قدم بیرون رود، آدمی از نظر گفتار و رفتار منحرف گردد، و خلاصه، صحبت از عبادت غیر خدا و اطاعت غیر باری تعالی به میان بیاید در نتیجه، مصداق آن جمله بعد از آیه می شود:

ثم رددناه اسفل سافلين (۱۶۰)

به پست ترین وضعیت و بدترین جریان، سقوط کند و راه نابودی و تباهی را در پیش می گیرد.

پس امام سجاد (ع) که در جمله سوم بحث امروز عرض می کند:

و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له معنای کلامش این است:

بارالها! در تمام ایام عمر توان مرا در صراط مستقیم خودت به کار بر، یعنی در عبادتت، زیرا عبادت خدا و اطاعت از او صراط مستقیم الهی است و صراط مستقیم خدا راهی است که اگر انسانی آن را درست پیمايد به تمام کمالات انسانی نایل می شود و هدفی که خدا در خلقت انسان داشته در وجود آن انسان تحقق می یابد. هدف خداوند در آفرینش انسان، تعالی و تکامل این موجود، در ظلل اطاعت بی قید و شرط از ذات اقدس الهی است.

آدمی دارای دو بعد است: یکی بعد حیوانی و آن دیگری، بعد انسانی و ملکوتی. اما در بعد حیوانی دارای شهوت و غضب و حب ذات است و حب اولاد و حب مقام و انتقامجویی و نظایر آن که مربوط به غرایز حیوانی می باشد و باید با اندازه گیری صحیح به طوری که متناسب با شأن انسان باشد اقناع گردد. اما در بعد انسانی دارای عقل و وجدان اخلاقی و آزادی عمل و نطق و تعالی نامحدود و تمایل به کمال بی اندازه است. این بعد که شأن انسانی باید وسیله اطاعت از باری تعالی، بندگی خداوند، کسب علم برای به حق و حقیقت و نیل به مقام هدایت و دیگر امور انسانی مصروف گردد. اگر انسانی هدف حیوانی خود را با اندازه گیری ارضا نمود و اهداف انسانی را هم طبق اوامر الهی اجرا کرد، این شخص به مقام انسانیت یعنی به مقام هدف خلقت رسیده، ولی اگر از مرز حیوانیت قدمی فراتر ننهاده و تمام توجه او در زندگی به شهوات بهیمی بود و هدف الهی را از خلقت انسان در خود نادیده گرفت، قدم به قدم به سوی سقوط و تباهی پیش می رود و راه شقاوت و بدبختی را می پیماید و سرانجام از دار دنیا می رود و به عذاب ابدی و کیفر سرمدی دچار خواهد شد.

۸- وَ أَغْنِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَفْتِنْنِي بِالنَّظَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بارالها آنقدر مرا غنی بنما و از مال دنیا برخوردارم ساز که به مردم نیاز نداشته باشم، و روزیت را بر من وسعت بخش تا خانواده ام در گشایش باشند و مرا با نگاه و التفات به اموال ثروتمندان آزمایش ننما.

این چند جمله، به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است و چون در این عبارت کلمه غنا و همچنین کلمه وسعت رزق آمده و قهراً بحث غنا و فقر در میان می آید لازم است راجع به روایاتی که درباره خوبی فقر یا بدی آن آمده و همچنین در خوبی غنا یا بدی آن روایت شده بحث شود تا شنوندگان محترم متوجه گردند که آن فقری که در اسلام ممدوح و پسندیده است کدام است و آنکه مذموم و ناپسند است کدام. و همچنین معلوم شود که غنای ممدوح و پسندیده کدام است و غنا و ثروت مذموم کدام. در این باره با استفاده از روایات و اخبار، به خواست خداوند، مطلب، در مقدمه، لازم است عرض شود که فقر و غنا مقول به تشکیک و دارای درجات و مراتب اند، و مدح و ذمی که راجع به فقر و غنا شده ناظر به درجات ممدوح و مذموم آن دو است و برای بیان این مطلب معروض می گردد که گاهی یک نفر، آنقدر فقیر و تهیدست است که به قدر حداقل مخارج روزش را ندارد و گرسنه است، این یک فقیر است در حد اعلای فقر. یک نفر دیگر فقیری است که به قدر نان خالی غذا دارد، اما از سایر نعمتهایی که در یک وعده غذا سزاوار است که مورد استفاده باشد محروم و فاقد آنهاست. این هم یک درجه از فقر. یک درجه دیگر فقر این است که به قدر کفاف و با یک وسعت متناسب در زندگی دارد لکن از مال بسیار محروم است. این هم یک درجه دیگر فقر است. در غنا هم عیناً همین طور است: گاهی یک نفر غنی است، یعنی در حدی که به

مردم نیاز ندارد و دست تمنایی به سوی کسی دراز نمی کند و زندگیش بالنسبه با وسعت می گذرد، این یک قسم غناست. قسمتی دیگر از غنا این است که ذخیره غذای سالانه خود را در منزل دارد و از نظر زندگی خود و عائله اش مطمئن است، اینهم قسمتی دیگر از غنا. اما غنای سوم برای کسی است که سرمایه دار است و اموال بسیار گرد آورده و با حرص و ولع، علی الدوام، در پی جمع مال و اندوختن ثروت می رود و تمام عمرش در این راه مصروف می گردد، این هم قسم سوم در امر ثروت. هر کدام از این اقسام فقر و غنا از نظر اخبار دارای معیارهایی است که اگر افراد به آنها توجه کنند مدح و ذم فقر و غنا را به خوبی درک می نمایند.

اولین موضوعی که در بحث فقر و غنا باید از نظر دینی مورد توجه قرار گیرد این است که اسلام دین کار و فعالیت و آیین سعی و عمل است. تمام مردم برای تأمین زندگی با عزت و شرافتمندانه باید از پی کار و کوشش بروند و در جامعه وجودی موثر باشند، و اگر کسانی از کار شانه خالی کنند و برای تأمین مایحتاج زندگی خود دنبال کار نروند در اسلام، مورد بدبینی و انزجارند.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: قال موسی یارب! ای عبادک ابعض الیک؟ قال: جیفه باللیل و بطل بالنهار (۱۶۱)

امام باقر (ع) فرمود که حضرت موسی بن عمران به پیشگاه خدا عرض کرد، بارالها! کدامیک از بندگان نزد تو بیشتر مورد بغض و بدبینی هستند؟ فرمود: آن کسی که در شب مانند مرداری در رختخواب افتاده و در روز، عمرش در جامعه به بطلت می گذرد و کار نمی کند و می خواهد از دسترنج مردم ارتزاق نماید.

اولیای گرامی اسلام آنقدر به کار کردن مسلمانان مصر بودند و می خواستند زندگانی آنان با عزت بگذرد که اگر در مواقعی افرادی نقص عضوی می داشتند باز هم به آنان تاکید می کردند که از عضو سالم خود استفاده کنند و به کار اشتغال یابند. در این باره حدیثی از امام صادق (ع) است:

أن رجلاً اتاه فقال: انی للاحسن ان اعمل عملاً یبدي ولا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج، فقال: اعمل و احمل علی راسک واستغن عن الناس (۱۶۲)

مردی به حضور امام صادق (ع) آمد و گفت: یا بن رسول الله! من انسانی هستم که نمی توانم با دستم کار کنم - گویی دستش عیبی داشته که فاقد قدرت کار بوده - و سرمایه ای هم ندارم که تجارت کنم و نیازمند و محتاجم. حضرت دید که سروگردن او سالم است. فرمود عمل کن، کار کن و کالا را با سر خود حمل نما و از مردم بی نیاز باش.

قال علی علیه السلام: ان یکن الشغل مجهد فاتصال الفراغ مفسده (۱۶۳)

علی (ع) فرموده: اگر تن دادن به شغل مایه زحمت و تعب است بیکاری دائم نیز باعث نادرستی و فساد است.

عن النبی ثای اله علیه و آله و سلم قال: ملعون من القی کله علی الناس (۱۶۴)

رسول اکرم فرموده است: رانده و مطرود درگاه باری تعالی است آن کسی که بار زندگی خود را بر دوش دگران بیفکند و بخواهد از دسترنج مردم ارتزاق نماید.

به موجب روایات بسیاری که رسیده است، ائمه معصومین علیهم السلام خود کار می کردند و در اراضی زراعی سعی و کوشش می نمودند تا نانی از راه کشاورزی به دست آورند. علاوه بر اینکه خودشان به کار اهمیت می دادند، کارگران زحمتکش را نیز احترام بسیار می نمودند و آنان را مورد تقدیر و تشویق قرار می دادند.

روی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اقبل من غروه تبوک استقبله سعد الانصاری فصافحه النبی (ص) ثم قال له: ما هذا الذی اکنب یدیک. قال: یا رسول الله! اضرب بالمرو المسحاه فانفقه علی عیالی. فقبل یده رسول الله (ص) و قال هذه ید لا تمسها النار (۱۶۵)

انس بن مالک می گوید: موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد. حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید. فرمود چه صدمه و آسیبی به دستت رسیده است. عرض کرد: یا رسول الله من با وسایل کشاورزی کار می کنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم. رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

اگر کسی آماده کار کردن هست، لکن به علت فرسودگی و ضعف شدید یا بیماری، قدرت کار ندارد و حداقل امرار معاش و سد جوع در دسترس نیست، او فقیر و گرسنه است و این فقر بی اندازه مذموم است زیرا چنین فقری ممکن است آدمی را به گناه و ناپاکی، به دزدی و تجاوز به اموال مردم، یا به کفرگویی و اسائه به مقام مقدس باری تعالی وادار نماید. این فقر در نظر اسلام بسیار مذموم است و در این باره روایات بسیاری رسیده، از آن جمله است:

الفقر سواد الوجه فی الدارین (۱۶۶)

اینچنین فقر، روسیاهی در دنیا و آخرت است.

کاد الفقر ان یکون کفرا (۱۶۷)

این قبیل فقرها ممکن است به کفر و بی دینی منجر گردد.

عن علی علیه السلام قال: الفقر یخرس الفطن عن حجه، والمقل غریب فی بلدیة (۱۶۸)

علی (ع) فرموده است: انسانی که فقیر است در مقام استدلال، زبانش بند می آید، و افراد کم بضاعت در بلد خود همانند غریبان زندگی می کنند.

این فقر است که نبی اکرم درباره آن فرموده است:

اللهم انی اعوذبک من الکفر والفقر. فقال رجل: ایعذلان؟ قال: نعم (۱۶۹)

رسول اکرم فرمود: بارالها! من از کفر و از فقر به تو پناه می برم. مردی که این جمله را از حضرت شنید عرض کرد: یا رسول الله! آیا کفر و فقر، معادل یکدیگرند؟ حضرت در پاسخ فرمود: بلی.

خلاصه اینکه فقری که آدمی فاقد حداقل زندگی باشد و نتواند سد جوع نماید بسیار مذموم است و آدمی را در خطر گناهان دنیوی و اخروی می اندازد و روایات در این باره بسیار آمده که بعضی از آنها مذکور افتاد.

فقر ممدوح که در روایات آمده آن فقری است که انسان به قدر کفاف و آن مقداری که برای خود و خانواده اش لازم است و کفایت می کند واجد باشد و این زندگی که هم آبرو محفوظ است و هم اسیر ثروتمندی و سرمایه داری نیست آنقدر محبوب رسول اکرم بود که دعا می کرد و می گفت:

اللهم اجعل قوت آل محمد كفافاً (۱۷۰)

پیغمبر می فرمود: خوشا به حال آن کسانی که اسلام آورده و معاش او به قدر کفاف باشد، یعنی درآمدهش برای زندگیش وافی و کافی باشد.

رسول اکرم با جمعی در بیابان به کسی که شترانی را به چرا برده بود و تحت مراقبت داشت گذر کردند؟ حضرت از او درخواست نمود که مقداری شیر بدهد که آنان بنوشند. جواب داد: شیری که در پستان شتران است برای صبح است و آنچه دوشیده ایم و در ظرف است برای شب، و خلاصه، به حضرت جواب مثبت نداد. پیغمبر اکرم درباره او دعا کرد، گفت:

اللهم اكثر ماله و ولده (۱۷۱)

بارالها! مال و فرزندان او را بسیار گردان.

بعد از آنجا گذشتند و به کسی رسیدند که به چراندن گوسفندان اشتغال داشت. برای گرفتن شیر، نزد او فرستاده. آن مرد رفت و آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و آنچه را هم که در دست داشت نیز آورد و به حضرت تقدیم نمود و بعد هم گوسفندی آورد و گفت: اینها چیزی بود که در نزد من بود و اگر میل داری باز زیاده را بپذیر.

قال رسول الله: اللهم ارزقه الكفاف

پیغمبر درباره او دعا کرد و گفت: بارالها! به او به قدر کفاف عنایت بفرما.

فقال لع بعض اصحابه، يا رسول الله: دعوت للذي ردك بدعا عامتنا نحبه و دعوت للذي اعطاك بدعاء كلنا نكرهه. فقال: ان ما قل و كفي خير مما كثر و الهی (۱۷۲)

وقتی پیغمبر، دعای دوم را درباره مردی که صاحب گوسفندان بود نمود بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله! درباره آن کسی که شما را رد کرد دعایی نموده ای که تمام ما آن دعا را دوست داریم، و درباره کسی که به شما اعطای شیر نموده دعایی فرمودی که هیچیک از ما به آن دعا میل نداریم. حضرت فرمود: آنچه کم باشد و امر زندگی را کفایت کند بهتر از مال بسیار است که آدمی را غافل کند و انسان را از مسیر فضیلت منحرف نماید.

غنا نیز مانند فقر، درجات و مراتبی دارد، بعضی از آنها در روایات، ممدوح شناخته شده و بعضی از آنها مذموم. یکی از روایاتی که غنا را ممدوح شناخته این حدیث است که از رسول اکرم نقل شده:

نعم العون على تقوى الله الغنى (۱۷۳)

غنا برای پیمودن راه تقوا یار و مدد کار خوبی است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: سلوا الله الغنی فی الدنیا و العافیة و فی الآخره المغفره و الجنه (۱۷۴)

امام صادق (ع) فرمود: از خدا در دنیا غنا و عافیت را بخواهید و در آخرت مغفرت و بهشت را.

امام صادق (ع) فرموده است:

خمس من لم تکن فیه لم یتھنأ بالعیش: الصحه و الامن والغنی والقناعه و الانیس الموافق (۱۷۵)

پنج چیز است که اگر کسی آنها را نداشته باشد عیش و زندگی گوارا ندارد:

سلامت تن، امنیت، غنا و تمکن، قناعت، و همسر موافق.

غناي مذموم آن تمکن و ثروتی است که آدمی را به سرکشی و طغیان وا دارد، غرور و مستی بیاورد، به مقدسات الهی بی اعتنا شود، و به بندگان تهیدست خدا تکبر بفروشد و خلاصه اینکه مسیر انسانی را از آدمی سلب کند. قرآن شریف در این باره می فرماید:

کلا، ان الانسان لیطغی ان راه استغنی (۱۷۶)

آدمی وقتی خود را مستغنی و بی نیاز ببیند و تمکن مالی در خویشتن بیابد به سرکشی و طغیان می گراید.

عن علی علیه السلام قال: استعینوا بالله من سکره الغنی فان له سکره بعیده الافاقه (۱۷۷)

علی (ع) می فرمود: از مستی غنا و ثروت به خدا پناه ببرید که مستی ثروت بسیار دیر برطرف می شود.

امام سجاد (ع) در جمله اولی که موضوع بحث امروز است از پیشگاه الهی درخواست غنا و تمکن مالی می نماید، او از خدا غنا می طلبد تا به خانواده های بی بضاعت کمک کند، غنا می خواهد تا یتیمان بی سرپرست را کفالت نماید، تمکن مالی تقاضا می کند تا در پرتو آن موجبات رضای الهی را فراهم آورد، غنا مسئلت می نماید تا به زندگی خانواده خود بهبود بخشد و گشایشی در گذران آنان فراهم آورد، و این مطلب از جمله دومی که امام (ع) بعد از درخواست غنا، از پیشگاه الهی مسئلت نموده است روشن می شود:

و اوسع علی فی رزقک

بارالها! رزق خود را که به من عطا می فرمایی وسیع گردان.

در روایات اولیای گرامی اسلام تاکید شده است که افراد غنی و متمکن در زندگی خانواده خود سختگیر ننمایند.

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: صاحب النعمه یجب علیه التوسع عن عیاله (۱۷۸)

حضرت رضا (ع) می فرماید: بر صاحبان نعمت واجب است که بر عیالات خود توسعه دهند و به زندگی آنان گشایش بخشند.

عن ابی حمزه قال، قال علی بن الحسین علیه السلام: لان ادخل السوق و معی الدراهم ابتاع به لعیالی لحمًا و قد قرموا

احب الی من ان اعتق نسمة (۱۷۹)

ابی حمزه می گوید حضرت علی بن الحسین می فرمود: اگر من داخل بازار شوم و با من چند درهم پول باشد و به وسیله آن برای خانواده خود گوشت تهیه کنم که به آن نیاز بسیار دارند برای من این عمل محبوبتر است از اینکه بنده ای را آزاد نمایم.

عن ابن عباس رضی الله عنه قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها علی عیاله کان کحامل صدقه الی قوم محاريف و لیبدء بالاناث قبل الذکور فانه من فرح ابنته فکانما اعتق رقبة من ولد اسمعيل (۱۸۰)

عبدالله بن عباس می گوید، رسول اکرم می فرمود: هر کس داخل بازار شود و تحفه ای، مثلاً میوه ای، بخرد و آن را برای خانواده خود بیاورد همانند صدقه ای است که انسانی برای جمعیت محتاجی ببرد و سپس می فرمود وقتی وارد منزل می شود اول، پیش از پسر بچه ها، از دختر بچه ها شروع کند و تحفه را به آنها بدهد. بعد از آن فرموده هر کس دختر خود را در منزل شاد کند همانند این است که بنده ای را از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد.

خلاصه اینکه اگر کسی قدرت مالی دارد و بخواهد پیوستگی خود را با مکتب اسلام و تعالیم قرآن شریف محفوظ بدارد حتماً باید زندگی عائله خود را توسعه دهد و آنان را در تنگنا و مضیقه نگذارد و رسول اکرم در این باره فرموده است:

لیس منا من وسع علیه ثم قتر علی عیاله (۱۸۱)

پیغمبر اکرم می فرمود: کسی که وسعت مالی دارد و دارای تمکن است ولی بر خانواده خود سخت بگیرد و آنان را از زندگی مرفه محروم دارد از ما نیست و به ما بستگی ندارد.

امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع بحث امروز است از خداوند درخواست غنا و تمکن مالی دارد. در جمله دوم از توسعه رزق سخن می گوید و شاید تمنای غنا را برای رفاه اهل بیت خویش خواسته است. در جمله سوم عرض می کند:

و لا تفتنی بالنظر

بارالها! با توجه و التفات به اموالی که در دست ثروتمندان است مرا مورد آزمایش و امتحان قرار مده.

دعای سوم امام (ع) ناظر به غنای نفس و بی اعتنائی به دارایی و اموال سرمایه داران و مال اندوزان دنیاست و این همان چیزی است که خداوند در قرآن شریف به پیمبر گرامی فرموده و او را مخاطب ساخته است:

و لا تمدن عینیک الی مامتعنا به ازواج منهنم زهره الحیوه الدنیا لنفتنهنم فیه و رزق ربک خیر و ابقی (۱۸۲)

ای رسول معظم! چشمان خود را به اموال و زینتهای دنیوی که به اصناف کفار اعطا نموده ام مگشای که این ثروت و سرمایه را به منظور آزمایش و امتحانشان داده ام. و رزق و روزی پروردگارت که برای اهل ایمان مقرر گردیده بمراتب بهتر و عالی تر است و همواره باقی و برقرار خواهد بود.

در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم است که فرموده:

من اتبع بصره بما في ایدی الناس طال همه ولم یشق غیظه (۱۸۳)

کسی که چشم خود را برای نگاه کردن به اموال و ثروت دگران بگشاید اندوهش طولانی خواهد بود و غیظ و غضبش هرگز شفا نمی یابد.

طبع بشر حریص و فزون طلب است، هر قدر ثروت بیندوزد و مال گرد آورد حرص و طمعش بیشتر می شود، همواره در باطن با خود به جنگ و ستیز است، از نظر دارایی، احساس کمبود می کند و سرانجام با ناکامی از دنیا می رود مگر آنکه خود را اصلاح کند و عنان حرص را به دست عقل واقع بین و مآل اندیش بسپارد و خویشتن را از سرکشی و طغیان آن برهاند.

شکی رجل الی ابیعبد الله علیه السلام انه یطلب فیصیب ولا یقنع و تنازعه نفسه الی ما هوا کثر منه و قال علمنی شیئا انتفع به. فقال ابو عبدالله (ع): ان کان مایکفیک یغنیک فادنی مافیها یغنیک و ان کان مایکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک (۱۸۴)

مردی به شکایت نزد امام صادق (ع) آمد، عرض کرد: من از پی مال می روم و آن را به دست می آورم اما از درآمد خویش قانع نمی شوم و همواره با نفس خود در جنگم و از آن بیشتر می خواهم، عرض کرد به من چیزی بیاموزید که از آن منتفع شوم، یعنی درمانم نمایید. حضرت فرمود: اگر آن مقدار درآمد که امر ترا کفایت می کند بی نیازت می سازد چیز جزئی از مال ترا غنی می نماید و اگر درآمدی برای تو کافی است و بی نیازت نمی کند تمام آنچه در دنیاست بی نیازت نخواهد نمود.

در واقع، امام (ع) می خواهد بفرماید: اگر مایلی از جنگ درونی خلاص شوی و از شر حرص رهایی یابی هدف خود را از کسب مال، اداره زندگی شرافتمندانه قرار ده، در این صورت، مال قلیلی ترا غنی و بی نیاز می سازد و کفاف زندگیت را می نماید، اما اگر هدف در کسب مال، ثروت اندوزی و سرمایه داری باشد تمام اموال جهان برای تو کافی نیست و هرگز از جنگ داخلی و سرکشی حرص، آزاد نخواهی شد. بنابراین علاج این حالت در اختیار خود انسان است و شخص حریص باید تمرین کند و عقل خود را به قضاوت بیاورد و بگوید: چرا من این قدر می دوم و برای چه تا این اندازه در گردآوری مال می کوشم و بدون اینکه نفعی ببرم باید آنها را بگذارم و بگذرم. وقتی توطین نفس نمود و خود را به عمل ناروا و غیرعقلانه خویش متوجه ساخت می توان بر هوای نفس خود و حرص خویش غلبه کند و خود را از آن بلا و بدبختی برهاند، و این حالت، در منطق اخبار و روایات، غنای نفس است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: لیس الغنی من کثره العرض ولکن الغنی من النفس (۱۸۵)

رسول اکرم می فرمود: غنا و بی نیازی از کثرت اموال دنیوی نیست، بلکه از بی نیازی نفس است و باید روح آدمی احساس بی نیازی کند و از دنیا آن را بخواهد که محترمانه صرف زندگیش شود.

عن علی علیه السلام قال: الغنی الا کبر الیاس عما فی ایدی الناس (۱۸۶)

علی (ع) فرموده است: غنای بزرگ و بی نیازی مهم، ناامیدی و یاس از آن چیزهایی است که در دست مردم است، یعنی بی اعتنائی و عدم توجه به اموال ثروتمندان و هستی افراد متمکن، کسی که دارای این حالت نفسانی باشد او در واقع غنی بزرگ اجتماع است، یعنی به اموال ثروتمندان بزرگ و سرمایه داران مهم اعتنا ندارد.

ابی بصیر می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: عثمان به وسیله دو نفر از غلامان خود دویست دینار طلا برای ابوذر فرستاد و گفت: نزد او ببرد و سلام مرا به وی برسانید و بگویید: این دویست دینار است که عثمان برای شما فرستاده که نیاز خود را برطرف نمایی و حواجی خویشتن را تأمین کنی.

قل ابوذر: هل اعطی احداً من المسلمین مثل ما اعطانی؟ قال لا. قال انما انا رجل من المسلمین یسعی ما یسع المسلمین. قال له: انه یقول هذا من صلب مالی و بالله الذی لا اله الا هو ما خالطها حرام و لا بعثت بها الیک الا من حلال. فقال: لا حاجه لی فیها و قد اصبحت یومی هذا و انا من اغنی الناس. فقال له: عافاک الله و اصلحک، مانری فی بیتک قلیلاً و لا کثیراً مما یستمع به. فقال: بلی تحت هذا الاکاف الذی ترون رغیفاً شعیر قد اتی علیهما ایامه (۱۸۷)

ابوذر گفت: آیا به هیچیک از مسلمانان چنین مبلغی را داده است؟ گفتند: نه. ابوذر گفت: من یکی از مسلمانانم، گشایشی که برای من است باید برای همه مسلمین باشد. به ابوذر گفتند که عثمان این مبلغ را از مال شخصی خود فرستاده و قسم یاد کرده است که من آن را به حرام نیالوده ام و برای شما جز حلال نفرستاده ام. ابوذر گفت: من احتیاجی به این پول ندارم و امروز صبح نموده ام و از غنی ترین مردمم. غلامان گفتند: خداوند عافیت بخشد، ما که در اطاق شما کم یا زیاد چیزی که از آن بهره مند شوی نمی بینم.

گفت: زیرا این پالان، سفره من است و در آن دو قرضه نان جوین دارم، به این پول محتاج نیستم و به خدا قسم هرگز آن را نمی گیرم.

امام جواد (ع) هم در موضوع غنای نفس و بی نیازی روح، چنین فرموده است:

الغنی قله تمنیک و الرضا بما یکفیک والفقر شره النفس و شده القنوط (۱۸۸)

می فرماید: غنا عبارت از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان عبارت چیزی است که زندگی انسان را کفایت کند. فقر نفسانی عبارت از حدت و شدت نومیدی از لیاقت خود و یاس از اموالی است که در دست مردم است.

در عصر جاهلیت، ثروتمندی و تمکن مالی دارای ارزش انسانی بود و مردم تصور می کردند که افراد مالدار، گروه برتر و ممتاز اجتماع اند و عقیده داشتند که امور مهم مردم، خواه جنبه معنوی داشته باشد و خواه جنبه مادی، باید به این گروه سپرد شود و آنان عهده دار گردند و تا آنجا به این پندار باطل معتقد بودند که وقتی وحی الهی بر رسول گرامی نازل شد و آن حضرت به رسالت مبعوث گردید لب به اعتراض گشودند.

و قالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (۱۸۹)

گفتند: اگر خداوند اراده فرموده است که پیمبری از جانب خود بین مردم بفرستد چرا این مأموریت مهم را به ولید بن مغیره، مالدار نامی مکه محول نفرموده یا، آنکه چرا عروه بن مسعود ثقفی ثروتمند مشهور طائف را برای این کار مأموریت نداد و این امر مهم را به عهده شخصی سپرد که در کودکی یتیم بوده و در بزرگسالی تهیدست و بی بضاعت است. اینان چنان در اشتباه بودند که گمان می کردند معیار صلاحیت رهبری و نمایندگی باری تعالی بین مردم، تمکن مالی و سرمایه داری آن کسی است که خداوند، او را به رسالت انتخاب می نماید، و این خود نمونه روشنی است از اینکه چقدر در آن مردم، سرمایه داری و ثروت مهم بوده و تا چه اندازه تمکن در نظر آنان جلوه داشته و معیار احراز شخصیت و مقام بوده است. گردآوری مال، برای مردم، عصر جاهلیت، آنقدر ارزشمند و گرانبها بود که تا دم مرگ از پی آن بودند و برای آن تلاش می نمودند.

قرآن شریف در این باره فرموده است:

الها کم التکاثر، حتی زرتم المقابر (۱۹۰)

فزون طلبی و تکثیر ثروت در نظر شما آنقدر اهمیت دارد و شما را از خدا و سجایای انسانی غافل نموده که تا زمان فرارسیدن مرگ و دیدن قبر، از پی آن تلاش و کوشش می نمایند و در گردآوری آن همت می گمارید. ثروتمندان، بر اثر غرور مال، مردم تهیدست را به باد مسخره می گرفتند و حتی در زمان قیام رسول اکرم مؤمنین را استهزا می نمودند و به آنان طعنه می زدند و این عمل ناروا را بر اثر داشتن ثروت، انجام می دادند. قرآن شریف درباره این گروه فرموده است:

ویل لكل همزه لمزه، الذی جمع مالا وعدده (۱۹۱)

وای بر آن مردم عیب جو و غیبت کننده که با همز و لمز و با طعن و مسخره نسبت به مردم تعدی می نمودند و برای اینکه ثروتمندند دچار غرور شده و گمان می کنند که ثروت موجب حیات ابدی آنان می گردد و اینان را برای همیشه ننگه می دارد. اسلام افکار مردم را در مورد ثروت دگرگون ساخت و به آنان فهماند که مال برای گذران زندگی و رفع نیازمندی است نه مایه افتخار و مباهات و ضمنا خاطرنشان ساخت که خداوند مردم را به وسیله مال امتحان می کند، مراقب باشید که تمکن مالی حجاب نفستان نشود و شما را از یاد خداوند و انجام وظایف دینی باز ندارد که نه تنها مالدار، امتحان خداوند است بلکه مال دگران را با دیده تمنی نگریستن نیز امتحان است و مردان الهی خود را از آن برکنار می دارند. امام سجاد (ع) در جمله سوم دعا، که مورد بحث امروز است به پیشگاه الهی عرض می کند:

و لا تفتنی بالنظر

پروردگارا! مرا با نگاه کردن به اموال دگران و چشم دوختن به ثروت آنان مورد آزمایش و امتحان قرار مده.

۹- وَ أَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در این دو جمله از دعای مکارم الاخلاق که به خواست خدا موضوع بحث امروز است به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! موجبات عزت نفس و رفعت معنویم را، که لازمه افراد با ایمان است، فراهم نما و مرا از تکبر و خود بزرگ بینی منزه و محفوظ دار. قرآن شریف فرموده است:

لله العزه و لرسوله و للمؤمنين (۱۹۲)

عزت برای خداوند است و برای پیمبر خداست و برای افراد با ایمان است.

راغب در مفردات می گوید:

العزه حاله مانعه للانسان من ان يغلب (۱۹۳)

یعنی عزت که کلمه بزرگی است و در قرآن آمده همان حالت ترفع و بلندی روح است که نمی گذارد انسان، مغلوب و مقهور چیزی شود و دچار ذلت و گرفتاری آن گردد. کسانی که در مقابل ثروت اندوزی و به دست آوردن مال، یا برای نیل به قدرت و مقام، یا برای طمع داشتن به اموال و ثروتهایی که در دست مردم است، یا در مقابل شهوات و تمایلات نفسانی مقهور و مغلوب و ذلیل اند و شخصیت خود را از دست می دهند فاقد عزت اند، زیرا در مقابل یکی از اینها شکست خورده و خوار گشته اند. عزت برای آن انسان آزاده ای است که خود را در مقابل هیچ یک از تمایلات نفسانی و عناوین مادی مقهور و اسیر و زبون نبیند، آزاد زندگی کند و با سر بلندی امرار حیات نماید. چنین انسانی را می توان عزیز النفس دانست و الا بندگان هوی و هوس نمی توانند دارای عزت نفس باشند و قادر نیستند که هدف قرآن مقدس را در خود تحقق بخشند.

عن علی علیه السلام قال: عبد الشهوه اذل من عبد الرق (۱۹۴)

علی (ع) می فرماید: کسی که بنده و مطیع بی قید و شرط غریزه جنسی یا دیگر شهوات نفسانی خویشتن است و نمی تواند از اقناع غیر مشروع آنها خود را ننگه دارد، از برده زر خرید ذلیلتر است.

چنین انسانی قادر نیست به مقام رفیع عزت نفس یابد و خود را مصداق واقعی افراد با ایمان واجد عزت نفس دست یابد و خود را مصداق واقعی برای کسانی است که از تذلل در مقابل غیر خدا پرهیزند و از بندگی مخلوق اجتناب نمایند، فقط خدایرا معبود خویش بشناسند و تمام تذلل و تضرع خود را در پیشگاه او ابراز نمایند که این عالی ترین مقام عزت نفس برای اولیای الهی است. از جمله مناجاتهای علی (ع) در پیشگاه قادر متعال این بود که می گفت:

الهی کفی بی عزاً ان اکون لک عبداً و کفی بی فخراً ان تکون لی ربا (۱۹۵)

برای من این عزت کافی است که بنده تو باشم و این افتخار هم کافی است که تو مالک من باشی.

عن ابیعبد الله السلام قال لرجل: اعلم انه لا عز لمن لا يتدلل لله تبارک و تعالی و لارفعه لمن لا يتواضع لله عزوجل (۱۹۶)

امام صادق (ع) به مردی فرمود: کسی که در پیشگاه خداوند تذلل و خضوع ننماید عزت و بزرگی ندارد و آن کس که در مقابل حضرت حق تواضع و فروتنی نمی کند رفعت و بلندی مقام ندارد.

در آیه ای که در اول بحث مذکور افتاد، آمده است: عزت برای خداوند است، رفعت برای پیامبر است، و سرافرازی برای مؤمنین. اما می دانیم که عزت خداوند که آفریدگار عالم و مالک واقعی تمام جهان هستی است با عز مخلوق تفاوت اساسی دارد: او غالب و قاهر بر همه موجودات و مخلوقات است اما خودش مغلوب و مقهور موجودی نیست، همه موجودات به او احتیاج دارند و او غنی بالذات است و به احدی نیاز ندارد.

یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید(۱۹۷)

ای مردم! همه شما نیازمند به خداوند بزرگید اما خداوند، غنی مطلق و بی نیاز است.

کمال باری تعالی این است که عزتش خالی از دل و غنایش منزّه و برکنار از فقر است. این مطلب به صورت دعا در کلمات رسول گرامی آمده است:

یا من هو عزیز بلاذل، یا من هو غنی بلافقر(۱۹۸)

ای خداوندی که عزت خالی از دلت است، ای پروردگاری که غنایت مبری از فقر است: این کمال الهی است. اما کمال بشر در این است که هرگز خدا را فراموش نکند و نیازمندی خویشتن به ذات اقدس او را از یاد نبرد، و این مطلب نیز در سخنان پیشوای بزرگ اسلام به صورت دعا آمده است:

اللهم اغنی بالافتقار الیک و لا تفقرنی بالاستغناء عنک(۱۹۹)

بارالها مرا به اینکه دائماً به تو محتاج باشم غنی و بی نیاز دار و مرا از اینکه خود را مستغنی از تو بدانم دچار فقر و بدبختی مکن.

درخواست عزت از پیشگاه خداوندی به معنای طلب توفیق و تسبیب اسباب در راه رسیدن به عزت نفس و علو فکر است، یعنی دعا کننده می خواهد بگوید: ای خداوندی که خود عزیز واقعی هستی و بر جمیع عوالم وجود سلطه داری، ای پروردگاری که قادری و همه مخلوقات مقهور تو هستند و بر تمام موجودات غلبه می کنی و هرگز مغلوب نمی شوی، بر من منت بگذار و موفقم نما که دارای قوت نفس و قدرت اراده شوم تا بتوانم در مقابل تمنیات ذلت بار مقاومت کنم و به حول و قوه تو عز ایمانی خویش را که مایه سربلندی دنیا و آخرت است نگهداری بنمایم. لازم است توضیح داده شود که درخواست توفیق از پیشگاه الهی زمانی بر وفق موازین شرع مقدس و نظام علت و معلول خلقت است که درخواست کننده برای تحقق بخشیدن به موضوع مورد تمنی خود نیت قطعی و عزم ثابت داشته باشد و بدون تصمیم درونی، دعای توفیق نابجا و بی مورد است، مثلاً شخص محصل زمانی می تواند در راه تحصیل علم و نیل به مدارج کمال دانش از پیشگاه خداوندی درخواست توفیق نماید که در باطن به درس خواندن مصمم و دارای اراده جدی باشد. آن کس که در ضمیر خود نیت درس خواندن ندارد یا آنکه دودل و مردود است و در راه فراگرفتن دانش قدمهای جدی برنمی دارد نمی تواند از پیشگاه خداوند درخواست توفیق نماید.

عن الرضا عليه السلام قال: من استغفر الله بلسانه ولم يندم بقلبه فقد استهزاء بنفسه و من سال الله التوفيق و لم يجتهد فقد استهزاء بنفسه (۲۰۰)

حضرت رضا (ع) فرموده است: اگر کسی برای عفو گناهان خود به زبان استغفار کند و از خداوند طلب بخشش نماید، اما در دل از اعمال زشت خود پشیمان نباشد او در این استغفار، خود را مسخره نموده است، اگر کسی از خداوند طلب توفیق نماید اما در مقام عمل، مجاهده و کوشش ندارد او در طلب توفیق، خویشتن را به استهزا گرفته است.

برای آنکه دعای افراد باایمان در طلب توفیق برای عزت نفس بجا واقع شود و به طور صحیح آن را از خدا لازم است به نکاتی چند که در روایات اولیای اسلام آمده است توجه نمایند. اول آنکه بدانند حفظ عزت برای مسلمانان از وظایف دینی آنان است و هیچ فرد باایمانی حق ندارد عز خود را درهم بشکند و موجبات خواری و ذلت خویش را فراهم آورد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لیس للمؤمنین ان یذل نفسه (۲۰۱)

رسول اکرم فرموده است: شخص با ایمان حق ندارد که موجبات ذلت و خواری خود را فراهم آورد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ان الله عزوجل فوض الی المومنین اموره کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه (۲۰۲)

امام صادق (ع) فرموده است: خداوند تمام امور مؤمنین را به خودشان تفویض نموده، ولی به آنان اجازه نداده است که خویشتن را ذلیل و خوار نمایند.

دوم آنکه بدانند عوامل متعددی از قبیل حب مال، علاقه به مقام، جاه طلبی، شهرت دوستی، محبوبیت اجتماعی و نظایر اینها می تواند آدمی را مغرور و مغلوب نماید و اگر کسی احساس نمود که در باطن، اسیر قدرت این تمایلات است باید بداند که عز و شرفش در معرض خطر قرار دارد.

عن علی علیه السلام قال: کل عزیز داخل تحت القدره فذلیل (۲۰۳)

علی (ع) فرموده است: هر عزیزی که تحت قدرتی قرار دارد ذلیل و خوار است، برای آنکه از خطر آن تمایلات نفسانی مصون بماند و عز و شرف خود را در راه نیل به آنها از دست ندهد باید خویشتن را با نیروی ایمان بسازد، از ذات اقدس الهی استمداد نماید، بر هوای نفس خود غلبه کند و عزت نفس خویشتن را با هیچیک از آن تمایلات معامله ننماید.

سوم آنکه بدانند اولیای گرامی اسلام علیهم السلام رذیله طمع را در نابود ساختن سرمایه گرانقدر عزت نفس از دیگر رذایل خطرناکتر دانسته و این مطلب را ضمن روایات متعددی خاطرنشان ساخته و پیروان خویش را از آن برحذر داشته اند و در اینجا پاره ای از آن روایات ذکر می شود:

عن علی علیه السلام قال: ثمره الطمع ذل الدنيا والاخره (۲۰۴)

علی (ع) فرمود: میوه طمع، ذلت دنیا و آخرت است، یعنی اگر کسی بذر طمع را در دل بیفشاند و آن شجره خبیثه در باطن رشد کند میوه ای که از آن برمی دارد ذلت است، نه فقط ذلت دنیا بلکه این صفت هم در دنیا ذلت بار است و هم در عالم آخرت.

و عنه علیه السلام قال: من لم یبزه نفسه عن دناءه المطامع فقد اذل نفسه و هو فی الاخره اذل و اخزی (۲۰۵)

و نیز فرموده است: کسی که نفس خود را از پستی طمعها منزه ندارد با این صفت مذموم، خود را در دنیا ذلیل نموده و در آخرت، ذلت و خواریش فزونتر خواهد بود.

قال الباقر علیه السلام فی وصیته لجابر: واطلب بقاء العز باماته الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الیاس (۲۰۶)

امام باقر (ع) در وصیت خود بجابر جعفری فرمود: بقای عز خود را با نابود ساختن طمع در ضمیر خود طلب کن و ذلت طمع خود را با عز ناامیدی از آنچه در دست مردم است دفع نما.

علی (ع) نامه مبسوط و مفصلی که حاوی بسیاری از تعالیم الهی و درسهای سعادت بخش است به فرزند خود، حضرت مجتبی (ع)، نوشته و از جمله مسائلی که در آن نامه خاطر نشان گردیده صیانت نفس و نگاهداری عز و شرف انسانی است.

و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبذل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا (۲۰۷)

فرزند عزیز! از هر قسم زبونی و پستی بپرهیز، هر چند آن پستی وسیله نیل به تمنیات باشد، زیرا در مقابل آنچه از سرمایه شرافت نفس خود می دهی هرگز عوضی که با آن برابر باشد به دست نمی آوری. بنده دگری مباش که خداوند ترا آزاد آفریده است.

خلاصه اینکه آفریدگار حکیم، آدمی را آزاد آفریده و گزینش خوبی ها و بدی ها را به اختیار وی گذارده است، او می تواند در جمیع شئون زندگی به پاکی و درستی قدم بردارد یا راه ناپاکی و انحراف را در پیش گیرد. حفظ عزت نفس و یا تن دادن به ذلت و پستی از جمله اموری است که در اختیار انسانهاست. هر فردی اگر بخواهد می تواند به تمنیات ذلتبار خود پشت پا بزند، از آنها چشم ببوشد و عز و شرافت خود را از دستبرد خطر مصون و محفوظ دارد، و می تواند از برای جلب منفعتهای ذلتبار، شرافت نفس را واپس زند، عزت انسانی را نادیده انگارد، و به انواع ذلتها تن دردهد، و به منفعت مورد نظر خود دست یابد و این همان است که در کلام علی (ع) آمده است:

الرجل حیث اختار لنفسه، ان صانها ارتفعت وان ابتذلها اتضعت (۲۰۸)

ارزش شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که اتخاذ می نماید، اگر نفس خود را از پستی و دنائت برکنار نگاهدارد به مقام رفیع انسانی نایل می شود و مدارج کمال را می پیماید و اگر عز و عزت و حیثیت معنوی خویشتن را مبتذل و بی ارزش تلقی نماید به پستی و ذلت می گراید و راه سقوط را می پیماید. بنی اسرائیل دلباخته ثروت

و عاشق مال بودند. از این رو به زندگی مرفه و پرتجمل قارون که سرمایه دار بزرگ آن روزگار بود با چشم حسرت می نگرستند و تمنی آن را داشتند.

فخر ج علی قومه فی زینته. قال الذین یریدون الحیوه الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم(۲۰۹)
قارون با تمام زیور و زینت خود در قوم خویش ظاهر گردید. دلباختگان مال که جز زندگی دنیا هدفی نداشتند گفتند: ای کاش ما نیز تمولی همانند قارون می داشتیم که او در زندگی از حظ و بهره عظیم برخوردار است.
اینان اگر می دانستند که با تملق گویی و تذلل در مقابل قارون به قسمتی از سرمایه وی دست می یافتند مضایقه نداشتند که شرف انسانی و عزت نفس خود را با آن معامله کنند و به تمول و ثروتی دست یابند. مسلمانان در صدر اسلام، تهیدست و کم بضاعت بودند ولی بر اثر تعالیم نورانی قرآن شریف با عزت و علو همت بار آمدند و به مالداران اعتنا نداشتند زیرا رسول گرامی به آنان فرموده بود:

من عظم صاحب دنیا و احبه لطمع دنیا سخط الله علیه(۲۱۰)

اگر کسی صاحب دنیا را بزرگ بشمرد و روی طمع، او را دوست بدارد مشمول غضب باری تعالی خواهد بود.
نصارای نجران مردمی ثروتمند و متمکن بودند. رسول گرامی اسلام به آنان نامه نوشت و به دین مقدس اسلام دعوتشان نمود. پس از مشورت، به این نتیجه رسیدند که هیئتی را، برای مذاکره و احتجاج، به مدینه اعزام دارند. آن هیئت وقتی به نزدیک مدینه رسیدند با هم تبادل فکر کردند و گفتند: مسلمانان بی بضاعت و فقیرند، اگر ما طلاجات و زیورهای گرانقیمتی را که با خود داریم روی لباسها بپوشیم مسلمانان از مشاهده آن همه ثروت خاضع می شوند و ما را با دیده عظمت می نگرند و این خود موجب پیروزی ما خواهد بود. زیورها و طلاآلات را پوشیدند و خود را به آنها آراستند وقتی وارد شهر شدند مسلمانان فقیر که ناظر جریان بودند نه تنها خویشان را در مقابل طلاها نباختند و احساس حقارت ننمودند، بلکه این عمل موجب تحقیر نصارای نجران گردید و آنان در نظر مسلمانان حقیر و کوچک آمدند، به خود می گفتند: پیمبر اسلام، اینان را برای عز معنوی و تشرف به اسلام دعوت نموده است و آنان ثروت خود را به رخ ما می کشند، بی اعتنایی مسلمانان که نتیجه تربیت بزرگ اسلام بود در روحیه نصاری اثر منفی گذارد و دانستند که با نشان دادن ثروت، عظمتی در قلوب مسلمانان به دست نمی آورند و مسلمانان بلند همت و عزیز النفس تحت تاثیر قرار نمی گیرند.

نتیجه آنکه امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع گفتار امروز است از پیشگاه باری تعالی درخواست می کند:

و اعزنی

بارالها! به من عزت و کرامت نفس عطا فرما.

ولی بلافاصله عرض می کند:

و لا تبتلینی بالكبر

بارالها! مرا به کبر که از بیماری های خطرناک اخلاقی است مبتلا منما.

جای این پرسش است که آیا بین عزت نفس و کبر رابطه ای وجود دارد که امام (ع) پس از درخواست عزت نفس از ابتلای به کبر سخن می گوید. پاسخ این پرسش، مثبت است، زیرا ممکن است عزت نفس در روحیه بعضی از افراد و اشخاص از مرز خود تجاوز کند و آدمی را دچار خود بزرگ بینی و کبر نماید، و مردم را بر اثر آن با دیده تحقیر بنگرد و آنان را کوچک و ناچیز بشمرد و معنای ابتلای به تکبر بر اثر زیاده روی در امر عزت نفس با کبر، آنقدر به هم نزدیک اند که بعضی از افراد عادی، از عزت نفس مردان بزرگ الهی برداشت کبر نموده اند و آنان را خود بزرگ بین تلقی کرده اند.

قال رجل للحسن عليه السلام: ان فيك كبراً. فقال: كلا، الكبر لله وحده، ولكن في عزه. قال الله تعالى: لله العزه و لرسوله و للمؤمنين (۲۱۱)

مردی به حضرت مجتبی (ع) عرض کرد که: به نظر من در شما کبری وجود دارد. حضرت فرمود: هرگز. من گرفتار کبر نیستم، بزرگی و کبریایی مخصوص ذات اقدس الهی است، آنچه در من است عزت نفس است، همان عزتی که خدا در قرآن فرموده است: عزت برای خدا، و برای پیغمبر، و برای اهل ایمان است.

برای آنکه مطلب عزت نفس و کبر هر چه بهتر و بیشتر روشن گردد لازم است در این باره به اختصار توضیحی داده شود. بعضی از صفات پسندیده و ممدوح آنچنان در مجاورت پاره ای از صفات ناپسند و مذموم قرار دارند که اگر آدمی غافل شود ممکن است خلق خویش از حد خود تجاوز کند و به خلق بد مبدل گردد. برای نمونه به ذکر دو مثال اکتفا می شود. تواضع یا فروتنی از جمله صفات پسندیده و موجب محبوبیت متواضع نزد خدا و خلق است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: التواضع لایزید العبد الا رفعه فتواضعوا یرحمکم الله (۲۱۲)

رسول اکرم فرموده است: فروتنی و تواضع، مقام متواضع را در جامعه بالا می برد، تواضع کنید تا رحمت خداوند بزرگ شامل حالتان گردد. امام عسگری (ع) در حدیث مفصلی از پاداش مردم متواضع سخن گفته و در ضمن آن، قضیه ای را از علی (ع) که حاکی از مراتب تواضع آن حضرت است نقل فرموده که: پدری و پسری مهمان آن حضرت شدند، هر دو را احترام نمود و در صدر مجلس نشاند، دستور داد طعام بیاورند. سفره ای گسترده شد، غذا آوردند. و آن دو مهمان، حضور امام غذا خوردند. سپس قنبر برای شستن دست مهمانها آفتابه و لگن آورد. علی (ع) از جا برخاست و آفتابه و لگن را به دست گرفت و نزد پدر آمد که دست او را بشوید. آن مرد سر خجلت به زیر آورد و ابا داشت که امیرالمؤمنین، آب روی دستش بریزد. سرانجام به اصرار آن حضرت حاضر شد و دست خود را پیش آورد که وضع خجلت آور را پایان دهد دست خود را آنطور که باید نمی شست.

حضرت او را قسم داد و از وی خواست که دست خود را با اطمینان آنچنان بشوید که گویی قنبر روی دستش آب می ریزد. خلاصه، مرد دست خود را شست و سپس امیرالمؤمنین آفتابه و لگن را در اختیار فرزندش محمد حنیفه گذاشت که دست فرزند را بشوید.

و قال یا بنی لو کان هذا الابن حضرنی دون ابیه لصببت علی یدیه ولكن الله عزوجل یا بی ان یسوی بین ابن و ابیه اذا جمعهما مکان لکن قدصب الاب علی الاب فلیصب الابن علی الابن (۲۱۳)

حضرت فرمود: ای فرزندا! اگر این پسر به تنهایی به منزل من آمده بود و با پدرش نمی بود من آب روی دست پسر می ریختم ولی این پسر با پدر آمده و خداوند ابا دارد از اینکه در یک مجلس، پدر و پسر به طور یکسان مورد معامله و احترام قرار گیرند. بنابراین برای اینکه بین آن دو از نظر تکوین، فاصله باشد پدر به دست پدر آب ریخته و پسر هم به دست پسر آب می ریزد.

باید همواره به خاطر داشته باشیم که تواضع ممدوح و پسندیده آن است که به عز و متواضع آسیب نرساند و موجب خواری و ذلت او نشود، مثلاً سبقت گرفتن در سلام تواضع است، در مجالس، بدون ابا جایی بنشینیم که پایین تر از رتبه ما باشد تواضع است، خوداری نمودن از جدل در بحث کردن، اگر چه حق با ما باشد، تواضع است، اما اگر کسی به عنوان تواضع، خود را تحقیر کند یا کلماتی ذلت بار از قبیل بنده ام، برده ام، چاکرم، پایبوسم، خاکسارم بگوید، یا زبان به تملق و چاپلوسی بگشاید، این قبیل اعمال و الفاظ، نه فقط تواضع ممدوح نیست و از اخلاق پسندیده به حساب نمی آید بلکه تذلل و پستی است و از نظر شرع مقدس ناپسند و مذموم است و مسلمانان حق ندارند که خود را به این قبیل اعمال آلوده نمایند. پس تواضع و تذلل در مجاورت هم و دیوار به دیوار یکدیگرند و افراد متواضع باید مراقب باشند که فروتنی و تواضعشان مبدل و خواری نگردد و دچار پستی و انحطاط نشوند.

عزت نفس نسبت به تکبر دارای وضعی اینچنین است و افراد عزیز النفس باید بسیار مواظب باشند که گرفتار کبر نشوند و به راه تکبر و خود بزرگ بینی نگرایند. یک انسان با ایمان و عاقل برای اینکه به عزت نفس متخلق گردد و از ذلت و زبونی برکنار بماند به انسانیت خود فکر می کند و درباره مقام انسان می اندیشد و با خویشتن می گوید: من انسانم و انسان، در کره زمین، بزرگترین مخلوق باری تعالی است. خداوند درباره خلقت انسان فرموده است:

لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم (۲۱۴)

ما انسان را در بهترین و عالی ترین سازمان آفریده ایم.

در زمینه آفرینش انسان فرموده است:

فتبارك الله احسن الخالقين (۲۱۵)

پروردگار جهان خود را بهترین آفریننده خوانده است. انسان آنقدر بزرگ است که درباره او فرموده است:

خلق لكم ما في الارض جميعا (۲۱۶)

من همه محتویات زمین و تمام موجودات کره خاکی را برای تو آفریده ام، آیا سزاوار است که این انسان بزرگ بنده طلا و نقره باشد، بنده مال و مقام گردد، اسیر شهوت و غضب گردد، انسان اگر بخواهد انسانیت خود را احترام کند و مقام شامخ انسان را تکریم نماید باید حتماً عزیز النفس باشد و خویشتن را از قید و بندهای غلط و ناروا مصون دارد، و به قول راغب وقتی عزت را معنی می کند می گوید:

العزه حاله مانعه لانسان من ان يغلب (۲۱۷)

عزت عبارت است از آن حالت معنوی و از آن درک درونی که نمی گذارد آدمی را مغلوب شود، مغلوب هیچیک از شئون دنیوی، نه اسیر مال و مقام باشد و نه ذلیل هوای نفس و شهوات. خلاصه، یک انسان قوی و توانا، یک انسان بزرگ و آزاد، چنین انسانی دارای عزت نفس است و همین صفت است که خدا در قرآن در ضمن آیه ای که برای عزت خدا و پیغمبر است برای مؤمنین هم ذکر کرده:

الله العزه و لرسوله و للمؤمنین (۲۱۸)

انسان عزیز النفس شرافت معنوی و برتری مقام انسانی خود را با هیچ چیز معامله نمی کند و هر امری که به عزت او ضربه زند از آن می گریزد و فرار می نماید و عمر خود را با شرافت نفس و سربلندی می گذراند. انسانهای عزیز النفس خود را از نظر شرافت انسانی بزرگ می دانند، اما به مردم هم احترام می کنند، مردم را با دیده ذلت و خواری نمی نگرند و آنان را پست و ناچیز نمی دانند. این عزت نفس است که هم خود را از نظر عظمت حفظ کرده و هم مردم را از نظر تواضع محترم می شمرد. اما اگر یک نفر انسان عزیز النفس از واقع بینی غافل شود و از مسیر حقیقت منحرف گردد ممکن است آن حالت عزت نفس موجب شود که مردم را با چشم حقارت بنگرد، آنها را پست ببیند، و خود را بزرگ و عظیم بیندارد و احساس کند، در این صورت است که عزت نفس به حالت تکبر و خود بزرگ بینی مبدل می شود و این همان معنایی است که امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند:

واعزنی ولا تبتلینی بالكبر

پروردگارا! به من عزت نفس و بزرگواری روح مرحمت بفرما، ولی خدایا من مبتلا به کبر نشوم آلوده به بیماری خود بزرگ بینی نگردم و بندگان خدا را با دیده حقارت ننگرم، و اگر کسی چنین شود یعنی دچار حالت کبر گردد مسلماً از صراط مستقیم، منحرف شده و گناهی بسیار بزرگ مرتکب گردیده و همین کبر و خود بزرگ بینی می تواند موجب سقوط او در دنیا و عذاب او در عالم آخرت گردد، و در این باره روایات بسیاری رسیده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اجتنبوا الکبر فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله عزوجل: اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین (۲۱۹)

رسول اکرم فرموده است: از کبر و خودبزرگ بینی اجتناب کنید که بنده ممکن است آنچنان مغرور به خود بینی و بزرگ بینی خود شود تا کار به جایی برسد که خداوند می فرماید: نام این بنده متکبر را در صف جباران و در گروه مردم ستمگر و زورگو بنویسد.

عن علی علیه السلام قال: من تکبر للناس ذل (۲۲۰)

علی (ع) می فرمود: هر کس به مردم تکبر کند در بین مردم، ذلیل و خوار می شود.

راغب می گوید:

الکبر ظن الانسان بنفسه انه اکبر من غیره و التکبر اظهاره

کلمه کبر، مربوط به حالت روانی است و تکبر مربوط به اظهار آن حالت است.

راغب می گوید کبر عبارت از این است که آدمی به خود گمان برد که از دگران برتر و بالاتر است. اگر این گمان را اظهار نکند و عملاً از خود نشان ندهد دچار کبر نفسانی است، اما اگر این حالت گمان درونی را اظهار کند و با مردم عملاً به گونه ای برخورد نماید که خود را بزرگ وانمود کند و آنان را کوچک، این معنی تکبر است و همین امر، موجب می شود که انسان متکبر دچار ذلت اجتماعی گردد و مردم به او با دیده تحقیر بنگرند.

عن علی علیه السلام قال: من وقف عند قدرة اکرمه الناس و من تعدی حده اهانه الناس (۲۲۱)

علی (ع) فرموده است: کسی که در خد خود بایستد و توقف کند، مردم او را اکرام می کنند و آن کسی که از حد خود تجاوز نماید مورد اهانت مردم واقع می شود.

از آنچه مذکور افتاد رابطه عزت نفس با تکبر روشن شد و امام سجاد (ع) از خدا می خواهد که: به من عزت نفس مرحمت کن و از بیماری تکبر مصون و محفوظم بدار. پیروان آن حضرت نیز باید درخواستشان اینچنین باشد.

۱۰- وَ أَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ، وَ عَبْدَنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این دو جمله از دعای مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند: بارالها! مرا به عبودیت و ذلت در مقابل ذات مقدس وادار ساز و عبادتم را بر اثر عجب فاسد منما.

دو کلمه است که در قرآن شریف برای بندگی و پرستش حضرت باری تعالی به کار برده شده: یکی عبودیت است و آن دیگر سجده، و هر دو کلمه در لغت به معنای تذلل است. راغب در مفردات قرآن می گوید:

العبودية اظهار التذلل و العباده ابلغ منها لا نهى غايه التذلل (۲۲۲)

یعنی عبودیت به معنای اظهار ذلت است، ولی عبادت این مطلب را از عبودیت بهتر می رساند، زیرا عبادت حاکی از آن نهایت درجه تذلل است و این تذلل نهایی، فقط و فقط شایسته ذات اقدس الهی است برای آنکه او آفریدگار و مالک واقعی تمام عوامل هستی است و همه موجودات در پیشگاه مقدسش بندگی دارند.

قرآن شریف فرموده:

ان كل من فى السماوات و الارض الا اتى الرحمن عبدا (۲۲۳)

هیچیک از موجودات سماوی و ارضی نیست مگر آنکه عبودیت خالق را پذیرفته و خود را مخلوق و مسخر ذات اقدس او می داند.

سجده نیز به معنای تذلل است. راغب می گوید:

و جعل ذلک عبارة عن التذلل لله و عبادته (۲۲۴)

این سجده که در لغت به معنای تذلل است، برای خدا عبادت قرار داده شده که مردم به عنوان عبودیت در مقابل ذات مقدس او ابراز ذلت و خواری بنمایند، و از این رو سجده منحصر به ذات مقدس حق است، زیرا سجده نیز حاکی از تذلل نهایی است و جز برای خداوند خالق شایسته نیست.

سئل ابو عبد الله عليه السلام: ایصلح السجود لغير الله تعالى؟ قال: لا. قيل: فكيف امر الله الملائكة بالسجود لآدم؟ فقال: ان من سجد بامر الله فقد سجد لله فكان سجوده لله اذ كان عن امر الله تعالى (۲۲۵)

از امام صادق (ع) سؤال شد: آیا سجده برای غیر خدا جایز و شایسته است؟ فرمود: نه. عرض شد: چگونه خداوند ملائکه را امر به سجده آدم فرمود؟ پاسخ داد که: اگر کسی به امر خدا سجده کند خدا را سجده کرده، بنابراین سجده ملائکه برای خدا بود زیرا ناشی از امر باری تعالی بود. راغب می گوید: سجده خداوند دو قسم است:

یکی سجده تسخیری است و آن دیگر سجده اختیاری. اما سجده تسخیری آن است که خداوند در قرآن فرموده: والله يسجد من في السموات والارض (۲۲۶)

تمام موجودات ارضی و سماوی خدای را سجده می کنند و همچنین فرموده:

والنجم والشجر يسجدان (۲۲۷)

گیاهان و درختان نیز برای خدا سجده می کنند.

این سجده قهری و تسخیری و اضطراری است و نهایت تذلل جمیع مخلوقات در مقابل خالق است.

اما سجده اختیاری آن است که افراد با ایمان در زمین انجام می دهند و این سجده است که استحقاق پاداش دارد و نزد حضرت باری تعالی دارای ارزش عبادت است. در آیه دیگری، خداوند از سجده تسخیری جمیع موجودات سخن گفته و در آخر آیه از سجده اختیاری انسان نام برده است، با این تفاوت که سجده تسخیری موجودات ارضی و سماوی شامل تمام آفریده های خداوند است، ولی سجده اختیاری انسانها عمومی و همگانی نیست و فرموده: بسیاری سجده می کنند و بسیاری هم مستوجب عذاب الهی هستند.

الم تر ان الله يسجد له من في السموات و من في الارض و الشمس والقمر و النجوم والجبان والشجر والدواب و كثير من الناس و كثير حق عليه العذاب (۲۲۸)

سجده نمودن بسیاری از مردم و سجده نکردن بسیاری دیگر از آنان بر اثر آزادی و اختیاری است که آفریدگار توانا به انسانها اعطا فرموده است. بشر به قضای خداوند، مختار خلق شده و دارای آزادی عمل است. برای اینکه راه عبودیت را بدرستی طی کند، یکتاپرست و موحد باشد، کورکورانه از پی عقاید باطل و خرافی آباء خود نرود و به انحراف اعتقادی، اخلاقی، و عملی گرایش نیابد، پروردگار، در هر عصر و زمان پیمبرانی را فرستاده تا آنان را از قید و بند اسارت های گوناگون آزاد سازند و موجبات تعالی و تکاملشان را فراهم آورند.

علی (ع) درباره هدف بعثت رسول گرامی اسلام و آزادسازی همه جانبه مردم چنین فرموده است:

ان الله تبارك و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق لیخرج عباده من عباده عباده الی عبادته و من عهود عباده الی عهوده و من طاعه عباده الی طاعته و من ولایه عباده الی ولایت(۲۲۹)

خداوند رسول گرامی را بحق مبعوث فرمود تا مردم را از پرستش مخلوق به عبادت خالق هدایت کند و از تعهدات ظالمانه و ناروا در مقابل بندگان به عهد و پیمان خداوند ملتزم نماید و از اطاعت و فرمانبرداری مخلوق به طاعت خالقشان وادار سازد و از ولایت و سلطه بندگان خدا پذیرای ولایت و سلطه الهی نماید.

بعضی از مردم، عقلهای خود را به کار انداخته حق را از باطل تمیز دادند و در کمال آزادی و اختیار، دین حق را قبول نمودند و بتهایی را که تا دیروز معبودشان بود با دست خود شکستند و آزادانه راه توحید و پرستش آفریدگار یکتای جهان را در پیش گرفتند، و گروهی به ندای عقل توجه ننمودند، راه باطل پدران را ادامه دادند، بندهای خرافات را از دست و پای خود نگشودند، و سرانجام به پست ترین منازل انحطاط و تباهی سقوط کردند و برای همیشه سیه روز و بدبخت ماندند. اولیای بزرگ الهی و بندگان واقعی خداوند با آنکه همواره در صراط مستقیم و عبودیت باری تعالی قدم بر می دارند و بالاترین مراتب تذلل خود را در پیشگاه او ابراز می نمایند به این حد قانع نیستند و برای آنکه در این راه سعادت بخش موفقیت بیشتری به دست آورند و نزد خداوند به مقام رفیعتری نایل گردند همواره در فکر ازدیاد بندگی و تذلل اند و بر همین اساس، امام سجاد (ع) در جمله اول دعایی که موضوع سخنرانی امروز است در مقابل مناجات عرض می کند:

و عبدنی لک

علامه بزرگ و ادیت عالی قدر سید علی خان در کتاب ریاض الساکین ذیل جمله و عبدنی لک می گوید: ای ذللی. یعنی بار خدایا! مرا در پیشگاه مقدس خود، ذلیل قرار ده. شاید بتوان در تفصیل و توضیح جمله و عبدنی لک این احتمال را ذکر نمود که امام سجاد (ع) می خواهد در پیشگاه خدا عرض کند: بارالها! همانطور که بر ابراهیم خلیل منت گذاردی و درباره اش فرمودی:

و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً(۲۳۰)

و فرمودی: خداوند، ابراهیم را خلیل خود گرفت و او را به دوستی خویش برگزید، بر علی بن الحسین نیز منت بگذار، مرا بنده خود بگیر و به این عزت و افتخار سر بلندم فرما.

از جهت لغت می توان این احتمال را از جمله و عبدنی لک بخوبی استفاده نمود. راغب در مفردات قرآن می گوید: و عبدت فلانا اذا اتخذته عبداً

موقعی که شخصی را به بندگی خود بگیری می گویی عبدت فلانا یعنی فلانی را بنده خود گرفتم.

سپس راغب از قرآن شریف شاهد می آورد و سخن حضرت موسی را ذکر می کند که به فرعون گفت:

و تلک نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل(۲۳۱)

بر ما منت می گذاری که بنی اسرائیل را به بندگی و بردگی خود گرفتی؟

به عبارت روشنتر خداوند را دوست داشتن برای بندگان با ایمان مایه سربلندی و افتخار است، ولی از آن مهمتر این است که خداوند نیز بنده با ایمان را به دوستی خود برگزیند و او را خلیل خویش قرار دهد و این افتخار بصریح قرآن شریف، نصیب ابراهیم خلیل گردید. همچنین، افراد با ایمان به بندگی خداوند مباحثات می کنند و از اینکه طوق بندگی غیر خدا را به گردن نگرفته و اسیر آن نشده اند مسرورند. البته بندگی خداوند به آدمی قدر و قیمت می بخشد و به وی عز و بزرگی می دهد، ولی مهمتر از بندگی خدا این است که باری تعالی عبودیت بنده را بپذیرد و او را بنده خود بگیرد. جمله و عبدنی لک که در دعای امام سجاد (ع) آمده ممکن است ناظر به این مهم باشد و امام علی (ع) می خواهد عرض کند: بارالها! من بندگی و عبودیت را در پیشگاه مقدس و وظیفه قطعی خود می دانم و تا آنجا که بتوانم عمل می کنم ولی از تو می خواهم که بر من منت بگذاری، مشمول تفضلت قرار دهی، تذلل را بپذیری و مرا به عبودیت و بندگی خودت بگیری.

خلاصه اینکه مأموریت پیمبران الهی آن بود که مردم را به خدای یگانه دعوت کنند و آنان را به اطاعت و فرمانبرداری از او که مایه سعادت ابدی و راه تعالی و تکامل است وادار سازند. اما مردم، آزاد آفریده شده اند و در قبول و رد دعوت پیمبران مختار بودند، بعضی به خدا ایمان می آوردند و اطاعتش را پذیرا می شدند و بعضی دیگر از ایمان به خدا سرپیچی می نمودند و هوای نفس خویش را معبود و مطاع خود می ساختند و اوامرش را به کار می بستند. قرآن شریف درباره این گروه منحرف فرموده است:

ارایت من اتخذ الهه هواه (۲۳۲)

ای پیمبر گرامی! آیا آن مردم بدبخت را دیده ای که به هوای نفس خود گرایش یافته، او را معبود خود ساخته، و بی قید و شرط اطاعتش می نمایند؟

راه نجات از هواپرستی، خداپرستی است و راه سرپیچی از اطاعت هوی فرمانبرداری از اوامر الهی است. به هر نسبت که افراد خداپرست، ایمانشان قوی تر باشد به همان نسبت بر هوای نفس خود که شیطان درونی آنان است غلبه می کنند و از اطاعتش سرباز می زنند. اولیای بزرگ الهی با نیروی ایمان، هوای نفس را مهار می کردند، از سرکشی و طغیانش جلوگیری می نمودند و با تمام وجود، اوامر خدا را بی قید و شرط به کار می بستند و همواره از مصونیت ایمانی برخوردار بودند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما منکم من احد الا و له شیطان قالوا: و انت یا رسول الله؟ قال: وانا الا ان الله عزوجل اعاننی علیه فاسلم فلا یامرنی الا بخیر (۲۳۳)

نبی اکرم می فرمود: هیچیک از شما نیست الا اینکه شیطانی دارد. کسی گفت: یا رسول الله! آیا شما هم شیطانی دارید؟ فرمود: من هم، الا اینکه خداوند مرا یاری نموده و شیطان من تسلیم من شده و مرا امر نمی کند مگر به خیر و خوبی.

اما ایمان افراد عادی درجات و مراتب متفاوتی دارد و هر فردی به قدر نیروی ایمانی که واجد است می تواند با هوای نفس خویش مبارزه کند و خود را از شر آن دشمن بزرگ مصون و محفوظ دارد. پیشوای بزرگ اسلام و ائمه

معصومین علیهم السلام برای آنکه پیروان خود را از خطر هوای نفس آگاه سازند و از پیروی آن دشمن بزرگ برحذر دارند مکرر در این باره تذکر داده و سخنانشان در کتب روایات آمده است:

دخل على رسول الله ثلثي الله عليه و آله رجل اسمه مجاشع، فقال: يا رسول الله! كيف الطريق الى معرفه الحق! فقال: معرفه النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى موافقه الحق؟ قال: مخالفه النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى موافقه الحق؟ قال: مخالفه النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى رضا الحق؟ قال سخط النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى وصل الحق؟ قال: هجره النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى طاعه الحق؟ قال: عصيان النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى ذكر الحق؟ قال نسيان النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى قرب الحق؟ قال التباعد من النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى انس الحق؟ قال الوحشه من النفس. فقال يا رسول الله! فكيف الطريق الى ذلك؟ قال الاستعانه بالحق على النفس. (۲۳۴)

مردی به نام مجاشع حضور رسول اکرم آمد، عرض کرد یا رسول الله! راه معرفت حق چیست؟ در پاسخ فرمود: معرفت نفس. عرض کرد راه جلب موافقت حق چیست؟ فرمود: مخالفت نفس. عرض کرد راه رسیدن به رضای خدا چیست؟ فرمود نارضایی نفس.

عرض کرد راه رسیدن به حق چیست؟ فرمود: جدا شدن از نفس.

عرض کرد راه اطاعت از خدا چیست؟ فرمود: سرپیچی از اطاعت نفس. عرض کرد راه به یاد حق بودن چیست؟ فرمود: فراموش کردن نفس. عرض کرد راه نزدیک شدن به خدا چیست؟ فرمود: دور شدن از نفس. عرض کرد راه انس گرفتن با خدا چیست؟ فرمود: وحشت داشتن از نفس.

عرض کرد راه رسیدن به آنچه دستور دادی چیست؟

فرمود: یاری خواستن از خداوند برای پیروز شدن بر نفس.

تذلل و عبودیت در پیشگاه الهی موجب طاعت و فرمانبرداری از اوست و اطاعت از اوامر باری تعالی مایه عز و محبوبیت است.

بندگی و اطاعت از هوای نفس آدمی را به راه گناه سوق می دهد و گناه مایه خواری و ذلت گنهکار است، راه رهایی از ذلت گناه بازگشت به سوی خداوند و اطاعت از اوامر ذات مقدس اوست.

عن البعبد الله عليه السلام قال: من اراد عزاً بلا عشيره و غنى بلامال و هيبه بلاسلطان فلينتقل عن ذل معصيه الله الى عز طاعته (۲۳۵)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که می خواهد بدون داشتن عشیره و فامیل در جامعه عزیز باشد، آن کس که می خواهد بدون داشتن ثروت و مال غنی و بی نیاز باشد، آنکه می خواهد بدون دارا بودن سلطه و قدرت واجد هیبت و ابهت باشد باید از محیط ذلت گناه به فضای نورانی اطاعت از باری تعالی منتقل گردد.

از آنچه معروض افتاد جمله و عبدنی لک که در دعای امام سجاد (ع) آمده و موضوع قسمتی از سخنرانی امروز بود روشن شد. در جمله بعد، امام در پیشگاه حضرت باری تعالی عرض می کند:

و لا تفسد عبادتی بالعجب

بارالها! عبودیت و تذلل مرا با عجب که از خطرناکترین حالات نفسانی است فاسد و بی اثر منما.

در سخنرانی گذشته، رابطه عزت نفس با کبر توضیح داده شد. در این سخنرانی هم لازم است رابطه عجب با عبودیت تبیین گردد.

العجب فی العباده استعظام العمل الصالح و استکباره و ان یری المعجب نفسه خارجاً عن حد التقصیر وهذا هو العجب المفسد للعباده (۲۳۶)

عجب در عبودیت و بندگی عبارت از این است که شخص معجب، عبادت خود را عظیم بشمرد و آن را مهم و بزرگ به حساب آورد و خویشتن را از حد تقصیر خارج پندارد و تصور کند که هیچ کمبودی در عبادات و اعمال صالحه خود ندارد، و این حالت روانی، آن عجبی است که به موجب روایات اولیای اسلام فاسد کننده عمل است.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لیس عبد یعجب بالحسنات الا هلك (۲۳۷)

رسول اکرم فرموده است: هیچ بنده ای نیست که از حسنات و اعمال نیک خود عجب پیدا کند مگر اینکه دچار هلاکت می شود.

عن علی علیه السلام قال: سیئه تسوءک خیر عندالله من حسنه تعجبک (۲۳۸)

علی (ع) فرموده است: گناهی که ترا آزار دهد و مایه رنج و ناراحتی درونیت گردد در پیشگاه الهی بهتر از کار خوبی است که باعث غرور شود و ترا به عجب وادارد.

کسی که در راه بندگی خداوند قدم برمی دارد و فرایض خویش را انجام می دهد اگر دارای ظریفیت معنوی و اندیشه ایمانی نباشد ممکن است خویشتن را با افراد گناهکار مقایسه کند و احساس برتری و تفوق نماید، با خود بگوید: این منم که در وصف پاکان و نیکان قرار دارم و به اتکای اعمالی که انجام می دهم مستحق بهشت جاودانم، اما گناهکاران دارای نقطه اتکایی نیستند و باید حتماً معذب شوند. همین طرز تفکر غرور آمیز می تواند مایه سقوطش گردد و حسناش فاسد شود مگر آنکه به خود آید و خویشتن را اصلاح کند. در این باره روایت جالبی از امام صادق (ع) است که به عرض می رسانم:

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: دخل رجلان المسجد، احدهما عابد و الآخر فاسق. فخر جامن المسجد والفاسق صديق و العابد فاسق، و ذلک انه یدخل العابد المسجد مدلاً بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذلک، و تکون فکره الفاسق فی التندم علی فسقه و یستغفر الله عزوجل مما صنع من الذنوب (۲۳۹)

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر مرد وارد مسجد شدند، یکی عابد و آن دیگر فاسق. هر دو از مسجد خارج شدند در حالی که مرد فاسق، مؤمنی بود واقعی و در ایمانش راستگو، و عابد مردی بود فاسق، برای آنکه وقتی وارد مسجد

شدند عابد در عبادات خود گرفتار عجب بود و به عمل خود آنچنان اتکا داشت که فکر می کرد نجات و رستگاری برای اوست، ولی در اندیشه مرد فاسق ندامت و پشیمانی از گناهانش بود و نظر او این بود که از خدا بخواهد تا او را بیامرزد و مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

ملاحظه می کنید که عبودیت و بندگی خداوند در خطر عجب و غرور است و افرادی که به فرایض الهی عمل می کنند اگر مواظب انحرافات فکری و اندیشه های باطل خود نباشند ممکن است جمیع اعمالشان باطل شود و از نتیجه عمل بکلی محروم بمانند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: اوحی الله تعالی الی داود: یا داود! بشر المذنبین و انذر الصدیقین. قال: کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین؟ قال: یا داود! بشر المذنبین بانّی اقبل التوبه و اعفو عن الذنب، وانذر الصدیقین ان یعجبوا باعمالهم فانه لیس عبد یعجب بالحسنات الا هلك (۲۴۰)

رسول اکرم فرمود: خداوند به داود وحی فرستاد که ای داود! به گناهکاران مژده بده و مؤمنین راستین و پاک را اعلام خطر کن. عرض کرد بارالها! چگونه به عاصیان مژده دهم و صدقین را انذار نمایم؟ فرمود: به معصیت کنندگان مژده بده که من توبه را قبول می کنم و گناه را می بخشم، و صدیقین را بترسان از اینکه بر اثر حسناتی که انجام داده اند دچار عجب شوند، چه هیچ بنده ای نیست که به حسنات خود معجب گردد الا اینکه هلاک خواهد شد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: العجب کل العجب ممن یعجب بعمله و هو لایدری بما یختم له. فمن اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن نهج الرشاد و ادعی مالیس له (۲۴۱)

امام صادق (ع) فرموده است: عجب تام و تمام از کسانی که به عمل خود اعجاب می کنند و مغرور می شوند با آنکه نمی دانند پایان کارشان چگونه خواهد بود. کسی که به خودش و به عمل خویش معجب شود از صراط مستقیم هدایت گمراه شده و ادعا نموده چیزی را که فاقد آن است.

امام سجاد (ع) آنقدر، خود بینی و عجب در زمینه عبادات را خطرناک می داند که از پیشگاه الهی درخواست می کند:

و لا تفسد عبادتی بالعجب افساد الشیء اخراجہ عن ان ینتفع به

فاسد نمودن چیزی عبارت از آن است که آن چیزی را از فایده و نفعی که باید از آن عاید گردد خارج سازیم و از بهره بیندازیم.

امام عرض می کند: بارالها! عبادت مرا با عجب و غرور فاسد مکن و مرا از فواید آن بی نصیب مفرما.

ناگفته نماند که خود بینی و عجب، نه تنها در عبادات اثر بد می گذارد و آنها را فاسد می کند بلکه در سایر امور مانند علم، اخلاق، درک حقایق، فکر واقع بین، مشاوره با دگران، و سایر امور اجتماعی و شئون زندگی نیز اثر بد دارد و آدمی را از فعالیت صحیح باز می دارد، نیروی خرد را تضعیف می کند و موجبات انحطاط آن را فراهم می آورد.

من کلمات علی علیه السلام قال: اعجاب المرء بنفسه يدل علی ضعف عقله (۲۴۲)

علی (ع) فرموده است: اینکه آدمی به نفس خود معجب شود و خودبین گردد و گمان کند که هر چه می گوید و عمل می کند دور از خطا و بر وفق واقع است دلالت دارد که عقلش ناتوان گردیده و فروغ خردش به ضعف و سستی گراییده است.

اگر پاکان و نیکان در عبادت دچار عجب شوند، خود را از پروردگار طلبکار می پندارند و می خواهند با اعمال خود بر خداوند منت گذارند، اگر عالم با عملی که دارد دچار عجب شود از آن پس دنبال علم نمی رود و آن را که نمی داند از عالمتر از خود نمی پرسد و در جهل و نادانی باقی می ماند، اگر کسی در کارهای اجتماعی معجب شود با دیگران مشورت نمی کند و از پی اندیشه خطای خود می رود و زیان می بیند. گاهی شخص گناهکار در اعمال ناروای خود دچار اعجاب می شود و چنان به خواب غفلت فرو می رود که گمان می کند اعمالش صحیح و بر وفق واقع و حقیقت است. از این رو به فکر اصلاح خود نمی افتد و لکه های گناه را از صفحه اعمال خود برطرف نمی نماید.

عن علی بن سهیل عن ابی الحسن علیه السلام قال: سألته عن العجب الذی یفسد العمل. فقال: العجب درجات، منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا، و منها ان یومن العبد بربه فیمن علی الله عزوجل و لله علیه فیہ المن (۲۴۳)

علی بن سهیل می گوید از حضرت رضا (ع) درباره عجبی که عمل را فاسد می کند سؤال نمودم. در پاسخ فرمود: عجب دارای مراتب و درجاتی است، یک قسم آن این است که عمل بد آدمی در نظر خودش خوب جلوه می کند و آن را نیکو پندارد و بر اثر آن دچار اعجاب و خودبینی شود، و قسم دیگر آن است که افراد با ایمان از عبادات خود دچار عجب شوند، خویشتن را از عذاب الهی در ایمنی پندارند و تصور کنند که با عبادات خود بر خدای منت دارند یا آنکه خداوند بر آنان منت دارد.

رسول گرامی سه صفت مذموم را عامل هلاکت و تباهی معرفی فرموده و مسلمانان باید در خود مطالعه کنند و اگر به آن سه صفت یا یکی از آنها مبتلا هستند هر چه زودتر خود را اصلاح نمایند و خویشتن را از خطر برهانند.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ثلاث مهلکات: شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه (۲۴۴)

پیمبر اسلام سه خلق بد را مایه هلاک افرادی که به آنها مبتلا هستند معرفی نموده:

اول بخلی که شخصی بخیل مطیع آن باشد، دوم هوای نفسی که آدمی از فرمانش پیروی نماید، و سوم آنکه شخص خود را و همچنین کارهای خود را با چشم غرور و اعجاب بنگرد. اولیای گرامی اسلام همواره مراقب اصحاب و دوستان خود بودند و اگر در پاره ای از مواقع بر اثر پیشامدی ممکن بود دچار عجب و خودبینی شوند تذکر می دادند و آنان را از خطر سقوط اخلاقی محافظت می نمودند و در اینجا عمل دو نفر از ائمه معصومین علیهم السلام که در یک حدیث آمده به طور نمونه ذکر می شود:

قال البرنطی: بعث الی الرضا علیه السلام بحمار له فجئته الی حرباء فمکثتها عامه اللیل معه ثم اوتیت بعشاء. فلما اصبت من العشاء قال: ما تريد؟ اتنام. قلت: بلی جعلت فداک. فطرح علی الملحفه والكساء. ثم قال: بیتک الله فی عافیه و کنا علی سطح. فلما نزل من عندی قلت فی نفس: قد نلت من هذا الرجل کرامه مانالها احد قط. فاذا هاتف یتف بی: یا احمد! ولم اعرف الصوت حتی جاءنی مولی له. فقال: اجب مولای. فنظرت فاذا هو مقبل الی، فقال: کفک. فنا ولته کفی. فعصرها، ثم قال: ان امیرالمومنین علیه السلام اتی صعصعه بن صوحان عایداً له. فلما اراد ان يقوم من عنده قال: یا صعصعه بن صوحان! لا تفتخر بعیادتی ایاک و انظر لنفسک، و کان الامر قد وصل الیک ولا یلهینک الامر. استودعک الله (۲۴۵)

برنطی از اصحاب علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود. می گوید: شبی حضرت رضا دراز گوش خود را برای من فرستاد که به محضرش شرفیاب شوم. در محلی به نام حرباء حضورش رسیدم. تمام شب را با آن حضرت بودم. بعد شام آوردند و پس از صرف شام به من فرمود می خوابی؟ عرض کردم بلی. دستور داد بستر آوردند.

حضرت برخاست تا از بام به زیر رود. فرمود: خداوند شبت را با عافیت بگذرانند. وقتی حضرت رفت با خود گفتم: من امشب از این بزرگمرد به کرامتی دست یافتم که هرگز احدی به آن نایل نشده است. ناگاه صدایی را شنیدم که گفت: ای احمد! و ندانستم که صاحب صدا کیست. چون نزد من آمد دیدم یکی از خدمتگزاران امام است. به من گفت: مولای خود را اجابت کن. برخاستم که از پله های بام به زیر روم. دیدم که امام از پله ها بالا می آید. چون به من رسید فرمود: دستت را بیاور. پیش آوردم. دستم را گرفت و فشرد، سپس فرمود: صعصعه بن صوحان از اصحاب علی (ع) بود. بیمار شد، حضرت به عیادتش رفت. وقتی خواست از نزد او برخیزد فرمود: ای صعصعه! عیادت مرا مایه افتخارت قرار ندهی. در فکر خودت باش. چون ممکن بود برنطی هم از پذیرایی آن حضرت دچار عجب شود، به وی فرمود: هم اکنون جریان صعصعه برای تو پیش آمده است، مواظب باش که آرزو غافلت نکند و اندیشه عجب در تو راه نیابد. سپس امام علیه السلام از برنطی خداحافظی نمود و او را به حال خود گذارد.

۱۱- وَ أَجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحَقُّهُ بِالْمَنِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این عبارت از دعای مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) از پیشگاه خدا درخواست می کند. بارالها! خیر و خوبی را به دست من برای مردم جریان ده و آن را با منت گذاردن بر سرشان محو و باطل منما.

در این عبارت دو مطلب آمده است: مطلب اول آنکه خیر انسان باید به مردم برسد و مطلب دوم آنکه خیر را با منت گذاردن بر سرشان محو و باطل منما.

در این عبارت دو مطلب آمده است: مطلب اول آنکه خیر انسان باید به مردم برسد و مطلب دوم آنکه خیر را با منت گذاردن به آنان نابود نکنیم و از بین نبریم. نکته ای که به موقع است قبل از آغاز بحث، تذکر داده شود این است که اگر کسی یک یا چند بار در طول یک ماه صدقه بدهد عمل خیر انجام داده، ولی آن را صدقه جاریه نمی گویند.

صدقه جاریه تاسیس یک اثر خیری است که نفعش جریان داشته باشد و خیرش پیوسته عاید مردم گردد.

کسی که ملک پرقیمتی را وقف کند که از درآمد آن همه روزه صد گرسنه فقیر را سیر کنند یا درمانگاهی تاسیس نماید که مرضای بی بضاعت در آن مورد معاینه قرار گیرند و به آنان داروی رایگان داده شود یا قناتی حفر کند که اهالی یک محل، به طور مستمر، از آب آن مشروب گردند و از این قبیل کارها که پیوسته نفعش عاید مردم می شود، در اسلام، صدقه جاریه خوانده شده است.

امام (ع) که از خداوند جریان خیر را برای مردم به دست خود تمنی می کند شاید از این نظر باشد که می خواهد بگوید: بارالها! در طول زندگیم وسایل را به گونه ای مهیا فرما که خیر من به طور مستمر عاید مردم شود و هرگز منقطع نگردد.

پیش از آنکه درباره خیر و نیکوکاری نسبت به مردم و ارزش انسانی و اسلامی آن توضیح داده شود، لازم است برای تبیین و تشریح مطلب مقدمه ای به عرض شنوندگان محترم برسد.

تمایلاتی که در ما وجود دارد دو گروه است: یک گروه، تمایلات حیوانی است و یک گروه دیگر تمایلات انسانی. تمایلات حیوانی آن چیزهایی است که مشترک بین ما و حیوانات است، تمایل به غذا، تمایل به آب، تمایل به خواب، تمایل به بازی، تمایل جنسی، تمایل به غضب و انتقامجویی، تمایل تفوق طلبی، تمایل در حب اولاد، و امثال اینها. این تمایلات را حیوانات هم دارند و ما هم داریم. وجود این تمایلات، ضرورت زندگی است. یکی از این تمایلات اگر نباشد باید گفت یکی از پایه های اساسی زندگی نیست. با اینکه این تمایلات برای زندگی ضروری است اما معیار افتخار نیست، خوابیدن و استراحت برای رفع خستگی ضرورت دارد و فقدان آن منجر به مرگ می شود اما افتخار انسانیت نیست، حب اولاد لازمه تربیت اولاد است و مادر به مهر و محبت، آن همه مصائب را تحمل می کند اما حب اولاد، افتخار انسان نیست. بنابراین، گروه تمایلات حیوانی در وجود انسان برای امرار زندگی، واجب و لازم و قطعی و ضروری است، اما معیار بزرگی و بزرگواری نیست.

در کنار تمایلات حیوانی تمایلات عالی انسانی وجود دارد. این تمایلات عالی انسانی به هر نسبتی که پیشروی کند و تحقق زیاده تری بیابد انسانیت، بیشتر شکوفا می شود و افتخار برای انسان بیشتر خواهد بود. تمایلات انسانی از قبیل:

۱. ادای امانت ۲. وفای به عهد، ۳. انصاف، ۴. عدالت، ۵. احسان ۶. دگردوستی، و امثال این امور که خیلی هم معدود و محدودند. هر کدام از این صفات، یک پایه اصولی در تعالی بشر است.

اکنون روی احساس و روی دگردوستی به اعتبار جمله ای از صحیفه سجادیه که مورد بحث امروز است تکیه می شود. ملاحظه بفرمایید در مسله دگردوستی. این صفت در مقابل خوددوستی است. خوددوستی را تمام حیوانات، حتی حشرات، هم دارند، مثلاً مگس، پشه، این دو حشره ناچیز هم خوددوستی دارند، در تابستان به صورت شما نشسته، همین که دستتان نزدیک آمد احساس خطر می کند و فوراً فرار می نماید، چرا؟ زیرا به خودش و زندگیش علاقه دارد. یک بچه ماهی کوچک در آب تا دستتان به حوض دراز می شود فرار می کند، اینها خوددوستی دارند

و این خوددوستی را ما هم داریم و حیوانات هم دارند ولی هیچیک از این تمایلات حیوانی معیار عظمت و بزرگی انسان نیست، معیار بزرگی و عظمت انسان، دگردوستی است و به هر نسبت که دگردوستی، در یک جامعه تقویت شود و علاقه به مردم و حفظ لزوم خدمتگزاری به مردم تقویت گردد، دلالت دارد بر اینکه انسانیت رشد بیشتری کرده و بشر قدمهای بلندتری به سوی تعالی و تکامل برداشته است. امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرموده است:

ان اهل الارض لمرحومون ماتحباوا و ادوا الامانه و عملوا الحق (۲۴۶)

مردم روی زمین تا وقتی که یکدیگر را دوست بدارند، ادای امانت کنند و بر طریق حق قدم بردارند و عمل نمایند مورد ترحم و تفضل ذات اقدس الهی هستند.

ملاحظه می کنید که در این حدیث، حضرت موسی بن جعفر از اهل کره زمین، صرف نظر از عقاید مذهبی و روشهای دینی سخن می گوید، یعنی اگر این سه مطلب، که شأن انسانیت است، یکی دگردوستی، آن دگر ادای امانت، و سوم قدم برداشتن به راه حق و درستی، این سه صفت که در جامعه بشری موجود باشد استحقاق تفضل و عنایت الهی را دارند و همواره مورد رحمت اند. همین سخن امام (ع) است که سعدی به صورت نظم آورده:

بنی آدم اعضای یک پیکرند - که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی - نشاید که نامت نهند آدمی

بشر دوستی آدمی را وامی دارد که به بیماران بی بضاعت کمک کند، به افتادگان دستگیری نماید، عناصر گرسنه را سیر کند و افراد یتیم را مورد نوازش قرار دهد و از این قبیل اعمال خیرخواهانه انسانی.

علی (ع) موقعی که مالک اشتر را مأمور مصر می نماید و حکومت آن کشور پنهاور را به وی می سپارد دستورهای لازم را ضمن عهدنامه مبسوطی که مرقوم فرموده، به وی می دهد و در اوایل نامه از بشر دوستی و محبت سخن می گوید و توصیه می کند که این سجیه انسانی را درباره تمامی مردم از مسلمانان و غیر مسلمان رعایت بنماید.

و اشعر قلبک الرحمه للرعيه و المحبه لهم و اللطف بهم ولا تکنن علیهم سبعا ضارياً تغتنم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين، او نظير لك في الخلق (۲۴۷)

مالک! دلت را مهیا کن تا با رحمت و محبت و یا لطف و مهربانی با مردم برخورد نمایی. مبادا همچون درنده ای که خوردن شکار خویش را مغتنم می شمارد با آنان مواجه گردی چه آنکه مردم مصر دو گروه اند: یا از نظر دینی برادر تو هستند، یا از جهت آفرینش و خلقت همانند تو، و در هر صورت، انسان اند و باید با روش انسانی با آنان معامله نمایی.

در روایت دیگر، مأمور دیگری را مخاطب ساخته و فرموده است:

عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المومنین بالایثار (۲۴۸)

رفتارت با همه مردم براساس انصاف باشد و با برادران دینیت از روش خود گذشتگی و ایثار استفاده کن.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله و ادخل علی اهل بیت سروراً (۲۴۹)

امام صادق (ع) فرموده است: مردم رزق خوار خدا هستند و مؤونه آنان به عهده اوست. محبوبترین خلق کسی است که به روزی خواران خدا نفعی برساند و اهل بیتی را خوشحال و مسرور نماید.

احساس نمودن و نفع رسانیدن به بندگان خدا لازمه دگردوستی و انسانیت است و این مهم در اسلام، پسندیده و ممدوح شناخته شده، ولی مهمتر از احساس مالی رفع ظلم و اقامه عدل و انصاف درباره آنان است، خواه شخص مورد ستم مسلمانان باشد یا غیرمسلمان. رسول گرامی در این باره فرموده است:

من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم (۲۵۰)

کسی که بشنود شخص مظلومی فریاد می زند و مسلمانان را به یاری می طلبد اگر صدای استغاثه او را بشنود و به یاریش نرود مسلمان نیست.

از مواردی که حقوق انسانی باید رعایت شود درباره همسایگان است و رسول اکرم در این باره چنین فرموده است: الجیران ثلثه: منهم من له ثلثه حقوق: حق الاسلام وحق الجوار و حق القرابه: و منهم من له حقان: حق الاسلام و حق الجوار. و منهم من له حق واحد و الکافر له حق الجوار (۲۵۱)

همسایگان سه قسم اند: قسمتی دارای حق اند: حق اسلام، حق همسایگی، و حق قرابت. قسمتی دارای دو حق اند: یکی حق اسلام و آن دیگر حق همسایگی. و بعضی دارای یک حق اند، و همسایه کافر از این قسم است و حق همسایگی دارد.

تا اینجا روایاتی راجع به عدل و انصاف، نیکی و احسان، و رحمت و محبت درباره عموم مردم از نظر دگردوستی و انسانیت معروض افتاد. اینک چند درباره روابط مسلمانان با هم و خدمت آنان به یکدیگر ذکر می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: انما المومنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزله الجسد الواحد اذا اشتکی عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر (۲۵۲)

رسول اکرم فرموده است: مؤمنین در مقام رحمت و عطوفت نسبت به یکدیگر به منزله یک جسدند، وقتی یک عضو از جسد بیمار شود سایر اعضای آن همانند او بیداری و شب بیداری دارند و در غم و مصیبت او شریکند.

معلى بن خنیس که از اصحاب امام صادق علیه السلام از آن حضرت سؤال کرد که حق مسلمان بر مسلمان چیست. حضرت فرمود: من بر تو خائفم، می ترسم حقوق را بدانی و عمل ننمایی. معلى اظهار امید کرد که به قوه الهی عمل نمایم. آنگاه امام حقوقی را شمرد که بعضی از آنها در اینجا ذکر می شود:

قال: ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك وتكره له ماتكره لنفسك و ان تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و تطيع امره و ان تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلک و ان تكون عینه و دلیله و مرآته و ان لا تشبع و يجوع و لا تروی و یظما و لا تلبس و یعی (۲۵۳)

امام علی (ع) فرمود: آسانترین حق مسلمانان این است که آن را که برای خود دوست می داری برای او دوست داری و آن را که خود میل نداری برای او بی میل باشی و اینکه او را خشمگین نکنی، رضایش را جلب نمایی، و دستورش را به کار بندی، و اینکه او را با نفست، با مالت، به زبانت، و با دست و پایت یاری نمایی، و اینکه تو به منزله چشم او، راهنمای او، و آئینه او باشی، چنین نباشد که تو سیر باشی و او گرسنه، تو سیراب باشی و او تشنه، و تو پوشیده باشی و او برهنه.

خلاصه اینکه مواسات مسلمانان با یکدیگر و دگردوستی آنان نسبت به هم آنقدر در اسلام مهم است که در بعضی از روایات رسول گرامی آمده است: مسلمانان متمکن اگر نسبت به همسایه خود که تهیدست و فقیر است بی تفاوت باشد از اسلام واقعی برخوردار نیست و در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما امن بی من بات شعباناً و جاره جائع (۲۵۴)

آن کسی که خودش شب سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است.

و عنه صلی الله علیه و آله: ما آمن بی من بات کاسیاً و جاره عار (۲۵۵)

رسول اکرم می فرمود: آن انسان مسلمانی که خودش سیر و همسایه اش در کنار او گرسنه باشد از گروه مؤمنین و پیروان واقعی قرآن شریف نیست.

اسلام علاوه بر آنکه مواسات و تعاون را به پیروان خود درس داده، از ایثار که مرحله بالاتری از تعاون است نیز سخن گفته و آنان را به ایثار تشویق نموده است که به منظوری جلب خشنودی ذات اقدس الهی در مواقعی که بتوانند دگران را بر خویشتن مقدم دارند و چیزی که مورد احتیاج خود آنان است به مسلمانی که نیازمندتر است اعطا نمایند.

عن علی علیه السلام قال: عند الايثار علی النفس یتبین جواهر الکرماء (۲۵۶)

علی (ع) فرموده است: در زمینه ایثار بر نفس گوهر طبع و رفعت روح افراد کریم النفس آشکار می گردد.

احسان به مردم و اقناع تمایل دگردوستی منحصر به خدمات مالی نیست بلکه هر قسم خدمتی به دگران نشانه انسانیت و حاکی از فضیلت است. ناتوانی را دست گرفتن، یتیمی را نوازش نمودن، راه گم کرده ای را هدایت کردن، نابینایی را از خیابان عبور دادن، و دیگر خدماتی از این قبیل مورد ترغیب و تشویق اولیای گرامی اسلام است.

قال رجل للنبی صلی الله علیه و آله: احب ان اکون خیر الناس. فقال: خیر الناس من ینفع الناس، فکن نافعاً لهم (۲۵۷)

مردی به رسول گرامی عرض کرد: دوست دارم که بهترین مردم باشم. حضرت فرمود: بهترین مردم کسی است که نفعش بیشتر عاید مردم گردد پس تو در راه نفع رساندن به مردم کوشا و جدی باش تا از بهترین مردم باشی. یکی از خدمات ارزنده و پراج نسبت به مردم دفاع از عرض و شرف آنان است و بدبختانه در محیط ما به این امر مهم کمتر توجه می شود.

نال رجل من عرض رجل عند النبی صلی الله علیه و آله. فرد رجل من القوم علیه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: من رد عن عرض اخیه کان له حجاباً من النار (۲۵۸)

مردی در حضور رسول گرامی نسبت به کسی سخن ناروا گفت و به عرض او تجاوز نمود. شخصی که در مجلس حاضر بود گفته او را رد کرد و از مرد مورد تجاوز دفاع نماید همان دفاع برای او در مقابل آتش حجابی می شود و او را از خطر مصون و محفوظ می دارد.

امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی دعا می کند:

و اجر للناس علی یدی الخیر

بارالها! به دست من برای مردم خیر و خوبی جاری کن.

با توجه به اینکه خیر رساندن به مردم دارای معنای وسیع و گسترده ای است و افراد خیر می توانند به اشکال مختلف و صور گوناگون به آنان نفع و خیر برسانند، امام (ع) از خدا می خواهد که او را در طول ایام زندگی به انواع خوبی ها و خیرات نسبت به انسانها موفق و موید بدارد.

ناگفته نماند که نه تنها احسان و نیکی به مردم باعث جلب رحمت باری تعالی است، بلکه احسان به حیوان نیز می تواند آدمی را مشمول رحمت خداوند بنماید و بر اثر آن گناهش مورد عفو قرار گیرد و در اینجا به طور نمونه یک مورد که در حدیث آمده است به عرض شنوندگان محترم می رسد:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اطلعت لیلہ اسری علی الجنه فرایت امراه زانیه، فسالت عنها. فقیل انها مرت بکلب یلهث من العطش. فارسلت ازارها فی بئر فعصرتہ فی حلقه حتی روی. فغفر الله لها (۲۵۹)

رسول گرامی فرمود: در شب معراج به بهشت اشراف یافتیم. در آنجا زن زانیه ای را دیدم، پرسیدم این آلوده دامن چه عملی کرده است که بهشتی شده؟ پاسخ دادند: او بر سگی گذر کرده است که زبانش بر اثر شدت عطش از دهانش درآمده و پیوسته نفس می زد. آن زن و روپوش بلند سرتاسری خود را از بر گرفت و در چاهی که در آن نزدیک بود آویخت، روپوش به آب رسید، مقداری از آب را به خود گرفت، پارچه را بالا کشید، نقطه پر آب را در گلوی سگ تشنه فشرده و حیوان را سیراب نمود. خداوند بر اثر این خدمت، گناهان زن را بخشید و او را بهشتی نمود.

شاید حدیث دیگری نظیر روایت آن زن در اخبار آمده باشد که سعدی آن را دیده و به نظم آورده است:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت - برون از رمق در حیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش - چو حبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد - سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد - که داور گناهان از او عفو کرد

الا گر جفاکاری اندیشه کن - وفا پیش گیر و کرم پیشه کن

کسی با سگی نیکویی گم نکرد - کجا گم شود خیر با نیکمرد

کرم کن چنان کت بر آید زدست - جهان بان در خیر بر کس نبست

امام علی (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

ولا تمحقه بالمن

بارالها! خوبی و خیری را که با دست من به جریان می اندازی با منت گذاردن، محو و نابود منما.

از این جمله استفاده می شود که افراد خیر و نیکوکار اگر کار خوب خود را به منت آلوده کنند عمل خیرشان باطل و بی اثر می شود و خداوند آن را محو و نابود می کند، و این مطلب در قرآن شریف آمده است:

یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی (۲۶۰)

ای مردم با ایمان! صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن باطل ننمایید.

برای آنکه روشن شود چرا منت گذاردن صدقات را باطل می کند لازم است در این باره توضیح مختصری داده شود. اسلام، دین تعاون و مواسات است و از افراد متمکن خواسته که قسمتی از اموال خود را به عنوان واجب یا مستحب به گروه کم بضاعت و تهیدست بدهند. ولی این کار باید به قصد قربت و با رعایت احترام کامل به تهیدستان انجام پذیرد و آنان مورد تحقیر و اهانت واقع نشوند. آیین مقدس اسلام عز و شرافت مسلمانان را بسیار محترم شمرده و پرارج دانسته است و هیچکس حق ندارد کرامت نفس و بزرگواری خود را با پول معامله کند و بر همین اساس است که تملق گویی و چاپلوسی ممنوع گردیده است. کسی که به فرد بی بضاعتی کمک می کند و خدمت خود را ماده منت نسبت به او قرار می دهد با این عمل به عز و شرف او ضربه می زند و به حیثیت انسانی وی آسیب می رساند و خداوند چنین صدقه ای را هرگز نمی پذیرد و منت گذاردن موجب ابطال عمل خیر آن مرد خیر می شود. تا جایی اسلام به این مهم عنایت دارد که فرموده است:

قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها اذی (۲۶۱)

بگر می با فقیر سخن گفتن و از او عذرخواستن از اینکه نمی تواند به وی خدمتی نماید بهتر از صدقه ای است که آمیخته به منت گذاری و آزار او باشد. برای آنکه شنوندگان محترم هر چه بهتر و بیشتر به اهمیت این موضوع واقف گردند و خدمات مالی خود را با منت گذاری، باطل و تباه نمایند در اینجا قسمتی از روایات اولیای گرامی اسلام که در کتب اخبار آمده است ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: من اسدی الی مؤمن معروفاً ثم آذاه بالكلام او من علیه فقد ابطال صدقته (۲۶۲)

کسی که به مؤمنی چیزی اعطا کند و به وی صدقه ای بدهد، سپس او را با کلام خود آزار نماید یا بر وی منت گذارد با این عمل، صدقه خود را باطل نموده است.

و عنه صلی الله علیه و آله: من اصطنع الی اخیه معروفاً فامتن به احبط الله عمله و ثبت وزره و لم یشکر له سعيه (۲۶۳)

و نیز فرموده است: کسی که به برادر دینی خود خدمتی نماید سپس بر وی منت گذارد خداوند عمل او را محو و نابود می سازد و بار سنگین آن عمل بر دوش وی می ماند و از خدمتی که انجام داده است بهره ای نمی برد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: المن یهدم الصنیعه (۲۶۴)

امام صادق (ع) فرموده است: منت گذاردن عمل خیر انسان را نابود و فانی می نماید.

اگر شخص مسلمانی صدقه بدهد و به کسانی که آن را دریافت نموده اند به طور مستقیم منت نگذارد و آزارشان ننماید ولی در غیاب آنان عمل خود را به این و آن بگوید و در نتیجه موجب هتک حرمت و تحقیر دریافت کنندگان صدقه گردد، چنین شخصی مشمول آیه کریمه ابطال صدقه با من وادی است، زیرا غیرمستقیم بر فقرا منت گذارده و آنان را آزار داده است، و این مطلب را امام جواد (ع) به شخصی فرمود که در یک روز به ده نفر فقیر عائله دار کمک نموده بود بدون آنکه بر آنها منت گذارد یا آنان را آزار دهد، ولی قضیه احسان و انفاق خود را برای امام جواد نقل نمود. امام به وی فرمود:

قد ابطلت برک باخوانک و صدقاتک، قال: و کیف ذلک یا بن رسول الله؟ قال له محمد بن علی: اقراء قول الله عزوجل: یا ایها الذین آمنوا: لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی، قال الرجل: یا بن رسول الله ما مننت علی القوم الذین تصدقت علیهم و لا آذیتهم، قال له محمد بن علی: ان الله عزوجل قال: لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و لم یقل لا تبطلوا بالمن علی من تتصدقون علیه والاذی لمن تتصدقون علیه و هو کل اذی (۲۶۵)

تو با نقل این قضیه بر و نیکی خود به برادرانت را ابطال نمودی و از میان بردی، عرض کرد: چگونه از میان بردم؟ حضرت پاسخ داد: کلام خدا را بخوان که فرموده است: ای مردم با ایمان! صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن ابطال ننمایید، عرض کرد: یا بن رسول الله! به کسانی که کمک نمودم نه بر آنها منت گذاردم و نه آزارشان دادم. حضرت فرمود: خداوند فرموده صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن باطل نکنید و نفرموده است که: صدقات خود را با اذیت دادن و منت گذاردن مستقیم بر سر کسی که صدقه را دریافت می نماید باطل نکنید.

این آیه، شامل حال تمام اقسام منتها و آزارها می شود، خواه کمک کننده، خود مستقیماً به گیرنده صدقه منت گذارد و آزارش دهد، خواه خدمت عملی و احسان خود را بدگران بگوید و این و آن را آگاه سازد و غیرمستقیم دریافت کنندگان را مورد منت یا مورد اذیت قرار دهد.

بیان امام جواد (ع) و نکته ای را که در آیه تذکر داده است برای افراد خیر و احسان کننده درسی آموزنده است و به آنان خاطرنشان می فرماید: شما که برای خدا و به نیت قربت به فقیری آبرومند کمک می کنید به گونه ای باشد که فقط خدا بداند و شما بدانید و فقیر، دگری از آن آگاه نشود تا آن احسان ذخیره قیامت شما گردد و اگر به دگران بگویید و آبروی فقیر را ببرید با گفته خود، احسان خویش را ابطال نموده اید و ممکن است بر اثر پرده دری و اهانت به فقیر، در قیامت استحقاق کیفر و عذاب داشته باشید. نه تنها منت گذاردن و آزار دادن فقیر در زمینه صدقات، ممنوع و نارواست، بلکه اگر کیفیت پرداخت صدقات آبرومندانه و مناسب با عز و شرف مسلمان نباشد و موجب تحقیر و توهین وی گردد نیز در اسلام ممنوع و غیر مجاز است. ائمه معصومین علیهم السلام که در آموختن وظایف دینی، معلم مسلمانان بودند برای آنکه اصحاب و دوستانشان به راه خطا نروند همواره به آنان تذکرات لازم را می دادند و آگاهشان می ساختند تا اگر در مسیر ناصحیح قدم بر می دارند باز گردند و به راه درست گرایش یابند.

عن اسحق بن عمار قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام: یا اسحق! کیف تصنع بزکوه مالک اذا حضرت؟ قلت: یا تونی الی المنزل فاعطیهم. فقال لی ما اراک یا اسحق الا قد ذلت المومنین و ایاک ایاک، ان الله تعالی یقول: من آذی لی ولیا فقد ارضدلی بالمحاربه (۲۶۶)

اسحق بن عمار می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: چگونه زکوه مالت را می دهی، گفتم: محصول را به منزل می آورم. اهل استحقاق می آیند و دریافت می کنند امام فرمود: اسحق! تو با این کار، مسلمانان را در معرض ذلت و خواری قرار می دهی، از این کار پرهیز کن، خداوند فرموده است هر کس دوست مرا خوار نماید برای جنگ با من مهیا گردیده است.

در پایان بحث امروز لازم است به شنوندگان محترم تذکری بدهم و آن این است که بحث ما درباره دعای مکارم الاخلاق است. این دعای شریف حاوی مطالب بسیار رفیع و بلند در شأن انسانسازی و پرورش مکارم اخلاق در ضمیر مردم با ایمان است، باید شنوندگان محترم حتماً در هر قسمتی دقت نمایند و هر مطلبی را که امام سجاد (ع) به صورت دعا از زبان خود در پیشگاه الهی عرض می کند آن را سرمشق خود قرار دهند و بر طبق آن عمل نمایند تا بتوانند از این دعا بهره علمی و اخلاقی ببرند و متخلق به سجایای انسانی گردند. مثلاً از دو جمله مورد بحث امروز استفاده شود که تمام افراد به قدری که قدرت دارند با مال و قلم و قدم خود به مردم خدمت کنند و دیگر آنکه خدمات خود را منت گذاردن بر سر مردم و به رخ آنان کشیدن نابود و فانی نمایند و خویشان را از پاداش خدا در قیامت محروم نسازند.

۱۲- وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اغْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) از پیشگاه خداوند درخواست می کند: بارالها! به من معالی اخلاق عطا فرما و از اینکه بین مردم به دارابودن مکارم اخلاق مباهات و افتخار نمایم مصون و محفوظ بدار.

معالی اخلاق که مورد تمنای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است از سجایای انسانی و ملکات بسیار عالی است که خداوند دوست دارد انسانها به آن خلیات متخلق شوند و از راه آن ملکات پسندیده به مدارج کمال انسانی نایل گردند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ان الله یحب معالی الاخلاق و یکره سفاسفها (۲۶۷)

رسول گرامی فرموده: خداوند دوستدار معالی اخلاق است و از فرومایگی و خلیات پست بیزار.

معالی اخلاق به معنای مکارم اخلاق است و دعایی که از صحیفه سجادیه مورد بحث ماست به همان اسم نامگذاری شده، زیرا حاوی بسیاری از خلیات رفیع و سجایای عالی انسانی و کرایم اخلاق است و اگر کسی آنها را به درستی فراگیرد و متخلق به آن اخلاقیات شود. دارای مکارم اخلاق و سجایای انسانی است. در روایات اولیای اسلام، مکارم اخلاق در کنار محاسن اخلاق ذکر می شود و این هر دو مایه خشنودی و رضای حضرت باری تعالی است و نبی مکرم اسلام مبعوث گردیده تا محاسن اخلاقی متخلق سازد، و خصوصیات هر دو قسمت را به مردم بیاموزد و به آنان برتری و امتیاز مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق را بفهماند.

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: بعثت بمکارم الاخلاق و محاسنها (۲۶۸)
امام سجاد (ع) از رسول اکرم حدیث نموده که فرموده است: من از طرف باری تعالی برای مکارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام.

روایت دیگری در کتب عامه و خاصه از نبی اکرم نقل شده که در آن روایت، فقط از مکارم اخلاق نام برده و بدین وسیله مردم را به قدر و منزلت آن خلق شریف متوجه نموده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق (۲۶۹)

رسول اکرم فرموده: من از طرف خداوند مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را، که جزء برنامه انبیای سلف بوده، تتمیم و تکمیل نمایم.

برای اینکه بحث ما روشن شود لازم است که در آغاز، محاسن اخلاق و مکارم اخلاق را بشناسیم و به تفاوت این دو گروه خلق پی ببریم و بدانیم که برای چه مکارم اخلاق بمراتب بالاتر از محاسن اخلاق است. برای بیان تفاوت محاسن اخلاق و مکارم آن از دو روایت استفاده می کنیم و آن دو را از نظر معنوی و ارزش روحانی بررسی می نماییم و در خلال بررسی این دو روایت برتری و امتیاز مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق روشن می شود.

قلت لابی عبد الله علیه السلام: ما حد حسن الخلق؟ قال: تلین جانبک و تطیب کلامک و تلقی خاک ببشر حسن (۲۷۰)

راوی حدیث می گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: حد حسن خلق چیست؟ فرمود: با مردم به نرمی و گرمی برخورد کنی، پاک و منزّه و در کمال ادب سخن بگویی، و در مواجهه با برادرانت متبسم و گشاده روی باشی.

این روایت، مرزی برای حسن اخلاق بیان می کند. البته این مطلب که در حدیث آمده به منزله نمونه ای است که از حسن اخلاق. اگر یک نفر انسانی واجد این سه مرحله باشد یا علاوه بر آن سه صفت دارای صفات اخلاقی خوب باشد، در برخورد با مردم سبقت سلام بگیرد، دست بدهد، دندانش مسواک زده باشد، لباسش پاکیزه باشد، به عیادت مرضی برود، تشییع جنازه بنماید، مصیبت زدگان را تسلیت بدهد، مسافران را ملاقات کند، و دیگر اعمالی نظایر اینها، تمام این کارها از محاسن اخلاق است و همه این افعال، مورد تأیید شرع مقدس می باشد، و رسول اکرم یک قسمت از مأموریت اخلاقیش مربوط به همین امور بود. اما اگر سؤال شود: آیا این صفاتی که مذکور افتاد دلیل بر انسانیت است؟ آیا این صفات نشانه شرف انسانی است؟ پاسخ این پرسش منفی است. چه بسیار مردمی هستند که علی الظاهر دارای تمام این صفات می باشند و واقعا دارای خلیات پسندیده اند، اما این ظاهر فریبا، باطنی زهرآلود و ظالم دارد و درونی متجاوز به حقوق مردم، به مال مردم، به عرض و شرف مردم، به قول آن گوینده که می گوید:

ظاهرش چون گور کافر پر حلل - باطنش قهر خدا عزوجل

بنابراین محاسن اخلاق، بسیار خوب است اما دلیل بر شرافت انسانی و کرامت نفسانی نیست.

درباره مکارم اخلاق از رسول گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام روایات بسیاری آمده و در هر روایت، چند نشانه از مکارم اخلاق بیان نموده اند که در اینجا به یکی از آن روایات اکتفا می شود. حضرت صادق (ع) به ابن جندب فرمود:

یا بن جندب! صل من قطعک و اعط من حرمک و احسن الی من اساء الیک و سلم علی من سبک و انصف من خاصمک و اعف عمن ظلمک (۲۷۱)

امام (ع) به ابن جندب فرمود: بپیوند با کسی که از تو بریده، عطا کن به کسی که ترا محروم نموده، نیکی کن درباره آن کس که به تو بدی کرده، سلام کن به کسی که ترا دشنام داده، انصاف ده در مورد آن کسی که با تو خصومت نموده، و ببخش کسی را که به تو ستم کرده است.

ملاحظه می کنید که بین مکارم اخلاق با محاسن اخلاق چقدر فاصله است و چه اندازه مکارم اخلاق دارای رفعت و عظمت است.

ما اگر بخواهیم محاسن اخلاق را به فارسی ترجمه کنیم باید بگوییم: خوی خوب و پسندیده، اما اگر بخواهیم مکارم اخلاق را به فارسی برگردانیم باید بگوییم بزرگواری و کرامت نفس و این دو با هم فاصله بسیار دارند. بزرگی با بزرگواری فرق دارد. کسی که در اداره ای دارای مقامی رفیع است می گویند بزرگ است، کسی که از جهت سن بیشتر عمر کرده می گویند بزرگ و بزرگتر است، کسی که دارای ثروت و املاکی است ممکن است مردم او را بزرگ بدانند، ولی مکارم اخلاق به این معنی نیست که، مکارم اخلاق به معنای بزرگواری نفس و طبع بلند است. ممکن است کسی از نظر مقام خیلی پایین باشد ولی دارای بزرگواری نفس باشد، ممکن است کسی تمکن مالی نداشته باشد اما دارای رفعت نفس باشد. بنابراین مکارم اخلاق یعنی کرامت نفس، بزرگواری روح و رفعت مقام معنوی یک

انسان که در پرتو آن می تواند گذشته های بسیار داشته باشد. آنچه در اخبار ائمه معصومین علیهم السلام درباره بیان محاسن اخلاق و مکارم اخلاق آمده، ذکر مصداق است، یعنی مورد بیان می کند، اما من در کتب اخبار برنخورده ام که ببینم معیاری برای محاسن اخلاق و مکارم اخلاق ذکر شده باشد و انسان بتواند با آن معیار تمامی محاسن اخلاق را بشناسد و همگی مکارم اخلاق را تشخیص دهد.

شاید در تعریف محاسن اخلاق بتوان گفت: آن قسم خلق و خویی که در شرع مقدس، ممدوح شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است، یا لاقل با آنها تضادی ندارد حسن خلق است، و در تعریف مکارم اخلاق گفته شود: آن قسم خلقیات عالی و رفیعی که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هوای نفس خود و کشش غرایز حیوانی خویش بجنگد و در جهت مخالف آنها قدم بر دارد، یا لاقل باید ندای آنها را نادیده انگارد، نسبت به آن بی اعتنا باشد، و از پی صفت انسانی و کمال معنوی خود برود، تا به درجاتی از مکارم اخلاق ارتقا یابد. صفاتی را که امام (ع) ره درباره محاسن اخلاق بیان نموده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است. آدمی به کشش حب ذات میل دارد که محبوب مردم باشد و با علاقه مندی با وی برخورد نمایند. اگر به نرمی و گرمی با آنان مواجه گردد، مودب و پاک سخن بگوید، و با قیافه گشاده و چهره متبسم با آنان برخورد کند موجب عز و محبوبیتش می گردد و هر انسانی روی حب ذات به عز و محبوبیت علاقه دارد و نمی خواهد مورد تنفر و انزجار دگران باشد. خلاصه اینکه این سه صفت که در حدیث آمده و دیگر صفاتی که از محاسن اخلاق است بر وفق تمایل طبیعی و خواهش نفسانی انسان است.

اما مکارم اخلاق در نقطه مقابل غرایز و هوای نفس قرار دارد و آدمی به طور طبیعی مایل نیست آنطور عمل کند بلکه می خواهد در جهت مخالفت مکارم اخلاق قدم بردارد. مثلاً اگر کسی در خیابان با شدت به شما تنه زد و عمداً مورد اهانت و تحقیرتان قرار داد غریزه انتقامجویی می گوید: باید عمل او را تلافی کرد و اهانت او را با اهانت پاسخ داد، اما امام صادق (ع) در مقابل بیان کرامت خلق می فرماید:

واعف عمن ظلمک

بزرگوار باش، انسان و با فضیلت باش، از لغزش او بگذر و عمل ناروای او را مورد عفو و اغماض خود قرار ده، و این عمل برخلاف طبیعت آدمی و تمایل نفسانی است. اگر روزی به مبلغی نیازمند شدی که اگر آن مبلغ به تو نرسد آبرویت در خطر است، نزد یکی از دوستان می روی و می گویی: من الان به دو هزار تومان پول نقد نیاز دارم، اگر داری به من قرض بده، یک ماه دیگر به تو باز می دهم. او دسته چک خود را در می آورد و نگاه می کند ولی به تقاضای تو اعتنا نمی نماید، می گوید: چند برابر آنچه تو می خواهی موجودی دارم اما نمی دهم و ترا مأیوس می کند و تو ناچار از راهی دگر آن مبلغ را تهیه می کنی و آبروی خود را محفوظ می داری. یک سال نمی گذرد که همان شخص به مبلغی نیاز پیدا می کند و نزد شما می آید، از شما تقاضای کمک می کند و شما دارید. اگر بخواهی همانند او دسته چکت را درآوری و بگویی: چندین برابر دارم اما نمی دهم، شما پیروی از روش مکارم اخلاق و سجایای انسانی نکرده ای. امام (ع) در بیان وظیفه شما در چنین موقع می فرماید:

واعط من حرمک

شما به آن آدمی که ترا محروم کرد عطا کن، یعنی با کمال گشاده رویی و با میل تمام، مبلغ درخواستی او را به او قرض بده و ندای انتقامجویی حیوانی را در باطن سرکوب کن و او را مقضی المرام از پی مشکلش روانه نما.

اگر روزی در رهگذر با شخص بی تربیتی برخورد نمودی و او به شما فحش داد و با سرعت از کنار شما گذشت مبادا فکر انتقامجویی در سر پیروزی و بخواهی در اولین فرصت، دشنام او را با دشنام دادن تلافی نمایی که این کار برخلاف مکارم اخلاق و شرافت نفس است، بلکه باید مراقبت کنی تا عمل بد او را با عمل خوب خود پاسخ گویی و به فرموده امام صادق (ع):

و سلم علی من سبک

در اولین بار که با او برخورد می کنی سلامش کن و کار زشت او را با کار زیبای خود پاسخ ده و او با مشاهده عمل انسانی و کرامت نفس شما از کار زشت خود سرافکنده و خجلت زده خواهد شد.

عن علی علیه السلام قال: علیکم بمکارم الاخلاق فانها رفعه و ایاکم و الاخلاق الدنیه فانها تضع الشریف و تهدم المجد (۲۷۲)

علی (ع) فرمود است: بر شما باد به مکارم اخلاق که تخلق به آن رفعت و بلندی است و بهره‌یزید از دنائت اخلاق که افراد شریف را پست می کند و مجد و بزرگواری را نابود می نماید.

به موجب روایات زیادی که از اولیای اسلام رسیده خلیات حمیده عموماً و مکارم اخلاق خصوصاً در قیامت به حساب گذارده می شود، کفه اعمال خوب را سنگین می کند و موجب نجات صاحبش می گردد، ولی در ضمن حدیثی خاطرنشان گردیده است که، صرف نظر از جنبه اخروی و جهات معنوی، تخلق به مکارم اخلاق در زندگی دنیا نیز مایه سعادت و رستگاری است.

عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: لوکنا لانرجو جنه و لا نخشی ناراً و لا ثواباً و لا عقاباً لکان ینبغی لنا ان نطلب مکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح (۲۷۳)

علی (ع) فرموده است: اگر به فرض، ما نه به بهشت رحمت امید می داشتیم و نه از عذاب الهی خائف می بودیم و نه در اندیشه ثواب و عقاب، شایسته انسانیت آن بود که از پی مکارم اخلاق برویم، زیرا کرامت خلق، ما را به راه رستگاری هدایت می کند و موجبات سعادت ما را فراهم می آورد.

نکته شایان ملاحظه در زمینه مکارم اخلاق که باید همواره مورد توجه افراد کریم النفس باشد این است که بزرگواری و اخلاق عالی خود را در مورد کسانی اعمال نمایند که شایسته عفو و بخشش اند، نه تنها از آن سوء استفاده نمی نمایند بلکه ممکن است به اصلاح خویش پردازند و از انحراف اخلاقی خود برکنار شوند. اما افراد نادانی که طبعاً پست و فرمایه اند گذشت اشخاص کریم النفس را حمل بر ضعف و ترس آنان می نمایند و در نتیجه بر تجری و جسارت خود می افزایند. اینان نباید مشمول عفو و اغماض واقع شوند، بلکه لازم است گناهانشان، طبق قانون، مورد تعقیب قرار گیرد و به کیفر عمل خود برسند، به عبارت کوتاه‌تر، کرامت اخلاق مانند باران رحمت است که در مورد اشخاص شایسته، فضیلت و پاکی به بار می آورد و در مورد مردم ناصالح رذیلت و ناپاکی:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست - در باغ لاله روید و در شوره زار خس

به کار بستن مکارم الاخلاق در مورد اشخاص شایسته و لایق و خودداری از گذشت و کرامت نفس در مورد افراد پست و نالایق مورد توصیه و تأکید ائمه طاهرین علیهم السلام بوده و پیروان خود را به رعایت این دستور مهم موظف نموده اند. علی (ع) به فرزندش حضرت مجتبی نوشته است:

احمل نفسک من اخیک عند صرمه علی الصله و عند صدوده علی اللطف و المقاربه و عند جموده علی البذل و عند تباعده علی الدنو و عند شدته علی اللین وایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه اوان تفعله بغیر اهله (۲۷۴)

خود را در مورد برادرت وادار کن که وقتی از تو جدا می شود به او پیوندی و موقع اعراض و روگردانیش با لطف و محبت به وی برخورد نمایی و نزدیک شوی و زمانی که دچار بخل و امساک می شود او را مورد جود و کرامت قرار دهی و چون از تو دوری کند تو به او نزدیک شوی و موقع تندی و شدتش تو با نرمی و ملایمت با او سخن بگویی و پیرهیز از اینکه تذکرات مرا نابجا و بی مورد به کار بندی و آنها را با افراد نااهل که لایق فضیلت اخلاقی نیستند اعمال نمایی.

امام سجاد (ع) نیز در رساله حقوق خود می فرماید:

و حق من ساءک ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو یضر انتصرت (۲۷۵)

حق آن کس که به تو بد کرده است از نظر کرامت اخلاق این است که او را ببخشی و مورد عفوش قرار دهی ولی اگر دانستی که عفو و بخشش درباره او زیانبار است و اثر بد می گذارد، استنصار می کنی و به وسیله قانون و قضا و مردم، بد کننده را به کیفر بدش می رسانی.

در پاره ای از موارد، شخصی که مرتکب بدی شده ناشناخته و مجهول الحال است، معلوم نیست که شایسته عفو و اغماض است یا سزاوار مجازات.

انسان کریم النفس اگر بتواند به گونه ای او را آزمایش کند وظیفه اخلاقی و انسانی او روشن می گردد. برای علی (ع) موردی اینچنین پیش آمد و کسی که اسائه ادب نمود بود توسط امیرالمؤمنین آزمایش شد. سرانجام امام (ع) او را بخشید و از گناهش درگذشت. امام باقر (ع) فرمود: حضرت امیر، علی (ع) نماز صبح را در وقت فضیلت می خواند و تا اول آفتاب به تعقیب نماز اشتغال داشت. موقعی که خورشید طلوع می کرد عده ای از افراد فقیر و غیر فقیر گردش جمع می شدند و به آنان احکام دین و قرآن می آموخت و در ساعت معین به کار تعلیم خاتمه می داد و از جا حرکت می کرد.

روزی از مجلس درس خارج شد. بین راه با مردی جسوری برخورد نمود که درباره آن حضرت کلمه قبیحی گفت. راوی حدیث می گوید:

امام باقر فرمود که آن مرد که بود و چه گفته بود. علی (ع) از شنیدن آن سخن دوباره به مسجد برگشت، به منبر رفت و دستور داد مردم را خبر کنند تا در مسجد حضور یافت. حضرت پس از حمد باری تعالی فرمود: محبوبتر از

هر چیز نزد خداوند و نافعتر از هر چیز برای مردم، پیشوای بردبار و عالم به تعالیم الهی است و چیزی مبغوضتر نزد خدا و زیانبارتر برای مردم از نادانی و بی صبری رهبر نیست. بعداً چند جمله ای درباره انصاف و طاعت الهی سخن گفت.

ثم قال: این المتکلم انفاً؟ فلم يستطع الإنكار. فقال لها انا ذایا امیر المؤمنین. فقال: اما ارنی لو اشاء لقلت. فقال: او تعفو و تصفح فانت اهل لذلك. قال: عفوت و صفحت (۲۷۶)

سپس فرمود: کسی که ساعت قبل سخنی به زبان آورد کجاست؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! این منم که در مجلس حاضریم. حضرت فرمود: اما من، اگر بخواهم گفتنی ها را به حضور مردم می گویم. مرد بلافاصله گفت: و اگر بخواهی عفو می کنی و می بخشی چه تو شایسته چشم پوشی و گذشتی. آن مرد با سخنی که گفت و از علی (ع) درخواست عفو و اغماض نمود صلاحیت خود را برای آنکه مشمول کرامت خلق آن حضرت واقع شود و مورد گذشت و چشم پوشی قرار گیرد اثبات نمود و حضرت نیز بلافاصله او را بخشید و از مجازات، مصون و محفوظ ماند.

نتیجه آنکه مکارم اخلاق و سجایای شایسته انسان از عوامل تعالی و تکامل است. اگر کسی متخلق به آن خلیات گردد به پیروزی بزرگی دست یافته است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان الله عزوجل خص رسله بمکارم الاخلاق. فامتحنوا انفسکم فان کانت فیکم فاحمدوا الله و اعلموا ان ذلک من خیر و ان لا تکن فیکم فاسألوا الله و ارغبوا الیه فیها (۲۷۷)

امام صادق (ع) فرموده است: خداوند، پیمبران را از مکارم اخلاق برخوردار فرموده و آنان را متخلق به این صفات در شما وجود خدای را شاکر باشید و حمد او را بنمایید و بدانید که با تخلق به مکارم اخلاق به خیر بزرگی نایل گردیده اید، و اگر آن صفات در شما نیست از خدا درخواست نمایید و نسبت به آن ابزار علاقه کنید تا موفق گردید.

امام سجاد (ع) در جمله اولی که موضوع سخنرانی امروز است از پیشگاه خداوند درخواست می کند:

و هب لی معالی الاخلاق

بارالها! به من مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی عطا فرما. در جمله دوم عرض می کند:

و اعصمنی من الفخر

بارالها! بر اثر نیل به مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی مرا از مباحات نسبت به مردم مصون و محفوظ دار، که با تخلق به صفات عالی انسانی به مردم فخر فروشی ننمایم.

از جمله صفات بسیار مذموم در آیین اسلام خود برتربینی و مباحات نمودن به مردم است. این خلق ناپسند به قدری مذموم است که علی (ع) فرموده:

اهلک الناس اثنان: خوف الفقر و طلب الفخر (۲۷۸)

دو چیز است که مردم را به مسیر هلاکت و تباهی سوق می دهد: یکی ترس از فقر و تهیدستی است و آن دیگر فخر فروشی به مردم.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ان الله تعالی اوحی الی ان تواضعوا حتی لا یفخر احد علی احد. و لا یبغی احد علی احد (۲۷۹)

رسول گرامی فرمود: خداوند به من وحی فرستاد که همواره متواضع باشید تا کسی بر دگری مباحثات ننماید و فردی نسبت به فرد دیگری بغی و ستم نکند.

مردم نادان عصر جاهلیت به سختی گرفتار مباحثات نسبت به یکدیگر بودند و در این باره اغلب به دو چیز تکیه می کردند: یکی به پدران درگذشته و افراد قبیله خود و آن دیگر به مال و ثروت. کار افتخار به جایی رسید که دو قبیله افراد خود را سرشماری کردند و تعداد جمعیت یکی از آن دو بیشتر بود. قبیله ای که عددش کمتر بود گفت: باید زنده و مرده هر قبیله را با هم بشماریم. به قبرستان رفتند و قبور مردگان را شمردن که روشن شود عدد کدامیک بیشتر است. قرآن شریف در مقام توبیخ آنان آیه فرستاد:

الهیکم التکاثر. حتی زرتم المقابر (۲۸۰)

کثرت جمعیت شما را آنچنان به غفلت و بی خبری دچار نموده که به گورستان رفته اید و مردگان را احصاء می نمایید.

علی (ع) موقعی سوره تکاثر را قرائت فرمود و از نادانی کسانی که به اجساد پوسیده مردگان خود افتخار می کردند سخن گفت و در ضمن فرمود:

و لأن یكونوا عبراً احق من ان یكونوا مفتخراً (۲۸۱)

اگر اینان با دیدن قبور درگذشتگان عبرت می گرفتند شایسته تر بود تا به آنان افتخار کنند و آن را مایه سربلندی و مباحثات خود قرار دهند.

پیشوای گرامی اسلام در روز فتح مکه خطبه خواند و ضمن سخنان خویش اعلام نمود که اسلام، افتخارات دوره جاهلیت را از میان برد و به آن نادانی ها خاتمه داد.

عن ابیجعفر علیه السلام لما کان یوم فتح مکه قال: قام رسول الله صلی الله علیه و آله فی الناس خطیباً فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس! لیبلغ الشاهد الغائب، ان الله قد اذهب عنکم بالاسلام نخوه الجاهلیه و التفاخر بابائها و عشایرها. ایها الناس! انکم من آدم و آدم من الطین. الا و ان خیرکم عند الله و اکرمکم علیه الیوم اتقیکم و اطوعمکم له (۲۸۲)

امام باقر (ع) فرمود، روز فتح مکه پیمبر گرامی به پا خاست و خطبه خواند. در آغاز خطبه خدای را حمد و ثنا گفت. سپس فرمود: مردم! البته حاضرین به غایبین برسانند که خداوند، در پرتو اسلام، تکبر جاهلیت و تفاخر به پدران

وعشایر را از میان برد، مردم! شما همه از آدمید و آدم از خاک. آگاه باشید که امروز بهترین و گرامی ترین فرد نزد خدا کسی است که تقوایش بیشتر و اطاعتش از حضرت باری تعالی فزونتر باشد.

اسلام با تعالیم آسمانی خود تکبر و افتخار زمامداران و صاحبان مقام را در سازمانهای کشوری و لشکری برانداخت و آن خوی پست و پلید را نشانه کوتاه فکری کسانی که به آن مبتلایند تلقی نمود. علی (ع) در این باره فرموده است:

و ان من اسخف حالات الولاه عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر (۲۸۳)

از پست ترین و سخیفترین حالات زمامداران نزد مردم صالح و درستکاری این است که به آنان گمان برده شود که به فخر و مباهات علاقه دارند.

بعضی از مسلمانان که عادت دیرینه آباء و اجداد خویش را از یاد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباهات می کردند اگر در حضور یکی از ائمه معصومین آنگونه سخن می گفتند فوراً امام تذکر می داد و آنان را متوجه روش نادرستشان می نمود.

عن عقبه بن الاسدی قال: قلت لابیجعفر علیه السلام: انا عقبه بن بشیر الاسدی، انا فی الحسب الضخم من قومی، قال، فقال: ما تمن علینا یحسبک، ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعاً اذا کان مومنّاً و وضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفاً اذا کان کافراً فلیس لاحد فضل علی احد الا بالتقوی (۲۸۴)

عقبه بن بشیر اسدی می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم، من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در قوم خود از جهت شرافت پدری بسیار عظیم و رفیعم. حضرت فرمود: با حسب خود بر ما منت مگذار که خداوند به وسیله ایمان، کسی را که مردم او را پست می خواندند، اگر مؤمن باشد، بالا برد، و به واسطه کفر، کسی را که مردم او را شریف می خواندند، اگر کافر باشد، پست نمود. پس هیچکس بر دیگری فضیلت و برتری ندارد مگر به تقوی.

نتیجه آنکه در اسلام، فخر فروشی و مباهات به مردم که ناشی از خود بزرگ بینی و تکبر است ممنوع شناخته شده، خواه پایگاه افتخار امری موهوم و غیر واقعی باشد مانند دارا بودن مال یا داشتن آباء و عشیره متعین و بزرگ، خواه منشأ مباهات و فخر فروشی کمال واقعی باشد مانند علم، ملکه تقوا، و مکارم اخلاق. مفاخره و مباهات به مردم به هر انگیزه و از هر منشأیی باشد دو زیان بزرگ اخلاقی دارد: از طرفی وسیله ابراز کبر و خودبزرگ بینی فخر کننده است، و از طرف دیگر موجب تحقیر مردم و کوچک شمردن آنان است و این هر دو در تعالیم اسلام ممنوع است. امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع بحث امروز بود از خدا درخواست معالی اخلاق و کرایم خصال می نماید و در جمله دوم از او می خواهد که مرا با دارا بودن مکارم اخلاق از فخر و مباهات مصون و محفوظ بدار، گویی می خواهد عرض کند بارالها! من مکارم اخلاق را برای اطاعت تو و اجابت دعوت پیمبرت می خواهم نه برای آنکه معالی اخلاق را به رخ مردم بکشم و در پرتو آن مباهات نمایم.

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق به پیشگاه خدا عرض می کند: بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و هیچ درجه ای از من بین مردم بالا مبر جز آنکه مرا معادل آن منزلت و مزیت، در نزد خودم پست گردانی. از جمله مسائل مهم در زمینه مکارم اخلاق و سجایای انسانی، موازنه و تعادلی است که باید همواره بین روح و جسم و حالات درونی و حرکات برونی انسان وجود داشته باشد تا در پرتو آن آدمی بتواند در مقابل رویدادهای خوب و بد و پیشامدهای مطبوع و نامطبوع کرامت خلق محافظت کند. به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز بیان موازنه و تعادل بین جسم و روح است.

عن علی علیه السلام قال: فی تصاریف الاحوال يعرف جواهر الرجال (۲۸۵)

علی (ع) فرموده است: در دگرگونی حالات گوهر وجودی و لیاقت درونی مردان شناخته می شود.

یک فرد اداری یا پیشه ور عادی که شغل متوسطی دارند و نسبت به مردم متواضع اند اگر به علت یا عللی ناگهان ترقی کنند و در جامعه، رفعت یابند، عضو اداره رئیس شود و پیشه ور متوسط سرمایه دار گردد، قهراً این بلندی مقام در روحیه آن دو اثر می گذارد: ممکن است دچار خود بزرگ بینی و تکبر شوند، تواضعی را که نسبت به مردم رعایت می نمودند از یاد ببرند و آنان را از این پس با چشم حقارت و پستی بنگرند. اگر بخواهند به این بیماری اخلاقی دچار نشوند باید پیشگیری کنند و عملاً بر تواضع خود بیفزایند، مردم را در تمام مواقع بیش از پیش تکریم و احترام نمایند تا از غرور و نخوت، که خطر بزرگی است، مصون و محفوظ باشند. برای روشن شدن مطلب، قضیه افسری را که برای فهم جمله بحث ما از دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه به من مراجعه نمود شرح می دهم، شاید با توجه به آن، مطلب دعا بخوبی واضح گردد. یکی از افسران عالی رتبه که پیش از انقلاب اسلامی در شهربانی خدمت می کرد مردی بود متدین و از مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سره تقلید می نمود و برای ادامه کارش در شهربانی از مرجع خود اجازه گرفته بود و وظایف خود را آنطور که دستور داده بودند انجام می داد. روزی برای حل مشکل مردی که بضاعتی نداشت به ایشان تلفن کردم و گرفتاری او را شرح دادم. وعده داد که مشکلیش را حل کند و ضمناً گفت اگر می دانید که استحقاق دارد بفرمایید تا به او کمک مالی کنم. من از طرف آیت الله العظمی آقای بروجردی مجازم که قسمتی از سهم امام را به افراد بی بضاعت بدهم. خلاصه، مرد خوبی بود و پیش از انقلاب از دنیا رفت. روزی آن مرد، قبل از ظهر، به منزل آمد. جمعی از آقایان روحانیین هم در مجلس بودند. مقابل در ایستاد و پس از سلام گفت: من عجله دارم، خواهشمندم به اطاق دیگر تشریف بیاورید، عرضی دارم، بگویم و مرخص شوم. به اطاق دیگر رفتم. کتابی در دست داشت که لای آن نشان گذارده بود. باز کرد، دیدم کتاب شریف صحیفه سجادیه و در قسمت دعای مکارم الاخلاق است. گفت: امروز پس از نماز صبح، این دعا را می خواندم. به این جمله رسیدم که امام به پیشگاه الهی می گوید:

ولا ترفعنی فی الناس درجه الا حططتني عند نفسي مثلها

من دیدم در این عبارت کلمه درجه آمده و این کلمه در اصطلاح ما هم هست، یعنی افسران به عنوان گرفتن درجه بالا می روند، آمده ام سؤال کنم که آیا این کلمه در دعا شامل ما هم می شود و اگر چنین است توضیح دهید تا وظیفه خود را بشناسم و به آن عمل کنم. در پاسخ به ایشان گفتم: درجه ای که شما الان دارید درجه سرهنگی است، افراد محترمی که به اطاق شما می آیند باید در مقابل آنان متواضع باشید، پشت میز خود بایستید، و به آنان دست بدهید، و صندلی را ارائه کنید که بنشینند، وقتی نشست شما هم بنشینید. اما یک درجه گرفتید و سرتیپ شدید، باید تذلل و خضوع شما در نفستان بیشتر گردد و نسبت به واردین احترام زیادتیر بنمایید، باید در آن موقعی که به درجه سرتیپی رسیده اید وقتی شخص محترمی وارد می شود از پشت میز برخیزید، به خارج میز بیایید، و در کنار میز بایستید، به او دست بدهید و اشاره کنید که روی صندلی بنشینید و وقتی که نشست شما پشت میزتان بروید و بنشینید و مودبانه سخنان او را بشنوید. اگر درجه بالاتری گرفتید و سرلشکر شدید باید تذلل و خضوع شما بیشتر باشد، باید فروتنی شما زیادتیر گردد، از روی صندلی خود برخیزید، از پشت میز خارج شوید، وسط اطاق بیایید و به او دست بدهید، وقتی که او روی صندلی نشست شما هم روی صندلی مقابل او بنشینید و پشت میز نروید، و خلاصه، این برنامه کار را اگر عمل کنید و هر قدر درجه شما بالاتر می رود خودتان نزد خودتان کوچکتر و در باطنتان پست تر باشید و بر مقدار تواضع خود بیفزایید، در این موقع است که مقام بالاتر شما را از مسیر فضیلت منحرف نمی کند، شما را دچار اخلاق بد نمی کند، از وظایف انسانی و کرامت خلق باز نمی دارد. گفتم باید متوجه باشید که مقام و مال در آدمی اثر غرور می گذارد، دچار تکبر و خودبزرگ بینی می شود. وقتی مغرور شد رفتارش عوض می شود، حالت درونیش در برون اثر می گذارد، وضع رفتار و گفتارش تغییر می کند. برای اینکه بیماری غرور و کبر، شما را نگیرد و از نظر معنوی دچار سیئات اخلاقی نشوید باید مراقبت کنید که هر چه درجه شما بالاتر می رود بر تواضع و فروتنی شما افزوده شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله: کفی بالمرء فتنه ان یشار الیه بالاصابع فی دین اودنیا(۲۸۶)

رسول گرامی فرمود: برای آزمایش و امتحان یک انسان کافی است که مردم با انگشت به وی اشاره کنند و او را از نظر دین یا دنیا به هم نشان دهند.

کسانی که در جامعه قدر و منزلتشان بالا می رود مورد توجه مردم قرار می گیرند و همین امر وسیله امتحان آنان است.

اگر بتوان در آن موقع حساس بر تواضع خود بیفزایند، به مردم سبقت سلام بگیرند، و آنان را با دیده تکریم و احترام بنگرند از عهده آزمایش برآمده و امتحانشان مورد قبول خواهد بود. تواضع از صفات حمیده و سجایای پسندیده است و کسانی که علاقه مند به حسن خلق اند باید از پی آن بروند و به فروتنی متخلق گردند، اما این صفت برای اشخاصی که در جامعه به رفعت درجه نایل می شوند، خواه از جهت قدرت و مقام باشد یا از نظر ثروت و مال، فروتنی و تواضع اینان در مکتب اسلام به مراتب ارزنده تر است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: افضل الناس من تواضع عن رفعه(۲۸۷)

رسول اکرم فرمود: برتر و افضل مردم کسی است که از موضع رفعت و قدرت، فروتنی نماید و نسبت به مردم متواضع باشد.

عن علی علیه السلام قال: ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلباً لما عندالله (۲۸۸)

علی (ع) فرمود: چقدر پسندیده و ممدوح است که ثروتمندان برای نیل به پاداش الهی نسبت به فقرا تواضع و فروتنی نمایند.

تواضع قدرتمندان نسبت به افراد عادی و همچنین فروتنی صاحبان ثروت در مقابل فقرا همانند عفو و اغماض کسی است که از موضع قدرت لغزش گناهکار را می بخشد و از کیفر او چشم پوشی می نماید. علی علیه السلام در این باره فرمود است:

احسن افعال المقتدر العفو

بهترین عمل شخص قدرتمند عفو و اغماض است

برداشتی را که خواننده دعای مکارم الاخلاق از کلام امام سجاد علیه السلام می نماید این است که اگر خداوند درجه کسی را بین مردم بالا برد و او در معرض غرور و تکبر قرار گرفت از پیشگاه خداوند درخواست نماید که معادل آن رفعت و بلندی اجتماعی به وی پستی و انحطاط درونی بدهد که خود را کوچک و حقیر ببیند، نسبت به مردم فروتنی نماید، و از خطر بلند پروازی و خودبزرگ بینی مصون و محفوظ باشد. ممکن است برای خواننده دعا این سؤال پیش آید که اگر کسی به اقتضای پاره ای از اعمال ناروای خویش یا به مصلحت حکیمانه باری تعالی بین مردم دچار پستی و انحطاط گردید یا بر اثر ابتلای به بیماری جانکاهی رفعت خویش را از دست داد وظیفه او چیست و چه کند که بر اثر آن رویداد تلخ و ناگوار گرفتار حقارت درونی نشود، به زبونی و فرومایگی نگراید، و شخصیت خویش را از دست ندهد، پاسخ این پرسش آن است که از خداوند قوت روح و قدرت مقاومت بخواهد، درخواست کند که به او نیروی صبر عنایت فرماید تا بتواند در زمینه سقوط اجتماعی بردباری نماید و خویشتن را نبازد و ارزش انسانی خود را از دست ندهد. ائمه معصومین علیهم السلام در این قبیل مواقع، دوستان و اصحاب خود را راهنمایی می فرمودند، آنان را تقویت می کردند، امیدوارشان می ساختند، و نمی گذاردند که در جامعه با سرافکندگی به مردم برخورد نمایند.

یونس بن عمار از اصحاب امام صادق (ع) بود. زمانی دچار بیماری برص شد و لکه های سفیدی بر صورتش آشکار گردید. این عارضه او را بسختی ملول و آزرده خاطر ساخت، بعلاوه، بر اثر این عارضه، کسانی درباره اش سخنانی ناروا می گفتند و آن گفته ها قدر و منزلتش را در جامعه کاهش داد و نمی توانست مانند گذشته در مجامع عمومی حضور یابد و با مردم سخن بگوید. تصمیم گرفت حضور امام صادق (ع) برود و اوضاع و احوال خود را به عرض آن جناب برساند و چاره جویی کند. شرفیاب شد و توضیح داد که از طرفی گرفتار بیماری برص هستم و از طرف دیگر، سخنان دردناک بعضی از اشخاص بشدت مرا رنج می دهد و سخت متأثرم. امام (ع) برای آنکه روحیه او را تقویت کند و مشکل اجتماعی اش را حل نماید به وی فرمود:

لقد كان مؤمن آل فرعون مكنع الاصابع فكان يقول هكذا و يمد يديه و يقول: يا قوم اتبعوا المرسلين (٢٨٩)

دست مؤمن آل فرعون عیب مادرزادی داشت. انگشتانش خمیده و به هم چسبیده بود. اما موقع سخن گفتن بدون احساس ضعف و انکسار، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و می فرمود: ای مردم! از فرستادگان خدا پیروی کنید.

امام (ع) با این بیان کوتاه از یک طرف جواب سخنان بی اساس مردم را داد و خاطر نشان کرد که ممکن است یک نفر انسان شریف و پاکدل که خدمتگزار دین خداست به عارضه ای مبتلا باشد، همانطور که مؤمن آل فرعون دچار بود، و از طرف دیگر با نقل قضیه مؤمن آل فرعون روحیه یونس را تقویت کرد و به وی فهماند که به سبب عارضه لکه های صورت از مردم کناره گیری مکن و اطمینان و شخصیت خویشتن را از دست مده و همچنان با شهادت به انجام وظایف تبلیغی خود مشغول باش چنانکه مؤمن آل فرعون، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و آنان را به پیروی از انبیای الهی دعوت می نمود، یعنی همانطوری که نقص عضو انگشتان دست، اراده مؤمن آل فرعون را متزلزل نکرد و نتوانست شخصیت معنوی او را در هم بشکند، لکه های صورت نیز نباید اراده شما را تضعیف کند و از انجام وظایف اجتماعیت باز دارد. بیان امام صادق (ع) خاطر پریشان یونس بن عمار را آرام کرد و او را برای تجدید آمیزش با مردم و سازش با محیط، تقویت و تشویق نمود و به شخصیت تزلزل یافته اش قرار و استقرار بخشید.

آری، بیان نافذ مربیان بزرگ در جبران شکستهای روحی افراد و تقویت شخصیت و اراده آنان اثر بسیار درخشانی دارد.

در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق که مورد بحث قرار گرفت، درخواست امام سجاد از پیشگاه خداوند این بود که برای من بین مردم درجه ای را بالا ببر جز آنکه معادل همان درجه، مرا در نفس خودم پست و منحط نمایی. بشرحی که توضیح داده شد نتیجه این دعا مصون ماندن از عجب و خودبزرگ بینی است. در کنار این قسمت از دعای مکارم الاخلاق، قسمت دیگری در کلام امام سجاد آمده که مطلبش از بعد دیگری شبیه به قسمت اول است و در مقابل پروردگار عرض می کند:

و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احداث لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها

بارالها! برای من عز و احترام آشکاری را در جامعه پدید نیاور جز آنکه به اندازه عز ظاهری در ضمیرم ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش نفس خودم به همان مقدار خوار نمایی.

امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق با جمله و اعزنی از پیشگاه باری تعالی برای خود درخواست عزت نموده بود و در سخنرانی نهم راجع به آن بحث شد. در این جمله که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است کلمه عزت نیز آمده، اما به عنوان عز ظاهری. برای اینکه روشن شود عزی که قبلا از پیشگاه باری تعالی درخواست نموده بود با عز ظاهری که هم اکنون مورد بحث است تفاوتی متعددی دارد، لازم است برای آگاهی شنوندگان محترم در اینجا به پاره ای از آن تفاوتها اشاره شود:

۱. عز اولی که امام سجاد (ع) با دعای واعزنی از خداوند درخواست نموده، عز باطنی و درونی است، عزّی است که با روح شخص عزیز آمیخته می شود و در اعماق وجودش جای می گیرد، ولی عز ظاهری احترامی است که مردم نسبت به شخص عزیز معمول می دارند و او را مورد تکریم خود قرار می دهند.

۲. راغب در مفردات قرآن، عز باطنی را چنین معنی کرده، است:

العزّه حاله مانعه للانسان ان یغلب (۲۹۰)

عزت عبارت از حالت معنوی و روحی انسان است که نمی گذارد آدمی در مقابل مال و مقام، شهوت و غضب، جاه و محبوبیت، و دیگر تمایلات نفسانی و شئون مادی مغلوب و مقهور گردد. به عبارت دیگر: شخصی که عزت روحی دارد آنقدر نیرومند و قوی است که در مقابل هوی و خواهشهای نفسانی، شخصیت بزرگ خود را از دست نمی دهد و به پستی و زبونی نمی گراید. اما عز ظاهری عبارت از این است که مردم نسبت به شخصی ابراز علاقه کنند، او را بزرگ بشمرند، و مورد تکریمش قرار دهند، و این با ضعف درونی و پستی روح منافات ندارد.

۳. عز باطنی که افراد با ایمان مکلف اند از پی آن بروند و خویشان را عزیز النفس بار آورند ارزشمند و مهم است که قرآن شریف آن را در ردیف عز خدا و عز پیغمبر ذکر نموده و فرموده است:

لله العزّه و لرسوله و للمؤمنین (۲۹۱)

خداوند عزیز است و پیغمبر اکرم نیز عزیز است و مؤمنین و متدینین هم باید عزیز باشند.

قرآن کریم خداوند را عزیز خوانده و فرموده است:

و هو العزیز الحکیم (۲۹۲)

پروردگار، عزیز و حکیم است.

راغب می گوید:

و العزیز الذی یقهر ولا یقهر (۲۹۳)

عزیز کسی است که مقهور و مغلوب می کند اما خودش مقهور و مغلوب نمی گردد.

او آفریدگار تمام جهان هستی و مالک واقعی همه عوالم وجود است، موجودات، آفریده او هستند و به جبر تکوینی مغلوب و مقهور او. افراد باایمان که خود را بنده و مخلوق او می شناسند فقط او را می پرستند و خود را ذلیل و مقهور او می دانند و بس، و مقابل غیر خدا تن به ذلت و پستی نمی دهند و هرگز مقهور و مغلوب نمی شوند. اما در عز ظاهری لازم نیست که شخص دارای عزت دارای رفعت روح و کرامت نفس باشد، ممکن است کسی از جهتی مورد عزت مردم واقع شود و عملاً او را تکریم و احترام نمایند اما از نظر روحی زبون و فرومایه باشد و برای نیل به تمایلات نفسانی خویش و ارضای غرایز به ذلت تن دهد و پستی را بپذیرد و ارزش انسانی خود را از دست بدهد.

۴. افراد باایمان و عزیز النفس همواره از خدا درخواست دارند که در زمینه عزت نفس دچار کجروی نشوند و به ذلت و زبونی گرایش نیابند زیرا عزت نفس مایه تحکیم انسانیت و تقویت مکارم اخلاق است، و برعکس، ذلت و زبونی، شخصیت انسان را تضعیف می کند و آدمی را به پستی و فرومایگی سوق می دهد. اما در زمینه عزت ظاهری، مطلب بعکس است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند:

و لا تحدث لی عزاً ظاهراً الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها

بارالها! برای من عزت و احترام آشکاری را در جامعه پدید نیاور جز آنکه در ضمیرم به اندازه عز ظاهری ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش خودم به همان مقدار خوار نمایی.

۵. در عزت باطنی، شخص عزیز النفس، خویشتن را عزیز می دارد و بزرگواری خود را حفظ می کند، اما عزیز ظاهری اختیار احترام و تکریمش در دست مردم است، ممکن است روزی فرا رسد که روش مخالفت در پیش گیرند و عزیز امروز را مورد تحقیر و اهانت قرار دهند.

۶. انگیزه افرادی که از پی عز باطنی و کرامت نفس می روند احیای انسانیت است، اینان می خواهند در دنیا بزرگواری زندگی کنند، انسان آزاد باشند، و به بردگی هوی و شهوات خود تن در ندهند، زبان به چاپلوسی و تملق این و آن نکشایند، و خود را ذلیل و خوار نسازند. اما کسانی که افراد را به ظاهر مورد عز و تکریم قرار می دهند ممکن است به انگیزه طمع یا ترس چنین کنند، یا عامل دیگری از علل مادی، آنان را به این کار واداشته باشد. در هر صورت این دو قسم عزت از نظر ارزش بسیار متفاوت اند.

امام سجاد (ع) پس از درخواست عز باطنی و کرامت نفس، به پیشگاه خداوند عرض می کند:

ولا تبتلینی بالكبر

بارالها! به من عزت نفس و کرامت روح عطا فرما، اما به بیماری کبر مبتلایم منما.

دعای صیانت از کبر و بیماری خود بزرگ بینی، پس از عزت نفس از این جهت است که آدمی وقتی دارای کرامت نفس شد و به ارزش انسانی خویش واقف گردید شئون مادی و علائق دنیوی در نظرش کم ارج می آید. به آنها بی اعتنا می شود و خود را بزرگتر از آن می داند که طوق اسارت دنیا را به گردن افکند و برای دست یافتن به تمنیات حیوانی و ارضای غرایز، مرتکب گناه گردد و ارزش انسانی خود را تنزل دهد. اولیای گرامی اسلام، علو همت و بزرگی روح افراد عزیز النفس را در خلال روایات بیان نموده و نتیجه و اثر کرامت نفس را خاطرنشان ساخته اند.

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا (۲۹۴)

امام سجاد (ع) می فرمود: کسی که به بزرگواری و کرامت نفس و شخصیت روحانی نایل آمده است، دنیا و امور دنیوی در نزد او حقیر و ناچیز است.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه (۲۹۵)

آن کس که به بزرگی و کرامت نفس خود باور آورده هرگز آن را با پلیدی گناه، پست و موهون نمی کند.

ملاحظه می فرمایید که عزت نفس و بزرگواری معنوی، آدمی را به گونه ای می سازد که پیرامون معصیت نمی گردد، به شهوات حیوانی و تمایلات نفسانی بی اعتنا می شود و دنیا را با دیده پستی و تحقیر می نگرد. اگر چنین انسانی در راه عزت نفس زیاده روی کند و به افراط گرایش یابد ممکن است رفته رفته مردم را نیز کوچک شمارد، نسبت به افراد جامعه بی اعتنا شود، و آنان را در موقع مراجعه و برخورد با دیده تکبر و تحقیر بنگرد. از این رو امام سجاد (ع) پس از درخواست عزت نفس متوجه خطر بزرگ تکبر می شود و از پیشگاه باری تعالی درخواست می کند که خدایا! در زمینه عزت نفس مرا به کبر و خود بزرگ بینی مبتلا منما. اما خطر عز ظاهری و تکریم آشکار مردم اغفال شدن و گول خوردن است، یعنی انسانی که مورد تکریم مردم قرار می گیرد ممکن است دچار اشتباه شود، عز و احترام آنان را امری پایدار و دائمی تلقی نماید و گمان کند که وضع همیشه به همین منوال خواهد بود و براساس آن تصور نماید و گمان کند که وضع همیشه به همین منوال خواهد بود و براساس آن تصور ناصحیح دچار بلندپروازی شود، حد و ارزش خود را فراموش نماید و بر اثر این غفلت در معاشرت با مردم رفتار نادرستی در پیش گیرد. امام سجاد (ع) برای مصون ماندن از این خطر درخواست می کند: بارالها! برای من هرگز عز آشکاری را پدید نیاور جز آنکه به اندازه همان عز و احترام ظاهری، مرا در نفس خودم ذلیل و خوار نمایی تا موازنه و تعادل درون و برونم را حفظ کنم، حد واقعی خود را از یاد نبرم و روز احترام مردم، از مرز وظیفه شناسی و اخلاق تجاوز ننمایم. اگر در ایام عز آشکار، ذلت درونی تحقق نیابد و آن موازنه و تعادل سودمند برقرار نگردد روزی که مردم از اطراف عزیز ظاهری پراکنده می شوند او در نفس خود گرفتار پستی و خواری می گردد، خویشتن را حقیر و کوچک می یابد، در این موقع خطر فساد اخلاق و اعمال، او را تهدید می کند، ممکن است به کارهای ناروا دست بزند و مردم از شر او در مضیقه و عذاب قرار گیرد.

عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال: من هانت علیه نفسه فلا تامن شره (۲۹۶)

امام هادی (ع) فرموده است: کسی که در باطن، گرفتار خواری و حقارت نفس است از شر و ایمن نیستی و خویشتن را از کارهای ناروای وی مصون و محفوظ مدان.

کسانی که در پرتو مجاهده و کوشش به عز باطنی و شرافت روحی نایل شده اند، خویشتن را انسان واقعی ساخته اند، و از کرامت نفس و معالی اخلاق برخوردار گردیده اند، خدمت به مردم را وظیفه خود می دانند و بدون منت، کارهای بزرگی را انجام می دهند و اعمال پراج خویشتن را به حساب عز انسانی و شرافت نفس می گذارند این درسی است که مولی الموحدين، علی ابن ابیطالب، آن انسان بزرگ، به پیروان خود آموخته است.

ان مکرمه صنعتها الی احد من الناس انما اکرمت بها نفسک و زینت بها عرضک، فلا تطلب من غیرک شکر ما صنعت الی نفسک (۲۹۷)

کار نیکی را که نسبت به یکی از افراد مردم انجام می دهی بی گمان، خود را اکرام نموده ای و با آن کار پسندیده شرافت نفس خویش را زینت بخشیده ای، پس شکر عمل نیکت را که درباره خودت انجام داده ای از غیر خودت طلب منما.

تعالی روح و کرامت خلق افراد شریف النفس آنچنان در ضمیرشان اثر نیکو می گذارد و روحیه آنان را تغییر می دهد که طرز تفکرشان را با اندیشه افراد عادی تفاوت بسیار دارد. اینان خدمتگذاری به مردم را از دیدگاه مخصوص به خود می نگرند و بر وفق نگرشی که دارند عمل می کنند.

عن علی علیه السلام قال: الکریم یری مکارم افعاله دیناً علیه یقضیه (۲۹۸)

علی (ع) فرموده: شخص کریم، کرایم اعمال خود را همانند دینی می داند که بر ذمه اوست و باید آن را ادا نماید. عز و محبوبیت ظاهری که بر اثر علل و رویدادهایی نصیب انسان می شود از نعمتهای خداوند است، کسی که از آن نعمت برخوردار می گردد هر چند مدتش کوتاه باشد باید از آن نعمت قدرشناسی کند و به وظیفه دینی و عقلی خود عمل نماید، توجه کند که این نعمت همانند دیگر نعمتهای دنیا موقت و زودگذر است، از ابتدا باید به فکر زوال آن نعمت باشد، از خداوند بخواهد که معادل عز ظاهری، او را پیش نفس خودش کوچک و ذلیل نماید تا به موازات عز ظاهری ذلت باطنی را در خود احساس کند و این دو به موازات یکدیگر در وجودش استقرار یابند، چنین عزیزی که در کنارش احساس ذلت است مایه غرور نمی شود و همواره به خاطر دارد که ممکن است با یک تحول کوچک وضع دگرگون گردد و عز ظاهری به ذلت باطنی مبدل شود.

ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن - در برومندی ز قحط برگ و بار اندیشه کن

از نسیمی دفتر ایام برهم می خورد - از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن

علاوه بر دعا باید عقل را به کار اندازد، مال اندیش و روشن بین باشد، از نیروی خرد، آنطور که باید، استفاده کند، و با راهنمایی آن خط مشی خود را در ایام عز ظاهری ترسیم نماید.

عن علی علیه السلام قال: کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک (۲۹۹)

علی (ع) فرموده است: عقل واقع نگر که راههای هدایت و ضلالت را در مسیرت روشن می کند و حق را به تو ارائه می نماید ترا کفایت می کند.

عقل به عزیز ظاهری می گوید در ایام عزت، هر قدر می توانی نسبت به مردم متواضع باش و با فروتنی بذر دوستی و محبت در دل آنان بیفشان، عقل می گوید از فرصت محبوبیت استفاده کن، به مردم احسان نما، حوایجشان را برآور، مشکلاتشان را حل کن، و موجبات آسایش فکر و رفاه آنان را فراهم بنما. عقل مدبر و مال اندیش می گوید اگر خدمتی برای مردم انجام دادی به رخشان مکش، منت بر سرشان مگذار، آبروی آنان را مبر، و با این کار ناروا عمل خود را باطل منما، و خلاصه، عزیز ظاهری باید با دلالت و راهنمایی عقل روشن بین قدم بردارد تا در آینده دچار ندامت نشود.

عن علی علیه السلام قال: ادل شیء علی غزاره العقل حسن التدبیر (۳۰۰)

علی (ع) فرموده است: بهترین دلیل بر روشن بینی عقل، تدبیر و مآل اندیشی است.

این جمله از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند: بارالها! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از هدایتی شایسته و بر وفق صلاح، بهره مند فرما، هدایتی که آنقدر مفید و سعادت بخش باشد که من آن را با هیچ چیز عوض نکنم و بدلی به جای آن انتخاب ننمایم.

برای روشن شدن معنای سخن امام (ع) لازم است درباره دو کلمه که در این عبارت آمده بحث شود: یکی کلمه هدایت است و آن دیگر کلمه صالح. تمام آفریده های جهان هستی عموماً و انواع حیوانات روی کره زمین خصوصاً از هدایت تکوینی ذات اقدس الهی برخوردارند و در پرتو آن هدایت حکیمانه است که هر موجودی مسیر صحیح خود را می پیماید، و نظم حیرت زای جهان بر اثر آن باقی و برقرار است. زنبور عسل، این موجود زنده کوچک و نافع، با هدایت تکوینی، زندگی جمعی خود را اداره می کند، با هم کندو می سازند، مقررات داخلی کندو را می دانند و عملاً رعایت می نمایند. کارگران کندو از پی شیره گل می روند، غذای اعضای کندو را ذخیره می نمایند، اصول بهداشت در آن محیط کاملاً رعایت می شود، و اگر یکی از اعضای کندو از برنامه خود تخلف کند مورد موآخذه و کیفر قرار می گیرد. تمام انواع حیوانات برای تأمین زندگی خود و فرزندان خویش از هدایت تکوینی برخوردارند و با همان هدایت، صلاح و فساد را می شناسند و بزندگی خویشتن ادامه می دهند. انسان نیز در بعد حیوانی دارای هدایت تکوینی است، معده و روده با هدایت تکوینی غذا را هضم و جذب می نمایند، کبد با هدایت تکوینی کارهای بهت آور خود را در بدن انجام می دهد، رحم با هدایت تکوینی بچه می سازد، اعصاب با هدایت تکوینی وظایف دقیق حس و حرکت را انجام می دهند، و خلاصه، آدمی در جنبه حیوانی همانند دیگر حیوانات از هدایت تکوینی استفاده می کند، ولی برای وظایف انسانی و شئون معنوی نیاز به هدایت تشریعی و قوانین موضوعه دارد و از این رو خداوند در هر زمان پیمبرانی را مبعوث فرموده تا مقررات الهی را که هدایت تشریعی ذات اقدس اوست به مردم بگویند و آنان را به اطاعت از آن قوانین سعادت بخش دعوت نمایند. پیروان مکتب پیمبران الهی و همچنین اکثریت قریب به اتفاق جامعه شناسان و دانشمندان بزرگ بشر وجود قوانین و مقررات موضوعه را برای حفظ نظم و تعیین حدود و حقوق افراد جامعه بشر ضروری و لازم دانسته اند، فقط عده معدودی از غربی ها قوانین موضوعه را در زندگی انسانها غیر ضروری شناخته و بعضی آن را با آزادی طبیعی انسان را به نحو مرمت ناپذیری ویران کرده است، دیگری می گفت که: طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می تواند بدون کمک قانون، نظم را نگه دارد، اگر هم قوانین ملغی شود عقل و خلق و خوی انسان به نحو بی سابقه و بی مانندی می شکفت. دیگری می گفت: هیچ قانونی در نظر من جز قانون طبیعت خود من محترم نیست و حق همان چیزی است که فقط بر قانون اساسی خود من مبتنی باشد. (۳۰۱)

مخالفین قوانین موضوعه این قبیل سخنان را گفته اند ولی نظریه آنان از دیدگاه علمی دانشمندان و همچنین از جهت ضرورت اجتماعی، غیر قابل اعتنا تلقی شده است. نه تنها برای نظم زندگی اجتماعی انسان قوانین و مقررات موضوعه لازم است بلکه برای حسن اجرای قانون نیز وجود حکومت ضروری است؛ باید در مملکت قدرتی وجود داشته باشد که بر اعمال مردم نظارت کند، اگر مشاهده نمود کسی از مرز قانونی خود فراتر رفته و به حقوق دیگران

تجاوز نموده است، آن قدرت مداخله نماید، متجاوز را به مرز خود برگرداند و او را به تناسب تخلفش کیفر نماید، و این مطلب نیز در روایات اولیای اسلام آمده که در اینجا بعضی از آن احادیث ذکر می شود:

عن علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال: انا لانجد فرقه من الفرق ولا مله من الملل بقوا وعاشوا الا بقیم و رئیس ولما لا بد لهم منه فی امر الدین و الدنیا (۳۰۲)

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرموده: ما در طول تاریخ بشر طایفه ای از طوایف بشری و ملتی از ملل جهان نمی یابیم که باقی و پایدار مانده و به زندگی اجتماعی خویش ادامه داده باشند مگر آنکه دارای حکومت و سرپرستی بوده اند و از ناحیه آن سرپرست ضروریات دینی و دنیوی آنان که مربوط به شأن حکومت بوده تأمین گردیده است.

عن علی علیه السلام قال: و انه لابد للناس من امیر بر او فاجر (۳۰۳)

علی (ع) فرموده: جوامع بشری ناگزیرند از اینکه امیر و فرمانروایی داشته باشند، خواه آن فرمانروا شخصی صالح و نیکوکار باشد، خواه ناصالح و بدکار.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثه یفزع الیهن فی امر دنیا هم و آخرتھن، فان عدموا ذلک کانوا همجاً: فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طبیب بصیر ثقه (۳۰۴)

امام صادق (ع) فرمود: تمام جوامع بشری به سه گروه نیاز دارند و برای تنظیم دنیا و آخرت خویش باید از آنان یاری بخواهند: اول به فقیهی احتیاج دارند که از علم آگاهی داشته و همچنین از ورع و تقوا برخوردار باشد، دوم به فرمانروا و حکومتی نیاز دارند که خیرخواه جامعه باشد و مردم او امرش را مورد اطاعت و اجرا قرار دهند. سوم به طبیبی نیازمندند که در امر پزشکی بصیر و آگاه بوده و بعلاوه مورد وثوق و اطمینان مردم باشد.

وجود حکومت، هر چند جائز باشد، موجب نظم و آرامش اجتماع است و نبودن حکومت، مایه فتنه و فساد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: الامام الجائر خیر من الفتنه فکل لا خیر فیه (۳۰۵)

رسول اکرم فرموده: پیشوا و زمامدار جائر و ستمکار بهتر از فتنه و فساد است گرچه این هر دو فاقد خیر و خوبی هستند.

حضرت رضا (ع) درباره حکومت اسلامی و وجود اولوالامر به منظور مراقبت در اجرای تعالیم الهی و قوانین اسلامی چنین فرموده است:

ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا یتعدوا ذلک الحد لما فیه من فسادهم لم یکن یثبت ذلک و لا یقوم الا بان یجعل علیهم فیه امیناً یمنعهم من التعدی والد خول فیما حظر علیهم لانه لولم یکن ذلک لکان احد لا یتربک لذته و منفعتہ بفساد غیره فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام (۳۰۶)

وقتی مردم در حد و مرز معینی توقف داده شدند و امر شد که از حد تعیین شده فراتر نروند زیرا تجاوز از حد مقرر به فساد و تباهی آنان می انجامد، این امر حیاتی، یعنی رعایت حدود تثبیت نمی شد و قوانین برپا نمی گردید مگر

آنکه امینی بر مردم گمارده شود که از تعدی و تجاوزشان بازدارد و نگذارد در منطقه ممنوعه وارد شوند، چه اگر این کار تحقق نمی یافت هیچکس به طور طبیعی حاضر نبود لذت و سود خویشتن را به رعایت زیان و فساد دگران ترک گوید. از این رو حضرت باری تعالی به آنان سرپرستی قرار داد که مانع فسادشان گردد و حدود الهی را که قوانین کیفری شرع مقدس است در مورد بزهکاران به موقع اجرا بگذارد.

اگر آفریدگار حکیم، انسانها را خودکفا و بی نیاز از قوانین تشریعی و حکومت مجری قانون خلق کرده بود، حتماً آنان را در زندگی به حال خودشان وامی گذارد و هرگز پیمبران را مبعوث نمی نمود و کتب سماوی را، که حاوی قوانین تشریعی است، نازل نمی فرمود، و برای نظارت در حسن اجرای آن قوانین، انبیا را مأمور نمی ساخت. ارسال رسل و فروفرستادن کتب آسمانی از طرف خالق حکیم، خود دلیل واضحی بر نیاز انسانها به قوانین تشریعی و حکومت مجری قانون است.

در جمله ای که از دعای مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز است، امام سجاد (ع) از هدای صالح سخن گفته و از پیشگاه الهی درخواست نموده که او را هدایت بهره مند نماید. برای اینکه هدای صالح که محتوای قوانین تشریعی خداوند است واضح گردد لازم است قبلاً درباره منشأ و سرچشمه قوانین بشری به اختصار صحبت شود. از روزگاران گذشته تا امروز سرچشمه قوانین و مقررات در بعضی از جوامع بشری آداب و رسومی بوده که از نسلهای قبل به نسلهای بعد منتقل شده و در نسل کنونی به جای مانده است. در هر عصر، مردم بر طبق آن رسوم عمل می کردند و معیار خوب در نظر آنان مطابقت با آن آداب بوده و بد ناهمبختی با آن. در این قبیل جوامع ممکن است قسمت مهمی از آن رسوم به صلاح زندگی مادی مردم باشد، اما قسمتی از آن که بر اثر جهل و نادانی پایه گذاری گردیده و مردم گرفتار آن شده اند قطعاً ناروا و مذموم است، مثل زنده به گور کردن نوزادان دختر که در عصر جاهلیت معمول بوده. مردم آن عصر طبق رسوم عادی اجتماعی، این عمل زشت را پذیرفته بودند، اما این عمل از نظر انسانی و وجدانی عملی ظالمانه و ناروا و از نظر اجتماعی برهم زدن موازنه و تعادل وجود مرد و زن در اجتماع است و این هر دو، ضرر و زیان بزرگ دربردارد. بنابراین مقررات ناشی از آداب و رسوم جاهلانه نمی تواند آدمی را از هدای صالح و راهنمایی سعادت بخش برخوردار نماید.

در کشورهایی که با رژیم استبدادی و حکومت فردی اداره می شوند شخص مستبد با زور و قدرت، مردم را اسیر گرفته و ظالمانه بر آنان حکومت می کند، مقررات جاری مملکت عبارت از تصمیمات خودسرانه است که فرد مستبد طبق نظر شخصی اتخاذ نموده و از مردم خواسته است آن را به نام قانون بپذیرند و به موقع اجرا بگذارند.

محیط استبدادی بمراتب بدتر از محیطی است که طبق آداب و رسوم در آن عمل می شود زیرا در شرایط استبداد، گاهی با کوچکترین مستمسک حیات شخص در معرض خطر قرار می گیرد و به زندگیش خاتمه داده می شود یا مانند یک حیوان با زنجیرش می بندند و در زندان آنقدر می ماند تا بمیرد، و در هر حال، این قبیل قوانین هم هرگز برای جامعه سعادت بخش نخواهد بود و نمی تواند هدای صالح به بار آورد.

سرانجام، مردم جهان از ستمهای زمامداران مستبد و حکومتهای خود کامه به جان آمدند، انقلابها کردند، کشته ها دادند، تا مردم کشورها یکی پس از دیگری به آزادی نایل گردیدند و حکومت مردم بر مردم را پایه گذاری کردند.

چنین حکومتی آرزوی تمام مردم جهان است و دیر یا زود همه مردم به آن نایل خواهند شد. در جوامعی که دموکراسی حاکم است، منشأ قدرت، مردم اند و اختیار عزل و نصب حکام و زمامداران در دست آنان است، مردم اند که می توانند اشخاص را بر کرسی قدرت به زیر آورند. بدین تردید، حکومت مردم بر مردم از نظر آزادی و ارزشهای انسانی دارای مقام رفیعی است و نمی توان آن را با حکومتهای استبدادی مقایسه نمود ولی این بدان معنی نیست که دموکراسی از جمیع عیوب و نقایص منزّه است، بلکه در آن نیز کمبودهایی وجود دارد و افراد فهمیده و دانا از آن کمبودها رنج می برند. با توجه به اینکه در حکومت آزاد معیار پیروزی نامزدها اکثریت آراست، این نتیجه به دست می آید که معلومات و اطلاعات اقلیت تحصیلکرده در گزینش افراد شایسته و لایق نقش موثر و اختصاصی نخواهد داشت. نقص دیگر حکومت آزاد این است که نمایندگان مردم، موظف اند همواره در وضع قوانین، توجه خود را به خواسته های اکثریت معطوف دارند و به تمایلات آنان جامه قانون بپوشانند، هر چند خواسته اکثریت بر وفق مصلحت و به خیر و سعادت مردم نباشد. می دانیم که خواسته انسانها همیشه و همه جا با صلاح و سعادت آنان منطبق و هماهنگ نیست، گاهی جامعه مانند فرد تحت تاثیر غرایز نیرومند قرار می گیرد، دچار هوی پرستی می شود، از واقع بینی و مصلحت اندیشی باز می ماند، به گمراهی و انحراف گرایش می یابد و خواستار چیزی می شود که برای او مضر و زیانبار است. اگر نمایندگان مجلس قانونگذاری تحت تاثیر تمایلات خلاف مصلحت اکثریت قرار گیرند و خواسته ناروای آنان را به صورت قانون تصویب نمایند و دولت به اجرای آن مکلف گردد طولی نمی کشد که عوارض شوم آن بروز می کند و مردم با نتایج زیانبار و احياناً خطرات جبران ناپذیرش مواجه می گردند. این قبیل قوانین در کشورهای غرب نمونه هایی دارد و عوارض شومی به بار آورده و در اینجا برای مزید اطلاع شنوندگان به بعضی از آنها اشاره می شود:

در آخر کتاب حکومتی به دست مردم که اداره مهاجرت و تابعیت دادگستری ایالات متحده آمریکا تهیه نموده و به زبانهای متعدد ترجمه و توزیع شده است، فصل مخصوصی تحت عنوان مواد اصلاحی قانون اساسی باز شده که در آخر فصل موارد اصلاح قانون اساسی آمریکا بیان گردیده است، از آن جمله درباره نوشابه های الکلی چنین آمده است: ماده ۱۸، بند ۱: یک سال پس از تصویب این ماده تولید و فروش و حمل مشروبات مسکره در داخله و ورود آنها به کشور و صدور آنها از ایالات متحده و کلیه مناطق و سزمینهایی که تحت حاکمیت ایالات متحده آمریکاست، به منظور شرب ممنوع خواهد بود.

بند ۲: به کنگره و به هر یک از ایالات متحده آمریکا مشترکاً اختیار داده می شود که به وسیله وضع قوانین مقتضی، مقررات این ماده را به موقع اجرا بگذارند (۳۰۷).

قطعاً قانون منع تهیه و توزیع نوشابه های الکلی و همچنین منع ورود آنها از خارج به نفع ملت آمریکا بود، ولی این قانون بر قشر وسیع مشروبخوارن گران آمد، لب به اعتراض گشودند و سرانجام، فشار موکلین موجب شد که قانونگذاران، ماده ۱۸ قانون اساسی را با تصویب ماده ۲۱ الغا نمایند.

ماده ۲۱، بند ۱: ماده ۱۸ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا بدین وسیله ملغی شود (۳۰۸).

هوای نفس و تمنیات مردم لذت گرا خیر و صلاح جامعه را پایمال نمود و بر اساس حکومت مردم بر مردم، قانونگذاران آمریکا ناچار شدند قانون منع تهیه و توزیع نوشابه های الکلی را الغا نمایند و مشروب سازی و میگساری را بلامانع اعلام دارند. بعضی از کشورهای اروپایی نیز بر مبنای حکومت مردم بر مردم، آزادی بیش از حد روابط دختران و پسران و همچنین انحراف جنسی آنان به موجب قانون مجاز و ممضی شناخته شد و بر اثر این اشتباه بزرگ، نسل جوان به فساد اخلاق کشیده شد و در مسیر سقوط و تباهی قرار گرفت. در حدود سی سال قبل در سوئد قانون آزادی جنسی زن و مرد را وضع نمودند و حتی دستور دادند در مدارس، مسائل جنسی تدریس و بحث شود تا نتایج شوم آن آشکار گردید، فساد آنقدر بالا گرفت که از طرف مجلس کمیونی مأمور شد علل این فسادها را بررسی نماید. پس از مدتها تحقیق گزارش دادند که قانون بیست سال قبل باعث این جنایت شده و ما اگر بیست سال تمام کار کنیم نمی توانیم مفسد این قانون غلط را از میان برداریم و آن را اصلاح نماییم (۳۰۹).

نتیجه آنکه قوانین و مقررات در کشورهای آزاد تابع خواسته مردم است و چون مردم در پاره ای از مواقع تحت تاثیر هوای نفس و تمایلات زیانبار خود قرار می گیرند، از این رو نمی توان گفت که قوانین موضوعه در کشورهای آزاد همیشه و در تمام موارد با مصلحت مردم منطبق است و راه صحیح و سعادت بخش را به جامعه ارائه می نمایند.

اما قانونگذار، در اسلام، ذات اقدس الهی است. خداوند که بشر را آفریده است می داند که چه آفریده و مخلوقش دارای چه مزایا و خصوصیات است. او به تمام پنهان و آشکار آفریدگان خود عالم است، خیر و شر او را می شناسد، و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهی کامل دارد. هدف باری تعالی در قانونگذاری هدایت مردم و ارائه راه سعادت آنان است، می خواهد با تعالیم خود بشر را انسان بسازد و استعدادهای نهفته اش را از قوه به فعلیت بیاورد، او را از بندگی هوی و شهوات آزاد نماید و به اخلاق انسانی و سجایای بزرگ متخلفش گرداند و راه تعالی و تکامل را به رویش بگشاید. در قانونگذاری الهی نه آداب و رسوم پدران و اجداد مردم اثری دارد، نه تصمیمات مستبدانه افراد خودسر و زورگو در تشریع قانون تحولی به وجود می آورد، و نه هوی و خواهشهای نفسانی اکثریت جامعه می تواند در قانونگذاری الهی اثری بگذارد. مقررات تشریعی پروردگار حکیم بر اساس حکمت و به منظور اتمام حجت است. خدا می خواهد با وضع قوانین و مقررات دینی، مردم را هدایت نماید، راه حق و باطل را به آنان ارائه کند و موجبات تعالی و تکاملشان را از جمیع جهات فراهم سازد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این واقعیت سعادت بخش و انسان ساز را که در قانونگذاری اسلام نهفته است ضمن تشریح واضحی که برای تمام مردم قابل فهم است با عبارتی کوتاه و جامع بیان فرموده است:

یا عباد الله انتم کالمرضى و رب العالمین کالطبيب فصلاح المرضى فیما یعلمه الطبيب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المريض ویقترحه الا فسلموا لله امره تکنونو من الفائزین (۳۱۰)

رسول گرامی فرموده است: ای بندگان خدا! شما همانند بیمارانید و پروردگار عالمیان مانند طبیب، خیر و صلاح بیماران در آن چیزی است که مریض میل دارد و آن را برای خود انتخاب می نماید، تسلیم امر الهی شوید تا از گروه نجات یافتگان باشید و پیروز گردید.

این روایت روشن‌گر تفاوت قانونگذاری نمایندگان مردم در کشورهای آزاد و قانونگذاری باری تعالی در تعالیم دینی است. در این حدیث، مصلحت اندیشی طبیب در مقابل تمایلات مریض قرار داده شده است. اگر برنامه ریزی دوا و غذا و پرهیز بیمار در اختیار طبیب عالم و آینده نگر قرار گرفته باشد نتیجه آن بهبود و نجات یافتن بیمار است زیرا طبیب در همه دستورهای عالمانه خود، چه دستورهای منفی و چه مثبت به مصلحت بیمار و سلامت او توجه دارد و او را از هر نوع غذا و میوه ای که برای او مضر باشد منع می نماید هر چند که طبع مریض به آنها راغب و مایل باشد. اگر بیمار، برنامه عمل و پرهیز را خود در دست گیرد و بخواهد آن را طبق میل خویش طرح نماید، نتیجه کار منفی خواهد بود، زیرا او مرض را نمی شناسد، از صلاح و فساد مزاج خویش آگاهی ندارد، خودسرانه از پی هوای نفس و تمایلات درونی خویشتن می رود، از خوردنی ها و نوشیدنی های مضر پرهیز نمی کند و بر اثر آن مرض تشدید می شود و ادامه می یابد. به شرحی که توضیح داده شد در حکومت مردم بر مردم، نمایندگان مجلس گزیدگان مردم و مجری منویات موکلین خود هستند، باید خواسته مردم مخالف صلاح و سعادت آنان باشد اما قانونگذار بر اثر فشار افکار عمومی ناچارند از مصلحت چشم پوشی کنند و خواسته اکثریت را تصویب نمایند. در تعالیم دینی، قانونگذار، خداوند حکیم است، خداوندی که آفریدگار مردم و مالک واقعی آنان است، پروردگاری که همه بندگان او هستند و خواهشهای نفسانی آنان کمترین اثری در ذات اقدس او ندارد. عنایت الهی در وضع قوانین تشریعی آن است که حجت بر مردم تمام شود، هدایت را از گمراهی تمیز دهند، راه صلاح و رستگاری را بشناسند و با پیمودن آن موجبات تعالی خویش را فراهم آورند و برای آنکه در این مسیر با موانع منحرف کننده مواجه نشوند و مسیر را به سلامت طی کنند قانونگذار، هر قسم کامیابی و لذتی را که موافق هوای نفس و مخالف صلاح و سعادت باشد ترسیم نموده و آنان را از اقناع آن تمایلات جدا بر حذر داشته است و ضمناً تأکید فرموده است که به آنچه که دستور داده شده عمل کنید و در مقابل آن دستور، اظهار نظر ننمایند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: قال الله عزوجل یابن آدم اطعنی فیما امرتک ولا تعلمنی مایصلحک (۳۱۱)

ای فرزند آدم! آنچه را که به تو امر کرده ام اطاعت نما و چیزی که تو را اصلاح می کند و مایه سعادتت می شود به من اعلام منما که خداوند به آنچه مایه خوشبختی و بدبختی انسانهاست آگاه و باخبر است.

همانطور که به کار بستن دستورهای سلامت بخش و مصلحت آمیز طبیب مستلزم آن است که بیمار به خوردن داروهای ناگوار و غیرمطبوع تن در دهد و از خوردن غذاها و میوه های مطبوع و گوارا که برای او مضر است و موجب تشدید مرض می شود پرهیز نماید همچنین اطاعت از تعالیم مصلحت آمیز و انسان ساز باری تعالی مستلزم آن است که شخص مکلف از طرفی خویشتن را برای تحمل زحمت و مشقت انجام فرایض و تکالیف دینی مهیا نماید و آنها را عمل کند و از طرف دیگر هوای نفس خود را محدود کند و از اعمالی که مطبوع طبع حیوانی و موافق شهوات نفسانی است اما قانونگذار آنها را گناه شناخته خودداری نماید.

علی (ع) در این باره حدیثی از رسول گرامی ضمن یکی از خطب خود روایت نموده و در ذیل آن، خود آن حضرت با عبارتی کوتاه حدیث پیمبر را توضیح داده است.

فان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يقول: ان الجنة حفت بالمكاره و ان النار حفت بالشهوات. و اعملوا انه ما من طاعه الله شىء الا ياتى فى كره و ما من معصيه الله شىء الا ياتى فى شهوة (۳۱۲)

رسول گرامی فرموده: بهشت جاودان محفوف به ناملایمات و کارهایی است که خوشایند طبع آدمی نیست، اگر گرد دوزخ را شهوات حیوانی و لذایذ کامرانی احاطه نموده است. سپس خود آن حضرت فرموده: هیچیک از اوامر الهی اطاعت نمی شود مگر با کراهت طبع و بی میلی و هیچیک از معاصی باری تعالی انجام نمی پذیرد مگر با زعبت و میل طبع و خشنودی و شهوت.

مردم به طبع حیوانی و کشش غرایز کور و بی شعور در جلب لذایذ و اقناع تمایلات خویش طالب آزادی مطلق و بی قید و شرطاند، می خواهند شهوات خود را آنطور که میل دارند اقناع نمایند و از لذایذ برخوردار گردند اما آیین الهی در برنامه انسان سازی، غرایز را تعدیل نموده و لذتخواهی و اعمال شهوات را محدود ساخته و مردم را از کامیابی های زیانبار و خلاف مصلحت برحذر داشته است. در این تضاد درونی و کشمکشهای باطنی اغلب موارد، کم و بیش، طبیعت بر مصلحت غلبه می کند، افراد زیاده تری از پی ارضای تمنیات خود می روند و از اطاعت حضرت باری تعالی سر باز می زنند و عده معدودی مطیع کامل حضرت حق اند و دین خدا را به تمام معنی به کار می بندند. از آنچه مذکور افتاد کلام امام سجاد علیه السلام که در مقام دعا در پیشگاه الهی عرض کرده بود روشن گردید:

و متغنی بهدی صالح

بارالها مرا از هدایتی که صالح و شایسته و از هر نقص و عیبی مبری باشد برخوردار فرما، هدایتی که متکی به مقررات ناشی از آداب و رسوم است شایستگی و صلاحیت کامل ندارد، زیرا اعمال ناروایی مثل زنده به گور کردن نوزادان دختر از آداب و رسوم جاهلیت بوده است. هدایتی که متکی به مقررات استبدادی باشد راهنمایی صحیح و شایسته نیست زیرا شخص مستبد در وضع مقررات، به منافع خود می اندیشد نه به صلاح و سعادت مردم. مقررات و قوانین موضوعه در کشورهای آزاد نیز سعادت انسانها را از جمیع جهات تأمین نمی کند زیرا از بعضی از جهات تأمین نمی کند زیرا بعضی از قوانین که خواسته مردم است از هوای نفس و تمایلات مضر آنان سرچشمه می گیرد و آن نیز برای تعالی و تکامل آدمی زیانبار و مضر است. فقط هدایتی می تواند تمام جهات را در نظر بگیرد و به سعادت واقعی و صلاح حقیقی منجر گردد که قانونگذارش ذات اقدس الهی باشد. چه آن ذات مقدس به تمام تمایلات انسان واقف است و تمام مصلحت آدمی را می داند و تحت تاثیر هوی و تمایلات این و آن نیست. خداوند که وضع قانون می کند متوجه جمیع مصالح است و هدایت صالح را به مردم ارائه می نماید. هدایت قرآن که امام سجاد (ع) درخواست دارد و خداوند با کلمات خاصی صالح بودن هدایت قرآن و هدایت نبی معظم را خاطرنشان ساخته است.

در یک جا می فرماید:

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (۳۱۳)

این کتاب مقدس مردم را به استوارترین قوانین و محکمترین اساس، هدایت و راهنمایی می نماید.

در جای دیگر فرموده است:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق (۳۱۴)

خداوند پیغمبر خود را برای هدایت مردم و ارائه دین حق فرستاده، یعنی دینی که مقررارش بر وفق عقل و مصلحت و مایه تعالی و تکامل انسانهاست. انسان آگاه و بیدار دل برای نیل به هدایت صالح باید در درجه اول مجاهده کند و با سعی و کوشش راه کمال خود را بشناسد و به وظایف خویش در پیمودن آن راه واقف گردد. پس از آنکه راه صلاح و سعادت را شناخت در آن قدم بگذارد و با منتهای جدیت آن را پیמاید و مدارج کمال را یکی پس از دیگری احراز نماید. البته چنین انسان سعادت خواه و تعالی طلب هرگز راه کمالی را که یافته از دست نمی دهد و صراط مستقیم هدایت را ترک نمی گوید و آن را با کمال جدیت و استقامت می پیماید و با راه دگری تبدیل نمی کند و سرانجام با پیمودن آن راه به پیروزی نهایی و موفقیت بزرگ نایل می گردد. در قرآن شریف درباره این گروه فرموده است:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلاخوف علیهم ولا هم یحزنون (۳۱۵)

آنانکه گفتند: آفریدگار و مالک حقیقی ما خداوند است و بر این سخن ثابت و پایدار ماندند بر آنان هیچ بیم و اندوهی نخواهد بود.

عن علی علیه السلام قال: قلت یا رسول الله اوصنی، قال: قل ربی الله ثم استقم (۳۱۶)

علی علیه السلام می گوید: به رسول اکرم عرض کردم به من توصیه و سفارشی بنمایید. فرمود: بگو مالک من ذات اقدس الهی است و از پی این گفته پایداری و استقامت کن.

کسانی که در صدر اسلام دعوت رسول گرامی را استجابت نمودند و به هدایت صالح و پاک الهی دست یافتند و عقیده پاک و مقدس خویش را به شرک و انحراف تعویض ننمودند سرانجام به پیروزی بزرگ نایل گردیدند و در پرتو استقامت و پایداری خویشان بسیاری از مردم جهان را به تعالیم حیات بخش اسلام متوجه ساختند و موجبات رستگاری و سعادت آنان را فراهم آوردند.

۱۵- وَ طَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أَرْيَغُ عَنْهَا، وَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای مکارم الاخلاق به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) به پیشگاه باری تعالی عرض می کند: بارالها! مرا آنچنان از راه حق بهره مند و مستفید فرما که هرگز آن را ترک نگویم و به انحراف نگیریم.

راه حق که در دعای امام سجاد علیه السلام آمده، همان صراط مستقیمی است که در آیات و روایات، مکرر از آن نام برده شده است. صراط مستقیم دو شاخه دارد: یکی شاخه هدایت تکوینی باری تعالی که تمام موجودات ارضی و سماوی از آن برخوردارند، و آن دیگر شاخه هدایت تشریعی خداوند که توسط پیمبران الهی برای انسانها فرستاده شده است. هدایت تکوینی که صراط مستقیم جمیع موجودات است و به جبر اجرا می شود راه تعالی و تکامل همه آنهاست و خداوند در قرآن شریف ضمن یکی از آیات، هدایت تکوینی جنبندگان را ذکر نموده و فرموده است:

ما من دابه الا هو آخذ بناصيتها. ان ربي على صراط مستقيم (۳۱۷)

هیچ حیوان جنبنده ای نیست مگر آنکه آفریننده توانا مالک و صاحب اختیار آن است و بر آن قاهر و غالب است و خداوند در تدبیر و اداره امور آنها بر صراط مستقیم است و کمترین اعوجاج و انحرافی در برنامه ذات اقدس او نیست.

هدایت تشریعی نیز صراط مستقیم آدمیان و راه تعالی و تکامل آنان است، با این تفاوت که بشر به مشیت حکیمانه باری تعالی مختار آفریده شده و در قبول و رد آیین الهی آزاد است:

فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر (۳۱۸)

هر که می خواهد دعوت پیامبر را اجابت کند و به او ایمان بیاورد و هر که می خواهد از آن اعراض کند و به کفر گرایش یابد.

مأموریت پیشوای بزرگ اسلام آن بود که دین حق را به قوم خود ابلاغ کند، آیین باری تعالی را که صراط مستقیم است به مردم ارائه نماید و از آنان بخواهد که از راهش پیروی کنند و موجبات رستگاری و سعادت خویش را فراهم آورند.

و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله (۳۱۹)

این صراط مستقیم من است، از آن تبعیت کنید و پیرو راههای باطل نباشید که نتیجه اش پراکندگی و باز ماندن از راه حق و حقیقت است.

ممکن است برای بعضی از شنوندگان این سؤال پیش آید که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مطیع بی قید و شرط اوامر الهی است و همواره راه حق و صراط مستقیم را می پیماید، چطور در دعای مکارم الاخلاق از خداوند درخواست می کند که مرا از راه حق متمتع و بهره مند نما. از این سؤال مهمتر آن است که تمام ائمه معصومین علیهم السلام در شبانه روز چندین بار نماز واجب و مستحب می خواندند و در ضمن سوره حمد مکرر می گفتند:

اهدنا الصراط المستقيم (۳۲۰)

خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما.

مگر ائمه طاهرين در راه حق و صراط مستقیم نبودند که از پیشگاه الهی آن را درخواست داشتند؟ پاسخ این پرسش در بعضی از روایات آمده است، و در اینجا برای روشن شدن مطلب دو روایت ذکر می شود. امام حسن عسکری (ع) از آبا و پدران گرامی خود، از علی ابن ابیطالب علیه السلام حدیث نموده است که فرمود:

فی قوله اهدنا الصراط المستقيم قال: ادم لنا توفيقك الذي به اطعناك فيما مضى ايامنا حتى نطيعك كذلك في مستقبل اعمالنا (۳۲۱)

در معنای اهدنا الصراط المستقیم فرمود: بارالها! توفیق خود را برای ما مستدام بدار که توفیقی که در پرتو آن ترا در ایام گذشته اطاعت نمودیم با همان توفیق در آینده عمرمان نیز ترا مطیع و فرمانبر باشیم.

قال جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی قوله عزوجل اهدنا الصراط المستقیم قال، یقول: ارشدنا الی صراط المستقیم، ارشدنا للزوم الطریق المودی الی محبتک، والمبلغ الی دینک، والمانع من ان نتبع اهواءنا فنعطب اونا بآرائنا فنهلك (۳۲۲)

امام صادق (ع) فرمود: گوینده از خدا می خواهد که ما را به صراط مستقیم، هدایت نما، ما را ملازم راهی قرار ده که منجر به محبت و دوستی تو می شود، دین ترا به ما ابلاغ می نماید، و مانع آن است که از هوای نفسمان پیروی کنیم و معذب شویم یا به رأی خود عمل نماییم و تباه و هلاک گردیم.

از این دو روایت، پاسخ آن پرسش روشن می شود. افراد با ایمان با آنکه در صراط مستقیم اند همه روزه از پیشگاه خدا درخواست می کند که: بارالها! ما را به راه مستقیم هدایت فرما و توفیق خود را نسبت به ما مستدام بدار، یعنی همانطور که در گذشته با عنایت معنوی تو صراط هدایت را پیمودیم همچنین موفقمان بدار که در آینده نیز حمایت بهره مند باشیم و فیضت هرگز از ما منقطع نشود.

برای آنکه مطلب هر چه بهتر روشن گردد ذکر مثلی در اینجا بموقع است. لامپ برای آنکه روشن شود نیازمند به نیروگاه برق است، باید از آن کارخانه نیروی برق دریافت کند تا روشن شود، ولی این نیاز بدان معنی نیست که وقتی روشن شد احتیاجش پایان می یابد، بلکه لامپ برای روشن شدن و روشن ماندن، هر لحظه نیازمند نیروی برق جدید است و برای آنکه روشن بماند باید فیض نیروگاه، علی الدوام، به او برسد و اگر یک لحظه برق نرسد لامپ خاموش می شود. آدمی با نور هدایت باری تعالی رهرو صراط مستقیم می شود، ولی این نور باید دوام یابد و اگر این فیض منقطع گردد انسان از هدایت صراط مستقیم، محروم می شود و نمی تواند به سوی کمال و سعادت رهسپار گردد. بنابراین انسان با ایمان و متوجه به دقایق امر باید هر لحظه از خدا بخواهد که فیضش را از او قطع نکند و عنایتش را از وی برنگیرد تا بتواند همچنان صراط مستقیم را بپیماید تا به کمال لایق خود برسد.

در یک روایت صراط مستقیم به معنای دیگری تفسیر شده و با توجه به این تفسیر، اهدنا الصراط المستقیم را باید به معنای متناسب آن بیان نمود.

روی عن الصادق علیه السلام، قال: ان الصورة الانسانية هی الطریق المستقیم الی کل خیر، و الجسر الممدود بین الجنة و النار (۳۲۳)

از امام صادق (ع) روایت شده که: صورت انسانیت، همان راه مستقیم برای نیل به هر خیر و خوبی است و همان صورت انسانی پلی است کشیده شده بین بهشت و دوزخ.

از امام صادق (ع) کسی که می گوید: اهدنا الصراط المستقیم مقصودش این است که: بارالها! مرا از حمایت و رحمت وسیع خود برخوردار فرما و موفقم بدار که همواره، اعمالم و اخلاقم انسانی باشد و از طریق انسانیت منحرف نشوم و به خلق و خوی حیوانات و درندگان نگرایم، که بر اثر آن گرایش صورت انسانی از کفم برود و رخسار حیوانات و

درندگان به خود بگیرم. با توجه به این حدیث معلوم می شود که حیوانات و درندگان انسان نما در این جهان بسیارند و اولیای الهی با چشم واقع بین خود آنان را مشاهده می کنند و گاهی اجازه می دهند که دگران نیز آنها را با چهره غیرانسانی ببینند.

امام سجاد (ع) به مکه مشرف شده بود. در عرفات، مردم بسیاری گرد آمده بودند. حضرت از زهری پرسید به نظرت عدد اینها چقدر است. او عدد زیادی را حدس زد و گفت: این همه برای ادای فریضه حج آمده اند. امام (ع) فرمود: یا زهری! ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج!

چقدر هیاهو و فریاد زیاد است و حج کننده کم! زهری از سخن امام به شگفت آمد. حضرت فرموده:

یا زهری! ادن الی وجهک. فادناه الیه. فمسح بیده وجهه. ثم قال: انظر. فنظر الی الناس. قال الزهری: فرأیت اولئک الخلق کلهم قرده الا قليلاً (۳۲۴)

امام (ع) به زهری فرمود: صورتت را نزدیک من بیاور. نزدیک آورد. امام (ع) دستی به صورتش کشید، سپس فرمود: نگاه کن، زهری به مردم نظر افکند، می گوید: مردم را به صورت میمون دیدم مگر عده خیلی از آنان را.

این عده که در عرفات بودند بظاهر در صف مسلمین قرار داشتند و صراط مستقیم اسلام را می پیمودند اما فاقد اخلاق اسلام و سجایای انسانی بودند، از این رو صورت انسانی نداشتند. موقعی که امام، پرده طبیعت را عقب زد و چشم زهری را واقع بین ساخت حقیقت امر آشکار گردید و شکل واقعی آنان مشهود شد. بنابراین با توجه به روایت امام صادق (ع) معنای اهدنا الصراط المستقیم برای کسانی که راه راست را از خدا درخواست می کنند این است که می گویند: بارالها! ما را موفق بدار که واجد اخلاق اسلامی و سجایای انسانی شویم، ما را آنچنان هدایت فرما که در دنیا انسان باشیم، انسان زیست کنیم، انسان بمیریم، و در قیامت به صورت انسان که صراط مستقیم توست محشور گردیم.

کلام امام سجاد (ع) موضوع سخنرانی امروز، حاوی دو قسمت است: یکی بهره مندی از راه حق، و آن دیگر منحرف نشدن از آن راه. امام (ع) در متن دعا عرض می کند:

و طریقه حق لا ازیغ عنها: بارالها! مرا از راه حق بهره مند فرما بگونه ای که آن را هرگز ترک نگویم و استقامت خود را از دست ندهم.

از آنچه مذکور افتاد قسمت اول کلام امام سجاد (ع) درباره درخواست بهره مندی از طریق حق و صراط مستقیم تا اندازه ای برای شنوندگان محترم روشن شد و اینک قسمت دوم کلام امام (ع):

راغب در مفردات می گوید:

الزیغ الميل عن الاستقامه (۳۲۵)

((زیغ)) عبارت از این است که آدمی در راه مستقیم به راست یا چپ متمایل شود و به انحراف گرایش یابد. شناخت صراط مستقیم و تمیز راه حق از باطل یک مطلب است و پیمودن راه حق با استقامت و ثبات، مطلب دیگر. سعادت

و رستگاری برای کسانی است که هر دو جهت را رعایت نمایند، از طرفی برای شناختن راه حق مجاهده کنند و سعی لازم را مبذول دارند و از طرف دیگر در پیمودن راه حق دودل و مردد نشوید و با پایداری و استقامت آن را طی نمایند. برای شناخت راه حق باید از نیروی عقل استفاده کرد، لجاج و عناد، تعصب و تصلب، و خودخواهی و بلند پروازی، و دیگر عواملی را که حجاب واقع بینی و سد راه نیل به سعادت است ترک گفت و آزادانه از پی درک حقیقت رفت. برای پیمودن صراط مستقیم باید خود را مهبای مصائب و مشکلات نمود، رنجهای و مشقتهاهایی که در این راه دامنگیر می شود متحمل شد و با صبر و بردباری به راه حق ادامه داد. کسانی که واجد این مزایا و صفات اند و در راه حق قدم برمی دارند سرانجام خودشان برستگاری می رسند و دگران را نیز به صلاح و سعادت می رسانند. در صدر اسلام، افرادی پاکدل و بی غرض وقتی از دعوت رسول گرامی آگاهی می یافتند حضورش شرفیاب می شدند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و با عقل خود بسنجند، اگر آن را بر وفق واقع یافتند و قانع شدند ایمان بیاورند و به اطاعت حضرتش همت گمارند. مشرکین که از دعوت آن حضرت بسیار خشمگین و ناراحت بودند وقتی از اسلام بعضی از افراد عادی آگاه می شدند برای ارباب دگران او را مقابل چشم مردم شکنجه می دادند و بشدت زجر و آزارش می نمودند تا دوباره به بت پرستی برگردد و عقیده قبلی خود را دنبال نماید. ولی آن مسلمانان واقعی که راه حق را یافته بودند از شکنجه و اذیاء، عقیده خود را ترک نمی گفتند و در پیمودن صراط مستقیم متزلزل نمی شدند و همچنان با پایداری و ثبات براه خود ادامه می دادند. از جمله افرادی که به جرم مسلمان شدن مورد شکنجه و آزار سخت قرار گرفت و از عقیده و ایمان خود دست نکشید بلال بن رباح است. او مردی بود با ایمان و ثابت قدم و پس از آنکه اسلام به پیروزی رسید رسول گرامی، اذان گفتن و اعلام وقت را به وی محول فرمود و مردم با شنیدن صدای بلال به مسجد می آمدند و اقامه جماعت می نمودند و این منصب از افتخارات بلال بود. امیه بن خلف، شکنجه بلال را به عهده داشت. در نیمه روز و شدت گرمی هوا دستور می داد بلال را می آوردند.

فیطرحه ظهره فی بطحاء مکه ثم یامر بالصخره العظیمه فتوضع علی صدره ثم یقول له: لا والله، لا تزال هکذا حتی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللات والعزی. فیقول و هو فی ذلک البلاء احد احد(۳۲۶)

او را در بطحاء مکه بر زمین مکه به پشت می خوابانند، سپس امر می نمود سنگ بزرگی را روی سینه اش قرار دهند، آنگاه با صدای بلند قسم یاد می کرد که تو از این وضع، نجات پیدا نمی کنی تا بمیری یا آنکه به حضرت محمد کافر شوی و بتهای لات و عزی را پرستش نمایی. اما بلال با ایمان، این وضع دردناک را تحمل می نمود و در آن فشار شدید از یگانگی خدا سخن می گفت، فریاد می زد: احد، احد.

در صدر اسلام، افراد دیگری نظیر بلال بودند که به دست مشرکین شکنجه شدند تا از دین خدا دست بردارند و رصاه حق را ترک گویند ولی آنان نیز استقامت نمودند، به صراط مستقیم، ادامه دادند، در نتیجه، خودشان به سعادت رسیدند و مایه پیشرفت اسلام گردیدند، بعلاوه، انسانها را از قید بندگی و اسارت شرک آزاد ساختند. به موجب روایات متعددی که علمای عامه و خاصه در کتابهای خود آورده اند رسول اکرم تا زنده بود برای اتمام حجت و به منظور اینکه مردم، بعد از آن حضرت، تفسیر قرآن شریف را از زبان که بشنوند و راه حق را با راهنمایی کدام انسان آگاه بشناسند در موارد متعدد با تعبیرهای مختلف از علی علیه السلام نام برده، از آن جمله این حدیث شریف است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ان علینا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی (۳۲۷)

حضرت رسول فرمود: علی از من است و من از او هستم و علی بعد از من ولی هر مؤمنی است.

علامه امینی رضوان الله تعالی علیه این حدیث را از چند کتاب از کتب عامه و از روایت مورد اعتماد آقایان علمای عامه نقل نموده است و علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

بین پیروان علی علیه السلام افراد ثابت قدمی بودند که با تهدید دشمنان از صراط مستقیم دین منحرف نمی شدند و راه حق علی را ترک نمی گفتند و حجر بن عدی یکی از آنان بود. زمانی که علی (ع) بر اثر ضربت ظالمانه عبدالرحمن بن ملجم بستری گردید، روز بیستم رمضان، جمعی از دوستان و اصحاب آن حضرت به عیادت آمدند و حجر بن عدی از جمله آنان بود. برای آنکه تاسف و تأثر خود را از رویداد علی (ع) بیان کند چند شعری گفته بود و به حضور حضرت عرض کرد.

فلما بصر به و سمع شعره قال له کیف لی بک اذا دعیت الی البراءه منی فما اناک ان تقول. فقال: والله یا امیرالمومنین لو قطعت بالسيف اربا اربا و اضرمت لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البراءه منک. فقال: وفقت لكل خیر یا حجر، جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک. (۳۲۸)

پس از آنکه علی (ع) او را نگریست و شعرش را شنید به وی فرمود: چگونه خواهی بود وقتی ترا به برائت از من بخوانند؟ در جواب گفت: ای امیر المؤمنین! اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند یا آنکه آتش بیفروزند و مرا در آن بیفکنند به این هر دو تن در می دهم و هرگز از تو تبری نمی جویم. حضرت فرمود: ای حجر! موفق باشی و خداوند، ترا با علاقه ای که به اهل بیت رسول گرامی داری از پاداش خیر بهره مند نماید.

پس از شهادت علی (ع) حجر بن عدی و چند نفر از یارانش در دوستی آن حضرت ثابت قدم بودند و همه جا در مقابل مأمورین، مراتب علاقه خود را نسبت به آن حضرت ابراز می نمودند. سرانجام معاویه دستور داد آن چند نفر را به زنجیر ببندند و روانه شام نمایند. این عمل انجام شد و مأمورین معین شدند و آن عده را به سوی دمشق حرکت دادند و در نقطه ای نزدیکی های دمشق آنان را زندانی نمودند تا به معاویه خبر بدهند و کسب دستور نمایند. مأمورین معاویه به ملاقات آنان آمدند و پیام او را اینچنین ابلاغ کردند:

فقال لهم رسول معاویه: انا قد امرنا ان نعرض علیکم البراءة عن علی و اللعن له فان فعلتم ترکناکم و ان ابیتم قتلناکم. قالوا اللهم انا لسنا فاعلی ذلک. فامر بقبورهم فحضرت و ادنیت اکفانهم و قاموا اللیل کله یصلون. فلما اصبحوا قال اصحاب معاویه: تبرئون من هذا الرجل؟ قالوا: بل نتولاه و نتبرء ممن تبرء منه. فاخذ کل رجل منهم رجلا لیقتله و اقبلوا یقتلونهم واحدا واحدا حتی قتلوا سته. (۳۲۹)

فرستادگان معاویه گفتند: ما مأموریت داریم به شما بگوییم که از علی تبری بجوید و او را لعنت کنید. اگر به مأموریت ما ترتیب اثر دادید و عمل کردید شما را آزاد می کنیم و اگر از تبری جستن و لعن کردن ابا نمودید همه شما را به قتل می رسانیم. این افراد پاکدل و با ایمان گفتند: بارالها! ما هرگز به گفته اینان ترتیب اثر نمی دهیم و به چنین عملی دست نمی زنیم. دستور داده شد که قبرهای آنان را حفر کنند و کفنه های آنان را نیز به آنان بدهند.

آن شب تا صبح به آنان مهلت داده شد و اینان به عبادت خدا مشغول بودند. صبح، دوباره مأمورین، پیشنهاد خود را گفتند و آنان چنین پاسخ دادند: ما دوستدار علی هستیم و تبری می جوئیم از کسی که از علی تبری می جوید. هر یک نفر به دست یک مأمور کشته شد و جمعا شش نفر از دوستداران علی در آن روز به درجه شهادت رسیدند و ثبات و استقامت خود را در راه حق و اطاعت از اوامر باری تعالی اثبات نمودند.

این دوستداران ثابت قدم علی علیه السلام در پیمودن صراط مستقیم ولایت و تحقق بخشیدن به کلام رسول اکرم حداکثر پایداری را از خود نشان دادند. این قبیل افراد، مصداق ارزشمند دعای امام سجاد علیه السلام اند که در پیشگاه الهی عرض کرد:

و طریقه حق لا ازیغ عنها.

بارالها! مرا از راه حقی بهره مند کن که در پیمودن آن پایداری و استقامت را از دست ندهم و به راست و چپ تمایل نیابم.

بموقع است در اینجا راجع به این مطلب بحث شود که چرا بعضی از افراد، در راه حق دچار تزلزل می شوند و از صراط مستقیم منحرف می گردند. در پاسخ می توان گفت که این امر علل متعددی دارد و یکی از آن علل، ضعف ایمان است. حضرت حسین بن علی علیهما السلام روزی که وارد کربلا شد این حقیقت مهم را برای اصحاب خود ضمن عبارت کوتاهی بیان کرد و فرمود:

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون. (۳۳۰)

مردم بندگان دنیا هستند و دین را زبان زده اند. تا موقعی که زندگی آنان جریان دارد گرد دین می گردند و چون به بلا و امتحان مبتلا شدند عدد متدینین و افراد باایمان کم و ناچیز خواهد بود.

از کلمه لعق که در سخن امام (ع) آمده می توان استفاده نمود و ضمن تشبیهی ضعف و قوت دین را توضیح داد. مردم برای قوت جسم باید تغذیه مادی نمایند و برای قوت روح نیز باید تغذیه معنوی و ایمانی داشته باشند. غذای جسم، گندم و جو، گوشت و قند، سبزی و میوه، و دیگر مواد غذایی لازم است. غذای روح ایمان به آفریدگار جهان، تحصیل علم و معرفت، ملکات پسندیده و سجایای انسانی، و دیگر فضایل معنوی است. اگر غذای جسم، کامل و کافی باشد جمیع مواد لازم را به بدن برساند، بدن نیرومند می شود و می تواند در مقابل سرما و گرما، کار و کوشش، پیاده روی و کوهپیمایی، و امثال اینها مقاومت کند و کارهای سنگین را بخوبی انجام دهد. اما اگر غذا به قدر کافی نباشد و بدن گرسنه و ناتوان بماند، جسم دچار ضعف می گردد، رفته رفته آنچنان ناتوان می شود که قدرت کار و فعالیت را از دست می دهد و چون پاره گوشتی در گوشه اطاق می افتد.

روح نیز مانند بدن است، اگر به آفریدگار جهان مؤمن باشد، تعالیم الهی را که به وسیله پیغمبر اکرم فرستاده است درست به کار بندد، وظیفه شناسی و تخلق به کرایم اخلاق را همواره مورد عنایت قرار دهد، روحی توانا و قدرتمند به دست می آورد و می تواند در مقابل مصائب و بلاهای خود را نگه دارد، قدرتمند باشد، در مرگ فرزندان و عزیزان جزع نکند، و در زیانهای مالی بردبار و خویشتن دار باشد، و خلاصه، رویدادهای زندگی او را دچار ناراحتی و اضطراب

ننماید و شخصیت خود را نبازد. اما اگر روحش به قدر کافی تغذیه نکند، از ذخایر ایمانی و معنوی، درست برخوردار نگردد، و رفته رفته نیروی معنوی را از دست بدهد چنان ضعیف و ناتوان می گردد که در مقابل حوادث کوچک خود را می بازد و تاب مقاومت در مقابل مشکلات زندگی و ضربات طاقت فرسای حیات ندارد. امام علیه السلام برای اینکه ضعف دینی را به مردم بفهماند در سخن خود کلمه لعق را به کار برده، لعق در لغت عرب به معنای لیسیدن انگشت است، اگر کسی انگشت خود را در عسل فرو ببرد و سپس آن را بلیسد عسل خورده، اما به مقداری کم، اگر یک نفر آدمی انگشت خود را در کره یا روغن فرو ببرد، ذرات کره و روغن به انگشت او بماند، سپس آن را بلیسد چربی که از مواد غذایی است خورده، اما کم. آیا یک نفر انسان اگر فقط غذایش به وسیله لیسیدن انگشت باشد می تواند قوی و نیرومند شود، می تواند کوهپیمایی کند، قادر است عهده دار کارهای سنگین شود؟ هرگز.

امام (ع) می خواهد بفرماید: مردم مسلمان متدین اند، دروغ نمی گویند که ما دین داریم. اما بدبختی اینجاست که غذای جان را در حد لیسیدن انگشت خورده اند، یعنی همانطوری که لیسیدن انگشت به قدر کافی قوت جسم نمی دهد، اگر دین در حد لیسیدن انگشت در غذای مادی باشد به جان قوت معنوی نمی بخشد و آدمی در مقابل حوادث سنگین قدرت مقاومت را از دست می دهد. این قبیل افراد اگر با شکنجه های جانکاهی مانند شکنجه هایی که بر بلال وارد آوردند مواجه شوند، یا اگر این قبیل افراد به مصائب و بلاهایی مانند مصائبی که بر حجر بن عدی و یاران او وارد شد مواجه گردند حتماً با این قدرت ناچیز ایمان تاب مقاومت در مقابل آن بلا را ندارند، از میدان دین بیرون می روند، از صراط مستقیم هدایت خارج می شوند. در بین لشکریان عبیدالله عده ای بودند که قبلاً به حضرت حسین نامه نوشته و آن حضرت را برای امر امامت به کوفه دعوت نموده بودند. نمی توانیم بگوییم آنان دروغ می گفتند و ایمان نداشتند. ایمان داشتند اما وقتی عبیدالله وارد کوفه شد و شهر کوفه را قبضه کرد و پیامهای تندی برای افراد موثر فرستاد، آنها برای حفظ جان و مال و زن فرزند و خانه و زندگی خود نامه حسین بن علی را از یاد بردند و به عنوان لشکریان عبیدالله به طرف کربلا حرکت کردند و با امام حسین (ع) جنگیدند. در همان موقعی که با آن حضرت می جنگیدند دلای آنها می دانست که حسین بر حق است و امام واقعی، اما از ترس قدرت عبیدالله باید با حسین بن علی بجنگد تا خودشان و خانواده و اموالشان محفوظ بماند. فرزدق موقعی که نزدیک دروازه مکه با حسین بن علی برخورد نمود و از وضع کوفه خبر داد حضرت گفت: مردم را چگونه دیدی؟ عرض کرد:

قلوب الناس معك و اسيا فهم عليك (۳۳۱)

یعنی: من مردم را آنچنان دیدم که دلهایشان با شما اما شمشیرهای آنان به روی شما کشیده است.

آنانکه ایمان واقعی و قوی دارند اگر چنانچه برای اظهار عقیده معنوی و حقیقتی خودشان با مشکل مواجه گردند نمی هراسند، حقیقت را با صراحت می گویند و به عوارض سنگینش تن می دهند. اما آنانکه ضعف ایمان دارند با آنکه دارای عقد قلبی صحیح اند اما جرئت نمی کنند عقیده قلبی خود را به زبان بیاورند زیرا از عوارض آن می ترسند و ایمانشان آنقدر قوی نیست که آن عوارض را تحمل نمایند.

عامل دیگری که می تواند آدمی را در پیمودن راه حق دودل و مردد سازد و از صراط مستقیم منحرفش نماید این است که مشاهده کند طرفداران راه حق عده کمی هستند اما آنانکه در نقطه مقابل راه حق قرار دارند و به مسیر باطل می روند جمعیت بسیارند، کثرت جمعیت در پیمودن راه باطل و قلت افراد در صراط مستقیم و راه حق موجب می شوند که افراد ظاهربین تحت تاثیر قرار گیرند، حق را ترک گویند و از پی اکثریتی بروند که راه باطل در پیش گرفته و به خطا می روند. علی (ع) برای آنکه مردم را متوجه این خطر بزرگ نماید در یکی از خطبه ها فرمود:

ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله (۳۳۲)

مردم! در راه هدایت از کمی جمعیت وحشت زده نشوند و صراط مستقیم را ترک نگویند، واضح است که ترک راه هدایت مایه گمراهی و ضلالت است.

۱۶- وَ نَبِيَّهٖ رُشْدٌ لَا أَشْكُ فِيهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای شریف مکارم الاخلاق به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز است، امام سجاد علیه السلام از پیشگاه باری تعالی درخواست می کند که مرا از نیت صحیح و صوابی که از شک و تردید منزّه باشد بهره مند فرما.

محقق طوسی رضوان الله تعالی علیه در بعضی از رسایل خود راجع به نیت چنین گفته است:

النيه هي القصد الى الفعل و هي واسطه بين العلم والعمل. اذما لم يعلم الشئ لم يمكن قصده و مالم يقصده لم يصدر عنه (۳۳۳)

نیت عبارت از قصد انجام کاری است و واسطه بین علم و عمل است، زیرا آدمی تا چیزی را نداند ممکن نیست که آن را قصد نماید و تا آن عمل را قصد نکند از وی صادر نمی شود. برای آنکه افراد، در خلال عمل دچار دودلی و تردید نشوند و با تشویق خاطر مواجه نگردند لازمست کار مورد نظر را قبلاً بررسی کنند و تمام جهاتش را از دیدگاه علمی بسنجند. وقتی بدرستی و صحت آن مطمئن گردیدند، نیت کنند و با تصمیم قاطع از پی انجامش بروند و این مطلب که عمل باید متکی به علم باشد و انسان در کارها آگاهانه وارد شود در ردایات بسیاری از اولیای گرامی اسلام رسیده است و در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح (۳۳۴)

رسول اکرم فرموده است: کسی که کاری را بدون علم و آگاهی انجام می دهد فسادی که از آن کار ناشی می گردد بیش از اصلاحی است که از آن به دست می آید.

عن علی علیه السلام قال: یا کمیل! ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی معرفه (۳۳۵)

علی (ع) به کمیل بن زیاد فرمود: هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو را در انجام آن به معرفت و آگاهی نیاز داری.
عن ابی‌عبد الله علیه السلام قال: العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطريق و لا یزیده سرعه السیر من الطريق الا بعداً (۳۳۶)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که کاری را بدون بصیرت و علم انجام می دهد همانند کسی است که در بیراهه قدم بر می دارد و هر قدر بر سرعت سیر خویش بیفزاید به همان نسبت از صراط مستقیم و راه واقعی دور می شود.
خلاصه، در آیین اسلام، علم و معرفت، آنقدر اهمیت دارد که پیشوای گرامی اسلام، رسول معظم، فرموده است:

ان الله يطاع بالعلم و يعبد بالعلم و خير الدنيا و آخره مع العلم و شر الدنيا و آخره مع الجهل (۳۳۷)
خداوند به وسیله علم پرستش می شود، به وسیله علم مورد اطاعت قرار می گیرد، خیر دنیا و آخرت در علم است و شر دنیا و آخرت در جهل.

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق در پیشگاه الهی عرض می کند:

و نیه رشد لاشک فیها

بارالها! مرا از نیت رشد بهره مند فرما که در آن دچار شک و تردید نشوم.

یعنی نیتی که مسبوق به علم و بصیرت باشد، نیتی که بر وفق حق و صواب باشد، نیتی که از ضمیری آگاه و خاطری مطمئن سرچشمه گرفته باشد، و خلاصه، نیت پاک و مقدسی که مبری و منزّه از هرگونه شک و تردید باشد. چنین نیتی می تواند عملی را بخوبی انجام دهد و آدمی را اسیر دودلی و تحیر ننماید. شک و تردید در جمیع شئون زندگی مایه ناراحتی و نگرانی است اما در امور دینی و ایمانی خطرش بمراتب بیشتر است و می تواند موجب هلاکت و تباهی انسان گردد و در این باره روایات بسیاری از اولیای گرامی اسلام رسیده است.

عن علی علیه السلام قال: علیک بلزوم الیقین و تجنب الشک فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبه الشک علی یقینه (۳۳۸)

امام (ع) فرموده است: بر تو باد به ملازمت یقین و دوری جستن از شک، چه آنکه هیچ چیزی برای نابود ساختن دین آدمی بدتر از شک و تردید نیست.

افراد فاسد و گمراه کننده وقتی می خواهند کسی را از صراط مستقیم منحرف نمایند و او را به راه باطل سوق دهند، اول با وسوسه های خائنانه یقینش را متزلزل می کنند و گرفتار شک و تردیدش می نمایند، سپس بذر تجری را در ضمیرش می افشانند و او را به راهی که خلاف حق و مصلحت است سوق می دهند. حضرت آدم (ع) یقین داشت که خداوند او را نزدیک شدن به شجره منهیه منع فرموده است، اما شیطان وقتی خواست او را اغفال کند و به کار ناروا وادارش نماید به وی گفت: درختی را که تو از آن اجتناب می نمایی شجره خلد است و اگر از میوه آن بخوری همیشه در بهشت می مانی و برای آنکه آدم و حوا را نسبت به گفته خود مطمئن نماید قسم یاد کرد و گفت: من خیرخواه شما دو نفر هستم. با این وسوسه شیطانی یقین آدم (ع) متزلزل گردید و دچار شک و تردید شد، از

میوه ممنوع استفاده نمود و در نتیجه، از بهشت بیرون شدند. علی (ع) عمل دردناک آدم را در عبارتی کوتاه بیان فرموده:

فباع اليقين بشكه، والعزيمه بوهنه، واستبدل بالجدل وجلاء و بالاغترار ندماً (۳۳۹)

آدم (ع) یقین خود را با شک معامله کرد و تصمیم خویشتن را به سستی مبدل ساخت، فرح و شادیش با ترس معاوضه شد و پشیمانی جایگزین غرورش گردید.

برای آنکه نیت رشد و مصون ماندن از شک، هر چه بهتر و بیشتر برای شنوندگان محترم روشن گردد. در اینجا به طور نمونه، بحث و گفتگوهایی که بین منصور بن حازم و جمعی از مخالفین در مورد علی (ع) و لزوم پیروی از آن حضرت رد و بدل گردیده است ذکر می شود. منصور بن حازم از اصحاب امام صادق (ع) است. مشکل بزرگ در آن زمان برای اصحاب و دوستان آن حضرت مسئله امامت بود. شیعیان و دوستداران اهل بیت و گروه مخالفین در اصل ایمان به خدا و توحید و همچنین درباره رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله متفق القول بودند و همه عقیده داشتند به اینکه قرآن شریف وحی حضرت رب العالمین است و به عنوان کتاب آسمانی اسلام نازل شده و مردم باید از آن تبعیت نمایند. همه می دانستند که قرآن حاوی بعضی از مجملات است و برای اینکه آن مجملات تبیین شود و مسائلی که به طور عادی به دست مردم نمی آید واضح گردد، خداوند تبیین آیات را به عهده نبی اکرم گذارد:

و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم (۳۴۰)

ما قرآن کریم را بر تو نازل نمودیم تا برای مردم آن را که بر آنها فرو فرستاده ایم بیان کنی.

منصور بن حازم این زمینه مورد قبول تمام مسلمین را پایگاه اساسی بحث خود قرار داد، با آنان سخنانی را رد و بدل نمود و موقعی که شرفیاب محضر امام صادق (ع) گردید خلاصه مطالب خود را به عرض مقدس آن حضرت رساند.

قلت من عرف ان ربا ينبغى له ان يعرف لذلك الرب رضا و سخطاً و انه لا يعرف رضا و سخطه الا بوحي اورسول فمن لم ياته الوحي فقد ينبغى له ان يطلب الرسل، فاذا لقيهم عرف انهم الحجه و ان لهم الطاعته المفترضه (۳۴۱)

گفتم: کسی که دانست او را خالق و مالکی است سزاوار است که بداند برای آن مالک خشنودی و خشمی است و اینکه خشنودی و خشمش شناخته نمی شود جز از راه وحی یا به وسیله فرستاده او. کسی که بر وی وحی مستقیماً نازل نمی شود شایسته است که از پی رسولان خدا برود و موقعی که آنان را ملاقات می کند از راه شواهد و دلایل متوجه می شود که اینان حجت الهی هستند و اطاعتشان بر مردم واجب است.

و قلت للناس: تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان هو الحجه من الله على خلقه؟ قالوا: بلى. قلت: فحين مضى رسول الله من كان الحجه على خلقه؟ فقالوا: القرآن. فنظرت في القرآن فاذا هو يخاصم به المرجئه والقدرى والزندق الذى لا يومن به حتى يغلب الرجال بخصومته فعرفت ان القرآن لا يكون حجه الا بقيم فما قال فيه من شىء كان حقاً (۳۴۲)

به آنان گفتم: می دانید که رسول گرامی حجت خدا بر مردم بود؟ گفتند: بلی. گفتم: موقعی که آن حضرت از دنیا رفت حجت الهی بر مردم کیست؟ پاسخ دادند: قرآن شریف. من در قرآن نظر نمودم، دیدم آن کتابی است که فرقه گمراه مرجئه و گروه قدری و حتی افراد زندیق که اصلاً ایمان ندارند به آن استدلال می کنند تا در بحث خود بر خصم خویش غلبه نمایند و او را شکست دهند. با توجه به این نکته دانستم که قرآن شریف بتنهایی حجت خدا نیست، مگر آنکه در کنار قرآن قیمی باشد عالم و آگاه به تمام دقایق و رموز آن تا هر چه درباره آن آیات بگویند بر وفق حق و مطابق با واقع باشد.

فقلت لهم: من قيم القرآن؟ فقالوا: ابن مسعود قد كان يعلم، وعمره يعلم و حذيفه يعلم. قلت: كله؟ قالوا: لا. فلم اجد احداً يقال انه يعرف ذلك كله الا عليا عليه السلام. واذا كان الشيء بين القوم فقال هذا لادري وقال هذا لادري وقال هذا انا ادرى فاشهد ان علياً (ع) كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضة و كان الحجة على الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و ان ما قال في القرآن فهو حق. فقال: رحمك الله (۳۴۳)

از آنان پرسیدم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می داند، عمر می داند، حذیفه می داند. گفتم: اینان تمام قرآن را می دانند؟ در پاسخ گفتند: نه. پس نمی یابم احدی را که درباره اش گفته شود: تمام قرآن را می داند جز حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام. پس اگر چیزی مبتلا به مردم شود ابن مسعود بگوید نمی دانم، عمر بگوید نمی دانم، حذیفه بگوید نمی دانم، و علی (ع) بگوید می دانم، شهادت می دهم که امیر المؤمنین علی (ع) قیم قرآن است و طاعتش بر مردم واجب، و او بعد از رسول اکرم، حجت خداوند بر مردم است و آنچه درباره قرآن بگوید حق است. امام صادق (ع) سخنان او را شنید و تأیید فرمود و درباره اش دعا کرد و فرمود: خداوندت ترا مشمول رحمت و عنایت خودش قرار دهد.

از سخنان منصور بن حازم بر می آید که او شخصی است عالم و آگاه و گفته هایش متکی به دلیل و برهان، او از سخنان پیمبر

گرامی اسلام، درباره علی (ع) آگاهی کامل داشت، ولی به آن روایات استدلال نکرد، زیرا مخالفین هر جا ببینند که حدیثی به ضرر آنان و به نفع شیعیان است آن را نفی می کنند و می گویند: رسول گرامی چنین سخنی را نفرموده است. از هم اکنون مدتی است در تجدید چاپ بعضی از کتب علمای عامه احادیثی را که به نفع علی (ع) است از آن کتب حذف می نمایند که نسل بعد، از آن اخبار بی خبر باشد. منصور بن حازم به همین جهت در مقام استدلال، به روایات پیغمبر تکیه نکرد و کلام خود را متکی به احاطه دانش و سلطه علمی علی (ع) بر قرآن شریف قرار داد و این مطلبی نبود که آنان بتوانند تکذیب کنند، لذا کلام منصور بن حازم بی جواب ماند و آنان با سکوت خود در واقع اعتراف کردند که قیم لایق و شایسته که جامع جمیع جهات و واقف به کلیه نکات قرآن باشد و بتواند نیازهای مسلمین را در هر موقع و مقام پاسخ دهد و حوایج آنان را از نظر دینی برآورده سازد شخص علی بن ابیطالب (ع) است. منصور بن حازم با این بحث علمی و استدلالی خود اثبات نمود که دارای نیت رشید است و آنقدر در عقیده خود قوی است و آنقدر نیتش مسبوق به علم و آگاهی است که وقتی به علی (ع) اقتدا می کند و از گفتار و رفتار آن حضرت پیروی می نماید کمترین شک و تردیدی در خلال عملش پیدا نمی شود و اطمینان دارد راهی را که می

پیماید راه حق و حقیقت و بر وفق رضای حضرت باری تعالی است. زمانی که مردم در امر خلافت با علی (ع) بیعت نمودند و زمام امور کشور را به آن حضرت سپردند، افرادی در گوشه و کنار وجود داشتند که نمی خواستند علی (ع) در راس کشور قرار گیرد، زیرا آگاه بودند که عمل آن جناب براساس عدل و دادگری خواهد بود و این کار بر وفق رضای حضرت باری تعالی است. زمانی که مردم در امر خلافت با علی (ع) بیعت نمودند و زمام امور کشور را به آن حضرت سپردند، افرادی در گوشه و کنار وجود داشتند که نمی خواستند علی (ع) در راس کشور قرار گیرد، زیرا آگاه بودند که عمل آن جناب براساس عدل و دادگری خواهد بود و این کار بر وفق میل آنان نبود، چون می خواستند از شرایط محیط به نفع خود استفاده کنند و مقاماتی را به دست بگیرند و به منویات ناروای خود جامه عمل بپوشانند و علی (ع) فردی نبود که به این کارها تن در دهد و اعمال ناروای آنان را بپذیرد. لذا بر ضد آن حضرت دسته بندی آغاز شد و در پس پرده توطیه های خائنانانه شروع گردید و اولین اثر سوئی که از آن خیانتها پدید آمد این بود که جنگ بصره را برای علی (ع) ایجاد کردند و آن صحنه دردناک را به وجود آوردند و عده زیادی از مسلمانان اغفال شده را گردهم آوردند و بر اثر آن جنگ خونهای بسیاری ریخته شد و عده زیادی از مسلمانان به قتل رسیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ایام حیات خود از آینده تاریک علی (ع) و حوادثی که با آن مواجه خواهد شد خبر داده بود، حتی از جنگ ناکثین یعنی آنانکه بیعت می کنند و مانند طلحه و زبیر تعهد می نمایند و سپس عهد را می شکنند و به مقابله با آن حضرت قیام می نمایند گفته بود. اما علی (ع) که واقف به تعالیم قرآن شریف و مقررات اسلامی بود از اتمام حجت دست نکشید، گاهی به طور خصوصی با افراد اخلاکرا مذاکره کرد و تذکرات لازم را بیان نمود و گاه در مقابل جمعیت بسیار سخنرانی کرد و شنوندگان را از انحراف فکری آنان آگاه ساخت. متأسفانه تذکرات حکیمانه و بیانات عالمانه املا م علی بن ابیطالب (ع) در وجود آنان موثر نیفتاد و آن گروه منحرف همچنان به روش باطل خود ادامه دادند و در نتیجه، میدان جنگ مهیا شد و لشکریان علی (ع) در مقابل لشکریان عایشه و طلحه و زبیر ایستادند و علی (ع) برای آخرین بار به منظور اتمام حجت جوان لایقی را برگزید و به او فرمود: قرآن را به مقابل مردم ببر و از قول من بگو:

علی می گوید بیا بید جنگ را کنار بگذاریم و حاکم بین ما و شما قرآن باشد. آن جوان رفت اما نه تنها اعتنا نکردند، بلکه دستهای او را قطع کردند و خود او را کشتند و دیگر از نظر شرعی، مطلب برای علی تمام شد و لذا جنگ را با عزمی ثابت و اراده ای جدی آغاز نمود و بدون شک و تردید به آنان حمله کرد و قضایای سنگینی اتفاق افتاد و عده کثیری به خون غلتیدند. نیت علی (ع) در حمله به آنانی که در صحنه جنگ جمل گرد آمده بودند نیتی بود رشید و مسبوق به علم و آگاهی، نیتی بود بر وفق حق و حقیقت و خلاصه، نیتی بود که در آن کمترین شک و تردیدی وجود نداشت. از این رو علی (ع) در کمال قوت نفس و قدرت اراده به عمل خویش ادامه داد و به صحنه اخلاکگری آن مردم خائن که بر ضد اسلام پایه گذاری شده بود پایان بخشید و این نیت نمونه بارزی است از آنچه که علی بن الحسین علیهما السلام در دعای مکارم الاخلاق از پیشگاه الهی درخواست نموده است:

و نیه رشد لاشک فیها

بارالها مرا از نیت حق و ثباتی برخوردار فرما که ضمن عمل دچار شک و تردید نشوم. علی (ع) در زمینه جنگ با مسلمانان خائن و از میان بردن آنان در موارد متعددی از بصیرت و آگاهی خویش سخن گفته، از آن جمله فرموده است:

الا و ان الشیطان قد جمع حزبه واستجلب خيله و رجله و ان معی لبصیرتی، مالبست علی نفسی ولالبس علی (۳۴۴)
آگاه باشید که شیطان حزب خود را گردآورده و سوار و پیاده خویش را به کار گرفته یعنی زمینه فساد مهم را بر ضد اسلام و مسلمین مهیا ساخته است، اما من در اعمال خود آگاه و بصیرم، نه خودم خویشتن را به اشتباه افکنده ام و نه دگری مرا به خطا و اشتباه انداخته است. و در جای دیگر فرموده است:

انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهه فی دینی (۳۴۵)

من در پروردگار خویش بر یقینم و در دینم شبهه و تردیدی ندارم.

اما دوستان علی (ع) پیش از آغاز جنگ جمل، در حین جنگ و پس از پایان آن عقاید و نظریه های متفاوتی داشتند: بعضی از آنان که افکارشان پاک و منزّه از اغراض شخصی بود و سخنان رسول گرامی را درباره علی (ع) بخوبی در خاطر داشتند کمترین دودلی و تردیدی در آنان راه نیافت. اینان مکرر در مکرر با مختصر تفاوتی در عبارت، از پیشوای بزرگ اسلام راجع به پیوستگی کتاب و عترت مطالبی را شنیده بودند، از آن جمله فرموده بود:

انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی، لن تضلوا ماتمسکتکم بهما و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۳۴۶)

من دو امانت سنگین را بین شما به جای می گذارم: یکی کتاب خداست و آن دیگر عترتم یعنی اهل بیتم، تا وقتی که به این دو متمسکید از گمراهی و ضلالت مصون و محفوظید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند.

این افراد با ایمان و پاکدل مطمئن بودند که گفتار و رفتار علی (ع) بر وفق قرآن شریف است و به گفته رسول گرامی اسلام آن دو همواره با یکدیگرند و هرگز قرآن و عترت از هم جدا نمی شوند.

یکی از افرادی که درباره علی (ع) از نیت رشد برخوردار بود، راه حق و صواب را شناخته و کمترین شک و تردیدی در دل نداشت عمار یاسر رضی الله عنه بود. او در مقدمات جنگ جمل با زبیر صحبت کرد و گفت:

و الله یا ابا عبدالله لولم یبق احد الا خالف علی بن ابیطالب علیه السلام لما خالفته و لا زالت یدی مه یده و ذلک لان علیاً لم یزل مه الحق منذ بعث الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله فانی اشهد انه لاینغی لاحد ان یفضل علیه احداً (۳۴۷)

قسم به خدا اگر احدی نماند مگر آنکه از در مخالفت با علی (ع) وارد شود من با او مخالفت نمی نمایم، پیوسته دست من در دست علی خواهد بود و علت این روش که اتخاذ نموده ام این است که علی (ع) از زمان بعثت رسول

اکرم همیشه و در همه جا با حق بود و از مسیر حق قدمی فراتر نمی گذارد و من شهادت می دهم که سزاوار نیست احدی بر علی (ع) برتری و فضیلت داده شود.

جمعی از دوستداران امیر المؤمنین بر اثر کشته شدن بعضی از افراد نامی که در اسلام سوابقی داشته و در رکاب رسول گرامی خدماتی انجام داده اند سخت حیرت زده و متزلزل گشتند، از دوستی علی (ع) دست نکشیدند اما فکر آرامی هم نداشتند، بعضی از آنان به حضور علی (ع) آمدند و نگرانی های درونی خود را با آن حضرت در میان گذاردند. یکی از آنان مردی است به نام حارث بن حوط لیشی.

قال يا امير المؤمنين! ما اری طلحه و الزبير و عايشه احتجوا الا علی الحق (۳۴۸)

عرض کرد: به نظر من طلحه و زبیر و عایشه احتجاجشان صحیح و بر حق بوده است.

یکی دیگر از این گروه که شرفیاب محضر امام شد حارث همدانی است؛ به حضرت عرض کرد:

لو کشفتم، فداک ابي وامی، الرین عن قلوبنا و جعلتنا فی ذلک علی بصیره من امره (۳۴۹)

پدر و مادرم به فدایت، چه خوب بود اگر واقع را بر ما عیان می نمودی، شک و تردید را از دلها می زدودی و از حقیقت امر بصیر و آگاهمان می ساختی.

علی (ع) به تمام پرسش کنندگان یک پاسخ می داد، با مختصر تفاوت در عبارت و آن پاسخ جامع و کامل این بود که می فرمود:

ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله (۳۵۰)

حق و باطل بر معیار قدر و منزلت رجال شناخته نمی شود، باید حق را بشناسی تا اهل حق شناخته شوند و باطل را بشناسی تا اهل باطل را تمیز دهی و بشناسی.

یعنی طلحه و زبیر به عنوان اینکه در اسلام سوابقی دارند و قدر و منزلتی به دست آوردند میزان شناخت حق و باطل نیستند، بلکه ما موظفیم حق و باطل را بشناسیم، سپس طلحه و زبیر را به شناخته های خود عرضه بداریم تا معلوم شود بر حق اند یا بر باطل.

بعضی از افراد بر اثر جنگ جمل و سپس جنگ نهروان و هزاران مسلمانی که در آن دو جنگ کشته شدند آنقدر ناراحت و متالم گردیدند که از دوستی علی (ع) دست کشیدند، به حضرتش بدبین شدند، عمل آن جناب را ناروا تلقی نمودند و از آن حضرت قطع علاقه کردند: یکی از آن افراد مردی است که سعید بن مسیب می گوید: او با ابن عباس ملاقات کرد و درباره علی (ع) سخنانی گفت و سرانجام مراتب ناراحتی خود را ابراز نمود و منویات خویشتن را به زبان آورد.

عن سعید بن المسیب قال: سمعت رجلاً یسال ابن عباس عن علی بن ابیطالب علیه السلام. فقال له ابن عباس: ان علی بن ابیطالب صلی القبلتین و بايع البيعتین ولم یعبد صنماً ولا وثناً، ولد علی الفطره ولم یشرک بالله طرفه عین

مردی از ابن عباس درباره علی (ع) پرسش نمود. ابن عباس در پاسخ، سوابق درخشان آن حضرت را در دین مقدس اسلام شرح داد. گفت: علی (ع) آن مردی است که بر دو قبله نماز گذارده و دو بار با پیشوای اسلام بیعت نموده و در طول ایام زندگی خود نه بتی پرستیده و نه صنمی را عبادت کرده است، او بر فطرت توحید متولد گردیده و به قدر یک چشم بر هم زدن به خدای یگانه شرک نیاورده است.

فقال الرجل: انی لم اسالک عن هذا و انما سالتک عن حمله سیفه علی عاتقه حتی اتی البصره فقتل آلاًفاً ثم سار الی الشام حتی قتلهم، ثم الی النهروان وهم مسلمون فقتلهم عن آخرهم. فقال له ابن عباس: اعلی اعلم عندک ام انا؟ فقال: لوکان علی اعلم عندی متک لما سالتک. قال: فغضب ابن عباس رضی الله حتی اشتد غضبه ثم قال: ثکلتک امک. علی علمنی کان علمه من رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله علمه الله من فوق عرشه فعلم النبی من الله و علم علی من النبی و علمی من علم علی (ع) و علم اصحاب محمد کلهم فی علم علی کالقطره الواحد فی سبعة ابحر(۳۵۱)

مرد به ابن عباس گفت: من از تو این مطلب را نپرسیدم، سؤال من از این امر بود که علی بن ابیطالب شمشیرش را به دوش گرفت، به بصره آمد و هزارها جمعیت را کشت، سپس به صفین رفت و در آنجا نیز عده زیادی را کشت، آنگاه به نهروان آمد، جمعیتی که در نهروان گرد آمده بودند همه مسلمان بودند، با آنان نیز جنگید و همه را از میان برد. ابن عباس به آن مرد گفت: آیا نزد تو علی عالمتر است یا من؟ مرد گفت: اگر علی (ع) نرد من عالمتر از شما می بود درباره او از شما سؤال نمی کردم. در این موقع ابن عباس سخت خشمگین شد، به غضب آمد و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، معلومات و اطلاعات من از علی (ع) است و علم علی از پیمبر گرامی خداوند است و معلم پیمبر ذات اقدس الهی است، پس علم نبی از خداوند است و علم علی از پیمبر و علم من از علی (ع) است و علم تمام اصحاب پیمبر اکرم نسبت به علم علی (ع) همانند یک قطره در مقابل هفت دریاست.

از آنچه مذکور افتاد این نتیجه به دست آمد که تمنای امام سجاد علیه السلام از پیشگاه خداوند (و نیه رشد لا اشک فیها) تا چه حد برای تأمین سعادت انسانها ارزنده و مهم است. اگر مردم در عصر علی (ع) از نیت رشد برخوردار می بودند، اگر مردم به اتکای سخنان قطعی رسول اکرم، مانند عمار یاسر بی قید و شرط از علی (ع) پیروی می نمودند آن حوادث خونین و دردناک پیش نمی آمد. متأسفانه بر اثر فقد نیت رشد و ناهماهنگی اندیشه های مردم با حق و صواب، درباره علی (ع) دچار شک و تردید شدند و با حضرتش مخالفت نمودند، در نتیجه، حکومت اسلام به دست بنی امیه افتاد. در آن حکومت ظالمانه، حضرت حسین بن علی علیهما السلام و بستگان و اصحابش کشته شدند و اسلام و مسلمین با انواع مصائب و بلایا مواجه گردیدند.

۱۷- وَ عَمْرُنِی مَا کَانَ عُمْرِی بِذَلَّةٍ فِی طَاعَتِکَ، فَإِذَا کَانَ عُمْرِی مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَأَقْبِضْنِی إِلَیْکَ قَبْلَ أَنْ یَسْبِقَ مَقْتُکَ إِلَیَّ، أَوْ یَسْتَحْکِمَ غَضَبُکَ عَلَیَّ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) از پیشگاه الهی درخواست می کند: بارالها! تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما

و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده و روحم را قطع کن پیش از آنکه دشمنی شخص تو متوجه من شود یا خشم بر من استوار گردد.

در سخن امام (ع) دو کلمه به کار رفته که برای روشن شدن بحث، لازم است در مورد هر دو به اختصار توضیح داده شود: یکی کلمه بذله است و آن دیگر کلمه مرتع. بذله در لغت عرب به معنای لباس کار و خدمت است. به کار بردن این تشبیه بسیار لطیف در کلام امام می تواند روشنگر پاره ای از حقایق جالب باشد.

لباس کار، برای مصون ماندن بدن از عوارض نامطلوب است، لباس کار، تمام بدن را می پوشاند حتی در بعضی از کارها باید سر و صورت نیز با لباس کار پوشیده شود. خداوند در قرآن شریف، کلمه لباس را در حفظ عفت زن و شوهر به کار برده و فرموده است:

هن لباس لکم و انتم لباس لهن (۳۵۲)

زنان برای شما مردان لباس پوشش اند و شما مردان هم برای زنان لباس پوشش، یعنی ازدواج مرد با زن به منزله لباسی است که آن دو در بر می کنند و به وسیله آن لباس، عفت و پاکی خود را از هر جهت محافظت می نمایند و در تمام ابعاد جنسی مصون و محفوظ می مانند.

امام سجاد (ع) عمری را از خدا طلب می کند که لباس طاعت باری تعالی باشد، یعنی تمام وجودش از لباس طاعت پوشیده شود و تمام قوایش در مسیر فرمانبرداری از ذات اقدس الهی مصروف گردد.

نکته دیگری که می تواند در کلام امام سجاد (ع) مورد دقت و توجه شنوندگان محترم قرار گیرد این است که معمولاً از لباس کار در موقع خدمت استفاده می شود و چون ساعات کار پایان پذیرد کارگر لباس کار را از بر بیرون می آورد، ولی عمر آدمی لباسی است که در تمام شبانه روز آن را در بر دارد و تا زنده است هرگز از صاحبش جدا نمی شود. امام سجاد (ع) از خدا درخواست عمری دارد که در تمام شبانه روز برای او لباس کار و خدمت در اطاعت ذات اقدس باری تعالی باشد، حتی عمری را که در خواب صرف می کند به منظور حفظ سلامت و اطاعت از امر حضرت احدیت باشد، به عبارت دیگر، اگر لباس عمر در تمام شبانه روز، جامه اطاعت از فرمان خدا باشد، برای امام سجاد (ع) ارزشمند و پرقیمت است، اما اگر عمر گاهی در طاعت الهی صرف شود و گاه در عصیان سپری گردد، آن عمر در نظر امام سجاد (ع) لباس اطاعت نیست و فاقد ارزش مورد نظر امام است.

مرتع در لغت عرب به معنای چراگاه است. امام سجاد (ع) به پیشگاه خدا عرض می کند: بارالها! اگر عمر من چراگاه شیطان باشد آن را از من بگیر و به زندگیم پایان بخش. به کار بردن کلمه مرتع در مورد عمر، تشبیهی بسیار لطیف است و حاوی پاره ای از نکات دقیق و جالب توجه است. خوراک گاو و گوسفند را گاهی در کیسه ای می ریزند و به گردنش می آویزند، تمام جیره غذایی حیوان چیزی است که در کیسه ریخته اند. حیوان همان را می خورد و نمی تواند از آن حد تجاوز نماید. اما اگر گاو و گوسفندان را به چراگاه ببرند در آنجا میدان وسیعی دارند، به هر طرف که بخواهند می روند، هر گیاهی را که سر راهشان باشد می خورند، گاهی از برگ نهالهای کوچک درختان استفاده

می کنند و گاه با دندان می گیرند و بشدت آن را تکان می دهند، به طوری که گیاه، ریشه کن می شود. و ساقه و ریشه را با هم می جوند و می خورند. خلاصه، خاصیت مرتع وسعت میدان فعالیت حیوان در چریدن است.

شیطان نیز در مرتع عمر آدمی میدان فعالیت بسیار وسیع دارد، گاهی از اعضای ظاهری بدن استفاده می کنند مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و هر کدام را به مسیر گناه سوق می دهد و آدمی را به اعمال غیرمشروع و ا می دارد. گاهی در چراگاه باطنی عمر انسان وارد می شود، فکر و اندیشه و تخیل و توهم را زمینه فعالیت های خود قرار می دهد و انسان را به راه گناه می برد، گاه آدمی را وادار می کند که به اعمال غیر مشروعی راضی شود و بر اثر این رضایت به گناه با آنان که مرتکب معاصی شده اند شریک شود، گاهی انسان را وادار می دارد به مسلمانی گمان بد برد و در مقام تحقق و تفتیش برآید و به گناه آلوده شود، و خلاصه، مرتع عمر آدمی برای چریدن شیطان میدان بسیار وسیعی دارد، هم از نظر جنبه ظاهری و قوای مادی بدن و هم از نظر معنوی و نیروهای روحانی انسان. علی علیه السلام در موارد متعدد وسوسه های گوناگون شیطانی را خاطرنشان فرموده و پیروان خود را از آن برحذر داشته است، از آن جمله در یکی از خطبه ها فرموده است:

ان الشیطان یسنی لکم طرقه و یرید ان یحل دینکم عقده عقده و یعطیکم بالجماعه الفرقه، و بالفرقه الفتنه (۳۵۳)
شیطان، راه های خود را برای شما آسان می کند و قصدش این است که پیوندهای دینی ضمیرتان را گره گره بگشاید، جماعت شما را به پراکندگی مبدل سازد، و با تفرق افکنی ایجاد فتنه و فساد نماید، و برای همیشه مسلمانان را سیه روز و بدبخت کند.

لازم است شنوندگان محترم به این نکته توجه نمایند که گوسفندان در مرتع گاهی گیاه را از بیخ و بن می کنند و ریشه آن را هم از بین می برند، شیطان نیز در مرتع عمر آدمی گاهگاهی ودایع الهی و ذخایر خداداد را که نورانیت فطری باری تعالی است از میان می برد و آدمی را برای همیشه از آن مزیت انسانی و ذخیره بزرگ الهی محروم می سازد. قرآن شریف در این باره فرموده است:

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاهم الطاعوت یخرجونهم من النور الی الظلمات (۳۵۴)

خداوند ولی مردمان با ایمان است و به وسیله تعالیم خود آن مؤمنین را از تیرگی های جهل و نادانی و از ظلمت های غفلت و بی خبری خارج می کند و آنان را از نورانیت هدایت برخوردار می سازد. اما افرادی که کافرند ولی آنان طاغوت یعنی آن شیطان های انسان نما هستند و درباره آنها خیانت بزرگ می کنند، نه تنها به آنها نور نمی دهند بلکه آنها را از نورانیت به ظلمت می کشانند.

گاهی افراد در معنای این آیه سؤال کرده اند که کفار چه نورانیتی دارند که طاغوتیان آنان را از نورانیت بیرون می برند؟ پاسخ مطلب این است که خداوند در تمام انسانها، از دوران گذشته تا امروز دارای هر مذهب و آیین و عقیده ای که بوده اند، موحد باشند یا غیرموحد، مادی باشند یا الهی، نورانیت را به نام الهام فطری به آنان داده است و در قرآن فرموده:

قسم به جان بشر و قسم به خداوندی که آن جان را موزون و معتدل آفریده است، نیک و بد هایش را به وی الهام نموده.

این الهام الهی نورانیت است و در کتابهای روانشناسی امروزه آن را به عنوان وجدان اخلاقی تعبیر می کنند. همه مردم دارای این نورانیت هستند، حتی وحشیان هم این نورانیت را دارند، همه می دانند که وفای به عهد خوب است و عهد شکنی بد، ادای امانت خوب است و خیانت در امانت بد، انصاف خوب است و عمل ضدانصاف بد، و امثال این صفات. این نورانیت فطری است که در وجود بشر است. کسانی که تحت تاثیر طاغوتیان هستند نه تنها دست و پا و چشم و زبان آنان را به ظلمت گناه سوق می دهند، بلکه کاری می کنند که فطریات انسانی هم که نور خدا است در ضمیر آنان خفه شود و بمیرد و نابود گردد، و گاهی کار به جایی می رسد و آن فرد طاغوتی آنچنان از صراط انسانیت منحرف می شود که وجدان اخلاقی در ضمیرش بکلی تیره می گردد، درک نمی کند که وفای به عهد خوب است و عهد شکنی بد، نمی فهمد که انصاف خوب است و عمل ضد انصاف بد... بنابراین شیطان در پاره ای از مواقع علاوه بر اینکه قوای بدن را به مسیر گناه سوق می دهد نورانیتهای فطری را از آن آدمی می گیرد و در مرتع عمر شعارهای انسانیت را از بیخ و بن برمی کند. در قرآن شریف کلمه ابلیس و کلمه شیطان مکرر به کار برده شده ولی شیطان در کتاب و سنت دارای معنای وسیعتری است. ابلیس، موجودی از جن است و مدتها در صف فرشتگان قرار داشته و با آنان خدای را بندگی می کرده است. وقتی پروردگار، آدم را آفرید به ملائکه امر فرمود که او را سجده کنند، همه اطاعت نمودند جز ابلیس، او تکبر نمود و از اطاعت امر باری تعالی سر باز زد، بر اثر این نافرمانی مطرود درگاه الهی شد، و برای انتقامجویی به خدا عرض کرد که: اولاد آدم را اظلال خواهد نمود و بر این کار همت گذارد و سخنان ابلیس در قرآن مجید آمده است. اما شیطان نام تمام موجودات گمراه کننده است و این اسم شامل ابلیس هم می شود، ابلیسی که از امر حق سرپیچی نمود و آدم را سجده نکرد و همچنین تمام وسوسه گران و گمراه کنندگان از جن و انس را دربر می گیرد، بعلاوه، بعضی از روایات هوای نفس هر انسان را شیطان دل خوانده و اعلام نموده است که شیطان هوای نفس، صاحبش را وسوسه می کند و او را به گمراهی و ناپاکی می کشاند.

عن علی علیه السلام قال: شیطان کل انسان نفسه(۳۵۶)

علی (ع) فرموده است: شیطان هر انسانی نفس اماره اوست. گاهی شیطان درون، یعنی نفس اماره، انسان متدین را از جنبه های معنوی اغفال می کند، افکار نادرست در وی به وجود می آورد، و زمینه را برای خیانتکاری های ابلیس مهیا می سازد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: بینما موسی بن عمران جالس اذ اقبل ابلیس. قال له موسی علیه السلام: فاخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه، فقال: اذا اعجبته نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه(۳۵۷)

رسول اکرم فرمود: حضرت موسی بن عمران در نقطه ای نشسته بود. شیطان به سویش آمد. از وی پرسید: کدام گناه است که وقتی اولاد آدم مرتکب آن می شود تو بر وی غلبه می کنی؟ پاسخ داد: وقتی از اعمال خویش به عجب آید، کارهای خوب خود را بسیار بشمرد و گناه خویشتن را ناچیز نماید.

یکی از خطرناکترین حالاتی که ممکن است دامنگیر انسان شود و موجب هلاکت و تباهی گردد این است که در یک مورد، هوای نفس و آرزوی دراز با هم بیامیزند و آدمی را برای نیل به هدف درونی به تلاش و کوشش وادار سازند.

عن النبی صی الله علیه و آله: ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل. اما الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره (۳۵۸)

رسول گرامی فرمود: بزرگترین خوف من برای اتمم هوای نفس و آرزوی دراز است. اما هوای نفس، آنان را از حق رویگردان می کند و آرزوی دراز، آخرت را از یادشان می برد.

واضح است که در چنین موقعی میدان وسوسه شیطان گسترده می شود و چراگاه عمر آدمی برای او بسیار وسیع می گردد و اگر به فرض در اعماق جان آن انسان اندیشه گناه بیاید او را به امید توبه از آن فکر باز می دارد و مانع را از سر راهش برطرف می کند. علی علیه السلام درباره چنین انسان سیه روزی فرموده است:

فان اجله مستور عنه و امله خادع له، والشیطان موکل به، یزین له المعصیه لیرکبها، و یمنیه التوبه لیسوفها (۳۵۹)
ساعت مرگ خود را نمی داند، آرزویش وی را فریب می دهد، شیطان موکل بر اوست که گناه را در نظرش زیبا جلوه دهد تا آن را مرتکب شود و در آرزوی توبه نگاهش می دارد تا آن را به تاخیر اندازد.

از جمله وسایل موثر که شیطان برای انحراف مردم و آلوده ساختن آنان به گناهان بزرگ، از آن استفاده می کند خشم و شهوت است و در این باره روایات زیادی از اولیای اسلام رسیده است:

عن علی علیه السلام قال: لیس لا بلیس وهق اعظم من الغضب و النساء (۳۶۰)

علی (ع) فرمود است: شیطان هیچ دامی برای گمراه کردن مردم، مهمتر از خشم و شهوت ندارد.

خشم، در وجود آدمی به منزله نیروهای دفاعی برای کشور است، همانطور که مأمورین مسلح در مرزها حافظ استقلال و امنیت و مانع تجاوز بیگانگان هستند خشم نیز برای دفاع از بدن و جلوگیری از تجاوز عناصر فاسد، مهیا و آماده است. اگر درنده ای یا گزنده ای یا راهزنی به آدمی حمله کند نیروی خشم تحریک می شود و با قوت، آدمی را مہیای دفاع می کند و او را از خطر مصون می دارد. بنابراین وجود خشم برای دفاع از حیات انسان و حفظ سلامت تن امری مهم است، اگر نیروی خشم نابجا به کار برده شود همانند آن است که مرزداران سلاحهای گرم خود را به روی یکدیگر نشانه روند و در مقام قتل یکدیگر برآیند. اولیای گرامی اسلام این خطر را خاطرنشان فرموده و به پیروان خود اعلام کرده اند: به هوش باشید، غضب را نابجا به کار نبرید، و موجبات سقوط و تباهی خویشان را فراهم نیاورید.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: ان هذا الغضب جمره من الشیطان توقد فی قلب ابن آدم (۳۶۱)

امام باقر (ع) فرموده است: غضب آتشی از شیطان است که در دل فرزندان آدم می افروزد و آنان را برافروخته می کند.

عن علی علیه السلام قال: الغضب نار موقده. من كظمه اطفالها و من اطلقها كان اول محترق بها(۳۶۲)

علی (ع) فرموده است: غضب آتشی است افرخته. اگر کسی آن را در دل نگاه دارد و ظاهر نسازد آن را فرونشانده است و اگر آزادش بگذارد و زبانه کشد اول کسی که در آن می سوزد شخص غضب کننده است.

و فی وصیه له علیه السلام لعبد الله بن العباس عند استخلافه اياه علی البصره: ایاک والغضب فانه طیره من الشیطان(۳۶۳)

از جمله وصایای علی (ع) به عبدالله بن عباس موقعی که او را مأمور بصره نمود بود این بود که فرمود: بپرهیز از غضب برای اینکه غضب سبک سری از ناحیه شیطان است.

کسی که می خواهد از خطرات مصون بماند باید در قدم اول به وسیله سجیه حلم، خود را پرورش دهد و خویشتن را به آن خلق پسندیده متخلق سازد و تا وقتی آن صفت از ملکات نفسانیش نشده متظاهر به حلم شود و خود را مانند افراد حلیم بنمایاند.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اذا لم تکن حلیمّاً فتحلم(۳۶۴)

امام صادق (ع) فرمود: اگر حلیم و بردبار نیستی با تکلف، خود را به حلم وادار ساز.

اولیای گرامی اسلام مانند پدری مهربان همواره مراقب کارهای دوستان و پیروان خود بودند و در مواقع لازم آنان را به وظایفشان متوجه می کردند.

عن جابر قال: سمع امیر المؤمنین علیه السلام رجلاً یثتم قنبراً و قد رام قنبر ان یرد علیه. فناداه امیر المؤمنین (ع) مهلاً یا قنبر! دع شاتمک، بها ترضی الرحمن وتسخط الشیطان و تعاقب عدوک فوالذی فلق الحب و برا النسمه ما ارضی المؤمن ربه بمثل الحلم ولا اسخط الشیطان بمثل الصمت و لا عوقب الا حمق بمثل السکوت(۳۶۵)

جابر می گوید: علی (ع) شنید که مردی به قنبر بد گفت: قنبر خواست گفته او را پاسخ دهد. امام (ع) به قنبر ندا داد که آرام باش. بد گوی خود را با خواری رها کن که با این عمل، خدا را راضی می کنی، شیطان را به غضب می آوری و دشمنت را مجازات می نمایی، قسم به خدایی که حبه را شکافته و بشر را آفریده است مؤمن نمی تواند با هیچ عملی همانند حلم، خدای را خشنود کند و مانند سکوت، شیطان را خشمگین نماید و مانند خاموشی، شخص احمق را کیفر دهد.

علاوه بر حلم و خویشتنداری، انسان خشمگین برای مصون ماندن از عوارض غضب می تواند محیط خشم را ترک گوید و از مجلسی که در آن سخنان تند رد و بدل می گردد بیرون رود یا آنکه وضع و هیئت خود را تغییر دهد: اگر ایستاده است بنشیند، اگر نشسته است به پا خیزد یا موقع افروختگی، دست و صورت خود را با آب سرد بشوید، و خلاصه، با کارهایی از این قبیل، خود را از دام شیطان دور نگاه دارد.

شهوت نیز همانند غضب دام بزرگ شیطان است و می تواند آدمی را به ناپاکی و انحراف سوق دهد و موجب سقوطش گردد. برای مصون ماندن از این خطر باید مرد و زن اجنبی با یکدیگر خلوت نکنند و خویشان را در معرض گناه قرار ندهند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: لا یخلون رجل بامراه الا کان ثالثهما الشیطان (۳۶۶)

رسول اکرم فرموده: هیچ مردی با زن اجنبی خلوت نمی کند مگر آنکه سومی آن دو شیطان است.

و عنه صلی الله علیه و آله: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیت فی موضع یسمع نفسه امراه لیست له بمحرمة (۳۶۷)

و نیز رسول اکرم فرموده است: کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد شب را در جایی نمی خوابد که صدای نفس کشیدن او را زن نامحرم بشنود.

خلاصه، شهوت و غضب دو دام بزرگ است که شیطان برای گرفتار ساختن انسانها و گمراه کردن آنان در اختیار دارد.

افراد، هر قدر با ایمان باشند در خطر این دو قرار دارند و برای رهایی از آنها باید مراقبت کنند که با زن اجنبیه خلوت ننمایند و اگر در محیط خشم واقع شدند فوراً آن را ترک گویند و از آن مجلس خارج شوند.

قال الصادق علیه السلام: ان رجلاً جاء الی عیسی بن مریم فقال له یا روح الله! انی زنیت فطهرنی. فامر عیسی (ع) ان ینادی فی الناس لایبقی احد الا خرج بتطهیر فلان. فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل فی الحفرة. نادی الرجل فی الحفرة لایجدنی من الله تعالی فی جنبه حد. فانصرف الناس کلهم الا یحیی و عیسی. علیهما السلام فدنا منه یحیی، فقال له: یا مذنب! عظنی. فقال له: لا تخلین بین نفسک و بین هواها فتردی. قال: زدنی. قال لا تعیرن خاطئاً بخطیته. قال: زدنی. قال: لا تغضب. قال: حسبی (۳۶۸)

امام صادق (ع) فرمود: مردی حضور حضرت مسیح آمد و عرض کرد: مرتکب زنا شده ام، مرا تطهیر کن. عیسی دستور داد که اعلام کنند تا تمام مردم در تطهیر گناهکار حضور یابند. وقتی همه جمع شدند و گناهکار در حفره اجرای حق قرار گرفت به صدای بلند گفت: کسی که خودش باید مورد حد الهی واقع شود نباید در حد من شرکت کند. همه مردم رفتند، فقط حضرت مسیح ماند و یحیی. در این موقع یحیی کنار حفره، نزد مرد مجرم آمد و گفت: ای گناهکار مرا موعظه کن. مرد گفت: خودت را با هوای نفس آزاد مگذار که سقوط خواهی کرد. یحیی گفت: موعظه دیگر بگو. گفت: گناهکار را در گناهش مورد ملامت قرار مده. یحیی گفت: باز هم موعظه کن. مرد گفت: از به کار بردن خشم خوداری نما. یحیی گفت: موعظه ات مرا کافی است.

در این حدیث چند نکته است که باید مورد کمال توجه شنوندگان محترم واقع شود: اول آنکه یحیی به مردم خطاب کرد، ای گناهکار! مرا موعظه کن. یحیی نمی خواست از این جهت که آن مرد مرتکب گناه شده به وی اهانت نماید، بلکه می خواست بگوید که تو آنقدر باایمانی که خودت آمده ای و نزد مسیح به گناه پنهانت اعتراف نموده ای تا بر تو اجرای حد کند. از تو می خواهم مرا از بعد گناه کردن یک فرد با ایمان آگاه سازی و موعظه کنی. مرد در پاسخ

گفت: خودت را با هوای نفست آزاد مگذار که مثل من سقوط خواهی کرد. در جمله دوم که مجرم به یحیی می گوید: گناهکار را برای گناهش ملامت مکن، یعنی با من که دچار لغزش شده ام و با زن بیگانه خلوت نموده ام و مرتکب بی عفتی گشته ام با زبان ملامت سخن مگو، بلکه بر من متأثر باش که چنین گرفتاری برایم پیش آمد. سوم آنکه مرد گناهکار شهوت و غضب را در کنار هم آورده و به یحیی اعلام می کند: خطر شهوت و خطر غضب را همواره مورد توجه قرار بده و هرگز از این دو مهم غافل و بی خبر مباش.

حضرت یحیی (ع) مردی است الهی و از پیمبران حضرت باری تعالی، او با آنکه همواره پاک و منزّه زیست نموده از مرد گناهکار درخواست موعظه می کند تا خویشتن را مورد مطالعه دقیق قرار دهد و اگر نقطه ضعفی در خود یافت آن را اصلاح نماید. گویی یحیی ضعیفی در خود یافت آن را اصلاح نماید. گویی یحیی همیشه در این فکر بوده و از هر فرصتی برای خود سازی استفاده می نمود. ضمن حدیث مفصلی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که یحیی شیطان را دید و از دامهای او که برای گمراه نمودن مردم به کار می برد سؤال کرد و در پایان حدیث چنین آمده است:

قال یحیی علیه السلام: فهل ظفرت بی ساعه قط؟ قال: لا، ولكن فیک خصله تعجبنی. قال یحیی: فما هی؟ قال: انت رجل اکول. فاذا اكلت و بشمت فیمنعک ذلک من بعض صلوتک و صیامک باللیل. قال یحیی (ع): فانی اعطى الله عهداً الا اشبع من الطعام حتى القاه. قال له ابلیس: و انا اعطى فی الله عهداً الا انصح مسلماً حتى القاه (۳۶۹)

یحیی (ع) از شیطان پرسید: آیا شده است که ساعتی بر من تسلط یابی؟ پاسخ داد: نه ولی به یحیی گفت: در شما خصلتی است که مایه اعجاب من است. یحیی پرسید: آن خصلت چیست؟ شیطان گفت: شما مردی هستی پرخوراک، موقعی که افطار می کنی و غذای سنگین می خوری تغذیه ای اینچنین باعث می شود که پاره ای از نمازهای مستحب شبانه را انجام ندهی و از آن باز مانی.

یحیی گفت: من با خدا عهد می بندم که از این پس غذای سیر نخورم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان گفت: من نیز با خدا عهد می بندم که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات نمایم.

نتیجه آنکه: عمرهای مردم با ایمان چراگاه شیطان است، او همواره سعی دارد از راهی که ممکن است فرزندان آدم را اغفال نماید و آنان را به عصیان وادار سازد.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ان ابلیس رضی منکم بالمحقرات (۳۷۰)

رسول اکرم فرموده است: شیطان از گناهکاران شما خشنود می شود هر چند آنها معاصی صغیره باشند.

خداوند مهربان، در مقابل وسوسه های شیطان در توبه و استغفار را به روی مردم گشوده و به آنان وعده عفو و مغفرت داده است تا گناهکاران هرگز مأیوس نشوند و خویشتن را از فیض باری تعالی بی نصیب نپندارند.

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطلوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم (۳۷۱)

پیمبر گرامی! به مردم بگو: ای بندگان! که بر نفس خود اسراف نموده و بر خویشتن ستم کرده و مرتکب گناه شده اید هرگز از رحمت باری تعالی مأیوس نباشید که او بخشنده مهربان است.

عن علی علیه السلام قال: الذنوب الداء و الدواء الاستغفار والشفاء ان لا تعود (۳۷۲)

علی (ع) فرموده است: گناهان بیماری و دواي آن استغفار و طلب عفو از پیشگاه باری تعالی است و نشانه شفا یافتن گناهکاران این است که دوباره پیرامون آن معصیت نگردند و مرتکب نشوند.

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز، از خداوند عمری طلب می کند که لباس خدمت در اطاعت باری تعالی باشد، اما اگر عمرش چراگاه شیطان شود عرض می کند: بارالها آن عمر را از من بگیر و به حیاتم پایان بخش پیش از آنکه خشم شدیدت متوجهم شود و غضب بر من استوار گردد.

در پایان بحث لازم است این نکته تذکر داده شود که امام سجاد (ع) و تمام ائمه طاهرين عليهم السلام در پناه باری تعالی از گناه، مصون و محفوظاند و به صریح قرآن شریف، شیطان بر این بندگان واقعی خداوند سلطه ندارد.

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان (۳۷۳)

پیروان آن حضرت باید از این جمله امام که ضمن دعای مکارم الاخلاق آمده استفاده کنند و مراقب باشند که عمرشان چراگاه شیطان نشود و اگر مرتکب گناه شدند هر چه زودتر استغفار کنند، از پیشگاه باری تعالی طلب عفو و بخشش نمایند و آن لکه تیره را از صفحه اعمال خویش بزدايند که اگر توبه نکنند و در فکر توبه نباشند و همچنان به گناه و ناپاکی ادامه دهند در صف کسانی قرار می گیرند که اسیر بی باکی و تجری شدند و به معصیت خداوند متعال اصرار دارند.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: الاصرار ان یذنب العبد ولا یتستغفر ولا یحدث نفسه بالتوبه فذلک الاصرار (۳۷۴)

امام باقر (ع) فرموده: اصرار در معصیت عبارت از این است که بنده ای گناه کند و از خداوند طلب عفو و بخشش ننماید و در دل نیز به فکر توبه نباشد، چنین شخصی مصر در گناه است.

خشم شدید خداوند متوجه اینان است و غضب باری تعالی بر این قبیل افراد بی باک، استوار خواهد بود.

۱۸- اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُغَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوْنَبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أَكْرُومَةً فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این قسمت از دعا موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام عرض می کند: بارالها بر من هیچ خوی و خصلتی را که زشت تلقی می گردد وامگذار جز آنکه اصلاحش فرمایی و هیچ روش ناپسندی را که مایه سرزنشم می شود وامگذار جز آنکه پسندیده اش سازی و هیچ کرامت نفسی را که در من ناتمام است وامگذار مگر آنکه تتمیم و تکمیلش نمایی.

این قطعه از دعا حاوی سه مطلب است: اول از عیوب و نقائصی سخن می گوید که می تواند موجب عیبجویی مردم شود، دوم از اعمالی نام می برد که ممکن است کسانی آن را ماده ملامت و سرزنش قرار دهند، سوم از کرایم نفس و بزرگواری ها یاد می کند که از خدا می خواهد که آن را تتمیم نماید.

برای آنکه شنوندگان محترم هر چه بهتر به عمق کلام امام واقف گردند لازم است راجع به هر یک از این سه مطلب به اختصار توضیح داده شود: درباره عیوب و نقائص می توان از جهات متعدد و ابعاد مختلف، بحق نمود و از همه مهمتر، شناخت اصل عیوب است.

آدمی به طور طبیعی خود را دوست دارد و کارهای خویش را با دیده خوشبینی و رضا می نگرد و اگر در اعمالش کارهای بدی باشد حب ذات، حجاب آن می شود و نمی گذارد انسان عیب خود را ببیند و به نقص اخلاقی خویش واقف گردد، مگر آنکه از ابتدا و از دوران نوجوانی احساس مسئولیت در پیشگاه باری تعالی بنماید، تعالیم الهی را فرا گیرد، حلال و حرام خدا را بیاموزد، اخلاق خوب و بد را از یکدیگر تمیز دهد، و من جمیع الجهات مراقبت رفتار و گفتار و کردار خود باشد. چنین انسانی می تواند اولاً از عیب مصون بماند و ثانیاً اگر دچار عیبی شد، چون مقررات اسلامی را می داند، خودش عیب خود را تشخیص می دهد.

عن النبی صلی الله علیه و آله: اذا اراد الله بعبد خيراً فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره عیوبه (۳۷۵)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: وقتی خداوند، خیر بنده ای را بخواهد، وی را دین شناس می کند، نسبت به امور مادی و دنیوی بی اعتنائش می نماید، و وی را به عیوب و نواقص خودش بینا می سازد.

بهترین و عالی ترین شناخت این عیوب اخلاقی این است که آدمی مشمول عنایت باری تعالی واقع شود و خداوند به لطف خود، او را به نقائص و عیوبش واقف سازد. دومین راه برای شناختن عیوبهای اخلاقی آن است که افراد با ایمان و شاگردان مکتب قرآن به گفتار و رفتار یکدیگر دقت نمایند و هر فردی برای فرد دیگر همانند آینه باشد، خود را در او ببیند، عیوب خویش را بشناسد و آنها را اصلاح نماید، خوبی های او را فراگیرد و عملاً آنها را به کار بندد.

عن علی علیه السلام قال: یا کمیل! المومن مراه المومنین لانه یتامله فیسد فاقته و یجمل حالته (۳۷۶)

علی (ع) به کمیل بن زیاد فرمود: مؤمن آینه مؤمن است، چه آنکه با دقت در آن می نگرد، نیازهای باطنی و نقائص معنوی خویش را به وسیله آن برطرف می کند و به حالت درونی خود جمال و زیبایی می بخشد.

سومین راه برای شناخت عیوبهای اخلاقی این است که هر فردی از برادر دینی خود درخواست کند که در گفتار و رفتار وی دقت نماید، اگر در آن عیبی مشاهده کرد تذکر دهد تا آن را برطرف سازد. در صدر اسلام این یکی از روشهای خودسازی بود و مسلمانان از این راه متوجه عیوب اخلاقی خود می شدند و خویشتن را اصلاح می نمودند، و در مسجد یا در رهگذر، مسلمانان به هم می رسیدند، یکی به دیگری می گفت:

رحم الله من اهدی الی عیوبی (۳۷۷)

مشمول رحمت الهی باشد کسی که بر من منت گذارد، هدیه ای به من بدهد و عیبهای مرا برای من بیان نماید.

چهارمین وسیله برای شناخت عیوب و نقائص اخلاقی، رفیق خوب و با ایمان است، چه او به صلاح و سعادت دوست خویش علاقه دارد و به انگیزه خیرخواهی، عیب او را به وی ارائه می کند و او را آگاه می سازد تا خود را اصلاح نماید.

عن علی علیه السلام قال: لیکن أثر الناس عندک من اهدی الیک عیبک و اعانک علی نفسک (۳۷۸)

علی (ع) فرموده است: البته باید مقدمترین دوستان برای تو کسی باشد که عیب را به تو اهدا نماید و ترا در راه خیر و سعادت یاری دهد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: احب اخوانی الی من اهدی عیوبی الی (۳۷۹)

امام صادق (ع) فرموده است: بهترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من هدیه دهد.

استفاده از برادران با ایمان در شناخت عیوب و نقائص اخلاقی آنقدر مهم است که امام موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن حدیثی به دوستان خود توصیه فرموده است که اوقات بیداری در شبانه روز را چهار قسمت کنید: قسمتی برای عبادت، قسمتی برای کار و امرار معاش، ساعتی برای لذایذ مشروع.

و ساعه لمعاشره الاخوان والثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن (۳۸۰)

و ساعتی را برای معاشرت و مجالست با برادران مورد اعتمادتان اختصاص دهید، آنانکه عیوبتان را معرفی می کنند و در کمال صفا و خلوص باطن به شما تذکر می دهند تا خوشتن را اصلاح نمایید.

پنجمین راه شناخت عیوب اخلاقی استفاده از مثل معروفی به صورت پرسش و پاسخ است. می گویند: ادب از که آموختی؟ جواب داد می شود: از بی ادبان.

بعضی از افراد بر اثر پرحرفی یا خودپسندی یا دیگر صفاتی همانند اینها مقبول جامعه نیستند و مردم از آنان گریزانند. کسی که می خواهد عیوب خود را بشناسد و اخلاق خود را اصلاح نماید می تواند با دقت در صفات ناپسند این گروه، خوشتن را مورد مطالعه قرار دهد، اگر همانند آنان به همان درد مبتلاست خود را اصلاح کند و آن روش ناپسند را ترک گوید:

عن علی علیه السلام قال: من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه (۳۸۱)

علی (ع) فرموده است: کسی که حساب نفس خود را برسد بر عیوب خویش واقف می شود و به گناهای که مرتکب شده است احاطه می یابد.

ناگفته نماند، آن کس که در عیوب دگران دقت می کند و نقائص این و آن را بررسی می نماید بدین منظور که عیب خود را بشناسد و آن را اصلاح نماید از نظر دینی و اخلاقی مانعی ندارد، اما اگر از جهت عیبجویی و تجسس در نقاط ضعف دگران به این کار خلاف اخلاق دست زند در صورتی که عملش به غیبت، اهانت، و پرده دری و نظایر

اینها منجر نگردد در نظر علی (ع) ندیدن خوبی ها و دیدن زشتی ها نشانه پستی و دنائت شخص عیجوست و در این باره چنین فرموده است:

عن علی علیهم السلام قال: الا شرار يتبعون مساوی الناس و يتركون محاسنهم كما يتبع الذباب المواضع الفاسده من الجسد و يترك الصحيح (۳۸۲)

علی (ع) فرموده است: اشرار و افراد بد از پی بدی های مردم می روند و خوبی های آنان را ترک می گویند همانطور که مگس از پی نقاط فاسد و بیمار بدن می رود و جاهای سالم را ترک می گوید.

اگر کسی به عنوان برادری اسلامی با یک نفر مسلمان طرح دوستی بریزد ولی هدفش در این کار آن باشد که عیبهای او را افشا نماید و به زشتی های اخلاقیش واقف گردد، آنها را به ذهن خود بسپارد تا موقعی که لازم بداند و بخواهد شخصیت او را در هم بشکند، آن عیوب را بگوید و مردم را به آن نقائص و زشتی ها متوجه نماید، چنین مسلمان خائنی از نظر اسلامی وضع بسیار خطرناکی دارد و خودش از آن خطر آگاه نیست.

عن ابیجعفر علیه السلام قا: اقرب ما یكون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه زلاته لیعیره بها یوماً ما (۳۸۳)

امام باقر (ع) فرموده است: نزدیکترین نقطه به کفر و بی ایمانی آن است که مرد مسلمانی با مسلمانی دیگر به نام برادری اسلامی طرح دوستی بریزد تا عیوب و لغزشهای او را بشناسد و آنها را شماره کند و به ذهن بسپارد تا روزی او را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد.

شرمساری بیشتر برای چنین مسلمانی ناپاکدل موقعی است که خودش به آن لغزشها آلوده باشد، اما نقائص خویش را نادیده انگارد و به نشر عیوب برادر دینیش پردازد.

عن علی علیه السلام قال: یا عبید السوء تلومون الناس علی الظن و لا تلومون انفسکم علی الیقین (۳۸۴)

علی (ع) فرموده است: ای بندگان بد، مردم را به گمان اینکه صفات ناپسند دارند ملامت می کنید اما خودتان را با اینکه به طور یقین به آن صفات مبتلا هستید ملامت نمی نمایید.

خلاصه اگر انسان مسلمان بخواهد عیوب اخلاقی خویش را اصلاح نماید می تواند عاقلانه و از مجاری صحیح به کمبودها و نقائص خود واقف گردد و با اراده جدی به اصلاح آنها همت گمارد ولی باید توجه داشت که این پیروزی بزرگ و ترک ناروا جز با توفیق حضرت باری تعالی میسر نیست. امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع گفتار امروز است این نکته را به پیروان خویش آموخته که در پیشگاه الهی عرض می کند:

اللهم لا تدع خصله تعاب منی الا اصلحتها

بارالها! در من هیچ خصلت ناپسندی را که مایه عیجویی مردم است وامگذار جز آنکه اصلاحش فرمایی.

مطلب دیگری که امام سجاد (ع) در این قطعه دعا از پیشگاه باری تعالی درخواست نموده و موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است نیکو ساختن عیبهایی است که می تواند انسان را مورد ملامت این و آن قرار دهد. در پیشگاه الهی عرض می کند:

ولا عائبه اوجب بها الا حسناتها

بارالها! هیچ زشتی و عیبی را که ممکن است ماده ملامت مردم نسبت به من شود وامگذار جز آنکه به زیبایی و نیکی مبدلش سازی.

برای روشن شدن کلام امام (ع) لازم است در اینجا راجع به چند مطلب توضیح داده شود. اول آنکه ملامت کردن دگران و سرزنش نمودن این و آن در اخلاق اسلام، ناپسند و ممنوع شناخته شده است و خداوند، ملامت کننده را به ملامت دگران مبتلا می نماید.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: من انب مومناً انبه الله فی الدنيا والاخره (۳۸۵)

امام صادق (ع) فرموده است: کسی که مؤمنی را مورد ملامت قرار دهد خداوند او را از دنیا و آخرت به ملامت و سرزنش دگران مبتلا می نماید.

آیین مقدس اسلام برای گناهکاران حد شرعی مقرر داشته و مجرم باید طبق موازین قانونی مجازات شود و به کیفر عمل خود برسد و جایی برای ملامت و سرزنش گناهکار باقی نگذاشته است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اذا زنت خادم احدکم فلیجلدها الحد ولا یعیرها (۳۸۶)

رسول اکرم فرموده است: وقتی یکی از خدمتگزاران شما مرتکب عمل منافی با عفت گردید او را مجازات قانونی نمایید و مورد سرزنش و ملامتش قرار ندهید.

مطلب دوم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود این است که فردی خائن و ناپاک در اعمال شخص مسلمانی تجسس و کاوش نماید، اگر گناهی را از وی شناخت آن را ماده ملامت قرار دهد و زبان به سرزنش و تعییرش بگشاید. امام علیه السلام این عمل پلید را دوری جستن از خداوند معرفی نموده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ابعده ما یكون العبد من الله ان یكون الرجل یواخی لرجل و هو یحفظ علیه زلاته لیعیره بها یوماً (۳۸۷)

امام صادق (ع) فرموده است: بزرگ عاملی که می تواند آدمی را از خداوند دور نماید این است که مردی با مرد دگر طرح برادری بریزد به این منظور که لغزشهای او را به ذهن بسپارد تا روزی او را مورد ملامت و تعییر قرار دهد.

مطلب سوم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود و مسلمانان همواره متوجه آن باشند این است که گاهی شخص مسلمان، مسلمان دیگری را در چیزی که به اختیار او نبوده و نیست مورد ملامت قرار می دهد و این کار در مواقعی اسائه ادب به حریم پروردگار است و بعلاوه موجب اهانتی ناروا به فرد مسلمان می گردد.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: ان اباذر غیر رجلاً علی عهد النبی صلی الله علیه و آله بامه، فقال: یابن السوداء، و كانت امه السوداء. فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله: تعیره بامه یا باذر؟ قال: فلم یزل ابوذر یمرغ وجهه فی التراب وراسه حتی رضی رسول الله صلی الله علیه و آله عنه (۳۸۸)

امام باقر (ع) فرمود: ابوذر غفاری در محضر رسول گرامی مردی را به مادرش مورد سرزنش قرار داد و گفت: ای فرزند زن سیاه، و مادر آن مرد از نژاد سیاه بود. رسول گرامی سخت برآشفته، فرمود: ابوذر! او را به مادرش سرزنش نمودی؟ ابوذر متوجه شد که خطایی بزرگ مرتکب شده و برای عذرخواهی سر و صورت خویش را آنقدر در خاک غلطاند تا رسول اکرم از او راضی گردید.

مطلب چهارم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود این است که گاهی تغییر و سرزنش افراد، ناشی از جهل و نادانی آنان است، بی مطالعه سخن می گویند و لب به ملامت می گشایند، سپس به خطای خویش واقف می گردند و در پایان خجلت زده و شرمسار می شوند. محمد بن منکدر می گوید: روزی در ساعت شدت گرمی هوا به خارج مدینه رفته بودم. دیدم امام باقر علیه السلام در آفتاب سوزان سرگرم کار کشاورزی است و چون سمن داشت به دو نفر تکیه داده بود و در حالی که عرق از پیشانی می ریخت به کارگران دستور می داد. با خود گفتم: پیرمردی از بزرگان قریش در این ساعت و با این حال در طلب دنیا است. تصمیم گرفتم او را موعظه کنم و عملش را مورد انتقاد قرار دهم. پیش رفتم، سلام کردم و گفتم: آیا شایسته است یکی از شیوخ قریش در هوای گرم، با این حال، در پی دنیا طلبی باشد. چگونه خواهی بود اگر در این موقع و با چنین حال مرگت فرارسد و حیانت پایان پذیرد؟ حضرت دستهای خود را از دوش آن دو برداشت و فرمود:

لوجاءنی والله الموت و انافی هذه الحال جاءنی و انافی طاعه من طاعات الله عزوجل اکف بها نفسی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف الموت لو جاءنی و انا علی معصیه من معاصی الله تعالی. فقلت: یرحمک الله، اردت ان اعظک فوعظتني (۳۸۹)

به خدا قسم اگر در این حال بمیرم در حین انجام طاعتی از طاعات خداوند جان سپرده ام، من می خواهم با کار و کوشش، خود را از تو و دگران بی نیاز سازم، زمانی باید بترسم که مرگم در حال گناه فرارسد و با معصیت الهی از دنیا بروم. محمد بن منکدر عرض کرد: خداوند ترا مشمول رحمت خود قرار دهد، من می خواستم شما را نصیحت گویم، شما مرا موعظه نمودید.

ائمه معصومین علیهم السلام با انجام وظایف امامت کارهایی می کردند که به نظر بعضی از افراد بی اطلاع همانند عمل امام باقر (ع) و کشاورزی در هوای گرم بود، از این رو زبان به ملامت می گشودند و ائمه علیهم السلام در حدود ممکن به آنان پاسخ می دادند.

ان طایفه من اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مشوا الیه عند تفرق الناس عنه و فرار کثیرهم الی معاویه طلباً لما فی یدیه من الدنیا، فقالوا: یا امیر المؤمنین! اعط هذه الاموال و فصل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی والعجم. فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام: اتامرونی ان اطلب النصر بالجور (۳۹۰)

جمعی از اصحاب امیر المؤمنین (ع)، در موقعی که مردم زیادی از اطراف آن حضرت پراکنده می گشتند و برای دریافت پول نزد معاویه می رفتند، به محضرش شرفیاب شده، عرض کردند: ای امیر المؤمنین! اشراف عرب و قریش را بر موالی و غیر عرب مقدم بدار و اموال بیت المال را بین آنان تقسیم کن تا به معاویه ملحق نشوند و از تو دست برندارند. حضرت فرمود: شما می گوئید که من از ظلم و ستم یاری بخواهم و برای تثبیت حکومت خود به حقوق دگران تجاوز کنم؟ هرگز.

زمانی که بین حضرت مجتبی و معاویه قرارداد صلحی رد و بدل گردید عده زیادی زبان به ملامت گشودند و عمل آن حضرت را مورد اعتراض قرار دادند، حتی بعضی امام مجتبی را ذلیل کننده مؤمنین خوانده اند و امام پاسخهایی فرمود، بعضی قانع می شدند و بعضی دیگر قانع نشدند. حادثه خونین کربلا امری بود الهی و خداوند روز ولادت حضرت حسین علیه السلام، رسول گرامی را از واقعه عاشورا آگاه نمود و بسیاری از افراد خانواده پیمبر اسلام از این امر اطاع داشتند، اما موقع تحقق یافتن این مقدر الهی که نتیجه اش رسوا شدن آل امیه و آشکار شدن حق و حقیقت بود، عده زیادی حتی بعضی از دوستان و نزدیکان با سفر آن حضرت به کوفه مخالف بودند و با زبان ملامت و اعتراض سخن می گفتند:

عن جابر بن عبدالله قال: لما عزم الحسين بن علي عليهم السلام على الخروج الى العراق اتيته فقلت له: انت ولد رسول الله صلى الله عليه وآله و احد السبطين، لا ارى الا انك تصالح كما صالح اخوك عليه السلام فانه كان موفقاً رشيداً. فقال لي: يا جابر! قد فعل اخي ذلك بامر الله تعالى و رسوله صلى الله عليه وآله و انا ايضا افعل بامر الله تعالى و رسوله (۳۹۱)

جابر می گوید: وقتی حسین (ع) عازم عراق گردید حضورش شرفیاب شدم و عرض کردم شما یکی از دو سبط رسول اکرم هستید، به نظر من تنها راه برای شما آن است که همانند برادرت صلح کنی که او با موفقیت، راه صحیح را پیمود. حضرت به من فرمود: ای جابر! برادرم به امر خداوند و به امر رسول اکرم صلح نمود و من نیز طبق امر خدا و امر رسول گرامی عمل می کنم.

وقتی حضرت رضا علیه السلام امر ولایتعهدی مأمون را قبول نمود، افرادی لب به اعتراض و ملامت گشودند و بعضی مطلب خود را با حضرتش در میان گذاردند.

عن محمد بن عرفة قال قلت للرضا عليه السلام: يا بن رسول الله! ما حملك على الدخول في ولاية العهد؟ فقال: ما حمل جدی امیر المؤمنین علیه السلام علی الدخول فی الشوری (۳۹۲)

محمد بن عرفه می گوید به حضرت رضا عرض کردم: یا بن رسول الله! چه چیز شما را واداشت که در امر ولایتعهدی مداخله نمایید؟ حضرت در پاسخ فرمود: همان چیزی که جدم علی (ع) را وادار نمود که در شورا مداخله نماید.

مأمون صریحاً به حضرت رضا عرض کرد: اگر امر ولایتعهدی مرا قبول نکنی حتماً شما را به قتل می رسانم و حضرت را به هلاکت تهدید کرد، حتی برای اینکه مطلب خود را در یک زمینه پیاده کند که در صدر اسلام سابقه داشته باشد، قضیه عمر و شورا را با حضرت در میان گذاشت و اینچنین گفت:

ان عمر بن الخطاب جعل شوری فی عده احدهم جدک امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و شرط فیمن خالف منهم ان یضرب عنقه (۳۹۳)

عمر بن الخطاب شورای خلافت را در شش نفر قرار داد که یکی از آنان جدت امیر المؤمنین علی (ع) بود و شرط نمود که هر کس با شورا مخالفت کند گردنش زده شود. سپس به حضرت عرض کرد:

شما ناچارید ولایتعهدی را که اراده کرده ام بپذیرید و از آن گزیری نیست.

امام سجاد در جمله دوم این قسمت از دعا که موضوع سخنرانی امروز است از پیشگاه الهی درخواست می کند:

ولا عائبه اوجب بها الا حسناتها

بارالها! هیچ عیبی را در من، که ممکن است ماده ملامت گردد باقی نگذار جز آنکه آن را نیکو نمایم.

در جمله سوم عرض می کند:

ولا اکرومه فی ناقصه الا اتممتها

بارالها! هیچ کرامت خلق و خوی پسندیده ای را که به طور ناقص در من وجود دارد فرو نگذار جز آنکه تتمیم و تکمیلش نمایم.

می دانیم که صفات حمیده و سجایای پسندیده دارای مراتب و درجات متفاوتی است، و انسانهای بزرگ و عالی قدر به هر نسبت که از جهت معنوی مقام رفیعتری دارند به همان نسبت از بزرگواری و کرامت اخلاقی بالاتری برخوردارند و این مطلب در خلال بعضی از آیات قرآن شریف آمده است.

والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین (۳۹۴)

کسانی که قوی النفس و حاکم بر غرایز خود هستند موقعی که خشمگین می شوند خویشتندارند، بر خود مسلطانند، و آتش غضب را در ضمیر خویش فرو می نشانند، و این خود یکی از سجایای مهم اخلاقی است. بعضی از افراد از این حد بالاترند، غضب را اظهار نمی کنند و شعله خشم را در باطن فرو می نشانند، بعلاوه، از لغزش کسی که موجب خشمشان گردیده است عفو و اغماض می نمایند. البته این گروه مقام عالی تری دارند. بعضی از افراد آنقدر در کرامت نفس بلندمرتبه و رفیع اند که از شعله و ر شدن غضب جلوگیری می کنند، از کسی که بد کرده و موجب خشمشان گردیده است می گذرند و مورد عفو قرار می دهند، نه تنها بدی را تلافی نمی کنند، بلکه شخص بدعمل را مورد عنایت و احسان قرار می دهند، و این قبیل بزرگواری و کرامت نفس، گاهی در افراد عادی مشهود می گردد به طوری که موجب شگفتی کسانی می شود که خود دارای بزرگواری و معالی اخلاق اند.

عبدالله جعفر از افراد کریم النفس و بزرگوار خود بود. او در ایام زندگی خویش خدمات بزرگی نسبت به افراد تهیدست و آبرومند انجام داد، او به اندازه ای در بذل و بخشش کوشا و بلندنظر بود که بعضی از افراد وی را در این کار ملامت می کردند و به او می گفتند که تو در احسان به دگران راه افراط در پیش گرفته ای. روزی برای سرکشی به باغی که داشت با بعضی از کسان خود راه سفر در پیش گرفت. نیمه راه، در هوای گرم، به نخلستانی سرسبز و

خرم رسید. تصمیم گرفت چند ساعتی در آن باغ استراحت نماید. غلام سیاهی باغبان بود، با اجازه غلام وارد باغ شد، کسانش وسایل استراحت او را در نقطه مناسبی فراهم آوردند. ظهر شد، غلام بسته ای را در نزدیکی جعفر آورد و روی زمین نشست و آن را گشود. جعفر دید سه قرص نان در آن است. هنوز غلام لقمه ای نخورده بود که سگی وارد باغ شد، مقابل غلام آمد، گرسنه بود و از غلام درخواست غذا داشت. او یکی از قرصه های نان را به سویش انداخت و سگ گرسنه با حرص آن را در هوا گرفت و بلعید و دوباره متوجه غلام و سفره نانش شد. او قرص دوم و سپس قرص سوم را نزد سگ انداخت و سفره خالی را بدون اینکه خودش غذا خورده باشد. برچید. عبدالله که ناظر جریان بود از غلام پرسید: حیره غذایی شما در روز چقدر است؟ جواب داد: همین سه قرص نان که دیدی. گفت: پس چرا این سگ را بر خود مقدم داشتی و تمام غذای شبانه روزت را به او خوراندی؟ غلام در پاسخ گفت: آبادی ما سگ ندارد، می دانستم این حیوان از راه دور به اینجا آمده و سخت گرسنه است و برای من رد کردن و محروم ساختن چنین حیوانی گران و سنگین بود. عبدالله از این عمل بسیار تعجب کرد، گفت: پس به خودت چه خواهی کرد؟ جواب داد: امروز را به گرسنگی می گذرانم تا فردا سه قرص نان را برایم بیاورند. جوانمردی و بزرگواری آن غلام سیاه مایه شگفتی عبدالله جعفر شد و با خود می گفت: مردم مرا ملامت می کنند که در احسان به دیگران تندروی می کنی در حالی که این غلام از من بمراتب در احسان و بزرگواری پیشتر و مقدم است. عبدالله سخت تحت تاثیر بزرگواری غلام سیاه قرار گرفت، مصمم شد او را در این راه تشویق نماید. از غلام پرسید صاحب باغ کیست؟ پاسخ داد فلانی که در روستا منزل دارد. گفت تو مملوکی یا آزاد؟ گفت من مملوک صاحب باغم. او را فرستاد صاحب باغ را آورد. درخواست نمود که باغ را با تمام لوازمش و همچنین غلام سیاه را به او بفرشد. مرد خواسته عبدالله جعفر را اجابت نمود و باغ و غلام را به عبدالله فرخت و بعد عبدالله جعفر، غلام را در راه خدا آزاد کرد و باغ را هم به او بخشید. جالب آنکه وقتی باغ را به غلام بخشید غلام بلند همت گفت:

ان کان هذا لی فهو فی سبیل الله (۳۹۵)

اگر این باغ متعلق به من شده است، آن را در راه خدا و برای رفاه و استفاده مردم قرار دادم.

بزرگواری و کرامت نفس، نشانه تعالی معنوی و تکامل روحانی انسان است، در پرتو مکارم اخلاق، آدمی از قیود پست و حیوانی رهایی می یابد و بر غرایز و تمایلات نفسانی خویش مسلط می شود، دگردوستی و حس فداکاری در نهادش بیدار می گردد، انسان بالفعل می شود و از کمالاتی که لایق مقام انسان است برخوردار خواهد شد.

رسول اکرم برای آنکه پیروان خود را به راه مکارم اخلاق سوق دهد و آنان را با صفات انسانی تربیت نماید بر منبر و محضر، در سفر و حضر، و خلاصه در هر موضع مناسب از فرصت استفاده می نمود و وظایف آنان را خاطرنشان می ساخت و بر اثر مساعی پیگیر آن حضرت تحول عظیمی در جامعه پدید آمد و عده زیادی از مسلمانان مدارج تعالی و تکامل را پیمودند، به فضایل انسانی نایل آمدند که بعضی از آنان، مانند عبدالله جعفر، در تاریخ اسلام شناخته شده و معروف اند و برخی مانند آن غلام سیاه ناشناخته و گمنام اند.

خلاصه، کرامت نفس و بزرگواری طبع در افراد بافضیلت دارای مراتب و درجات متفاوتی است. حضرت سجاد (ع) در سومین جمله دعا که موضوع سخنرانی امروز است به پیشگاه حضرت باری تعالی عرض می کند:

بارالها! هیچ کرامت خلقی را که در من به طور ناقص وجود دارد باقی مگذار جز آنکه تکمیل و تتمیمش فرمایی.

بدون تردید اگر خداوند مقلب القلوب عنایت فرماید و آدمی را مشمول فیض و رحمت خود قرار دهد موجباتی را فراهم می آورد که طبع بلند افراد کریم النفس به مقام بالاتری نایل آید و کمبود و نقصش تتمیم شود و این پیروزی زمانی به دست می آید که درخواست کننده از صمیم قلب دعا کند و با تمام وجود از پیشگاه خداوند تقاضا نماید.

۱۹- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنِّ أَنْ الْمَحَبَّةَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق چند جمله را از پی هم آورده و به مناسبت هر جمله از پیشگاه الهی تمنایی نموده است که به خواست خداوند، هر یک از جمله ها مورد بحث قرار می گیرد و درباره اش به قدر لازم توضیح داده می شود. در جمله اول پس از درود به حضرت محمد (ص) و آل محمد (ص) عرض می کند: بارالها! کینه شدید دشمنان مرا به دوستی مبدل فرما.

حب و بغض یا مودت و عداوت در قرآن شریف و روایات اولیای اسلام درباره خداوند نسبت به مردم و همچنین درباره مردم نسبت به یکدیگر به کار برده شده با این تفاوت که حب و بغض خداوند نسبت به مردم همه جا بر اساس حق و عدل است، اما دوستی و دشمنی مردم نسبت به یکدیگر گاهی عادلانه و بر وفق حق است و گاهی ظالمانه و برخلاف عدل و انصاف. در اینجا پاره ای از آیات و روایات ذکر می شود:

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص (۳۹۶)

خداوند افراد با ایمانی را دوست دارد که در راه او جهاد می کنند و همانند بنیانی به هم پیوسته و محکم در برابر دشمن پای برجا و استوارند.

در این آیه، خداوند محبت خود را نسبت به مجاهدین فی سبیل الله اعلام فرموده است، زیرا اینان برای اعلاای حق و اقامه عدل، برای امحای باطل و از میان بردن ظلم مجاهده می کنند و جان خود را از کف می دهند و همه این اعمالی که مورد هدف آنهاست بر وفق دادگری و براساس پاکی و فضیلت است.

از این رو خداوند آنان را دوست دارد. کسانی که واجد شرایط جهاد فی سبیل الله هستند و مکلف اند در جبهه شرکت کنند و از وظیفه دینی سرباز می زنند و به امر الهی اعتنا نمی کنند مبعوض حضرت حق اند زیرا اینان به نوبه خود بر اثر تسلطی که دارند موجب می شوند حق تضعیف شود و باطل قوی گردد.

عن النبی الله علیه و آله: ان الله عزوجل يبغض رجلاً يدخل في بيته ولا يقاتل (۳۹۷)

رسول اکرم فرموده است: خداوند دشمن دارد مرد توانایی را که در خانه می نشیند و در جبهه جنگ شرکت نمی کند و با معاندین نبرد نمی نماید.

اگر بخواهیم بدانیم چرا این گروه مطرود درگاه باری تعالی هستند و خداوند مهربان اینان را دشمن دارد می توانیم تاریخ چندساله کوتاه مدت حکومت علی علیه السلام را بخوانیم و ببینیم بر اثر سرپیچی و تخلف آن مردمی که یک روز با التماس علی را حاضر کردند خلافت را بپذیرد و با او تبعیت نمودند و یک روز عهدشکنی کردند و از انجام وظیفه شانه خالی نمودند چه مصائب سنگینی برای اسلام و مسلمین پدید آمد، چه خونهایی از بیگانگان به زمین ریخته شد، و چگونه اسلام عزیز از پیشروی بازماند، و چطور یک سلسله عناصر فاسد بی دین بی علاقه به اسلام بر کرسی خلافت تکیه زدند و زمام امور مسلمین را به دست گرفتند، فاجعه هایی به بار آوردند و آبروهایی از اسلام بردند. اینان با اعمال ناروای خود موجب شدند که علی (ع) به کشتن برود، باعث شدند که تاریخ خونین کربلا به وجود آید و آن فاجعه عظیم رخ دهد و خونهای مقدسی به زمین ریخته شود و اهل بیت رسول اکرم به اسارت به کوفه و شام بروند و خلاصه، آنقدر حوادث بد پیش آمد که برای انسانیت مایه شرمساری است. آیا نباید این گروه متخلف از سربازی دین مطرود الهی باشند؟ آیا نباید خداوند مهربان اینان را که مایه شکست عدل و دادگری شدند دشمن بدارد؟ پاسخ این پرسش بر هیچیک از شنوندگان پنهان نیست.

یکی دیگر از اموری که موجب بغض و دشمنی خدا می شود این است که افراد، فقط امور مربوط به زندگی دنیا را فرا گیرند و عملاً آنها را به کار بندند اما از معارف اخروی که مایه تعالی انسان و موجب سعادت ابدی است ناآگاه و جاهل باشند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ان الله تبارک و تعالی یبغض کل عالم بالدنیا و جاهل بالآخره (۳۹۸)

رسول گرامی فرموده است: خداوند دشمن تمام افرادی است که به امور دنیوی عالم اند و نسبت به امور آخرت جاهل و نادان.

خداوند حکیم، بشر را برای زندگی ابدی آخرت خلق کرده و دنیا برای او به منزله گذرگاه است، باید از سرای گذران برای آخرت جاودان ذخایری بیندوزد و توشه ای بردارد و از این راه موجبات رفاه و آسایش خود را در جهان بعد از مرگ تهیه نماید.

عن علی علیه السلام قال: ایها الناس! انما الدنیا دار مجاز و الآخره دار قرار. فخذوا من ممرکم لممرکم (۳۹۹)

علی (ع) فرموده است: ای مردم! دنیا خانه عبور است و آخرت، سرای قرار و جاودان، پس، از منزلگاه گذران برای عالم جاودان زادی بگیرید و توشه ای بردارید و تهیدست از این سرای به عالم آخرت منتقل نشوید.

بدبختانه در دنیای امروز توجه بیشتر مردم جهان معطوف به زندگی دنیاست، علم و دانش را برای بهزیستی فرا می گیرند و برای آخرت، که هدف خلقت انسان است، توجهی ندارند. گویی دنیای امروز مصداق واقعی حدیث رسول گرامی است و مردمش مبعوض حضرت باری تعالی هستند زیرا هدف اینان در جهان کنونی لذت گرایی و بهتر زیستن است، انسانیت و سجایای انسانی را پیش پای لذاذات مادی قربانی نموده اند و از آن اسمی نمی برند، مردمی که عطایای الهی را آنطور که باید نمی بینند و فقط توجهشان به مادیات است و بس و به فرموده رسول گرامی، عذاب الهی در انتظار آنان است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: من لم یر الله عزوجل علیه نعمه الا فی مطعم او مشرب او ملبس فقد قصر عمله و دنا عذابه (۴۰۰)

رسول اکرم فرموده است: کسی که نعمتهای خدا را درباره خودش جز بر خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی نمی داند اعمالش در دنیا نارسا و کوتاه است و عذابی که دامنگیرش خواهد شد بسیار نزدیک.

از جمله اموری که منشأ بغض و دشمنی خداوند است و در حدیث رسول اکرم آمده، افساد کردن و نمائی نمودن بین مردم مسلمان است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ابغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه المفرقون بین الاخوان المسلمتمسون للبراءاء العثرات (۴۰۱)

رسول اکرم فرموده است: مبعوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که راه تفتین و نمائی را در پیش می گیرند، بین برادران جدایی می افکنند و می کوشند تا دامن افراد پاک را به لغزشها آلوده نمایند و آنان را در جامعه ننگین سازند.

از این حدیث که معروض افتاد روشن شد که بغض و دشمنی خداوند نسبت به افراد مبعوض بر اساس عدل و انصاف و اقتضای عمل آنان است.

برای آنکه بدانیم حب و دوستی باری تعالی نیز نسبت به افراد محبوب بر اساس عدل و دادگری و بر مبنای تفضل و رحمت است چند حدیث در این باره ذکر می شود.

عن ابیجعفر علیه السالم قال: اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک، فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصيته ففیک خیر والله یحبک (۴۰۲)

امام باقر (ع) فرموده است: اگر خواستی بدانی در تو خیر و خوبی وجود دارد به دلت نظر افکن، اگر دیدی قلبت اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد در تو خیر و خوبی وجود دارد و خداوند هم دوستدار توست.

عن النبی صلی الله علیه و آله: الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله (۴۰۳)

رسول اکرم پس از بیان ارزش دوستی مؤمن نسبت به مؤمن می فرماید: آگاه باشید! هر کس برای خدا دوست بدارد برای خدا دشمن بدارد، برای خدا عطا کند، و امساک کند برای خدا، او از بندگان گزیده و خالص خداوند است.

دوستی خداوند بر اساس حق و عدل است، محبت خداوند امید بخش و انسان ساز است، دوستی خداوند ابواب رحمت را به روی مردم می گشاید و آنان را مشمول فیض خود قرار می دهد. در قرآن شریف فرموده است:

ان الله یحب التوابین (۴۰۴)

گناهکارانی که از معصیت باری تعالی نادم شده اند و مصمم اند که به سوی خدا بازگشت نمایند و خویشتن را از نعمت اطاعت و اعمال صالحه برخوردار سازند، خداوند بزرگ دوستدار اینان است و مژده دوستی خود را با جمله ان الله يحب التوابين، در قرآن شریف، اعلام فرموده است.

بحث دوستی و دشمنی خداوند نسبت به مردم در اینجا پایان می یابد، اما دوستی و دشمنی مردم نسبت به یکدیگر گاهی بر وفق حق است و گاه برخلاف آن. در این سخنرانی با استفاده از روایات، راجع به هر دو قسمت توضیح داده می شود - اگر حب و بغض و دوستی و دشمنی مردم درباره یکدیگر به انگیزه ایمان باشد آن دوستی و دشمنی بر وفق حق و عدل است و داشتن چنین محبت و عداوتی در روایات اولیای دین از فرایض اسلامی به حساب آمده و نشانه ایمان کامل است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: الحب فی الله فریضه و البغض فی الله فریضه (۴۰۵)

رسول گرامی فرموده: دوست داشتن از برای خدا از واحبات است و دشمن داشتن برای پروردگار نیز از فرایض است.

عن البیعد الله علیه السلام قال: من احب الله و ابغض الله و اعطى الله فهو ممن کمل ایمانه (۴۰۶)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که برای خدا دوست بدارد، برای او دشمن بدارد، و برای او عطا کند، او از کسانی است که واجد ایمان کامل اند.

اگر حب و بغضهای مردم نسبت به یکدیگر برای خدا باشد آن دوستی و دشمنی، مقدس و بر طبق حق و عدل است، اما اگر منشأ دوستی و دشمنی، هوای نفس باشد نه تنها دارای ارزش معنوی نیست، بلکه ممکن است در مواقعی ضررهای بسیار بزرگ و خساراتی غیرقابل جبران به بار آورد. کودک به کشش طبیعی خواهان آزادی مطلق است. می خواهد هر چه زودتر خویشتن را به هدفهای ناروای خود برساند و هر جا برود و به هر کاری که میل دارد دست بزند و اگر در مواردی مادر روی مصلحت مزاحم او شود و بخواهد از وی سلب آزادی نماید سخت ناراحت و خشمگین می گردد. خردسال در سنین اول زندگی، اعمال تخریبی بسیار دارند، هر جا دستشان برسد ویرانی به بار می آورند، مورچه ها را می کشند، گلها را پرپر می کنند، نهال کوچک درختها را آنقدر تکان می دهند تا ریشه های آن از جا کنده شود، عروسکهای خود را پاره می کنند، اگر گنجشکی به دستشان افتد پرهایش را می کنند، گچ دیوارها را می ریزند، موی سر بچه های ضعیفتر از خود را می کشند، و خلاصه موجب اختلالات بسیارند و مادران باید پیوسته مراقب آنان باشند و از کارهای نادرستشان منع نمایند. یکی از اساتید روان می گویند: خوشبختانه اطفال ویرانگر و مخرب ناتوان و ضعیف اند و اگر آنان به قدر جوانان نیرومند و قوی می بودند زندگی برای بزرگسالان تلخ و غیرقابل تحمل می شد. والدین و مربیان پیوسته اطفال خردسال را از کارهای ناروا منع می کنند و با سخنان خویش قبح آن اعمال را به آنان می فهمانند و جدیت می کنند تا آنان را برای زندگی اجتماعی و حسن معاشرت با مردم تربیت نمایند. باید توجه داشت که تربیت اطفال خردسال بدان معنی نیست که تمایلات ویرانگری و تخریب در وجودشان محو و نابود می گردد، بلکه اثر تربیت آن است که تمایل تخریب و شرارت را در ضمیرشان واپس می کند و در اعماق وجودشان پنهان می نماید و هر وقت فرصت مناسبی به دست آید تمایل واپس زده شده و از ضمیر

باطن خارج می شود، از پس پرده خفا بیرون می آید و کارهای تخریبی را آغاز می نماید. این مطلب دقیق علمی و روانشناسی در کلام مولی الموحدين آمده است:

عن علی علیه السلام قال: الشرکامن فی طبیعه کل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان یغلبه ظهر (۴۰۷)

علی (ع) فرموده است: شر و بد کاری در باطن تمام انسانها وجود دارد، اگر هر فردی بر آن تمایل غلبه کند همچنان در ضمیرش پنهان می ماند و اگر نتواند بر آن پیروز گردد میل شر و ویرانگری آشکار می شود و او را به فعالیت‌های ناروا وادار می سازد.

حب و بغضهای ناروا و خلاف عدل از طبع متجاوز بشر سرچشمه می گیرد و آدمی را به راهی که مرضی خدا نیست سوق می دهد. پیمبران الهی آمده اند تا مردم را انسان بسازند و غرایز بی قید و بند را با نیروی ایمان و حسن تربیت مهار کنند و هر فردی را به طبع سرکش و متجاوزش مسلط سازند. متأسفانه موفقیت فرستادگان خدا در این راه ناچیز بوده و نتوانستند در رسالت خود به پیروزی کامل دست یابند، زیرا اولاً خداوند حکیم انسانها را مختار آفریده و در قبول و رد دعوت انبیا آزادی عمل داشته اند و در هر عصر و زمان بیشتر مردم پذیرش آن سرباززدند، و ثانیاً گروه معدودی که در هر عصر دعوت انبیا را اجابت کردند و به پیروی از اوامر الهی تن دادند اکثرشان از نظر ایمان ضعیف بودند و ایمان ضعیف قادر نیست طبع سرکش و متجاوز مردم را مهار نماید و موقع طغیان غرایز، آنان را از گناه و ناپاکی بازدارد. در این موقع حساس، افرادی که از نظر ایمان، متوسط الحال اند بر سر دوراهی قرار می گیرند، امر الهی آنان را به اجتناب از گناه و ناپاکی دعوت می کند اما طبع سرکش و غرایز نیرومند به راه گناهشان می خواند و در اغلب مواقع، هوای نفس پیروز می شود و فضیلت و تقوا شکست می خورد. علی (ع) این تضاد و کشاکش خطرناک را ضمن حدیثی بیان نموده و خاطر نشان ساخته است. هر کس در این مواقع حساس، عنان نفس سرکش را از دست بدهد و راه گناه را در پیش گیرد به دشمن انسانیت خویش کمک کرده و زمینه تباهی خود را فراهم آورده است.

عن علی علیه السلام قال: النفس مجبولة علی سوء الادب و العبد مأمور بملازمة حسن الادب والنفس تجری بطبعها فی میدان المخالفة والعبد یجهد بردها عن سوء المطالبة فمتی اطلق عنانها فهو شریک فی فسادها و من اعان نفسه فی هوی نفسه فقد اشرك نفسه فی قتل نفسه (۴۰۸)

علی (ع) فرموده: نفس آدمی به طور فطری به راه نادرستی و خلاف ادب گرایش دارد و بنده خدا مأمور است که همواره ملازم حسن ادب و درستکاری باشد. نفس به کشش طبیعی میدان مخالفت را در پیش می گیرد و بنده خدا جدیت می کند تا نفس را از خواسته های ناروایش باز دارد. هر وقت بنده خدا عنان نفس سرکش را واگذارد او نفس خویشتن را در فساد یاری داده و کسی که نفس خود را در هوی و تمایلاتش یاری دهد، با این عمل در قتل نفس خویشتن شرکت نموده است.

به شرحی که توضیح داده شد، کودکان خردسال به جاذبه طبیعی، طالب آزادی بی قید و شرطاند، خوب و بد را نمی فهمند و صلاح و فساد خویش را درک نمی کنند. آنان مایل اند آزاد باشند تا به هر کاری که می خواهند دست بزنند و از تخریب و ویرانسازی که انجام می دهند لذت می برند. اگر والدین و مربیان دانا مانع آزادی اطفال گردند با

خشونت و تندی فریاد می زنند، آنان را با چشم بغض و بدبینی می نگرند، و از مزاحمتی که در کارشان فراهم آورده اند خشمگین و غضبناک اند. موقعی که دوران کودکی را پشت سر می گذارند، به سنین جوانی می رسند، و بالغ می گردند طبع آزادی طلبشان از میان نمی رود و آن خواسته فطری همچنان باقی و برقرار است، می خواهند همانند دوران کودکی راهشان باز باشد و چیزی مانعشان نشود. قرآن شریف در این باره فرموده:

بل یرید الانسان لیفجر امامه. یسال ایاں یوم القیامه (۴۰۹)

آدمی میل دارد پیش رویش سدی نباشد، راهی را که می پیماید بلامانع طی کند، و تمایلات خویش را آنطور که می خواهد اقناع نماید، و چون با وی از روز جزا و مواخذه الهی صحبت شود از روی استهزا و انکار می گوید: قیامت چه وقت فرامی رسد؟ و روز جزا کی بر پا می گردد؟ البته جوانان و میانسالان بر اثر تجاربی که در طول سنین قبل از بلوغ انداخته اند تا اندازه ای به صلاح و فساد واقف شده اند، نیک و بدها را تا حدی شناخته اند و مانند کودکان، اعمال جوانان و بزرگسالان به تمام حقایق واقف شده اند. و از تمام ابعاد مانند کودکان خطر آزادی بی قید و شرط را نمی فهمند و نمی دانند که اگر غرایز حیوانی در سنین جوانی از آزادی مطلق برخوردار باشد.

انسانیت نابود می شود، تعالی و تکامل از میان می رود، و مفاسد غیرقابل جبران به بار می آید. پیمبران الهی که پدران روحانی و مربیان خدایی هستند آمده اند تا خواهشهای نفسانی مردم را تعدیل نمایند و آنان را از آزادی های مضر و خطرناک که سد راه صلاح و رستگاری انسان است برحذر دارند. بدبختانه رفتار و گفتار جوانان و بزرگسالان نادان با پدران روحانی و مربیان الهی همانند رفتار و گفتار کودکان خردسال با والدین و مربیان است، همانطور که کودکان بر سر پدر و مادر فریاد می زنند و با خشم و خشونت به آنان می گویند: چرا از ما سلب آزادی می کنید؟ جوانان و بزرگسالان نیز با پدران روحانی و مربیان الهی خود با همان چشم می نگرند و نسبت به آنان بغض و کینه ابراز می دارند، اگر دستشان برسد آزارشان می دهند و ممکن است در مواقعی به قتلشان همت گمارند نه تنها پیمبران الهی برای دعوت به دین حق و اقامه عدل در معرض قتل قرار می گرفتند، بلکه در مواقعی علمای دین را که مبلغ دعوت پیمبران بودند می کشتند. قرآن کریم در این باره فرموده است:

ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم (۴۱۰)

کسانی که به آیات الهی کفر می ورزند و پیمبران خدا را بناحق می کشند و همچنین کسانی از مردم را که جامعه را به قسط و دادگری امر می کنند به قتل می رسانند به آنان عذاب دردناک خداوند را مژده بده. امام سجاد علیه السلام در جمله اول این قسمت از دعای مکارم الاخلاق بعد از درود بر محمد و آل محمد عرض می کند:

و ابدلنی من بغضه اهل الشنان المحبه.

بارالها! دشمنی سخت و عمیق کسانی را که با من کینه و عداوت دارند به محبت و دوستی مبدل نما.

بغضه در لغت عرب معنای دشمنی شدید است، اگر کسی سؤال کند: چرا کسانی با امام سجاد بغض و کینه شدید داشتند؟ مگر امام با آنان چه کرده بود که عمل آن حضرت در ضمیرشان اثر عمیق گذارد و منشأ کینه شدید

گردید؟ به نظر می رسد که پاسخ این پرسش از مجموع سخنرانی امروز به دست آمده باشد. دشمنی شدید بعضی با امام سجاد همان عداوت و کینه ای است که هوی پرستان و طالبان آزادی بی قید و شرط غرایز و شهوات با پیمبران الهی داشتند، دشمنی افرادی با امام سجاد همانند دشمنی نمرود با ابراهیم، دشمنی فرعون با موسی، دشمنی گروه مستبد ظالم عرب با پیمبر گرامی اسلام، و دشمنی آل امیه و آل عباس با ائمه معصومین علیه السلام بود. خلاصه، کسانی با امام سجاد علیه السلام کینه و دشمنی شدید داشتند که می خواستند در پرتو حکومت ظالمانه آل امیه به مال و مقام، جاه و منصب، و فرمانروایی و قدرت برسند و تمایلات غیرمشروع غرایز و شهوات خویشتن را از این راه ارضا نمایند. اینان به صور مختلف مزاحم امام سجاد بودند و بر ضد آن حضرت تحریکاتی داشتند.

روی ان الحجاج بن يوسف كتب الى عبدالملك بن مروان: ان اردت ان يثبت ملكك فاقتل علي بن الحسين. فكتب عبدالملك: اما بعد، فجنبنی دماء بنی هاشم و احقنها فانی رایت آل ابی سفیان لما اولعوا فیها لم یلبثوا ان ازال الله الملك عنهم. (۴۱۱)

حجاج بن یوسف به عبدالملک مروان نوشت: اگر می خواهی حکومت تثبیت شود و ملکت پابرجا بماند علی بن الحسین را به قتل برسان. عبدالملک در جواب نوشت: مرا از کشتن بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را محفوظ بدار که من دیدم وقتی آل ابی سفیان با رغبت و میل به ریختن خون آنان دست زدند طولی نکشید که خداوند حکومتشان را برانداخت و به زمامداری آنان خاتمه داد.

امام سجاد علیه السلام از خداوند درخواست می کند: بغض و کینه دشمنان مرا به دوستی مبدل نما زیرا ذات اقدس الهی مقلب القلوب است، اوست که می تواند دشمنی ها را از قلوب ببرد و دوستی و محبت را جایگزین آنها سازد، و این مطلب در قرآن شریف مکرر خاطرنشان گردیده است.

و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا و اذكروا نعمه الله علیکم اذ كنتم اعداء فالف بین قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخواناً (۴۱۲)

همه شما ریسمان خدا را دستاویز خود نمایید و نعمت او را به یاد بیاورید که موقعی دشمن یکدیگر بودید و خداوند دلهای شما را با هم مهربان ساخت، روز محبت را درک کردید و از نعمت گرانقدر برادری برخوردار شدید.

و الف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم ولكن الله الف بینهم (۴۱۳)

خداوند است که دلهای مؤمنین را به هم مهربان نمود. اگر تو تمام آنچه که در زمین است انفاق می نمودی نمی توانستی پیوند محبت و دوستی در دلها ایجاد نمایی، اما خداوند با اراده توانای خود این مهم را انجام داد.

به طوری که در روایات و تواریخ آمده افراد بسیاری بودند که با رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین (ع) دشمنی داشتند، حتی بعضی از آنان فکر قتل در سر می پروردند، اما خداوند مقلب القلوب از طرق مختلف، روحیه دشمنان را تغییر می داد، بعضی عداوتشان به محبت تبدیل می شد و بعضی از دشمنی و کینه توزی دست می کشیدند.

ان شيبه بن عثمان قال: استدبرت رسول الله صلى الله عليه و آله يوم حنين و انا اريد ان اقتله بطلحه بن عثمان و عثمان بن طلحه و كانا قتلا يوم احد، فاطلع الله رسوله على ما فى نفسى، فالتفت الى و ضرب فى صدرى و قال: اعيدك بالله يا شيبه. فارعدت فرائضى فنظرت اليه و هو احب الى من سمعى و بصرى. فقلت: اشهد انك رسول الله و ان الله اطلعك ما فى نفسى (۴۱۴)

شيبه بن عثمان مى گويد: در روز حنين پشت سر پيامبر اكرم مى رفتم و مى خواستم آن حضرت را در مقابل خون طلحه بن عثمان و عثمان بن طلحه به قتل برسانم زيرا آن دو نفر در جنگ احد كشته شده بودند. خداوند پيامبراش را از فكر من آگاه نمود، رسول خدا متوجه من شد، دست به سينه من زد، نام خدا را برد و به حفظ من دعا نمود. بندهاى استخوانم از اين عمل لرزيد، در همان لحظه به حضرتش نگاه كردم ديدم او از گوش و چشمم نزد من محبوبتر است. به نبوتش شهادت دادم و گفتم: خداوند ترا از نيت من آگاه فرمود.

امام سجاد عليه السلام بعد از واقعه كربلا و مراجعت به مدينه با مشكلات جديدي مواجه شد و رنج و عذاب آن حضرت به شكلهاى تازه اى از ناحيه دشمنان افزايش يافت. آل اميه از پيروزي نظامى در واقعه كربلا نه تنها طرفى نداشتند و در افكار عمومى بهره اى نبردند، بلكه ضرر بسيارى از اين راه نصيبشان گرديد و زبان مردم به سب و لعنشان گشوده شد. از اينرو دشمنى خاندان بنى اميه و طرفدارانشان نسبت به امام سجاد عليه السلام افزايش يافت و حضرتش پيوسته با خطرات گوناگونى مواجه بود. مشكل امام وقتى زيادتر شد كه مردم با ايمان مدينه بر ضد حكومت يزيد فاسد و شارب الخمر، كه فرزند گرامى رسول اكرم را كشته بود قيام نمودند و با عبدالله بن حنظله براى پيروزي انقلاب به فداكارى و مرگ بيعت كردند. گرچه امام عليه السلام در عصر انقلاب و جنبش مردم وارد نبود و يزيد هم به موجب گزارشهاى كه دريافت كرده بود از اين قضيه آگاهى داشت، اما بعيد نبود كه دشمنان امام از فرصت استفاده كنند و به عنوان فعاليتهاى پنهانى و محرمانه اصل انقلاب را به آن حضرت مستند نمايند. تنها عاملى كه مى توانست توطئه خائنانه آنان را درهم بشكند و نقشه هاى آنان را بى اثر نمايد دعاهاى خاضعانه امام سجاد و اراده و عنايت حضرت باري تعالى بر استجابت آن دعاها بود. يزيد براى آنكه انقلاب مدينه را آرام كند و مردم را سركوب نمايد عنصر خطرناكى به نام مسلم بن عقبه را براى انجام اين مأموريت در نظر گرفت، او را احضار نمود و به وي دستورهاي خائنانه اى داد، دوازده هزار نظامى از مردم شام تحت فرماندهيش قرار داد و او را با اختيار تام به حجاز فرستاد. در ضمن، راجع به امام سجاد عليه السلام به وي توصيه نمود و گفت:

و انظر على بن الحسين و اكفف عنه و استوص به خيراً فانه لم يدخل فى شىء مما دخلوا فيه (۴۱۵)

در امر امام سجاد دقت كن، مزاحمتى فراهم ننما، و از او خواست كه درباره آن حضرت به خير و خوبى رفتار نمايد، زيرا امام سجاد در امرى كه مردم در آن مداخله نموده اند وارد نشده است. با اين حال از ناحيه امام سجاد احساس خطر مى شد. از اين رو موقعى كه مسلم و لشكريانش به سوى مدينه در حركت بودند امام سجاد عليه السلام اين دعا را در پيشگاه الهى عرض كرد:

رب! كم من نعمه انعمت بها على و قل لك عندها شكرى و كم من بليه ابتليتني بها قل لك عندها صبرى. فيامن قد قل عند نعمته شكرى فلم يحرمنى و يامن قل عند بلائه صبرى فلم يخذلنى، ياذا المعروف الذى لا ينقطع ابداً و ياذا

النعماء التي لا تحصى عدداً! صل على محمد و آل محمد و ادفع عني شره فاني ابرء بك في نحره و استعيذ بك من شره(۴۱۶)

خدای من! چقدر نعمتهایی که به من عطا فرمودی و شکرگزاریم در پیشگاه مقدست در مقابل آن نعمتها کم بود، و چقدر مرا به بلا مبتلا نمودی و صبرم در مقابل آن بلاها کم بود، پس ای کسی که به علت کمی شکرم در مقابل نعمتها مرا محروم ننمودی و ای کسی که به سبب قلت صبرم در مسائل، مرا از یاریت بی نصیب نفرمودی، ای کسی که خیرت هرگز منقطع نمی شود و نعمتهایت به شمار نمی آید، درود فرست بر محمد و آلش و شر او را از من بگردان که من دفع ایذاء او را از تو می خواهم و از شرش به تو پناه می برم.

خداوند دعای امام سجاد را مستجاب نمود و شری را که ممکن بود از ناحیه مسلم به عقبه بر آن حضرت وارد شود برطرف ساخت.

۲۰- وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنِّ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دو جمله از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام عرض می کند: بارالها! حسد اهل معصیت و ستم را در مورد من به مودت و دوستی مبدل نما و بدگمانی اهل صلاح نسبت به من را به اطمینان و حسن ظن تبدیل فرما. در جمله اول دعای امام علیه السلام دو کلمه آمده که لازم است درباره آنها توضیح داده شود، یکی کلمه حسد است و آن دیگر، کلمه بغی. راغب می گوید:

الحسد تمنی زوال نعمه من مستحق لها و ربما كان مع ذلك سعی في ازالتها(۴۱۷)

حسد عبارت است از تمنی زوال نعمت از کسی که استحقاق آن نعمت را دارد و چه بسا حسود، خود علاوه بر تمنی روانی، در زوال آن نعمت، سعی و کوشش می نماید.

اولین نکته ای که در عبارت راغب باید مورد توجه قرار گیرد این است که حسد در جایی به کار برده می شود که محسود شایسته نعمتی باشد که در اختیار داد. اگر کسی نعمتی را در دست دارد ولی شایسته و لایق آن نعمت نیست، تمنی زوال نعمت از دست او حسد خوانده نمی شود، مثلاً اگر دو نفر در رأس دو مؤسسه قرار دارند، یکی فنی و آن دیگر اقتصادی و هر دو از آن رشته ها کمترین اطلاع علمی و مهندسی ندارند، ولی در رأس آن دو مؤسسه قرار گرفته اند، کارمندان از عدم صلاحیت آن دو رئیس همواره رنج می برند و در دل تمنی دارند که نعمت ریاست از دست آنان خارج شود و به اهلش محول گردد، نمی توان گفت که تمنی کارمندان، حسد مذمومی است که در روایات آمده، بلکه تحقق یافتن چنین تمنی، آن دو مؤسسه را از خطر نابودی می رهاوند و آن طور که باید به دست افراد لایق به نفع جامعه اداره می شود و کشور از آن دو مؤسسه بهره مند می گردد. نعمتهایی که در اختیار صاحبان نعمت است و موجب توجه بعضی از افراد می شود بیش و کم در ضمیر آنان اثر می گذارد. کسانی که به خداوند و تعالیم اسلام ایمان واقعی دارند تمنی زوال نعمت از صاحب نعمت نمی نمایند، بلکه از خدا می خواهند که ایشان را

نیز از چنین نعمتها برخوردار فرماید. اما منافقین و اشخاص فاقد ایمان واقعی حسد می برند و در دل، تمنی زوال نعمت را می نمایند و می خواهند صاحب نعمت همانند آنها از نعمتی که دارد محروم گردد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ان المومن یغبط ولا یحسد و المنافق یحسد ولا یغبط. (۴۱۸)

امام صادق علیه السلام فرموده است: مؤمن از مشاهده نعمت صاحب نعمت حسد نمی برد بلکه غبطه می خورد و از خداوند همانند آن نعمت را تمنی می نماید ولی منافق، غبطه نمی خورد بلکه حسد می برد و در دل تمنی زوال نعمت صاحب نعمت را می نماید.

برای آنکه در جامعه اختلال و فساد پدید نیاید و حقد و کینه بین مردم شایع نشود، اولیای گرامی اسلام به صاحبان نعمت توصیه نموده اند که از تظاهر به دارا بودن نعمت بپرهیزند و به گونه ای عمل کنند که احساسات دگران بر ضدشان تحریک نشود.

عن علی علیه السلام قال: استعینوا علی حوائجکم بالکتمان فان کل ذی نعمه محسود. (۴۱۹)

علی علیه السلام فرموده است: برای تهیه و تأمین نیازهای زندگی خود از کتمان و پنهان عمل کردن کمک بگیرید زیرا تمام صاحبان نعمت مورد حسد دگران اند.

حسد بردن حسودان به صاحبان نعمت اغلب برای مال یا مقام صاحب نعمت است و امام سجاد علیه السلام نه ثروتی داشت که مورد حسد تنگ نظران و حسودان واقع شود و نه دارای مقامی در دستگاه دولت بود تا حسد کسانی را که فاقد قدرت و مقام اند برانگیزد. حسد افراد حاسد نسبت به امام سجاد علیه السلام از جهت کمالات واقعی، مقامات معنوی، و مراتب ایمان آن حضرت به ذات اقدس الهی بود. در نظر امام علیه السلام بالاترین ارزش برای انسانها ارتباط خالصانه با آفریدگار جهان است و او واجد این نعمت بزرگ بود، از اینرو به هیچیک از شئون مادی و دنیوی اعتنا نداشت و این خود معنی زهد واقعی در اسلام است.

زهري یکی از افراد تحصیلکرده و عالم در عصر امام سجاد علیه السلام بود. از او پرسیدند: زاهدترین مردم در نظر تو کیست؟ گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام و برای سخن خود شاهی ذکر نمود. گفت بین امام سجاد و محمد حنفیه عموی آن حضرت در مورد باغهایی که علی بن ابیطالب در حیات خود به دست خویش آباد کرده و آنها را صدقه جاریه قرار داده بود اختلافی وجود داشت، امام سجاد علیه السلام در سالی در مکه بود و ولید بن عبدالملک نیز در آن سال در مکه بود. کسی به امام سجاد عرض کرد: اگر مسئله اختلافات خود و محمد حنفیه را به خلیفه وقت مراجعه دهید او با واقع بینی به نفع شما حکم خواهد داد و اختلاف پایان می یابد. امام سجاد علیه السلام در پاسخ پیشنهاد دهنده فرمود:

ویحک! افی حرم الله اسأل غیر الله عزوجل؟ انی آنف ان اسال الدنيا خالقها فكيف اسالها مخلوقاً مثلی. و قال الزهري: لاجرم ان الله عزوجل القی هیبته فی قلب الولید حتی حکم له علی محمد بن الحنفیه. (۴۲۰)

وای بر تو! آیا در حرم خداوند از غیر خدا درخواست نمایم؟ من ابا دارم در اینجا تمام دنیا را از آفریدگار حکیمش درخواست کنم چگونه ممکن است برای قطعه کوچکی از دنیا مخلوق ناتوانی همانند خودم را مورد درخواست قرار

دهم؟ زهری می گوید: خداوند هیبت و عظمتی از آن حضرت در قلب ولید بن عبدالملک القا نمود و در نتیجه به نفع امام سجاد علیه السلام نظر داد. زهری تحصیل کرده و عالم نمونه دگری از مقام معنوی امام سجاد که منشأ حسد بعضی از افراد بود در پاسخ سؤال کسی که از او پرسید: آیا امام سجاد را ملاقات نموده ای؟ چنین گفت:

نعم لقیته و ما لقیته احداً افضل منه و الله ما علمت له صديقاً فی السر ولا عدواً فی العلانیه. فقیل له: فکیف ذلک؟ قال: لانی لم ار احداً و ان کان یحبه الا و هو لشدۀ معرفته بفضلہ یحسدہ، ولا رایت احداً و ان کان یبغضہ الا و هو لشدۀ مداراتہ له یداریہ (۴۲۱)

بلی او را ملاقات نموده ام و کسی را از او برتر ندیده ام. قسم به خدا من نه برای او دوستی را در پنهان یافتم و نه دشمنی را در آشکار. از او پرسیدند: اینکه می گویی چگونه است؟ گفت: من ندیدم احدی هر چند دوستدار امام بود مگر آنکه بر اثر شدت معرفت به فضیلت حضرت بر وی حسد می برد، من ندیدم احدی هر چند دشمن او بود مگر آنکه به علت شدت مدارای آن حضرت، در آشکار با مدارا به امام برخورد می نمود.

از آنچه معروض افتاد معنی حسد و غبطه توضیح داده شد و ضمناً روشن گردید که حسد از بعضی از افراد حتی بعضی از دوستان آن حضرت نسبت به امام بر اثر دارا بودن ثروت و مال یا قدرت و مقامات دولتی نبوده، بلکه بر جنبه های معنوی و مقامات روحانی آن حضرت رشک می بردند. در آغاز بحث، اشاره شد که در این جمله از سخن امام علیه السلام علاوه بر کلمه حسد کلمه بغی هم آمده است. و آن کلمه نیز باید توضیح داده شود. امام در پیشگاه الهی عرض می کند:

و من حسد اهل البغی الموده.

از خدا می خواهد که حسد مردمان ستمکار و اهل بغی را به مودت تبدیل نماید. حسد یک حالت روانی و یک تمنی درونی است. تا زمانی که حسود برای تحقق بخشیدن به تمنی خویش دست به ظلم و ستم نزده و تعدی ننموده است برای شخص محسود خطری ندارد، فقط حسود است که خویشتن را دچار عذاب درونی ساخته و از تمنی که در دل دارد و عملی نمی شود همواره رنج می برد، خطر حسد برای محسود، موقعی است که حسود بخواهد میل باطنی خویش را به گونه ای پیاده کند و نعمتی را که در دست محسود است زایل نماید. در این موقع است که حسود دچار گناه می شود و محسود در معرض خطر قرار می گیرد، و این مطلب در ضمن حدیثی از رسول گرامی آمده که عیناً در اینجا نقل می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ثلاث لاینجو منهن احد: الظن و الطیره و الحسد و ساحتکم بالمخرج من ذلک. اذا ظننت فلا تحقق و اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ. (۴۲۲)

رسول اکرم فرموده: سه چیز است که همه گرفتار آن هستند: اول گمان بد، دوم فال بد، سوم حسد، و من به شما می گویم چه کنی که به عذاب آنها دچار نشوی: موقعی که درباره کسی گمان بد بردی تفتیش و تحقیق مکن که گمان بد در اختیارت نبوده و برای خود گمان بدون تحقیق کیفر نمی شوی، موقعی که در چیزی یا برای کاری که

قصد انجام آن را داشتی فال بد زدند اعتنا مکن و به راه خود ادامه بده، وقتی درباره کسی حسد بردی دست به ظلم و ستم نزن و حسد اگر فقط حالت روانی و تمنی درونی باشد و بس مجازات ندارد.

امام سجاد علیه السلام از حسد اهل بغی سخن می گوید و از خدا می خواهد که دل حسودان ظالم را به دوستیش متمایل سازد، زیرا امام سجاد علیه السلام در افکار عمومی مسلمانان و همچنین در اندیشه و فکر زمامداران اموی آنقدر از نعمت تکریم و احترام برخوردار بود که جاه طلبان ظالم به آن همه محبوبیت رشک می بردند و چون اهل بغی و ستم بودند آرام نمی گرفتند و ممکن بود با افترا و تهمت، هتک و اهانت، آزار و اذیت، و خلاصه از هر راهی که میسر باشد دست به ظلم و ستم بکشایند تا ارزش معنوی امام و عظمت روحانی آن حضرت را کاهش دهند یا بکلی از میان ببرند.

برای آنکه شنوندگان محترم به ارزش روحانی امام و سبب حسادت اهل بغی هر چه بهتر و بیشتر توجه نمایند، در اینجا به طور شاهد دو مورد از نعمت محبوبیت امام علیه السلام ذکر می شود.

حج هشام بن عبدالملک فی زمن عبدالملک فطاف بالبیت فجهد الی الحجر لیستلمه فلم یقدر علیه فنصب له منبر و جلس علیه ینظر الی الناس و معه اهل الشام اذ اقبل علی بن الحسین علیهما السلام و علیه ازار و رداء من احسن الناس و جهاً و اطيبيهم اریجاً فطاف بالبیت فکلما بلغ الی الحجر تنحی له الناس حتی یستلمه. فقال رجل من اهل الشام: من هذا الذی قد هابه الناس هذه الهیبه؟ فقال هشام: لا اعرفه، مخافه ان یرغب فیه اهل الشام، و کان الفرزدق حاضراً فقال: لکنی اعرفه. قال الشامی: من هو یا ابا فراس؟ فقال الرزدق:

هذا الذی تعرف البطحاء و طاته - والبیت یعرفه والحل والحرم (۴۲۳)

هشام بن عبدالملک در زمان حیات پدرش خلیفه مقتدر وقت، برای حج بیت الله به مکه آمد، طواف بیت الله را انجام داد، کوشش کرد که استلام حجر نماید ولی نتوانست زیرا مردم او را راه ندادند، گویی فشار مردم آنقدر شدید بود که برای مصونیت هشام منبری آوردند، او را روی منبر نشاندند، و طواف و استلام مردم را نگاه می کرد و کسانی از اهل شام با او بودند و گرد منبرش حضور داشتند. در این میان حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد مسجد الحرام شد. لباسی بلند بر تن داشت و عبایی بر دوش، صورتش از زیباترین صورتهای مردم بود و بوی عطرش بسیار مطبوع. طواف خانه را آغاز نمود. وقتی به حجرالاسود رسید مردم دور شدند، راه دادند، تا حضرت استلام حجر نماید. در طوافهای بعد هم مطلب به همین منوال بود و مردم برای آن حضرت راه باز می کردند. یکی از شامیان که در کنار منبر هشام بن عبدالملک بود از مشاهده این وضع به شگفت آمد، از هشام بن عبدالملک پرسید این کیست که در نزد مردم اینقدر ابهت و عظمت دارد. هشام گفت: او را نمی شناسم، زیرا می ترسید که اگر آن حضرت را معرفی کند شامیان به او متمایل شوند و علاقه مند گردند. فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود. وقتی هشام گفت نمی شناسم فرزدق گفت: من او را می شناسم. شخص شامی گفت: ای ابا فراس او کیست؟ فرزدق قصیده معروف خود را خواند که در بیت اول گفته بود: این مرد کسی است که مکه او را می شناسد، این مرد کسی است که حرم خدا او را می شناسد، این مرد کسی است که تمام مردم از محل و محرم او را می شناسند و هویت او بر همه مشهود است.

این یک نمونه از نعمت محبوبیت امام سجاد علیه السلام نزد مسلمانان بود که معروض افتاد. نمونه دیگر عظمتی است که امام علیه السلام نزد خلیفه وقت داشت و او صریحاً به زبان آورده است.

عن الزهري قال: دخلت مع علي بن الحسين عليهما والسلام علي عبد الملك بن مروان. قال فاستعظم عبد الملك ما رأى من اثر السجود بين عيني علي بن الحسين عليهما والسلام. فقال: يا ابا محمد! لقد بين عليك الاجتهاد و لقد سبق لك من الله الحسنی و انت بضعه من رسول الله صلى الله عليه و آله قريب النسب، و كيد السبب و انك لذو فضل عظيم على اهل بيتك و ذوى عصرك و لقد اوتيت من الفضل والعلم والدين و الورع مالم يوته احد مثلك ولا قبلك الا من مضى من سلفك و اقبل يثنى عليه و يطريه، قال، فقال علي بن الحسين (ع): كلما ذكرته و وصفته من فضل الله سبحانه و تأييده و توفيقه فاين شكره على ما انعم (۴۲۴)

زهري می گوید: من در معیت امام سجاد علیه السلام به مجلس عبد الملك مروان رفتم. عبد الملك با مشاهده اثر سجود ما بین دو چشم امام حضرتش را در کمال بزرگی و عظمت تلقی نمود. عرض کرد: مجاهدات شما در پیشگاه الهی مشهود است و کارهای نیکت نزد باری تعالی سابقه دارد، تو پاره تن رسول خدا هستی، از جهت نسبت به پیمبر اکرم نزدیکی و از نظر سبب بسیار محکم و موثقی، شما فضیلت و برتری عظیمی بر اهل بیت خودت و بر مردم زمانت داری، از مدارج فضیلت و علم و از مراتب دین و تقوی آنقدر بهره مندی که احدی نه امروز و نه در گذشته واجد آن نبوده است، مگر پیشینیان و پدران بزرگوار خودت. خلاصه، عبد الملك از حضرت علی بن الحسين علیهما السلام بسیار تمجید نمود. زهري می گوید: امام سجاد علیه السلام: آنچه را که گفتم و توصیف نمودی از فضل الهی و تأیید و توفیق باری تعالی است، اما شکر این همه نعمت کجاست و چگونه می توان این وظیفه بزرگ و سنگین را به درستی و شایستگی انجام داد؟

آن محبوبیت عظیم امام سجاد علیه السلام نزد مسلمان و این همه تکریم و احترام از ناحیه خلیفه مقتدر زمان، امری ساده و عادی نیست و قطعاً در ضمیر دگران به طور متفاوت اثر می گذارد. دوستان واقعی و شیعیان حقیقی امام در باطن از عظمت پیشوای خود بسیار مسرورند و برای خود از خداوند درخواست می کنند، ولو به قدر یک صد هزارم، از آن نعمت خلوص و معنویت به آنان عطا فرماید. اما افراد عادی از مشاهده آن همه نعمت نسبت به امام علیه السلام حسد می برند و در ضمیر خویش ناراحت و بی قرارند، اما به عمل ناروایی دست نمی زنند، ولی ستمکاران و اهل بغی از مشاهده آن همه نعمت خشمگین و ناراحت اند، نسبت به حضرت سجاد علیه السلام دشمنی و کینه می ورزند و ممکن است عملاً به افترا و تهمت یا هتک و اهانت متوسل شوند تا از محبوبیت و عظمت امام بکاهند.

حضرت علی بن الحسين علیهما السلام در مقام دعا به پیشگاه الهی عرض می کند:

و من حسد اهل البغی الموده

پروردگارا! حسد اهل بغی و ستمکاران را در باره ام به دوستی و محبت تبدیل فرما و به لطف و کرم از خطرات ناشی از آن مصون و محفوظم بدار.

امام سجاد علیه السلام در دومین جمله دعا، که قسمتی از موضوع بحث امروز است، به درگاه خدا عرض می کند:

و من ظنه اهل الصلاح الثقه

بارالها! بد گمانی افراد صالح را درباره من به وثوق و اطمینان تبدیل نما.

گمان بد نیز مانند حسد از حالات روانی و اندیشه ها درونی انسان است. موقعی که اشخاص خود را در شرایط سوءظن قرار می دهند، قهراً برای دگران بدبینی و بدگمانی پدید می آید. اولیای گرامی اسلام برای مصون ماندن مسلمین از سوءظن این و آن ضمن روایات متعددی تذکرات لازم را به پیروان خود داده اند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: اولی الناس بالتهمة من جالس اهل التهمة (۴۲۵)

رسول گرامی فرموده است: شایسته ترین افراد برای متهم شدن کسانی هستند که با اهل تهمت مجالست می نمایند.

عن علی علیه السلام قال: مجالسه الاشرار تورث سوء الظن بالاخیار (۴۲۶)

علی (ع) فرموده است: مجالست با اشرار و بدان منشأ گمان بد برای اخیار و نیکان است.

و عنه علیه السلام قال: و من دخل مداخل السوء اتهم (۴۲۷)

و نیز فرموده: کسی که در جایگاههای بد وارد شود مورد تهمت و بدگمانی قرار می گیرد.

مقصود از گمان بد که در این جمله دعا آمده سوءظن ناشی از مجالست با اشرار نیست زیرا امام سجاد (ع) معلم اخلاق است، نه تنها همنشین بد را به خود راه نمی دهد، بلکه پیروان خویش را نیز از آن برحذر می دارد. ممکن است گمان بدی که در دعای امام سجاد (ع) آمده ناشی از فساد زمان و ناظر به انحراف اخلاق جامعه باشد و این همان است که امیر المؤمنین (ع) آن را مورد توجه قرار داده و به پیروان خویش خاطر نشان فرموده است:

عن علی علیه السلام قال: اذا استولی الصلاح علی الزمان و اهله ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبه فقد ظلم، و اذا استولی الفساد علی الزمان و اهله و احسن رجل الظن برجل فقد غرر (۴۲۸)

علی (ع) فرموده: موقعی که صلاح و درستکاری بر زمان و اهل زمان حاکم باشد اگر کسی در چنین شرایطی به دگری گمان بد ببرد با آنکه از شخص مورد سوءظن گناهی ندیده باشد به وی ستم نموده است، اما موقعی که نادرستی و فساد بر زمان و اهل زمان مستولی گردد اگر کسی ناشناخته و بدون تحقیق با دگری به حسن ظن رفتار کند، خویشتن را در معرض خطر قرار داده است.

به طوری که در کتب عامه و خاصه آمده است معاویه بن ابی سفیان و پس از او سایر حکام بنی امیه برای تثبیت حکومت خود گناه و ناپاکی را شایع نمودند، مردم را در معاصی و اعمال خلاف عفت آزاد گذاردند، حلال و حرام خدا را نادیده انگاشتند و جامعه را به فساد و ناپاکی سوق دادند، آنچنان دین حق را ملعبه قرار دادند و مردم نادان شام را مطیع بی قید و شرط خود ساختند که مسعودی در تاریخ می گوید:

و قد بلغ من امرهم فى طاعتهم له انه صلى بهم عند مسيرهم الى صفين الجمعة فى يوم الاربعاء و اعاروه رويسهم عند القتال (۴۲۹)

کار حکام بنی امیه و اطاعت کورکورانه مردم از آنان به جایی رسید که معاویه زمانی که با لشکریان خود به صفین می رفت نماز جمعه را روز چهارشنبه اقامه نمود، نه تنها کسی در این بدعت صریح و گناه بزرگ به وی اعتراض ننمود، بلکه همان مردم سرهای خود را برای جنگ با علی (ع) به وی عاریه می دادند و در اطاعت و فرمانبریش از جان خود می گذشتند. در زمان امام سجاد (ع) سالها از حکومت ظالمانه معاویه گذشته بود و در این فاصله هر روز فساد و ناپاکی افزایش یافته، بدگمانی به اوج خود رسیده و سوءظن در سراسر جامعه سایه افکنده است. البته در چنین زمانی تمام قشرهای مردم به گونه ای نسبت به یکدیگر سوءظن داشتند و امام سجاد (ع) نیز از بدگمانی این و آن مصونیت نداشت. شاید سوءظنی که درباره امام (ع) اعمال می شد و ممکن بود که حضرتش از آن جهت مورد بدگمانی قرار گیرد، این است که بگویند دعاها و عبادات امام سجاد در پیشگاه باری تعالی، آه و زاری های آن جناب در محضر خداوند، و خلاصه، آن همه ورع و زهد از روی واقع مردم را متوجه خود نماید، عواطف آنان را به نفع خویشتن برانگیزد، و از این راه محبوبیت و نفوذ کلام به دست آورد. به نظر می رسد که منشأ گمان بد مردم نسبت به امام سجاد (ع) چیزی جز این نباشد، زیرا در علی بن الحسین علیهما السلام ماده ای که بتواند زمینه گمان بد درباره آن حضرت گردد وجود نداشت و این احتمال از خلال بعضی از روایات نیز استفاده می شود:

عن الصادق علیه السلام قال: قال رجل لعلی بن الحسین ان فلاناً ینسبک الی انک ضال مبتدع. فقال له علی بن الحسین علیهما السلام: ما رایت حق مجالسه الرجل حیث نقلتنا حدیثه ولا ادیت حقى حیث ابلغنی عن اخى ما لست اعلمه، ان الموت یعمنا و البعث محشرنا والقیامه موعدنا و الله یحکم بیننا (۴۳۰)

امام صادق (ع) فرمود که مردی به حضرت سجاد عرض کرد: فلانی درباره شما می گوید که: علی بن الحسین مردی گمراه و اهل بدعت است. امام به وی فرمود: حق مجالست آن مرد را رعایت ننمودی که گفته او را برای من نقل نمودی و همچنین ادای حق مرا نکردی از این جهت که از برادر من به من خبری گفתי که نمی دانستم. سپس چند جمله برای آگاهی او و دگر افرادی که بعداً می شنوند فرمود: مرگ دربرگیرنده تمام ماست، بعثت روز حشر ماست، و قیامت وعده گاه ماست و در آن روز خداوند بین ما حکم خواهد نمود.

برای امام سجاد (ع) سوءظن افراد ناصالح و کسانی که افکار و اعمالشان براساس محاسبه دینی و رعایت تعالیم الهی نسبت اهمیت ندارد، آنچه در نظر امام از جهت دینی و اطمینان خاطر مسلمین اهمیت دارد این است که افراد صالح و عناصر درستکار به آن حضرت گمان بد ببرند، زیرا سوءظن این قبیل افراد که مردم به آنان حسن نظر دارند اگر در جامعه شایع شود رفته رفته مسلمانان نسبت به دین حق و مردان الهی بدگمان می گردند و شیوع چنین فکری بین مردم برای اسلام و مسلمین زیانبار است. لذا امام سجاد (ع) در دعای خود گمان بد افراد صالح را مورد توجه قرار داده و به پیشگاه خدا عرض می کند:

و من ظنه اهل اصلاح الثقه

بارالها! گمان بد مردم صالح و درستکار نسبت به من را به وثوق و اعتماد مبدل نما.

سم پاشی ها و تبلیغات سوء درباره سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز کم و بیش وجود داشته و در پاره ای از مواقع کسانی گفته های آنان را به اطلاع امام می رساندند و امام بر اساس کرامت خلق، بدی آنان را به نیکی پاسخ می داد و همین عمل موجب می شد که بدگمانی و بغض آنان از میان برود یا لاقلاً کاهش یابد و زبانی برای اسلام و اولیاء الهی به بار نیاید.

اتی رجل اباعبدالله علیه السلام فقال: ان فالاناً ابن عمک ذکرک فما ترک شیئاً من الوقیعه الا قاله فیک. فقال ابو عبدالله (ع) للجاریه ایتینی بوضوء فتوضا و دخل فقلت فی نفسی یدعو علیه. فصلی رکعتین فقال: یا رب و حقی قد وهبته و انت اجود منی واکرم، فهبه لی ولا تواخذ به بی ولا تقایسه. ثم رق فلم یزل یدعو، فجعلت اتعجب (۴۳۱)

مردی حضور امام صادق (ع) آمد، عرض کرد فلانی، پسر عمویت، از شما سخن گفت و هیچ بدگویی و شتمی را فروگذار نکرد. امام صادق (ع) به خدمتگزار فرمود آب وضو بیاورد، وضو گرفت، به نماز ایستاد. با خود گفت: امام می خواهد درباره او نفرین کند، دیدم دو رکعت نماز خواند و گفت: بارالها! من از حق خودم در مورد او گذشتم و تو از من بخشنده تر و کریمتری، درخواست دارم او را ببخشی و برای اهانتی که به من نموده است موآخذ اش ننمایی،

در حالی که پرده اشکی روی چشمش بود پیوسته به مغفرت او دعا کرد و من با شگفتی ناظر آن جریان بودم.

در پایان سخن به مناسبت بحث سوءظن قضیه عجیبی که در عصر علی (ع) روی داده و در حدیث آمده است تقدیم شنوندگان محترم می گردد:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اتی امیر المؤمنین (ع) برجل وجد فی خربه و بیده سکین ملطخ بالدم و اذاً رجل مذبوح یتشطح فی دمه. فقال له امیر المؤمنین علیه السلام ما تقول؟ قال: یا امیر المؤمنین، انا قتله. قال: اذهبوا به. فلماً ذهبوا به اقبل رجل مسرعاً فقال: لا تعجلوا وردوه الی امیر المؤمنین (ع). فردوه، فقال والله یا امیر المؤمنین ما هذا صاحبه، انا قتله. فقال امیر المؤمنین (ع) للاول: ما حملک علی اقرارک علی نفسک ولم تفعل؟ فقال: یا امیر المؤمنین! وما کنت استطیع ان اقول و قد شهد علی امثال هولاء الرجال و اخذونی و بیدی سکین ملطخ بالدم والرجل یتشطح فی دمه و انا قائم علیه و خفت الضرب فاقررت و انا رجل کنت ذبحت بجنب هذه الخربه شاه و اخذنی البول فدخلت الخربه فرأیت الرجل یتشطح فی دمه فقممت متعجباً فدخل علی هولاء فاخذونی. فقال امیر المؤمنین (ع): خذوا هذین فاذهبوا بهما الی الحسن و قصوا علیه قصتهما و قولوا له: ما الحكم فیهما؟ فذهبوا الی الحسین (ع)، قصوا علیه قصتهما. فقال الحسن (ع) قولوا لامیر المومنین (ع): ان هذا کان ذبح ذاک فقد احیا هذا و قد قال الله عزوجل و من احياها فکانما احیا الناس جمیعاً (۴۳۲)

یخلی عنهما و تخرج دیه المذبوح من بیت المال. (۴۳۳)

امام صادق (ع) فرمود: مردی به حضور علی (ع) جلب شد. او در خرابه ای بود و کارد خون آلودی در دست داشت و در کنارش کشته ای غرق به خون بود. حضرت از او پرسید: تو او را کشتی؟ عرض کرد: بلی، من او را کشتم. دستور دارد او را ببرند و نگاه دارند تا قصاص شود. در حالی که او را می بردند مردی با شتاب از راه رسید و گفت: عجله نکنید، او را به علی (ع) برگردانید. برگردانند. این مرد گفت: والله من او را کشتم و مرد دستگیر شده قاتل نیست.

علی (ع) به اولی گفت: چه چیز ترا واداشت که به قتل اقرار کنی؟ عرض کرد: این مردان مرا دستگیر نمودند در حالی که کارد خونین به دست داشتم و در کنار مقتول غرق به خون ایستاده بودم، خائف بودم که اگر انکار کنم مرا بزنند، اقرار نمودم. من بیرون خرابه گوسفندی را کشته بودم، دچار مضيقه ادرار شدم، با کارد خونین برای رفع حصر به خرابه آمدم، مرد غرق به خون را دیدم، با شگفتی او را نگاه می کردم که اینان وارد خرابه شدند و مرا دستگیر کردند.

علی علیه السلام دستور داد هر دو نفر را نزد امام مجتبی (ع) ببرند و قصه آن دو را به عرض برسانند و بگویند: حکم خدا در این باره چیست؟ امام مجتبی (ع) گفت: به امیر المؤمنین بگویید اگر این مردم دومی مقتول را کشته دستگیر شده اول را که قاتل نبوده از مرگ خلاص کرده و در واقع او را احیا نموده است، فرمود: کسی که یک نفر را احیا کند همانند آن است که تمام مردم را احیا کرده باشد، پس هر دو نفر آزاد شوند و دیه مقتول از بیت المال پرداخت گردد.

۲۱- وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنَيْنِ الْوَلَايَةِ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةِ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی و جدایی ارحام را به نیکی و پیوستگی و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

پروردگار حکیم، نظام عالم را براساس علل و معالیل استوار فرموده و برای هر چیزی اسباب و وسایلی را قرار داده است. هر کس بخواهد به هدف مورد نظر خود دست یابد باید از مجرای که مقدر است وارد شود تا به آن نایل گردد: کسی که رزق می خواهد مجرای آن کشاورزی، دامداری، و برخی اشجار میوه است. کسی که علم می خواهد مجرای آن کتاب و کلاس و شنیدن درس استاد و بحث کردن با سایر محصلین است. و همچنین سایر امور.

عن ابیعبد الله علیه السلام انه قال: ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب و جعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً (۴۳۴)

امام صادق (ع) فرموده: خداوند ابا دارد از اینکه امور جهان را به جریان اندازد مگر از راه وسایل و اسباب. آفریدگار حکیم برای هر چیزی وسیله ای را خلق نموده و برای هر وسیله ای شرح و توضیحی را مقرر داشته و برای هر شرحی علمی را تعیین نموده است.

بنابراین انسانهایی که خواهان تعالی و تکامل معنوی یا مادی هستند باید وسایل و اسباب کمال را در هر یک از امور بشناسند و از آن مجاری، فیض خدا را بخواهند. البته به هر نسبت که علم و آگاهی بشر به علل و معالیل افزایش یابد و بر طبق آنها عمل کند به همان نسبت پیروزی و موفقیتش بیشتر خواهد بود. اموری را که مربوط به هدایت الهی و فراگرفتن تعالیم دینی برای برای نیل به سعادت ابدی است باید از بیان پیمبر گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده نمود و چیزهایی که مربوط به علل و عوامل مادی و دنیوی است، از قبیل فیزیک و شیمی، و

رشته های فنی، و همچنین شناخت معادن مس و سرب و چگونگی تصفیه و بهره برداری از آنها برای اداره امور دنیوی مربوط به علوم طبیعی دانشگاهی و تدریس اساتید متخصص است.

برای آنکه مطلب، هر چه بهتر، جهت شنوندگان محترم روشن شود و به اهمیت و ارزش اسباب و علل در نظام خلقت واقف گردند، لازم است در مضمون این روایت دقت کنند و از عنایت الهی به این سنت حکیمانه آگاهی یابند.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان نبیاً من الانبیاء مرض و قال: لا اتدواى حتى یكون الذی امرضنی هو الذی یشفینی. فاوحی الله عزوجل: لا اشفیک حتى تتداوی، فان الشفاء منی و الدواء منی. فجعل یتداوی فاتی الشفاء (۴۳۵)

امام صادق (ع) فرمود: یکی از پیمبران الهی بیمار شد. گفت: من مداوا نمی کنم تا آن کس که مرا مریض نموده، شفایم بخشد. خداوند به او وحی فرستاد: ترا شفا نمی دهم تا خود را مداوا نمایی، زیرا شفا از من است و دوا نیز از من و تو باید از وسیله من به شفایم دست یابی. آن پیمبر طبق دستور الهی عمل نمود و مداوا کرد و خداوند به او عافیت بخشید.

ناگفته نماند اینکه در روایات آمده که خداوند ابا دارد از اینکه امور جهان را جز از راه وسایل و اسباب به جریان اندازد بدین معنی نیست که آفریدگار توانا خویشتن را نیز در چارچوب علل و اسبابی که خود آنها را آفریده است زندانی نموده و دیگر قادر نیست که بدون وسیله و اسباب کاری انجام دهد، بلکه خداوند به مشیت حکیمانه خود این نظم و ترتیب را برقرار فرمود تا افراد از راه وسایل و مقررات تعیین شده به هدفهای خویش دست یابند، اما خود حضرت باری تعالی در این اسباب محصور نیست و اگر در موردی بخواهد می تواند به طور سبب سوزی و بدون وسیله و اسباب عادی به اراده خود جامه تحقیق ببوشاند و هدف خود را ایجاد نماید و کلمه ابا که در حدیث آمده حاکی از همین مطلب است، مثلاً اگر یک نفر بگوید: فلان تاجر بزرگ ابا دارد و معاملات خود را بدون واسطه انجام دهد، از کلمه ابا استفاده می شود که این تصمیم جنبه عمومیت دارد و باید در معاملات او واسطه در کار باشد نه آنکه تاجر نمی تواند بدون واسطه معامله کند، بلکه او آزاد است و اگر در موردی اراده نماید می تواند بدون مداخله واسطه چیزی را بخرد یا بفروشد. خداوند نیز ابا دارد از اینکه امور جهان را بدون اسباب به جریان اندازد، اما اگر در موردی اراده فرماید می تواند خارج از مقررات و اسباب عادی، آن را که خواسته است ایجاد نماید و این مطلب به صریح قرآن شریف مکرراً به وقوع پیوسته است. اراده خداوند در نظام خلقت این است که بچه چهار پایان به وسیله آمیزش نر و ماده تشکیل شود و متولد گردد، اما در مورد ناقه صالح این قانون را عملاً برهم زد و اراده فرمود که شتری را از سینه سنگ بزرگی به درآورده و آن را معجزه نبوت حضرت صالح قرار دهد. همچنین در مورد موسی بن عمران قانون تکوین مار را برهم زد و عصای او را که چوب خشکی بود در یک لحظه به اژدهایی بزرگ تبدیل نمود و چیزهایی را که ساحران به صورت مار جلوه داده بودند بلعید و در لحظه دیگر آن اژدها را با دست موسی بن عمران به صورت عصا درآورد. نتیجه آنکه دنیا عالم علل و اسباب است و دعای ما در پیشگاه الهی به معنای نادیده گرفتن وسایل و اسباب نیست، بلکه موظفیم در مواردی که وسایل و اسباب را نیز مهیا نماییم و در جایی که وسیله در اختیار ما نیست چون باری تعالی امر به دعا نموده و وعده استجاب داده است، اگر دعای ما مقبول درگاه الهی افتد وسیله آن را نیز خود به لطف و رحمتش فراهم می آورد. و این مطلب در خلال بحث راجع به سه جمله از دعای

مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی امروز است روشن خواهد شد. امام سجاد (ع) در جمله اول این این قسمت از دعا به پیشگاه باری تعالی عرض می کند:

و من عداوه الادین الولاية

بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرما.

دوستی و دشمنان، حب و بغضهای درونی خویش را با واکنشهای گوناگون از قبیل مدح و ذم، تصدیق و تکذیب، و گاهی با اعمال شدیدتر ابراز می دارند. بسیاری از افراد نیز همانند امام سجاد (ع) از پیشگاه الهی درخواست می کنند که دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرماید. با توجه به شرحی که معروض افتاد، دنیا عالم علل و اسباب است و برای آنکه دعا به استجابت برسد باید اسباب و علل دوستی به موازات دعا فراهم آید تا خواسته دعا کننده در پیشگاه الهی مقبول افتد و مورد استجابت واقع شود، پیش از آنکه علل و عوامل دوستی مورد بحث قرار گیرد قسمتی از حدیث امام صادق (ع) را که برای یکی از دوستان خود بیان نموده و در توضیح این جمله از دعای امام سجاد (ع) مفید است، به عرض شنوندگان محترم می رساند:

عن ابیجعفر علیه السلام فی وصیته لجابر بن یزید الجعفی قال: یا جابر! اوصیک بخمس: ان ظلمت فلا تظلم، و ان خانوک فلا تخن، و ان کذبت فلا تغضب، و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فتواب اکتسبته من غیر ان یتعب بدنک (۴۳۶)

امام باقر (ع) به جابر جعفی فرمود: پنج چیز را به تو سفارش می کنم: اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن، اگر دگران به تو خیانت نمودند تو خیانت منما، اگر تکذیب کردند خشمگین مشو، اگر تمجیدت نمودند شادی مکن، و اگر مذمت کردند بیتابی منما و به چیزی فکر کن که درباره ات گفته اند، اگر گفته های دگران را در خویشتن یافتی و به صفات بدی متصف بودی، پس وقوف تو در پیشگاه الهی بر اثر خشمی که از شنیدن سخن حق نشان دادی مصیبتش سنگینتر از وقوف تو در اجتماع است، و اگر آنچه را از بدی که درباره ات گفته اند در تو نیست به اجرای از خداوند نایل شده ای بدون آنکه برای دست یافتن به آن اجر، بدنت به تعب افتاده باشد.

کسی که دعا می کند و از خداوند می خواهد که دشمنی نزدیکانش را به دوستی مبدل سازد باید از توصیه امام باقر (ع) به جابر جعفی استفاده نماید و فکر کند آیا دشمنی وی با من بر حق است یا ناحق و در مواقعی که او مرا مذمت نموده یا تکذیب کرده، بجا بوده است یا نابجا، خلاصه منشأ دشمنی او را مورد بررسی و دقت قرار دهد، اگر دعا کننده در مواقعی او را تحقیر نموده و کوچک شمرده است یا درباره او کلمات زشت و زننده گفته و مورد اهانتش قرار داده است یا در غیابش از او بدگویی نموده و کسانی این خبر را داده اند و این قبیل امور منشأ عداوت او گردیده، برای اینکه دعایش مستجاب شود و دشمنی او به دوستی مبدل گردد باید حتماً رفتار و گفتار خویش را تغییر دهد و روش خصمانه را ترک گوید و به یاد داشته باشد که دنیا عالم علل و اسباب است و چون ترک عوامل دشمنی و به کار بستن وسایل و انگیزه های دوستی در اختیار اوست باید به موازات دعا اعمال خود را اصلاح کند و رفتار و گفتارش به گونه ای باشد که مایه محبت و دوستی گردد.

عن علی علیه السلام قال: ثلاث یوجبن المحبه: حسن الخلق و حسن الرفق و التواضع (۴۳۷)

علی (ع) فرموده: سه چیز است که موجب محبت و دوستی می شود: یکی حسن خلق، آن دیگر مدارا نمودن صحیح و شایسته، و سوم تواضع و فروتنی.

اگر دشمنی وی نابجا و خلاف حق بوده و دعاکننده در تمام مواقع با رعایت اصول اخلاق و ادب با وی برخورد می نموده است، در این صورت او از نظر تأمین وسایل و اسباب دوستی، وظیفه و تکلیفی به عهده ندارد و اصلاح دشمن فقط به تحول قلب اوست و این امر مهم به ذات اقدس الهی اختصاص دارد، اوست که می تواند نیت را تغییر دهد و دلها را از مسیری که می روند بگرداند، اگر خداوند اراده نماید و دل او را متحول سازد دعا مستجاب می شود و محبت جایگزین دشمنی می گردد و اگر در او تحولی ایجاد ننماید به فرموده امام باقر (ع) دعاکننده بدون تحمل رنج و تعب بدنی از اجر باری تعالی برخوردار می گردد. این قبیل عناصر منحرف که بی جهت نسبت به وظیفه شناسان و بردباران دشمنی دارند بیش و کم در جوامع بشری وجود داشته و دارند. علی (ع) درباره اینان فرموده است:

عاده الاشرار معاده الاخیار (۴۳۸)

دشمنی با اخیار و پاکان از جمله عادات مذموم و ناپسند اشرار و بدخواهان است.

امام سجاد (ع) خود مربی انسانها بود و تمام وظایف اخلاق و ادب را در مورد همه افراد رعایت می فرمود و دشمنی بعضی از نزدیکان ناشی از سوء برخورد نبوده است، اینکه در مقام دعا عرض می کند:

و من عداوه الادنین الولایه

بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل نما، ممکن است ناظر به دشمنانی باشد که نسبت به آن حضرت در اشتباه بوده و سوءنیتی نداشته اند و از خدا می خواهد که اشتباه را از صفحه خاطرشان بزدايد و آنان را واقع بین کند تا دشمنی نابجا و بی موردشان مبدل به دوستی گردد یا ناظر به دشمنی بدخواهان و اشرار است که علی (ع) درباره آنان فرموده است: عداوت اشرار با پاکان از عادات مذموم و ناپسند این گروه است. امام سجاد (ع) از مقلب القلوب می خواهد که در ضمیر اینان تحولی به وجود آورد تا دوستی و محبت نسبت به آن حضرت جایگزین دشمنی و عداوت گردد.

در جمله دوم این قسمت از دعای مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) در پیشگاه خدا عرض می کند:

و من عقوق دوی الارحام المبره

بارالها! جدایی از ارحام را به نیکی و پیوستگی مبدل فرما. از جمله اموری که در تعالیم اسلام مورد تاکید قرار گرفته و رعایت آن اکیداً به جامعه مسلمین توصیه شده مسئله صله رحم است، و در این باره آیات متعدد و روایات بسیاری رسیده که در اینجا پاره ای از آنها ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: اوصی الشاهد من امتی والغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم
القیامه ان یصل الرحم و ان کانت منه علی مسیره السنه فان ذلک من الدین (۴۳۹)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت خود، فرموده است آنانکه حاضرند و آنانکه غایب اند و آنانکه از اصلاب
مردان و ارحام زنان تا روز قیامت به دنیا می آیند سفارش می کنم که صله رحم نمایند، اگر چه فاصله آنان تا
ارحامشان به قدر یک سال مسافرت با کاروان باشد، چه آنکه صله رحم یکی از مسائل مهم دین است.

رسول اکرم (ص) برای پرورش افکار مسلمانان و راهنمایی آنان به وظایف اسلامی و انسانی، در تمام مواقع مهمترین
تذکرات را در مواقع مختلف در منبر و محضر به مردم می داد. از آن جمله به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان
و مهیا نمودن افکار مردم برای وظایف اجتماعی در منبر خطبه خواند و در خلال آن سه جمله را از پی هم فرمود:

وقروا کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم (۴۴۰)

بزرگسالان خود را احترام نمایید، خردسالان شامل حال ارحام نیز می شود، ولی چون مسئله صله رحم اهمیت
دارد، حضرت آن را تخصیص به ذکر داد.

افراد با ایمان و پیروان راستین اسلام به امر باری تعالی در مورد صله رحم توجه کامل دارند و از مواخذه الهی در
این مورد، سخت خائف و نگران اند، زیرا در قرآن شریف آمده است:

و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب (۴۴۱)

خردمندان با ایمان کسانی هستند که دستور باری تعالی را در مورد اشخاصی که امر به صله آنها فرموده اطاعت
می کنند و از خداوند و حسابرسی سخت او بیم دارند.

در حدیث آمده است:

قال تعالی، انا الرحمن، وهذه الرحم شققت لها اسماً من اسمی، فمن وصلها و صلته و من قطعها قطعته (۴۴۲)

خداوند سبحان فرموده است: من رحمان هستم و نام رحم را از اسم خودم مشتق نموده ام، پس هر کس صله رحم
کند و با بستگان خود پیوند نماید من او را با رحمت خود صله خواهم کرد و هر کس قطع رحم کند من رحمت خود
را از او قطع خواهم نمود.

اگر کسی صله رحم می کند و به ارحام خود عملاً و قولاً خدمت می نماید ولی در مقابل، از آنان اذیت و آزار می بیند،
پیشوای اسلام به چنین شخصی اجازه نمی دهد قطع رحم کند و خاطرنشان می نماید که این کار عذاب الهی را در
پی دارد.

ان رجلاً اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله: ان لی اهلاً قد کنت اصلهم و هم یوذونی، و قد اردت
رفضهم. فقال له رسول الله: اذا یرفضکم الله جمیعاً (۴۴۳)

مردی به حضور پیمبر گرامی شرفیاب شد. عرض کرد: من ارحامی دارم و آنها را صله می کنم ولی آنان مرا آزار می دهند، می خواهم ترکشان گویم. حضرت فرمود: در این صورت خداوند همه شما را ترک خواهد گفت.

صله رحم و نیکوکاری از عوامل جلب باری تعالی در دنیا و آخرت است و در حدیثی امام صادق علیه السلام این دو مطلب را در کنار هم ذکر کرده و از فایده دنیوی و اخروی آن نام برده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ان صله الرحم والبر لیهونان الحساب و یعصمان من الذنوب، فصلوا ارحامکم و بروا باخوانکم ولو بحسن السلام و رد الجواب (۴۴۴)

امام صادق علیه السلام فرموده: صله رحم و نیکی کردن به برادران حساب را در قیامت آسان می کند و آن دو آدمی را از گناه محافظت می نماید. پس شما به ارحام خود صله کنید و به برادران خود نیکی نمایید اگر چه به سلام کردن نیکو و جواب سلام دادن باشد. با توجه به اینکه مردم از جهت نیروی کار، بنیه مالی، تعداد عائله، سلامتی و بیماری، و دیگر جهات با یکدیگر متفاوت اند، قهراً درآمد کافی دارند و زندگی خود را بشایستگی اداره می کنند به کمک مالی نیاز ندارند، صله رحم در این قبیل موارد به دیدن یکدیگر رفتن، سلام و احوالپرسی نمودن، و از آزار و اذیتشان پرهیز داشتن است.

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: قال ابو عبدالله (ع)، صل رحمک و لو بشربه من ماء و افضل ما توصل به الرحم کف الاذى عنها (۴۴۵)

حضرت رضا از امام صادق علیهما السلام حدیث نموده که فرموده است: صله رحم نما اگر چه به شربت آبی باشد و بهترین صله رحم خودداری از ایذاء آنان است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: صلوا ارحامکم فی الدنیا ولو بسلام (۴۴۶)

رسول گرامی فرموده است: در دنیا صله رحم نمایید، گر چه با سلام گفتن باشد.

در مواردی که ارحام بر اثر پیری یا بیماری یا نقص عضو از کار افتاده و عائله دارند ارحام متمکن باید در کمال علاقه مندی و گشاده رویی دست به دست هم بدهند و زندگی آنان را از جمیع جهات اداره نمایند. در روایات اولیای گرامی آمده که برای هر چیزی زکاتی است: زکوه علم معلومات خود را به افراد شایسته و لایق آموختن است، زکوه عقل رفتار و گفتار جهال را تحمل نمودن است، زکوه قدرت عفو و بخشیدن است و دیگری اموری از این قبیل. در روایتی از علی (ع) رسیده که فرموده است:

زکوه الیسار بر الجیران و صله الارحام (۴۴۷)

زکات کسانی که از تسهیلات مالی برخوردارند نیکی به همسایگان و صله ارحام است.

جالب آنکه به موجب روایات، کسانی که به ارحام تهیدست و بی بضاعت خود کمک مالی می نمایند پاداش و اجرشان در قیامت نزد باری تعالی از سایر انفاقهای مالی که درباره دگران انجام می دهند بیشتر و فزونتر است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: الصدقه بعشره و القرض بثمانی عشره و صله الاخوان بعشرین و صله الرحم باربع و عشرین (۴۴۸)

رسول اکرم فرموده است: اجر صدقه ده برابر، پاداش قرض دادن هجده برابر، مزد صله برادران دینی بیست برابر، و اجر صله رحم بیست و چهار برابر است.

از آنچه معروض افتاد جمله دوم امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است روشن گردید:

و من عقوق ذوی الارحام المبره

بارالها! جدائی ارحام را بنیکی و پیوستگی تبدیل فرما.

امام سجاد (ع) در جمله سوم دعای مکارم الاخلاق که موضوع آخرین قسمت سخنرانی امروز است در پیشگاه الهی عرض می کند:

و من خذلان الاقربین النصره

و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

صله رحم از چند جهت شایان توجه است: اول از دیدگاه جود و عطا. کسانی که طبع سختی و دست گشاده دارند، ارحام بی بضاعت خویش را با بلند نظری مورد حمایت قرار می دهند و با حفظ آبرو و عزتشان زندگی آنان را اداره می نمایند. این گروه دارای برتری و فضیلت اخلاقی هستند. علی (ع) درباره اینان فرموده است:

صله الارحام من افضل شیم الکرام (۴۴۹)

صله رحم از بزرگترین خوی و منش مردمان کریم النفس و بزرگوار است.

دوم، از نظر دینی و ارزش اسلامی، صله رحم از وظایف قطعی افراد بالیمان است و قطع رحم از گناهان بزرگ. در حدیثی که مذکور افتاد، مردی از رسول اکرم سؤال کرد: مبعوضترین کارها نزد خدا چیست؟ حضرت، اول از شرک نام برده و دوم از قطع رحم.

پاسخ آن جناب روشنگران این حقیقت است که قطع رحم در کنار شرک قرار گرفته و به آن اندازه مورد بغض و بدبینی ذات اقدس الهی است.

از این رو ائمه معصومین علیهم السلام همواره مواظب اصحاب و دوستان خود بودند و در مقام بیان وظایف مالی آنان، خدمت به ارحام بی بضاعت را خاطر نشان می ساختند و این مهم را تذکر می دادند. مردی به نام عمار از دوستان متمکن امام صادق (ع) بود.

قال له ابو عبدالله علیه السلام: یا عمار! انت رب مال کثیر. قال: نعم، له جعلت فداک. قال: فتودی ما افترض الله علیک من الزکوه؟ قال: نعم قال فتخرج المعلوم من مالک؟ قال: نعم. قال: فتصل قرابتک؟ قال: نعم. قال: فتصل اخوانک؟

قال: نعم. فقال: يا عمار! ان المال ينفى، والبدن يبلى و العمل يبقى، والديان حي لا يموت، يا عمار! انه ما قدمت فلن يسبقك وما اخرت فلن يلحقك (۴۵۰)

امام صادق (ع) به وی فرمود: ای عمار! تو صاحب مال بسیاری. عرض کرد: بلی، فدایت گردم. فرمود: آیا زکات واجب را می دهی؟ عرض کرد: بلی. آیا مال معلومی که قرآن شریف فرموده فی اموالهم حق معلوم پرداخت می کنی؟ عرض کرد: بلی. آیا صله رحم می نمایی و به آنان کمک مالی می کنی؟ عرض کرد: بلی. آیا برادران دینیت را از حمایت مالی برخوردار می سازی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: ای عمار! مال فانی می شود، بدن در قبر می پوسد، و عمل باقی می ماند، و خداوند زنده ای است که هرگز نمی میرد. ای عمار! آن را که پیش فرستادی از تو سبقت نمی گیرد و آن را که باقی گذاردی به تو ملحق نمی شود.

سوم، از نظر خذلان قاطع رحم و اینکه ارحام بی بضاعت در روز گرفتاری او را یاری نمی نمایند و نیازش را با حمایت خویش برطرف نمی سازد. زندگی بشر براساس همکاری و تعاون استوار است، مردم در جمیع شئون حیاتی به یکدیگر نیاز دارند، باید همه دست به دست هم بدهند و چرخ زندگی را به حرکت درآورند تا در پرتو آن جمیع نیازهای مادی و معنوی تأمین گردد و بشر به حیات انسانی خویش ادامه دهد. مردی به نام ابو عبیده به امام صادق (ع) عرض کرد:

ادع الله لی ان لایجعل رزقی علی ایدی العباد. فقال علیه السلام: ابی الله علیک ذلک الا ان یجعل ارزاق العباد بعضهم من بعض و لكن ادع الله ان یجعل رزقک علی ایدی خیار خلقه فانه من السعاده ولا یجعله علی ایدی شرار خلقه فانه من الشقاوه (۴۵۱)

از خدا بخواهید که رزق مرا در دست بندگان قرار ندهد. فرمود: خداوند از این امر ابا دارد و باید نیاز افراد مردم با تعاون یکدیگر تأمین گردد. تو از خداوند بخواه که رزقت را در دست مردمان خوب و خیر قرار دهد که این خود از سعادت است، و در دست اشرار و بدان قرار ندهد که این از بدبختی و شقاوت انسان است.

برای آدمی در طول زندگی وقایعی پیش می آید و با حوادثی مواجه می گردد که به کمک دیگران نیاز دارد، مثلاً یکی از افراد خانواده اش ناگهان دچار بیماری سخت می شود و باید هر چه زودتر به بیمارستان منتقلش نمایند یا آنکه می میرد و برای تهیه وسایل حمل جنازه و کفن و دفن لازم است اشخاصی او را یاری دهند یا مورد هجوم کسانی واقع می شود و باید با حمایت دگران از خطر رهایی یابد و سایر رویدادهایی از این قبیل. البته افراد متمکن بیش از افراد عادی یا تهیدستان به حمایت و یاری احتیاج دارند. صله رحم در انجام این مهم نقش موثری دارد، زیرا اولاً صله کننده بر اثر صله رحم محبوبیت به دست می آورد، و ثانیاً در مواقع لازم ارحامی که مدیون اخلاقی او هستند به یاریش قیام می کنند و دشمن او را خوار و سرکوب می نمایند.

عن علی علیه السلام قال: صله الرحم توجب المحبه و تکبت العدو (۴۵۲)

صله رحم محبوبیت به بار می آورد و موجب خواری و ذلت دشمن می شود.

امام سجاد (ع) در جمله سوم این قسمت از دعای مکارم الاخلاق کمک و یاری ارحام را مورد توجه قرار داده و به پیشگاه خدا عرض می کند:

و من خذلان الاقربین النصرة

بارالها! ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

نه تنها ارحام و بستگان نزدیک باید با دست و زبان، قلم و قدم، و در صورت لزوم با کمکهای مالی مورد حمایت افراد غنی و متمکن خانواده قرار گیرند، بلکه افراد وظیفه شناس و مال اندیش این روش پسندیده را در مورد تمام بستگان دور و نزدیک رعایت می نمایند و حدود و حقوق اخلاقی همه آنها را محترم می شمردند تا در حوادث و رویدادها از عواطف و نصرت آنان برخوردار گردند و این دستور حکیمانه را علی (ع) ضمن حدیثی خاطرنشان فرموده است:

عن علی علیه السلام قال: لن يرغب المرء عن عشيرته و ان كان ذامال و ولد و عن مودتهم و کرامتهم و دفاعهم بایدیهم و السنتهم، هم اشد الناس حیطة من ورائه و اعطفهم علیه و المهم لشعته و ان اصابته مصیبه اونزل به بعض مکاره الامور و من یقبض یده عن عشیرته فانما یقبض عنهم یداً واحده و تقبض عنه منهم اید کثیره (۴۵۳)

هرگز نباید آدمی نسبت به فامیل و بستگان بی اعتنا شود و آنان را با چشم بی رغبتی بنگرد. اگر چه دارای مال و اولاد باشد، نباید دوستی و کرامت اخلاقی و دفاع آنان را که با دست و زبان انجام می دهند نادیده انگارد. اگر با او مصیبتی موجه شود یا با ناملایمی روبه رو گردد، عشیره و فامیل از پشت سر بزرگترین مدافع، عطوفترین افراد، و جمع کننده ترین پراکندگی های وی هستند. اگر کسی از اقارب و بستگان خود دست بکشد او یک دست را از آنان قبض نموده اما در مقابل، دستهای متعدد فامیل و بستگان از وی قبض شده است.

کسی که می خواهد در مواقع گرفتاری و سختی از نصرت و یاری دگران برخوردار باشد و مورد خذلان قرار نگیرد، حتماً باید حقوق تمام برادران دینی و همه بستگان و ارحام را محترم شمرد و همواره مورد توجه قرار دهد زیرا کم اعتنائی و سبک شمردنشان موجب محروم ماندن از یاری و نصرت آنان می گردد.

عن علی علیه السلام قال: من دلائل الخذلان الاستهانه بحقوق الاخوان (۴۵۴)

یکی از موجبات خذلان و محروم ماندن از نصرت دگران ناچیز شمردن حقوق برادران است.

۲۲- وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَّارِ بْنِ تَصْحِيحِ الْمَقَّةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمَلَأَسِيِّنَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای مکارم الاخلاق به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می کند: بارالها! دوستی کسانی را که با مدارا برخورد می کنند به محبت واقعی و آمیزشهای وهن آور را به معاشرتهای کریمانه و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت و آرامش خاطر تبدیل فرما.

امام (ع) در جمله اول این قسمت دعا از کلمه مدارا استفاده نموده و از مداراکنندگان نام برده است. مدارا در لغت عرب به معنای ملاطفت و ملایمت است و فارسی زبانان نیز از این کلمه همان معنی را می فهمند. کسی که می خواهد با دگری مدارا کند در مواجهه با او به گشاده رویی برخورد می نماید و به نرمی و ملاطفت سخن می گوید. درباره مدارا و رعایت آن در مواقع لازم، روایات زیادی از اولیای گرامی اسلام رسیده که در اینجا پاره ای از آنها ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: امرنی ربی بمداراه الناس کما امرنی باداء الفرائض (۴۵۵)

و نیز فرموده است: ما، جامعه پیمبران، مأموریت داریم که با مردم مدارا نماییم همانطور که فرمان داده است واجبات را انجام دهیم.

و عنه صلی الله علیه و آله: ان الانبیاء انما فضلهم الله علی خلقه بشده مداراتهم باعداء دین الله و حسن تقیتهم لاجل اخوانهم فی الله (۴۵۶)

و نیز فرموده است: خداوند پیمبران را از این جهت که شدیداً با دشمنان دین خدا مدارا می کنند و برای حفظ برادران خویش در راه او بخوبی و شایستگی تقیه می نمایند بر تمام مردم برتری و فضیلت داده است.

عن علی علیه السلام قال: دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم (۴۵۷)

علی (ع) فرموده است: با مردم مدارا کن تا از برادری آنان بهره مند شوی و با روی گشاده با آنان مواجه شو تا کینه ها در ضمیرشان بمیرد.

مدارا با مردم اگر به منظور احترام و تکریم به شخصیت آنان باشد بسیار ارزنده و مهم است، چنین مدارایی نشانه عقل بیدار و فکر روشن بین است، چنین مدارایی مایه محبوبیت و راه نفوذ در افکار دگران است. اولیای الهی به چنین مدارایی عنایت بسیار داشتند و پیروان خود را به رعایت این دستور مفید و ثمربخش تشویق می نمودند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اعقل الناس اشدهم مداراه للناس و اذل الناس من اهان الناس (۴۵۸)

رسول گرامی فرموده است: عاقلترین مردم کسی است که بیشتر با افراد مدارا می کند و خوارترین مردم کسی است که آنان را مورد تحقیر و توهین قرار می دهد.

و عنه صلی الله علیه و آله قال: انا امرنا معاشر الانبیاء بمداراه الناس کما امرنا باداء الفرائض (۴۵۹)

و نیز فرموده است: ما، جامعه پیمبران، مأموریت داریم که با مردم مدارا نماییم همانطور که به ادای فرایض الهی مأموریم. کسانی که عقلهای خود را با پرده های تعصب و تصلب، عناد و لجاج، و تقلیدهای کورکورانه پوشانده بودند هرگز به دین حق گرایش نمی یافتند و دعوت پیمبران را اجابت نمی نمودند. خداوند در قرآن شریف فرموده:

ان الذین کفروا اسواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون (۴۶۰)

کسانی که کفر آورده و عقلهای خود را پنهان نموده اند اگر به آنان اعلام خطر بنمایی یا ننمایی ایمان نمی آورند.

ولی آنها که دارای عقل آزاد بودند دعوت پیمبران را که آمیخته به مدارا و لطف کلام بود پذیرا می شدند و از آنان پیروی و اطاعت می نمودند. گاهی مدارا نمودن به منظور تقیه و برای مصون ماندن از شر دشمنان بی ایمان و مستبد است. این قبیل مدارا در ایام امامت حضرت سجاد (ع) تا زمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ضرورت داشت، از این رو آنان خود تقیه می نمودند و به اصحاب و پیروان خود نیز اکیداً تقیه را توصیه می کردند تا بدین وسیله از طرفی جان و مال و عرض و شرف آنان را از خطر مصون دارند و از طرف دیگر با رعایت تقیه بتوانند احکام الهی و معارف اسلامی را به وسیله آنان به طور پنهان بین افراد مؤمن نشر دهند و تا جایی که ممکن است دین خدا را از دستبرد خائنین و بدعتگزاران محافظت نمایند.

قال الامام عليه السلام: ان مداراه اعداء الله من افضل صدقه المرء على نفسه و اخوانه المؤمنين (۴۶۱)

امام علی (ع) فرموده است: مدارا نمودن با دشمنان خدا از بهترین و برترین صدقه آدمی برای نفس خود و برای برادران با ایمانش می باشد.

برای اینکه شنوندگان محترم بدانند که بعضی از ائمه معصومین در چه شرایطی زیست می کردند و چگونه تقیه را مهم می شمردند به این روایت توجه نمایند:

عن ابن مسكان قال: قال لي ابو عبد الله عليه السلام اني لاحسبك اذا شتم علي عليه السلام بين يديك لو تستطيع ان تاكل انف شاتمه لفعلت. فقلت: اي والله جعلت فداك اني لهكذا و اهل بيتي. فقال لي: فلا تفعل فوالله لربما سمعت من يشتم علياً و ما بيني و بينه الا اسطوانه فاستتر بها فاذا فرغت من صلواتي فامر به فاسلم عليه و اصافحه (۴۶۲)

ابن مسكان می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: درباره تو گمان دارم که اگر در حضورت علی علیه السلام مورد شتم و اسائه ادب قرار گیرد، تو اگر بتوانی بینی او را با دندان می گزی. عرض کردم: بلی والله فدایت شوم، من چنین و اهل بیت من نیز اینچنین. حضرت فرمود: اینگونه مباش، قسم به خدا که بسا می شنیدم کسی به علی (ع) بد می گوید و بین من و او جز ستون مسجد فاصله ای نبود. من خود را پشت ستون می نمودم و موقعی که از نماز فارغ می شدم از کنارش گذر می کردم، به او سلام می دادم و با وی مصافحه می نمودم.

در بعضی از روایات امر تقیه برای صیانت دین خدا آنقدر مهم شمرده شده که امام (ع) تارک آن را فاقد ایمان خوانده است.

عن ابي عبد الله عليه السلام قال: اتقوا على دينكم و احبوا بالتقيه فانه لا ايمان لمن لا تقيه له (۴۶۳)

امام صادق (ع) فرموده: بر دین خود پروا داشته باشید و آن را در پس پرده تقیه محجوب دارید، زیرا کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.

گاهی اختناق و فشار حکام به اوج خود می رسید و مضیقه آنقدر شدید می شد که کوچکترین غفلت از تقیه و گفتن چیزی که نباید گفته شود مرگ به بار می آورد و به حیات کسی که غفلت نموده یا آنکه در این غفلت مورد سوءظن واقع شده خاتمه داده می شد. کشته شدن معلی بن خنیس بر اثر غفلت از تقیه و افشا نمودن رازی بود که امام صادق (ع) با او در میان گذارده بود.

عن حفص بن نسیب قال: دخلت علی ابیعبد الله علیه السلام ایام قتل معلی. فقال لی: یا حفص! حدثت المعلی فاذا عها فابتلی بالحدید(۴۶۴)

حفص بن نسیب می گوید: در ایام قتل معلی بن خنیس به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدم، به من فرمود: ای حفص! به معلی حدیث گفتم و او آن را نشر داد و بر اثر آن گرفتار عذاب شمشیر گردید.

در پاره ای از مواقع وضع و محاذات اوضاع و احوال به گونه ای بود که معرفی نمودن شخص و نام بردن از او موجب گرفتاری و ابتلا می شد یا لااقل باعث هتک و توهین می گردید.

روی عن ابیعبد الله علیه السلام: کان یمضی یوماً فی اسواق المدینه و خلف ابوالحسن موسی علیه السلام. فجذب رجل ثوب ابی الحسن (ع) ثم قال له: من الشیخ؟ فقال: لا اعرفه(۴۶۵)

روایت شده که روزی امام صادق (ع) در بازار مدینه عبور می کرد و فرزند بزرگوار معظمش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پشت سر آن حضرت بود. شخصی جامه فرزند را گرفت و کشید و پرسید: این پیرمرد کیست؟ آنقدر شرایط محیط بد بود و احساس خطر می شد که حضرت موسی الکاظم ناچار شد در پاسخ آن مرد بگوید که او را نمی شناسم.

از آنچه مذکور افتاد این نتیجه به دست آمد که مدارا در اسلام از صفات حمیده و خلیات پسندیده است و پیمبران خدا در مقام تبلیغ دین مأموریت داشتند که با مردم به مدارا برخورد نمایند و با ملایمت سخن گویند. خدای بزرگ به موسی و هارون در ملاقات با فرعون چنین دستور داد:

اذهبا الی فرعون انه طغی. فقولاً له قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی(۴۶۶)

شما دو نفر نزد فرعون بروید که او سخت طغیان نموده است. با وی بنرمی سخن بگویید شاید به خود آید و آگاه گردد یا از عذاب الهی بترسد و ستمگری را ترک گوید.

مدارا نمودن در پاره ای از موارد با ملاطفت و ملایمت برخورد داشتن و با گشاده رویی و نرمی سخن گفتن است، و در پاره ای از موارد به معنای حلم و بردباری، لب فرو بستن و سکوت، یا تغافل و نادیده گرفتن است، و مدارا با افراد تندخو و بداخلاق یا تقیه در مقابل مخالفین و افراد زیان رسان بدین معنی است.

عن علی علیه السلام قال: شر اخوانک من اخوجک الی مداراه و الجاک الی اعتذار(۴۶۷)

علی (ع) فرمود: بدترین برادرانت کسی است که معاشرت با او زیاده تر به مدارا نمودن نیازمندت می کند و به عذر خواهی بیشتر وادارت می سازد.

دوستی که از خود راضی و زودرنج است و چه می گوید انتظار دارد که دگران بی چون و چرا گفته اش را قبول کنند و اگر نپذیرند آزرده خاطر و رنجیده می شود، دوستی که در تمام امور خرده گیر است و اگر سخنی گفته شود که در نظرش ایهام داشته باشد ناراحت می گردد و دوستیش تیره و تار می شود، دوستی که اسیر بدگمانی است و نسبت به دگران سوءظن می برد و اگر در مجلسی دو رفیق به هم لبخند بزنند و آهسته با یکدیگر سخنی بگویند

او گمان بد می برد و تصور می کند که وی را به باد مسخره و استهزا گرفته اند، این قبیل دوستان برای کسانی که نمی توانند قطع رابطه کنند مصیبتی بسیار سنگین و جانکاه است. باید همواره با آنان مدارا نمایند و اگر در موقعی غفلت نمودند عذرخواهی کنند و آن نقطه تاریک را از صفحه خاطرشان بزدایند. در روایتی که ذکر شد علی (ع) این قبیل دوستان بی ارزش و مزاحم را بدترین دوست خوانده و در روایت دیگر از آنان سلب برادری نموده است:

عن علی علیه السلام: لیس لك باخ من احتجت الی مداراته (۴۶۸)

علی (ع) فرمود: آن کس که برای حفظ برادریش به مدارا نیاز داشته باشی برای تو برادر نیست.

تقیه در حکومت جور و محیط اختناق، نوعی مدارا نمودن است، مدارای به معنای حلم و سکوت، مدارای به معنای تغافل و خودداری از معارضه. در محیط تقیه، مدارا نمودن از مدارای با دوستان از خود راضی و پرتوقع سخت تر و بمراتب زیانبارتر است، زیرا مدارا ننمودن با این قبیل دوستان ممکن است باعث قطع رشته دوستی و منجر به جدایی آمیخته به کدورت و احیاناً مایه دشمنی و عداوت فردی گردد، اما در مورد تقیه ممکن است مایه بدبینی و خشم حاکم جبار گردد و بر اثر آن خونها ریخته شود، اموال و اعراض بر باد رود، و افراد شریف گرفتار زندان و شکنجه گردند. بنابراین در محیط تقیه مدارا نمودن امری است ضروری و لازم. از این رو ائمه معصومین علیهم السلام این موضوع را به دوستان خود اکیداً توصیه نموده اند و خاطرنشان ساخته اند که اگر کسی برخلاف عمل کند و سخنان اهل بیت را در محیط خطر افشا نماید در روایات، این عمل به قتل عمد امام تعبیر شده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: من اذاع علینا شیئاً من امرنا فهو کمن قتلنا عمداً ولم یقتلنا خطاء (۴۶۹)

امام صادق (ع) فرمود: کسی که چیزی از امر ما را بین مخالفین شایع نماید همانند این است که ما را عمداً به قتل برساند نه آنکه بخطا ما را کشته باشد.

امام (ع) و دوستان واقعیش در سختترین فشار و شدیدترین مضیقه قرار داشتند و رعایت تقیه در آن شرایط ایجاب می کرد سخنی که از آن استشمام مخالفت و برداشت مقاومت می شود به زبان نیاورند و در تمام حرکات و برخوردها با یکدیگر حداکثر مدارا و احتیاط را رعایت نمایند. از این رو امام دست تمنی به پیشگاه الهی برداشته و حل مشکلات را از ذات اقدس او می خواهد. به نظر می رسد سه جمله از دعای مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی امروز است ناظر به وضع دردناک و طاقت فرسای موجود باشد و امام برای حل آن مضیقه سه درخواست از باری تعالی نموده که اگر مقبول افتد و مستجاب شود موانع برطرف می گردد و زندگی قابل تحمل خواهد بود. در جمله اول دعا عرض می کند که:

و من حب المدارین تصحیح المقه

بارالها! دوستی کسانی را که با مدارا برخورد می کنند به محبت واقعی تبدیل نما.

شیعیان واقعی و دوستان حقیقی علاقه داشتند که آزادانه حضور امام شرفیاب شوند و دین خدا را آنطور که هست بیاموزند و بر معرفت خویش بیفزایند، آرزو داشتند که امام را گاهی به منزل خود دعوت نمایند و از محضر مبارکش بیش از پیش بهره مند گردند. ولی در شرایط فعلی که غرق تقیه و مدارا هستند نمی توانستند چنین عملی را انجام

دهند. اگر گاهی در رهگذر با امام برخورد می نمودند ممکن نبود مانند دو دوست صمیمی با گرمی به هم دست بدهند، مصافحه نمایند، و با یکدیگر سخن بگویند بلکه در کمال مدارا و احتیاط سلامی زیر لب می گفتند و چهره ناشناخت به خود می گرفتند تا مبادا مأمورین مراقب روابط امام و او را گزارش دهند و گرفتاری و زحمت به بار آید. امام عرض می کند: بارالها! این مدارای تلخ و رنج آور را که ناشی از تقیه و معلول اختناق شدید است برطرف بنما و به دوستی واقعی که منزله از تقیه و مدارای بدو ناگوار باشد تبدیل فرما.

در جمله اول، حضرت سجاد (ع) از مدارا کنندگان که دوستان واقعی اهل بیت اند سخن می گوید. اینان طبق دستوری که از امام دریافت نموده اند موظف اند تقیه کنند و برخوردشان با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با مدارا و احتیاط باشد تا موجبات گرفتاری خودشان و زحمت برای امام فراهم نیاید.

امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است درباره افراد از خداوند درخواست می کند:

و من رد الملا بسین کرم العشره

بارالها! آمیزشهای وهن آور را به معاشرتهای کریمانه مبدل نما.

در حکومتهای استبدادی همیشه بین مردم و عمال دولت افرادی پست و فرومایه وجود داشته اند که به پیروی از حکومت جبار یا برای خشنودی حاکم مستبد و جلب توجه او مرتکب گناهان و ناروایی می شدند و در مواقعی اشخاص آزاده و طرفدار عدل و دادگری را اذیت می کردند و مورد تحقیر و اهانت قرار می دادند تا خود را طرفدار حکومت نشان بدهند یا عملشان به گوش فرمانروای مستبد برسد، شاید مورد تشویق قرار گیرند، و این کار در زمام حکومت بنی امیه و بنی عباس نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب عالی قدرشان مکرراً به وقوع پیوسته، ولی امامان بزرگوار به اصحاب خود تاکید می نمودند که واکنشی نشان ندهند و مرتکب عمل حادی نشوند و در اینجا به طور نمونه سه مورد ذکر می شود، اول:

حماد بن عثمان: بینا موسی بن عیسی فی داره التی فی المسعی مشرف علی المسعی اذ رأی ابا الحسن موسی علیه السلام مقبلاً من المروه علی بغله فامر ابن هیاج رجلاً من همدان ان يتعلق بلجامه و یدعی البغله فاتی فتعلق باللجام و ادعی البغله فثنی ابوالحسن رجله عن البغله فنزل عن البغله و قال لغلمانه: خذوا سرجها و ادفعوها الیه. قال: والسرج ایضاً؟ قال ابوالحسن علیه السلام: کذبت، عندنا البینه بانه سرج محمد بن علی علیه السلام واما البغله فانا اشتریناها منذ قریب و انت اعلم و ما قلت (۴۷۰)

حماد بن عثمان می گوید: در موقعی که موسی بن عیسی در منزلش که مشرف به مسعی بود دید حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سوار قاطری است و از مروه می آمد. در این موقع ابن هیاج به مردی از قبیله همدان که در آنجا بود دستور داد برود لجام قاطر را بگیرد و بگوید: این قاطر متعلق به من است، آمد و لجام را گرفت و گفت: من مالک این قاطر هستم. امام (ع) پای خود را از رکاب خارج نمود و پیاده شد و به کسانی که همراهش بودند فرمود:

زین قاطر را بردارید و قاطر را به او بدهید. مرد گفت: آن هم متعلق به من است. حضرت فرمود: ما شاهد داریم که این زین ملک حضرت باقر (ع) بوده است و اما قاطر را بتازگی خریداری کرده ایم، تو می دانی و آن را که می گویی. امام صادق (ع) در حیره بود، اراده فرمود به نقطه ای معروف به صالحی که در ده فرسخی بغداد بود برود. دو نفر از اصحاب و دوستانش به نامهای مرزام و مصادف در معیت حضرت بودند. اول شب به صالحی رسیدند. مردی که در مدخل بلد مأمور دولت در گرفتن عوارض و عشریه بار بود مانع ورود آن حضرت گردید و گفت: اجازه نمی دهم وارد شوی. امام در آنجا توقف فرمود و چندین بار در فواصلی از مأمور درخواست موافقت نمود و او همچنان مانع بود. مرزام و مصادف از این مزاحمت نابجا سخت ناراحت شدند. مصادف به حضرت عرض کرد: اجازه بدهید او را به قتل برسانیم و جنازه اش را در شط بیفکنیم. حضرت بشدت با این عمل مخالفت فرمود و ممانعت مأمور بلد همچنان ادامه داشت تا بیشتر وقت شب سپری گردید. آنگاه با ورود امام موافقت نمود. حضرت وارد محل شد.

فقال: یا مرزام! هذا خیر ام الذی قلتما؟ قلت هذا، جعلت فداک. فقال: ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی ذل الکبیر (۴۷۱)

فرمود: مرزام! این عمل بهتر بود یا آن را که شما دو نفر گفته بودید؟ عرض کرد: این عمل. فرمود: مرد کاری می کند تا از ذلت کوچک رهایی یابد و همان عمل او را گرفتار ذلت بزرگتر می گرداند.

عن عمرو بن علی علیه السلام قال: کان هشام بن اسمعیل یسیئی جوارى فلقى منه علی بن الحسین علیهما السلام اذی شديداً. فلما عزل امر به الولید ان یوقف للناس. قال: فمر به علی بن الحسین علیهما السلام و قد اوقف عند آل مروان. قال: فسلم علیه. قال: و کان علی بن الحسین علیهما السلام قد تقدم الی خاصته ان لا یعرض له احد (۴۷۲)

یکی از فرزندان امام سجاد (ع) می گوید: هشام بن اسمعیل فرماندار مدینه با من بدرفتاری می کرد و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از وی اذیت و آزار بسیار دید. موقعی که از حکومت عزل شد ولید بن عبدالملک، خلیفه وقت، دستور داد برای تحقیر وی او را در مرئی و منظر مردم متوقف نمایند. امام سجاد (ع) روزی بر وی گذر کرد. موقعی که او را بر در منزل مروان نگاهداری می کردند به حضرت سلام نمود. امام (ع) به کسانی که در معیت آن حضرت بودند و از خواصش به شمار می آمدند رو کرد و فرمود: احدی متعرض او نشود.

از این سه قطعه تاریخی روشن شد که ائمه معصومین علیهم السلام در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس با چه مشکلاتی مواجه بودند و چگونه افراد پست از مردم عادی و مأمورین دولت فرزندان پیمبر گرامی را اسائه ادب می نمود و برخوردهای موهن و تحقیر آمیز با آنان داشتند. امامان مصلحت اندیش و عطف از تعرض دوستانشان نسبت به آنان مانع می شدند و جلوگیری می کردند.

در جمله سوم درباره مستبدین ستمکار که منشأ بدبختی و مصیبت مسلمین اند در پیشگاه خداوند عرض می کند:

و من مراره خوف الظالمین حلاوه الامنه

بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما.

در اسلام، وجود حکومت برای مردم یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است و علی (ع) در این باره فرمود:

و انه لابد للناس من امير بر او فاجر (۴۷۳)

مردم باید، بناچار، امیر و فرمانروایی داشته باشند، خوب و نیکوکار باشد یا بد و گناهکار.

در جامعه اسلامی نباید مردم از حکومت خائف باشند، بلکه ترس مردم باید از گناه و اعمال خلاف خودشان باشد. علی (ع) در ضمن حدیثی فرموده است:

الا لایرجون احد الا ربه و لا یخافن الا ذنبه (۴۷۴)

هیچکس به احدی امیدوار نباشد مگر به ذات اقدس الهی و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد جز از گناه و اعمال خلاف قانون خودش.

ترس مردم از خداوند ترس از مقام خداوند است. مقام خداوند، اقامه عدل و احقاق حق است، مقام خداوند حمایت از مظلوم و مجازات ظالم است. قرآن شریف می فرماید:

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی (۴۷۵)

کسی از مقام خدا بترسد و نفس خود را از اطاعت هوی نهی نماید جایگاه او بهشت رحمت خواهد بود.

در حکومت اسلام، مردم نباید از شخص حاکم خائف باشند، بلکه خوفشان باید از مقام حاکم، یعنی گناه خودشان باشد، بنابراین کسی که از گناه منزّه است از حاکم نمی ترسد و از وی خوفی ندارد. اگر در محیطی مردم بی گناه از شر حاکم خائف باشند دلیل بر بدی و ستمکاری آن حاکم است.

عن علی علیه السلام قال: شر الولاة من یخافه البری ء (۴۷۶)

بدترین والیان و زمامداران کسانی هستند که شخص منزّه و بی گناه از شر آنان خائف و ترسان اند.

در حکومت فرمانروای دادگر، علاوه بر آنکه مردم از امنیت جان و مال و عرض برخوردارند از خوف و هراس نیز در امان خواهند بود، یعنی می دانند که تا مرتکب گناهی نشده اند حکومت متعرض آنان نمی شود و ایجاد زحمتی نمی نماید.

جمله سوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق، که قسمت آخر موضوع سخنرانی امروز است، به همین مطلب نظر دارد. امام (ع) در ابتدای جمله از تلخی طبع و نگرانی ضمیر که ناشی از ظلم ظالم است نام می برد و در پایان جمله از شیرینی آرامش ضمیر و امنیت خاطر سخن می گوید و از پیشگاه خدا درخواست می کند که تلخی خوف را شیرینی ایمنی مبدل نماید. رفتار ظالمانه فرمانروای ستمگر به اندیشه و افکار جامعه شکل می دهد و می توان گفت مردم به طور ناآگاه همانند او ساخته می شوند. امیر المؤمنین (ع) در این باره فرموده است:

الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم (۴۷۷)

مشابهت مردم با امرا و فرمانروایانشان بیش از شباهتی است که به پدران خود دارند، اینان همانند حکومت، زور می گویند، خیانت می نمایند، به تجاوز و تعدی دست می زنند، و در پاره ای از مواقع در شعاع محدود زندگی خویشتن بیش از حاکم ظالم تند می روند.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی - بر آورند غلامان او درخت از بیخ

در حکومت فرمانروای ظالم، انحراف اخلاقی زیاد می شود، مردم از ترس جان خود یا برای جلب رضای فرمانروا تملق می گویند، به دروغ وی را مدح و ثنا می نمایند، از خوف احترام می کنند، و در مقابلش سر تعظیم فرود می آورند. در روایات اسلامی اعلام شده است که این قبیل حکام ظالم در روز قیامت مشمول عذاب شدید الهی خواهند بود.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ویل لمن تزکیه الناس مخافه شره، ویل لمن اطبع مخافه جوره، ویل لمن اکرم مخافه شره (۴۷۸)

رسول اکرم فرموده است: وای بر حال کسانی که مردم آنان را از ترس شرشان به پاکی و نیکی یاد می کنند، وای بر حال کسانی که مردم از ترس بدکاری و شرشان مورد تکریم و احترام قرار می گیرند.

وجود حاکم خیرخواه و دادگر از نظر شأن انسانی و زندگی آدمیان آنقدر ارزش و اهمیت دارد که طبق حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله اگر این شرط و دو شرط دیگر که در کنار آن ذکر شده در جامعه بشری تحقق یابد، برای آن مردم بر روی زمین بودن بهتر از شکم خاک است، وگرنه درون خاک برای آنان از روی زمین بهتر و شایسته تر است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: اذا کان امرؤکم خیارکم و اغنیؤکم سمحاً وکم امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها (۴۷۹)

وقتی زمامداران و فرمانروایان نیکان شما باشند، و متمکنین و ثروتمندان اسخیا شما باشند، و امور جامعه شما با مشورت و تبادل افکار تان تنظیم گردد، در این موقع واجد زندگی انسانی هستید و روی زمین برای شما بهتر از دل خاک است، و اگر جامعه شما از این سه مزیت محروم باشد شکم خاک برای شما از روی زمین بهتر است.

به عبارت کوتاهتر، پیمبر اسلام می خواهد بفرماید: اگر جامعه مسلمین از عدل فرمانروایی و تعادل اقتصادی و توازن فکری برخوردار بودند شایسته زندگی هستند و اگر فاقد این برتری ها بودند، حیات انسانی ندارند و برای آنان زیرزمین بهتر از روی زمین است.

امام سجاد علیه السلام در آن اختناق شدید و شرایط طاقت فرسا نمی تواند اوضاع و احوال سیاسی روز را با صراحت شرح دهد و مردم را از عمق وقایع آگاه سازد؛ نمی تواند بگوید بر خودش و بر شیعیان با ایمان و علاقه مندش چه می گذرد و چگونه روز را به شب و شب را به روز می آورند، نمی تواند بگوید بعضی از عمال خود فروخته دولت چگونه برای امام و برای اصحابش ایجاد زحمت می کنند و به وسیله جاسوسان، زندگی را بر آنان تا چه حد تلخ و ناگوار ساخته اند، نمی تواند بیان کند که بعضی از افراد فرومایه و پست برای اینکه خود را طرفدار دولت

نشان بدهند و از این راه به هیئت حاکمه نزدیک شوند چگونه با امام معصوم و شیعیان پاکدل با اسائه ادب برخورد می کنند و آنان را مورد توهین و تحقیر قرار می دهند، نمی تواند شرح دهد که ظلم و بیدادگری خلیفه وقت و مأمورینش به اوج خود رسیده و خوف و هراس بر قلوب سایه افکنده و آرامش و سکون را از دلها سلب نموده است، ناچار برای آنکه گوشه ای از وضع موجود را ارائه کند با عبارت دعا سخن گفته و از پیشگاه خداوند درخواست حل مشکلات را نموده است، و سه جمله اخیر این قطعه از دعای مکارم الاخلاق ناظر به این مطالب است. در جمله اول برای شیعیان وظیفه شناس و آگاه دعا می کند، شیعیانی که طبق دستور آن حضرت تقیه می کنند و گفتار و رفتارشان با مدارا و احتیاط است، آشکارا با حضرت سجاد رفت و آمد نمی نمایند و صریحاً ابراز علاقه نمی کنند، برای اینکه مستمسکی به دست جاسوسان ندهند و باعث زحمت امام و گرفتاری خودشان نشوند.

و من حب المدارین تصحیح المقه

بارالها! دوستی کسانی را که با ما به مدارا برخورد می نمایند به دوستی واقعی مبدل نما، یعنی شرایطی را به وجود آور که ضرورت تقیه از میان برود و دوستانمان در ابراز علاقه به ما آزادی عمل داشته باشند.

در جمله دوم برای افراد پست و فرومایه ای دعا می کند که به منظور جلب توجه حکومت با امام و شیعیان برخوردهای موهن دارند و برخلاف حق و عدل عمل می کنند:

و من رد الملا بسین کرم العشره

بارالها! آمیزشهای وهن آور را به معاشرت های کریمانه تبدیل نما، یعنی خداوند! اندیشه و نیت افراد پست و فرومایه را اصلاح کن و دل آنان را به مسیر صحیح هدایت فرما تا معاشرتشان کریمانه و بر وفق حق و عدل باشد.

در جمله سوم برای خلیفه وقت و هیئت حاکمه جبار دعا می کند، آنانکه با فشارهای ظالمانه خود روز را بر مردم چون شب تار نموده اند، جامعه مسلمین را گرفتار شدیدترین اختناق کرده اند، و خوف و هراس را بر همه دلها مسلط ساخته اند.

و من مراره خوف الظالمین حلاوه الامنه:

بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت و آرامش خاطر تبدیل فرما، یعنی موجباتی فراهم آور که ظلم از میان برود و بر اثر آن تلخی ترس از دلها زایل گردد و شیرینی امنیت جایگزین آن شود.

۲۳- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَ ظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و مرا آنچنان قرار ده که بر کسی که به من ستم می کند دستی نیرومند باشم، و بر آنکه با من خصومت می کند زبانی گویا، و بر کسی که به من عناد می ورزد پیروز باشم.

به خواست خداوند سه جمله ای که در این قطعه از دعای شریف مکارم الاخلاق بعد از ذکر صلوات آمده، در سخنرانی امروز توضیح داده خواهد شد.

امام سجاد (ع) در جمله اول به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و اجعلنی یداً علی من ظلمنی

بارالها! مرا آنچنان قرار ده که بر کسی که به من ستم می کند دستی نیرومند باشم.

دشمنان دین حق و مخالفین تعالیم قرآن شریف، در گذشته، بر ضد اسلام، تبلیغاتی می نمودند و در افکار جوانان سمپاشی هایی می کردند تا آنان را از گرایش به آیین الهی بازدارند. از آن جمله می گفتند: دین تریاک جامعه است و آن را برای تخدیر افکار مردم ساخته اند، و مثالی می آوردند که در اسلام اکیداً دستور داده شده که مردم صابر و بردبار باشند، یعنی ظلم ظالم را تحمل کنند و به اذیت و آزار ستمکاران تن دردهند که خداوند افراد صابر را دوست دارد. از این سخن نتیجه می گرفتند که دین، مردم را به ذلت و زبونی و توسری خوردن از زورگویان دعوت می کند و آنان را به تحمل آزار و اذیت متجاوزین تشویق می نماید. می گوید: اگر در دنیا ظلمها را پذیرا شدید و عکس العملی از خود نشان ندادید در قیامت پاداش بزرگ خواهید داشت، و به استناد این سخن خلاف واقع می گفتند دینی که مردم را ذلیل و توسری خور بار بیاورد قابل پیروی نیست و باید هر چه زودتر آن را ترک گفت. برای آنکه شنوندگان محترم به بطلان این سخن واقف شوند و بدانند که این گفته تهمتی بیش نیست، لازم است معنای صبر را بدانیم و موارد اعمال آن را که از اولیای گرامی اسلام رسیده است بشناسیم تا حقیقت آن طور که هست آشکار گردد و بطلان کلام معاندین واضح شود.

صبر به معنای مالکیت نفس و قدرت خویشنداری است و علی (ع) آن را به شجاعت تعبیر نموده و فرموده است:

الصبر شجاعه (۴۸۰)

صبر و بردباری رمز پیروزی و راه کامیابی و موفقیت است. کدام محصل بدون تحمل صبر و خویشنداری در شنیدن درس استاد و مطالعه کتاب و تمرینهای لازم می تواند مدارج علم را ببیماید و به کمالی که شایسته آن است برسد، کدام کشاورز و باغدار بدون تحمل مشقت شخم و آبیاری و بدون زحمت پیوند و سمپاشی می تواند محصول خوب به دست آورد و موجبات رفاه خود را در زندگی فراهم سازد. هر کس در هر کاری عهده دار است باید صابر باشد، زحمت کار را تحمل نماید، و با رنجها و ناراحتی های آن بسازد تا به هدفی که دارد نایل گردد.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود - مزد آن گرفت که جان برادر که کار کرد

عن حفص بن غیاث قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: علیک بالصبر فی جمیع امورک فان الله عزوجل بعث محمداً صلی الله علیه و آله فامرہ بالصبر و الرفق فقال: و اصبر علی ما یقولون و اهجّر هم هجراً جمیلاً (۴۸۱)

حفص بن غیاث حدیث مفصلی درباره صبر از امام صادق (ع) نقل نموده از آن جمله فرموده است: ای حفص! در تمام کارهایت صابر و بردبار باش، خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث فرمود و به او دستور صبر و مدارا داد. فرمود: در مقابل گفته های مخالفان بردباری نماید و از آنان به گونه ای خوب و نیکو دوری گزیند.

سپس در این حدیث، امام صادق (ع) آیات متعددی را که خداوند به موجب آنها به پیمبرش دستور داده ذکر نموده و در پایان حدیث از پیروزی و غلبه آن حضرت بر مشرکان و دشمنان یاد نموده است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند - بر اثر صبر نوبت ظفر آید

علی (ع) فرموده: انسان صبور و بردبار فاقد پیروزی و ظفر نمی شود اگر چه مدت صبرش به درازا بکشد. برای آنکه هدف اسلام در امر به صبر و تحمل شناخته شود، لازم است بدانیم که در کجا و در چه مورد اولیا گرامی اسلام، پیروان خود را امر به صبر و بردباری نموده و این وظیفه سنگین را بر عهده آنان گذارده اند، و با روشن شدن موارد صبر، هدف و مقصود از آن روشن می گردد.

عن علی علیه السلام قال: الصبر اما صبر علی المصیبه او علی الطاعه او عن المعصیه، و هذا القسم الثالث اعلی درجه من القسمین الاولین (۴۸۲)

علی (ع) فرموده: صبر و بردباری یا صبر در مصیبت است یا صبر بر طاعت است و یا صبر از معصیت، و درجه این سومین قسم صبر، از دو درجه اول برتر و بالاتر است.

برای یک فرد با ایمان، مصیبت پیش می آید: فرزند جوانش بر اثر تصادف با ماشین کشته می شود، مزرعه و باغش که تمام سرمایه زندگی اوست بر اثر سیل از میان می رود و تهدست می گردد، و از این قبیل مصائب و بلاها، چون با ایمان است برای خدا صبر می کند و بی تاب و جزع نمی نماید، و این معنای صبر در مصیبت است.

شخص با ایمان برای اطاعت از دستورات باری تعالی به زحمتهای تکالیف دینی تن می دهد، سختی روزه را تحمل می کند و امساک می نماید، با مشکلات فرایض یومیه می سازد و آنها را انجام می دهد، فشار درونی پرداخت حقوق الهی از خمس و زکات و دیگر پرداختهای مالی را تحمل می نماید و دین شرعی خود را ادا می کند، و این صبر بر طاعت است که دومین قسم صبر است که امام (ع) فرموده.

شخص با ایمان در مقابل پول ربا یا رشوه یا دیگر پولهای غیر مشروع واقع می شود، با آنکه نیاز شدید دارد برای خدا صبر می کند و آن پولها را نمی گیرد، جوان با ایمان در شرایط عمل منافعی با عفت قرار می گیرد، با آنکه از نظر غریزه جنسی تمایل بسیار شدید دارد، اما برای رضای خدا خویشتن را نگاه می دارد و دامن پاک خود را به بی عفتی آلوده نمی کند، و این قسم صبر، بردباری و صبر در مقابل گناه است و مردان با ایمان به آن توجه بسیار دارند. به فرموده علی (ع)، درجه این قسم صبر از دو قسم اول برتر و مهمتر است. آن کس که واجد ایمان قوی و دارای مالکیت نفس است در زمینه مصیبت و اطاعت و معصیت، برای جلب رضای باری تعالی صبر می کند و خویشتن را با نیروی ایمان نگاه می دارد، چنین انسانی به فرموده امام صادق (ع) از نعمت حریت برخوردار است، بنده و مطیع بی قید و شرط خداوند است و از بندگی غیر خداوند آزاد.

عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ان الحر حر علی جمیع احواله، ان نابت نائبه صبر لها، و ان تداکت علیه المصائب لم تکسر، و ان اسر و قهروا ستبدل بالیسر عسراً کما کان یوسف الصدیق الامین صلوات الله

عليه لم يضرر حريره ان استعبد و قهر و اسر و لم تضرره ظلمه الجب و وحشته و ما ناله ان من الله عليه فجعل الجبار العاتي له عبداً بعد اذ كان له مالكا (٤٨٣)

ابی بصیر می گوید، از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: انسان آزاد در تمام احوال، آزاد است، اگر با یک مصیبت مواجه شود صبر می کند، و اگر مورد هجوم مصائب قرار گیرد درهم شکسته نمی شود، اگر چه اسیر و مقهور گردد و زندگی سهل و آسانش به مشقت و زحمت تبدیل شود، همانطور که تاریکی چاه و بردگی و مقهور شدن به آزادی یوسف صدیق امین آسیب نرساند و سرانجام بر اثر صبر و شکیبایی، خداوند بر وی منت نهاد و جبار متکبر مصر را پس از آنکه مالک و صاحب اختیار وی بود بنده او قرار داد.

از آنچه معروض افتاد این نتیجه به دست آمد که معنای صبر، شجاعت و قوت نفس است، معنای صبر، مالکیت اراده و حفظ خویشترنداری است، صبر، رمز موفقیت برای تمام کسانی است که می خواهند در رشته های علمی یا عملی پیروز گردند و کامروا شوند، خلاصه اینکه صبر یکی از مهمترین وسایل برای پیمودن مدارج کمال مادی و معنوی است، کسانی که صبر را در اسلام به تحمل ستم ستمکاران و ظلم و بیدادگری معنی می کردند، کسانی که بردباری را تن دادن به ذلت و سکوت در مقابل متجاوزین تفسیر می نمودند خیانتی بزرگ و غیرقابل اغماض مرتکب شدند، هدفشان در این عمل خائنه گمراه ساختن مسلمانان و منحرف نمودن نسل جوان با ایمان بود. خوشبختانه انقلاب اسلامی عملاً به آنان پاسخ کوبنده داد و جوانان مسلمان با صبر و بردباری در راهپیمایی های شهرها و مقابله با مسلسها و همچنین در میدانهای جنگ تحمیلی زخمها و رنجهای صبر را که رمز موفقیت است تفسیر نمودند و به پیروزی نایل آمدند.

با شرح و تفصیلی که ذکر شد معنای صبر در اسلام واضح گردید. اینک برای روشن شدن جمله اول این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که در کلام امام سجاد (ع) آمده:

و اجعلنی یداً علی من ظلمنی

لازم است بدانیم اسلام درباره ظلم چه گفته و درباره کسی که مورد ظلم واقع می شود چه دستوری داده و چه وظیفه ای را بر عهده وی گذارده است. اما درباره ظلم، آیات و روایات بسیاری رسیده و عوارض و آثار دنیوی و اخروی آن خاطرنشان گردیده است و در اینجا فقط یک روایت در این باره ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: بین الجنة والعبد سبع عقاب اهونها الموت. قال انس قلت: یا رسول الله! فما اصعبها؟ قال الوقوف بین یدی الله عزوجل اذا تعلق المظلومون بالظالمین (٤٨٤)

رسول اکرم فرمود: هفت عذاب بین بهشت و بنده است و آسانترین آنها مرگ است. انس بن مالک می گوید به حضرت عرض کردم: یا رسول الله! سخت ترین آنها کدام است؟ فرمود: وقوف در حضور باری تعالی موقعی که ستمدیدگان برای احقاق حق، با ستمگران درگیر می شوند.

درباره کسانی که مورد ستم واقع شده اند نیز آیات و اخبار زیاد است و در اینجا پاره ای از آنها به سمع شنوندگان محترم می رسد. قرآن شریف در سوره شوری ضمن چند آیه علائمی را برای مردم با ایمان ذکر نموده، از آن جمله فرموده است:

و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (۴۸۵)

مردمان با ایمان کسانی هستند که وقتی مورد اصابت ستم واقع می شوند دفاع می کنند و برای کوتاه کردن دست ظالم استنصار می نمایند.

اولین راه مقابله با ظالم و مبارزه با ظلم به کار گرفتن نیروهای دفاعی است که خداوند حکیم در وجود همه انسانها به ودیعه گذارده تا در مواقع لازم از خود دفاع نمایند و خویشتن را از شر حیوانات گزنده یا درنده یا ستمکار بدتر از حیوان مصون و محفوظ بدارند و این اولین استنصار برای دفع ظلم و ظالم است. امام (ع) در جمله اول دعا می گوید:

واجعلنی یداً علی من ظلمنی

ید به معنای قدرت و قوت است، ید به معنای غلبه و پیروزی است. امام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا آنچنان قرار ده تا بر کسی که بر من ستم می کند و نسبت به من تعدی می نماید دستی نیرومند باشم. جالب آنکه امام (ع) نمی گوید و - اجعل لی یدا: بارالها! برای من دست قوی قرار ده بلکه می گوید واجعلنی یدا: بارالها مرا دست توانا قرار ده یعنی وضع را به گونه ای مقرر فرما که خودم دست باشم تا بتوانم با تمام وجود با کسی که به من ظلم نموده مبارزه کنم و شر او را از خود بگردانم.

این عبارت در کمال صراحت وظیفه مسلمانان را در مقابله با ظالم بیان می کند و به آنان می فهماند که انسان مسلمان موظف است تا جایی که قدرت دارد به ظلم تن در ندهد و در مقابلش بایستد و تمام توان خود را برای دفع او به کار گیرد؛ اگر بر ظالم غلبه کرد ظلم او را از میان برده و خویشتن را از تعرضش رهایی بخشیده است و اگر نتوانست بر ظالم غلبه کند و مظلوم باقی ماند او در مقابل پروردگار ماجوراست، برای اینکه وظیفه خود را بخوبی انجام داده است. اما اگر ستمکش در مقابل ستمکار عکس العمل نشان ندهد و ضربات او را با ذلت و سرافکندگی تحمل نماید او منظم است و در قیامت، منظم همانند ظالم مورد موآخذه و پرسش قرار می گیرد، زیرا منظم بر جرئت و جسارت ظالم می افزاید، راه ستمگری را بر وی هموار می سازد، و در واقع با عمل ناروای خویش ظالم را در اعمال ظالمانه خود تشویق و ترغیب می نماید.

تا کاخ ستم برپاست بنیان ستم برجاست - پیوسته روا برماست ناکامی و ناشادی

گر داد همی خواهی بیداد مکش ورنه - بیداد کند ظالم چون تن به ستم دادی

شاعر دگری می گوید:

تا چند چه یخ فسرده بودن - در آب چه موش مرده بودن

می باش چه خار حلقه برگوش - تا خرمن گل کشی در آغوش

سستی خلل درونی آرد - بیداد کشی زبونی آرد

دومین راه استنصار مظلوم استفاده از دستگاه قضایی و مقام دادرسی قاضی و برخوردار شدن از حکومت یعنی قدرت اجرایی مملکت است. مظلوم برای دفع ظلم باید از نیرو قضا و قوه اجرایی نیز استفاده کند و ستم را از خود بگرداند. سومین راه دفع ظلم و کوتاه کردن دست ظالم استفاده و استنصار از افکار عمومی است. در آیین مقدس اسلام، این مهم مورد کمال توجه قرار دارد و به موجب روایات بسیاری که از اولیای گرامی اسلام رسیده، مردم مسلمان موظف اند از مظلوم حمایت کنند و دعوت او را در کمک خواهی برای دفع ظالم اجابت نمایند. علی (ع) ضمن وصیتنامه خود به حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام دستور داده است:

کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً (۴۸۶)

فرزندان من! دشمن ظالم و ستمکار و یار مددکار مظلوم و ستمدیده باشید.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یقول الله عزوجل، و عزتی و جلالی لانتقمن من الظالم فی عاجله و آجله و لانتقمن ممن رای مظلوماً فقد ران ینصره فلم ینصره (۴۸۷)

در حدیث رسول اکرم است که خداوند می گوید: به عزت و جلالم قسم که از ظالم در دنیا و آخرت انتقام می گیرد و همچنین از کسی که مظلومی را ببیند و قادر باشد که به وی کمک کند و یاری ننماید. استفاده از افکار عمومی برای دفع ظلم به هر شکلی که باشد مفید و ثمربخش است و گاهی رسول گرامی برای نجات از ستم دستور خاصی را به فردی داده و نتیجه بخش شده است.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فشکی الیه اذی جاره. فقال له رسول الله (ص): اصبر. ثم اتاه ثانیه. فقال له النبی (ص): اصبر. ثم عاد الیه فشکاه ثالثه. فقال النبی (ص) للرجل الذی شکا: اذا کان عند رواح الناس الی الجمعه فاخرج متاعک الی الطریق یراه من یروح الی الجمعه فاذا سالوک فاخبرهم. قال: ففعل. فاتاه جاره المودی. فقال له: رد متاعک و لک الله علی ان لا اعود (۴۸۸)

امام باقر (ع) فرمود: مردی حضور پیغمبر گرامی اسلام آمد و از همسایه خود شکایت کرد. حضرت به وی فرمود صبر کن. پس از چند روز دوباره آمد، حضرت به او فرمود صبر کن. رفت و دفعه سوم آمد و شکایت خود را تجدید نمود. حضرت به او فرمود روز جمعه، موقعی که مردم برای اقامه نماز جمعه به مسجد می روند اثاث خانه ات را از منزل بیرون بیاور و کنار معبر انباشته کن به گونه ای که مردم ببینند. وقتی از تو علت این کار را پرسیدند جریان خود را با همسایه نقل کن و در واقع به وی فرمود از افکار عمومی استفاده نما.

مرد شاکی این دستور را انجام داد و همسایه آزار دهنده از این وضع به ضرر خود احساس خطر نمود، نزد او آمد و درخواست کرد که اثاثش را به داخل منزل ببرد و به این وضع پایان بخشد و گفت برای تو با خدا عهد می بندم کارهای گذشته را تکرار ننمایم.

نتیجه آنکه اسلام به مسلمانان دستور داده است که در مقابل ظلم ظالم بی تفاوت نمانند و برای دفع ستم و کوتاه کردن دست ستمکار از هر طریقی که ممکن است استفاده کنند و با بیدادگر مبارزه نمایند. امام سجاد (ع) در جمله اول این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند: واجعلنی یداً علی من ظلمنی بارالها مرا دست نیرومند و توانا قرار ده که با تمام وجود با آن کس که به من ظلم نموده است مبارزه کنم و ظلمش را دفع نمایم.

امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

ولساناً علی من خاصمنی

بارالها! مرا در مقابل کسی که با من بحث خصومت آمیز می نماید زبانی گویا قرار ده.

کسی که می خواهد به سلامت و سعادت زندگی کند و از مزاحمت های ناشی از دشمنی مردم مصون باشد باید مراقبت نماید که حتی المقدور موجبات خصومت دگران را نسبت به خودش فراهم نیاورد و در قلوب مردم کینه و دشمنی ایجاد ننماید و این امر به قدری مهم است که رسول گرامی صلی الله علیه و آله می فرمود:

ما عهد الی جبرئیل علیه السلام فی شیء ما عهد الی فی معاده الرجال (۴۸۹)

جبرئیل امین (ع) مرا به هیچ تعهدی همانند تعهد اجتناب از دشمنی مردان مقید ننمود.

قال امیر المؤمنین علیه السلام لبنیه یا بنی! ایاکم و معاده الرجال فانهم لایخلون من ضربین: من عاقل یمکربکم او جاهل یعجل علیکم (۴۹۰)

علی (ع) به فرزندان خود فرمود: از دشمنی مردان پرهیز نمایید که اینان از دو قسم خارج نیستند، یا عاقل اند و برای اعمال دشمنی خود بر ضرر شما نقشه می کشند یا جاهل اند و با شتاب، دشمنی خود را اعمال می نمایند و به شما آزار می دهند.

یکی از عوامل ایجاد دشمنی و عداوت، بحث های علمی است که آمیخته به مرأ و خصومت باشد. اسلام چنین بحثی را ناروا و ممنوع شناخته و در کتب اخبار، علمای حدیث، باب مخصوصی را برای آن روایات باز نموده اند و در کتب اخلاق نیز درباره آفات زبان فصل مخصوصی به آن اختصاص داده شده است و در اینجا به پاره ای از آن روایات اشاره می شود:

عن علی علیه السلام قال: المرء بذر الشر (۴۹۱)

علی (ع) فرموده است: مرأ و خصومت، بذری است که در دلها افشاندن می شود و محصول آن شر و فساد است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ایاکم والخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن (۴۹۲)

امام صادق (ع) فرموده: از دشمنی و خصومت پرهیزید که خصومت دل را به خود مشغول می کند، نفاق و دورویی به وجود می آورد و مایه حقد و کینه می گردد.

پیشوای اسلام به نبوت مبعوث گردید و مأمور تبلیغ دین خدا شد. پروردگار به او دستور داد:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (۴۹۳)

مردم را به دین الهی و آیین پروردگارت دعوت کن از سه راه: اول، با مقالات حکیمانه، دوم با مواظ و اندرزهای نیکو، سوم با مباحثه و جدل ولی جدل باید به گونه ای خوب و نیکو باشد و به مراء و خصومت آلوده نگردد.

نمونه جدل نیکو در قرآن شریف ذکر شده است. کسانی از مشرکین و منکرین معاد حضور نبی گرامی آمدند. یکی از آنان قطعه کوچک استخوان پوسیده مرده ای را در دست گرفت و در حضور پیشوای اسلام آن را با دو انگشت خود فشرد و به صورت پودری درآمد. سپس در آن دمید و ذرات آن در فضا پراکنده گردید. پس از آن به حضرت عرض کرد:

من یحیی العظام و هی رمیم (۴۹۴)

چه کسی این استخوان پوسیده را دوباره زنده می کند؟

دستور آمد:

قل یحییها الذی انشاها اول مره (۴۹۵)

به اینان بگو: خداوند توانایی که از اول آن را به وجود آورده و حیات بخشیده، او این استخوان را زنده می کند و دوباره به آن حیات می بخشد.

و هو بکل خلق علیم (۴۹۶)

و آن خداوند به تمام و بر جمیع آفریده ها آگاهی دارد.

این رد و بدل سخن بین مشرکان و رسول گرامی جدلی است پسندیده و نیکو، از طرفی حاوی پاسخ محکم و دلیل قانع کننده است و از طرفی دیگر مبری و منزله از مراء و خصومت. پیمبر گرامی اسلام به هدایت مردم شوق زیاد داشت و تمام نیروی خود را در آن راه به کار می برد و خداوند ضمن آیه ای در قرآن شریف فرموده است:

حریص علیکم (۴۹۷)

پیشوای اسلام به هدایت شما حریص است.

ائمه معصومین علیهم السلام نیز همانند رسول اکرم به راهنمایی مردم علاقه شدید داشتند، ولی همواره مراقب بودند که در بحثهای علمی، سخنانشان به مراء نیالاید و رنگ خصومت به خود نگیرد، از این رو در مقابل اشخاص مختلف روشهای متفاوت داشتند، اگر می دیدند بحث کننده مرد لجوجی است و مقصودش درک حقیقت نیست بلکه می خواهد با امام بحث کند تا از این راه خود را در جامعه بنمایاند و خویشان را بین مردم، عالم و خبیر معرفی نماید، با چنین شخصی بحث نمی کردند و اوقات گرانبقدر خود را در راهی که نارواست صرف نمی نمودند.

روی ان رجلاً قال للحسين بن علي بن ابيطالب عليهما السلام: اجلس حتى نتناظر في الدين. فقال: يا هذا! انا بصير بالدين، مكشوف على هداي، فان كنت جاهلاً بدینک فاذهب فاطلبه. مالی و للمماراه و ان الشيطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین لئلا یظنوبک العجز والجهل (۴۹۸)

روایت شده است که مردی به حضرت حسین بن علی علیهما السلام عرض کرد: بنشینید تا در مطلب دینی مناظره و مباحثه نماییم. حضرت در پاسخ به وی فرمود: من به دینم آگاهی دارم و حقیقت بر من روشن است و شما اگر به دینت جاهلی برو آن را طلب کن. سپس حضرت با خود سخن می گفت و می فرمود: مرا با ممارات چکار است؟ مرا با بحثهای خصومت انگیز چه کار است؟ این شیطان است که وسوسه می کند و می گوید در دین خدا با مردم مناظره کن تا درباره تو گمان ناتوانی و نادانی نبرند.

اگر در موردی احساس لجاج عناد نمی شد و امید می رفت که مذاکرات دینی نتیجه بخش باشد و موجب هدایت بحث کننده شود، مناظره را پذیرا می شدند ولی از پیشگاه خدا درخواست می نمودند که باری تعالی زبانشان را هرچه بیشتر گویا و بیانشان را هر چه زیاده تر نافذ نماید تا با کسی که در خلال بحثش رنگ خشونت به خود می گیرد پیروز شوند و بدون اینکه کلام به امراء و لجاج منتهی گردد بر وی غلبه کنند و او را هدایت نمایند، و جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به این مطلب نظر دارد:

ولساناً علی من خاصمنی

بارالها! مرا زبانی گویا قرار ده تا در مقابل کسی که با من خصمانه سخن می گوید پیروز گردم، خصومتش را فروشانم، در بحث قانعش کنم و به راه رستگاری و سعادت رهبریش نمایم.

در جمله سوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق، امام سجاد (ع) به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و ظفراً بمن عاندنی

بارالها مرا نسبت به کسی که درباره من عناد می ورزد پیروزمندی قرار ده.

معاند در لغت عرب به کسی گفته می شود که حق را شناخته و حقیقت امر را دانسته ولی با اراده و عمد، آن را رد می کند و آگاهانه حق را نفی می نماید و از آن روی می گرداند. نفی حق با علم به آن می تواند از علل و عوامل متعددی سرچشمه بگیرد، گاه حب مال و مقام، گاه برای اظهار قدرت و نیرومندی، گاه در بحثهای علمی به منظور برتری جویی و تفوق طلبی، و گاه از علل دیگر ناشی از غریزه حب ذات یا سایر غرایز.

عن علی علیه السلام قال: الحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقها فی التناصف (۴۹۹)

علی (ع) فرموده: حق از نظر توصیف، میدان وسیعی برای گفتن و نوشتن دارد اما در مقام عمل، آدمی را سخت در مضيقه و تنگنای می گذارد.

حق یکی از اسماء خداوند است و اهل حق کسانی هستند که بی قید و شرط از امر الهی پیروی می کنند، اگر چه به کار بستن امر او مخالف هوای نفس و تمنیات آنان باشد. کسی که مطیع هوای نفس خویشتن است و به امر الهی اعتنا ندارد او پیرو باطل و بنده هوی است، اگر چه نام خدا را بسیار به زبان بیاورد.

افتخار پیروی حق در درجه اول برای انبیاء الهی است و سپس برای کسانی است که پیرو انبیا هستند، قدم به جای قدم آنان می گذارند و تعالیمشان را عملاً به کار می بندند.

عن علی علیه السلام قال: اشبه الناس بانبياء الله اقوالهم للحق و اصبر هم علی العمل به (۵۰۰)

علی (ع) فرموده است: شبیه ترین مردم به پیمبران خدا کسانی هستند که سخن حق بیشتر می گویند و در عمل به حق بردبارترند.

حق در لغت عرب به معانی متعدد به کار برده می شود:

حق به معنای عدل، به معنای امر واقعی، به معنای یقین، به معنای ملک و مال و دیگر معانی از این قبیل است.

چه بسیار اتفاق می افتد که حکمی موافق عدل و حق اما برخلاف میل و خواهش نفسانی ما صادر می شود و ما از آن ناراضی و آزرده خاطریم و برای ما سنگین و تلخ می آید، اما اگر اهل حق باشیم باید آن آزرده را تحمل کنیم و عدل را اجرا نماییم که خدا خشنود می شود و آن آزرده را به گونه ای جبران می فرماید.

عن مولانا الصادق علیه السلام، انه استفتاه رجل من اهل الجبل فاقته بخلاف ما يحب. فرآی ابو عبدالله علیه السلام الكراهه فيه. فقال يا هذا اصبر علی الحق فانه لم يصبر احد قط لحق الا عوضه الله ما هو خير له (۵۰۱)

روایتی از امام صادق (ع) است که مردی از اهل جبل درباره امری از آن حضرت استفتا نمود، حضرت فتوا داد، اما آن فتوا برخلاف میل او بود و امام (ع) در چهره او نارضایی دید. حضرت به وی فرمود: در برابر حق صابر باش که هیچکس حق را تحمل نمی کند مگر آنکه خداوند عوض بهتری به وی اعطا می فرماید. وجدان فطری اخلاقی هر انسانی متمایل به حق و انصاف است و مخالف باطل و خلاف انصاف. از این رو حق و انصاف فطرتاً محبوب مردم اند و از اهل باطل و غیرمنصف انزجار فطری دارند.

عن ابی محمد علیه السلام قال: ماترك الحق عزيز الا ذل ولا اخذ به ذليل الا عز (۵۰۲)

امام مجتبی (ع) فرموده است: هیچ عزیزی حق را ترک نگفت مگر آنکه ذلیلی از حق طرفداری ننموده مگر آنکه به عز و آبرومندی نایل آمد.

بدبختانه بعضی از افراد در بحثهای علمی یا مناظرات دینی یا امور مالی یا دیگر مسائل عناد می کنند، تسلیم حق نمی شوند، و می خواهند گفته باطل خود را بر طرف مقابل خویش تحمیل کنند و سخن حق او را درهم بشکنند. امام سجاد (ع) در جمله سوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که آخرین قسمت سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

و ظفرا بمن عاندنی

بارالها! مرا نسبت به کسی که درباره ام عناد می ورزد و اگر چه حق را شناخته است با آن مخالفت می نماید و از آن روی می گرداند، پیروزمندی قرار ده.

به طوری که در قرآن شریف و روایات اسلامی آمده است در تمام قرون و اعصار، پیمبران الهی و ائمه معصومین علیهم السلام با معاندین مواجه بوده اند و خداوند در بحث و مناظره آنان را با منطقی قوی پیروز نموده است، با این تفاوت که بعضی از معاندین پس از بحث، تسلیم شده و به حق اعتراف نمودند و بعضی همچنان به لجاج و عناد خویش ادامه دادند.

۲۴- وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق است که به خواست حضرت باری تعالی موضوع بحث سخنرانی امروز است.

در جمله اول، امام علیه السلام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! هر کس با من از در خدعه و کذب وارد می شود تو به من مکرری عطا فرما که بتوانم که او را دفع کنم. در جمله دوم، امام در پیشگاه پروردگار عرض می کند: بارالها! هر که می خواهد از راه قهر و غلبه بر من سلطه پیدا کند تو به من قدرتی عطا فرما که مانع جباریت و قهاریت او شوم.

اولین کلمه ای که در این قطعه از دعا باید مورد بحث قرار گیرد و شنوندگان با کمال دقت به آن توجه کامل مبذول دارند، کلمه مکر است. راغب می گوید:

المکر صرف الغیر عما یقصد به حیل و ذلک ضربان: مکر محمود و ذلک ان یتحرى بذلک فعل جمیل و علی ذلک قال (والله خیر الماکرین)، و مذموم و هو ان یتحرى به فعل قبیح، قال (ولا یحیی المکر السیء الا باهله) (۵۰۳)

مکر عبارت از این است که مکرکننده با حیل و فکر دیگری را از آن چیزی که قصد کرده است بگرداند و این دو قسم است: یکی مکر محمود و آن مکرری است که مکرکننده در طلب کار خوبی باشد و در این باره خدا فرموده است که: پروردگار، بهترین مکرکنندگان است، و مکر مذموم آن مکرری است که مکرکننده در طلب عمل قبیحی باشد و خداوند درباره چنین مکرری فرموده است: جزای مکر ناپسند نازل نمی شود مگر بر آنان که مرتکب عمل مکر شده اند.

خدعه و مکر، اغفال نمودن و گمراه کردن مردم است، افراد مکار می توانند در جمیع شئون اجتماعی، دینی، اخلاقی، اقتصادی، و دیگر امور، این روش پلید را به کار بندند و از این راه به هدف نامشروع خود دست یابند. اسلام، این قبیل مکرها را که برای نیل به مقاصد خائنانه و ناپاک است تقبیح نموده و اولیای گرامی اسلام مسلمانان را جدا از آن برحذر داشته اند:

عن النبی صلی الله علیه و آله: المکر والخدیعه و الخیانه فی النار (۵۰۴)

رسول اکرم فرموده است: مکر و خدعه و خیانت در آتش است.

کسی که مردم را فریب می دهد باید از جهت هوش و استعداد قوی و نیرومند باشد تا بتواند قصد خود را به گونه ای طرح کند و آن را طوری پیاده نماید که اشخاص عادی در نظر اولی نتوانند به فریبکاری او واقف شوند. بنابراین هر قدر شخص باهوشتر باشد می تواند مکر خود را با نقشه ای پیچیده تر بنیان نهد و با ابهام زیادتری به اجرا بگذارد. حضرت امیرالمؤمنین مولی الموحدين علی علیه السلام که تمام وجود مقدسش هوش و درایت بود، روی همین اصل و اساس می فرماید:

لولا ان المكر والخديعه في النار لكنت امكر الناس (۵۰۵)

اگر نمی بود که مکر و فریب و خدعه در آتش است من در مکر نمودن و فریب دادن از همه مردم قوی تر بودم.

دشمنان اسلام در عصر رسول گرامی و همچنین در ایام ائمه معصومین علیهم السلام برای نابودی اسلام و از میان بردن اولیای دین مکرها کردند و به صور مختلف خدعه ها نمودند، بعضی از آن مکرها با عنایت خداوند دفع شد و بعضی از آنها تحقق یافت و اثر سوء آن به جای ماند و هم اکنون پس از گذشت قرنهای هنوز اسلام و مسلمین گرفتار عوارض شوم آن مکر هستند. خداوند در قرآن مجید فرمود:

و اذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين (۵۰۶)

وقتی که کفار نقشه مکر کشیدند تا ترا زندانی کنند یا به قتل برسانند یا از مکه اخراج نمایند و خلاصه، کاری کنند که نتوانی به تبلیغ دین مقدس حق ادامه بدهی، باری تعالی در مقابل مکر خائنانه آنان مکری مفید و ثمربخش به کار برد که بهترین مکرکننده، ذات اقدس الهی است.

مشرکین برای کشتن پیمبر اسلام و اجرای مکر خود خانه رسول اکرم را شبانه محاصره نمودند و منتظر بودند صبح شود تا آن جناب را به قتل برسانند، ولی خداوند برای حفظ حیات پیمبر اکرم و برهم زدن نقشه مشرکین، پیشوای اسلام را به گونه ای بهت آور و حیرتزا از میان مشرکین دربرد و او را به غار ثور رساند و موجبات هجرت آن حضرت را به مدینه طیبه مهیا ساخت. اما مکر و خدعه خائنانه ای که جامه تحقق پوشید و عوارض دردناک و زیانبخش آن از صدر اسلام تاکنون باقی مانده مکری بود که معاویه بن ابی سفیان در جنگ صفین به کار برد، قرآن ها را بالای نی زد و منادی او به لشکر علی (ع) خطاب نمود که معاویه می گوید: بیا بید از جنگ دست برداریم و قرآن را حاکم بین خود قرار دهیم. این عمل را موقعی انجام داد که از نظر نظامی در آستانه شکست قرار داشت و بیش از چند ساعتی به پایان جنگ و به پیروزی نهایی علی (ع) باقی نمانده بود، ولی بدبختانه چهل و نادانی عده زیادی از لشکریان علی (ع) موجب شد که مکر معاویه را پذیرا شوند و سخن خائنانه او را به حساب حسن نیتش بگذارند. از این رو به علی (ع) مراجعه کردند که به مالک اشتر، فرمانده لشکر، پیام بفرستد که جنگ را ترک گوید و از جبهه باز گردد. علی (ع) به آنان فرمود: پیشنهاد معاویه مکری بیش نیست، بگذارید مالک وظیفه خود را انجام دهد؛ آن نادانها نپذیرفتند و همچنان در سخن خود پافشاری کردند و سرانجام کار به جایی رسید که علی (ع) را تهدید به قتل نمودند. این خدعه ناپاک و خائنانه به نفع ظاهری معاویه و به ضرر واقعی اسلام و قرآن و علی (ع) پایان یافت.

بر اثر این مکر و فریت اسلام از مسیر حقیقی خود خارج شد، علی (ع) را به کشتن داد، حادثه عاشورا را به وجود آورد، و بر اثر آن، اختلافی بین مسلمین پدیدار گردید که هنوز باقی مانده است. در زمان سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز بیش و کم از ناحیه خلفای اموی و عباسی نقشه های مکارانه طرح می شد تا بتواند مستمسکی بر ضد خاندان پیمبر به دست آورند و فرزندان آن حضرت را اذیت و آزار نمایند و اگر بشود به حیاتشان خاتمه دهند، ولی حضرت باری تعالی با عنایت خود به گونه ای حقیقت را روشن می فرمود و نقشه مکارانه آنان را نقش بر آب می ساخت و برای نمونه، در اینجا، به یک مورد اشاره می شود.

مردی به نام صفوان بن یحیی می گوید: جعفر فرزند محمد بن اشعث به من گفت می دانی سبب علاقه ما به اهل بیت رسول گرامی و معرفتمان به آن خاندان چه بود، با آنکه ما همانند شیعیان به مقام آنها معرفت نداشتیم؟ پرسیدم: سبب معرفت چه بود؟ به من پاسخ داد: منصور دوانقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: مرد لایق و عاقلی را که در دانایی قوی باشد طلب کن که از طرف من کاری را انجام دهد. پدرم دایی خود، ابن مهاجر را معرفی نمود. منصور گفت: او را نزد من بیاور. او دایی خود را به حضور خلیفه وقت برد.

فقال له ابو جعفر: یا بن مهاجر! خذ هذا المال، فاعطاه الوف دنائیر او ما شاء الله من ذلک و ات المدینه و الق عبدالله ابن الحسن و عده من اهل بینه فیهم جعفر ابن محمد و قل لهم انی رجل غریب من اهل خراسان و بها شیعہ من شیعتکم و جهوا الیک بهذا المال فادفع الی کل واحد منهم علی هذا الشرط کذا و کذا فاذا قبضوا المال فقل انی رسول و احب ان یکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم منی. قال فاخذ المال و اتی المدینه ثم رجع الی ابی جعفر و کان محمد بن الاشعث عنده فقال ابو جعفر ما وراک؟ قال: اتیت القوم و سالت ما امرتني به و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فانی اتیته و هو یصلی فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله فجلست خلفه و قلت ینصرف فاذ کر له ما ذکرک لاصحابه. فعجل و انصرف ثم التفت الی فقال یا هذا اتق الله ولا تغرن اهل بیت محمد و قل لصاحبک: اتق الله و لا تغرن اهل بیت محمد فانهم قریبو العهد بدوله بنی مراوان و کلهم محتاج. قال فقلت و ماذا اصلحک الله؟ فقال: ادن منی فاخبرنی بجميع ماجری بینی و بینک حتی کانه کان ثالثنا. قال فقال ابو جعفر یا بن مهاجر: اعلم انه لیس من اهل بیت النبوه الا و فیہ المحدث و ان جعفر بن محمد محدث الیوم فکانک هذه دلاله انا قلنا بهذه المقالہ (۵۰۷)

منصور دوانقی به وی گفت: این پولها را بگیر و آن هزارها دینار بود که در اختیار وی گذارد، دستور داد برو مدینه عبدالله بن حسن و عده ای از اهل بیت او را که جعفر بن محمد نیز بین آنان است ملاقات کن و به همه آنان بگو: من مرد غریبی از اهل خراسانم و گروهی شیعه از شیعیان شما این اموال را فرستاده اند و به هر یک از آنان مبلغی بده و چون پول را گرفتند بگو من فرستاده شیعیان هستم و دوست دارم که خطوط شما که از گرفتن پول حکایت کند نزد من باشد. پول را از منصور گرفت و طبق دستور به مدینه آمد و سپس برگشت و نزد منصور دوانقی رفت و محمد بن اشعث نیز در مجلس حاضر بود. خلیفه از جریان امر مدینه پرسش نمود. گفت: به مدینه رفتم و اهل بیت را ملاقات نمودم، دستور را اجرا کردم و این نوشته های آنان است که مبلغ را دریافت نموده اند جز جعفر بن محمد. نزد او رفتم، در مسجد پیمبر بود، مشغول نماز. پشت سر آن حضرت نشستم، با خود گفتم، از نماز فارغ می شود، من آنچه را که به دگران گفته ام به ایشان نیز می گویم. با عجله نماز را ترک کرد و متوجه من شد و فرمود: فلانی،

از خدا بترس و اهل بیت پیمبر را اغفال نکن و به منصور هم بگو که از خدا بترس و اهل بیت پیمبر را فریب نده، زیرا اینان به دولت بنی مروان نزدیک اند و همه آنان به پول نیاز دارند. من گفتم مقصود شما از این سخنان چیست؟ فرمود: نزدیک بیا، نزدیک رفتم و تمام آنچه را که بین من و شما گذشته بود خبر داد به طوری که گویی او سومی ما بوده. منصور گفت: ای پسر مهاجر! بین خاندان پیمبر همیشه یک محدث وجود داشته و جعفر بن محمد محدث امروز اهل بیت است.

مشاهده این جریان موجب شد که خانواده ما به اهل بیت پیغمبر گرایش یافت و به گروه شیعیان پیوست.

هدف منصور دوانقی از این کار آن بود که از امام صادق (ع) سندی به دست آوردن و آن را به مردم ارائه کند و بگوید: جعفر بن محمد وحدت مسلمین را برهم زده، دولتی در دولتی تشکیل داده، مدعی مقام خلافت شده، و از مسلمین حقوق اسلامی دریافت می کند و بعید نبود که به استناد همان سند عملاً به قتل امام صادق (ع) اقدام نماید، ولی خداوند آن حضرت را از این مکر خائنانه محافظت فرمود و خدعه منصور دوانقی را بی اثر نمود.

از آنچه مذکور افتاد، مکر و خدعه غیرمشروع و ناپسند که هدف از آن نیل به مقصود خائنانه است روشن گردید. اما مکر پسندیده و ممدوح که برای تحقق بخشیدن به نیت خیر و مرضی الهی اعمال می گردد مکاری است که در آیین مقدس اسلام مجاز است و به منظور اعلای حق و اقامه عدل به کار برده می شود و در این باره روایات بسیاری از اولیای اسلام رسیده است.

قال علی علیه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول يوم الخندق: الحرب خدعه، و يقول تكلموا بما اردتم (۵۰۸)

علی (ع) فرمود: از رسول گرامی در روز خندق شنیدم که می گفت: حرب و مقاتله مکر است و در صحنه پیکار هر چه می خواهید بگویید تا پیروز شوید.

فی غزوه الاحزاب فی کلام جری بین علی علیه السلام و عمرو بن عبدالله فقال له علی (ع) یا عمرو! اماکفاک انی بارزتک و انت فارس العرب حتی استعنت علی بظہیر؟ فالتفت عمرو الی خلفه فضربه امیر المؤمنین (ع) مسرعاً علی ساقیه فاطنهما جمیعاً و اقبل الی رسول الله صلى الله عليه و آله تسیل الدم علی راسه من ضربه عمرو و سیفه یقطر منه الدم فقال رسول الله (ص) یا علی! ما کرته. قال نعم یا رسول الله: الحرب خدیعه (۵۰۹)

در جنگ احزاب پس از سخنانی که بین علی (ع) و عمرو بن عبدود رد و بدل گردید، امیر المؤمنین فرمود: آیا کافی نبود ترا که من به جنگ آمده ام و تو بزرگ سوار عربی با این حال برای جنگ با من از دگری کمک خواسته ای؟ عمرو برگشت به پشت سر نگاه کند و ببیند کیست که به یاری او می آید. علی (ع) از این فرصت، برق آسا استفاده نمود و شمشیر خود را محکم به ساقهای پاهای او فرود آورد و هر دو ساق را قطع نمود و با پیروزی به حضور رسول گرامی آمد در حالی که از جای ضربت عمرو بن عبدود که قبلاً به سر علی (ع) زده بود، خون جریان یافت و از شمشیر علی (ع) نیز که به ساق عمرو زده بود خون می چکید. رسول گرامی فرمود: علی! با عمرو مکر کردی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله، جنگ، خدعه و مکر است.

این مکر در نبرد با دشمن مایه بقای اسلام و ادامه حیات پیمبر گرامی و مسلمانان گردید و موجب شد که آیین حیات بخش اسلام باقی بماند و میلیون‌ها انسان در طول قرون و اعصار از تعالیم آن بهره مند گردند. گاهی مکر محمود و مرضی خداوند در حین جنگ نیست، بلکه در موردی است که دشمن حيله و کیدی طرح نموده و اگر آن حيله خائنانه با خدعه و مکاری درهم شکسته نشود. عوارض و آفات بزرگی به بار می آورد و نمونه این قسم مکر عملی است که رسول گرامی به امر باری تعالی بعد از جنگ احد برای جلوگیری از هجوم مجدد مشرکین انجام داد.

ان النبی صلی الله علیه و آله لما رجع من وقعه احد و دخل المدینه نزل علیه جبرئیل فقال یا محمد: ان الله یامرک ان تخرج فی اثر القوم ولا یخرج معک الا من به جراحه فامر رسول الله (ص) منادیاً ینادی یا معشر المهاجرین والا نصار من کانت به جراحه فلیخرج و من لم یکن به جراحه فلیقم. فاقبلوا یضمدون جراحاتهم و یداوونهم فانزل الله علی نبیه (ص): ولا تهنوا فی ابتغاء القوم (۵۱۰)

موقعی که رسول اکرم از وقعه احد برگشت و به مدینه وارد شد، جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت: ای محمد! خداوند ترا امر می کند که برای تعقیب مشرکین از مدینه خارج شوی و کسی جز افراد مجروح از شهر خارج نشود. رسول اکرم امر کرد منادی ندا دردهد ای مهاجرین و انصار! هر کس مجروح است از شهر خارج شود و هر کس جراحت ندارد در شهر بماند. مجروحین به ضمد و مداوای جراحات خود پرداختند و خداوند، این آیه را نازل فرمود:

و لا تهنوا فی ابتغاء القوم (۵۱۱)

در تعقیب دشمن سستی ننمایید.

وقتی ابوسفیان و مشرکین از احد برگشتند و مقداری راه پیمودند از عمل خود پشیمان شدند، یکدیگر را ملامت نمودند که نه محمد را کشتیم و نه یارانش را از فعالیت انداختیم. تصمیم گرفتند دوباره به مدینه باز گردند و به جنگ ادامه دهند.

و انما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله لیرهب العدو و لیبلغهم انه خرج فی طلبهم فیظنوا به قوه و ان الذی اصابهم لم یوهنهم من عدوهم فینصرفوا فخرج فی سبعین رجلاً حتی بلغ حمراء الاسد و هی من المدینه علی ثمانیه امیال (۵۱۲)

رسول اکرم از شهر خارج شد برای آنکه دشمن را بترساند و به آنان بفهماند که مسلمین در طلب آنها از مدینه بیرون شده اند تا به آن حضرت گمان قوت ببرند و متوجه شوند که آسیبهای جنگ احد آنان را ضعیف نساخته و در مقابل دشمن سست نشده اند و با توجه به قوت مسلمین از تصمیم خود برگردند و به مکه مراجعت نمایند. پیمبر گرامی با هفتاد نفر مجروح از مدینه بیرون آمد و تا حمراء الاسد که در هشت میلی مدینه است توقف نمود.

در ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر آمده که پیغمبر اکرم سه روز در حمراء الاسد ماند، شبها دستور می داد در پانصد نقطه آتش برافروزند تا جاسوس ابوسفیان که برای آگاهی از اوضاع لشکر مسلمین به آن نقطه نزدیک می شود از مشاهده آن همه آتش و از لشکری که به آن آتشها نیاز دارند دچار وحشت شود و احساس خود را در

مراجعت برای ابوسفیان و دگر مشرکین بیان نماید تا آنان نیز وحشت زده شوند، فکر بازگشت به مدینه را از سر بیرون کنند، و راه مکه را در پیش گیرند. این مکر بسیار مفید واقع شد و به نتیجه مورد نظر منتهی گردید.

امام سجاد علیه السلام در جمله اول این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است، از پیشگاه خداوند درخواست می نماید:

وهب لی مکرراً علی من کایدنی

بارالها! هر کس با من از در خدعه و کید وارد می شود توبه مکاری من عطا فرما که خدعه او را دفع کنم.

درخواست امام سجاد (ع) از پیشگاه خداوند در اعطای مکر، نظیر همان مکاری است که پروردگار در مقابل حيله و کید ابوسفیان و مشرکین به پیغمبر اکرم اعطا فرمود و بدان وسیله اسلام و مسلمین را از خطر نجات داد.

در جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است، امام سجاد (ع) در پیشگاه خداوند عرض می کند:

و قدره علی من اضطهدنی

بارالها! هر که می خواهد از راه قهر و غلبه بر من مسلط گردد به من قدرتی بده که مانع قهاریت او شوم.

خداوند! مردم را آزاد آفریده و خواسته ذات مقدسش آزادی مردم است و نباید انسانی، خود را برده و بنده انسان دیگری قرار دهد.

علی (ع) ضمن نامه ای که به فرزندش حضرت مجتبی نوشته فرموده است:

و لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً (۵۱۳)

فرزند عزیز! بنده کسی نباش که قضاء الهی و اراده باری تعالی در این است که تو آزاد باشی.

بدبختانه در قرون گذشته مردمانی خود خواه و زورگو وجود داشته اند که مردم را برده و بنده خود می گرفتند و مورد انواع تحقیر و اهانتشان قرار می دادند و در عصر حاضر نیز این قبیل خودخواهان حتی در کشورهای پیشرفته بسیارند. یکی از خدمات بزرگ پیمبران الهی نجات دادن انسانها از این ذلت و اسارت بود. در قرآن شریف و در روایات اولیای گرامی اسلام مکرر این امر مهم ذکر شده است. از آن جمله موقعی که فرعون در مصر جبارانه حکومت می کرد و خود را مالک مردم می دانست هر چه بر در بنی اسرائیل متولد می شد سر می برید و حضرت موسی در همان زمان به دنیا آمد. خداوند برای حفظ جان او به مادرش الهام فرمود که فرزندش را در صندوقچه ای قرار دهد و در رود نیل بیفکند و با الهام به او وعده داد که او را حفظ می کنم و او را به تو برمی گردانم. جریان آب به فرمان الهی صندوقچه را در نهری برد که در باغ بزرگ دربار جریان داشت. آسیه و فرعون صندوقچه را دیدند، به دستورشان از آب گرفتند. طفلی را در آن مشاهده کردند که به اراده حضرت حق، محبت کودک در دلشان قرار گرفت، از خطر مرگ رهایی یافت. قرار شد او را نگاه دارند و برای تغذیه کودک، قضای الهی ترتیبی را فراهم آورد که طفل به مادرش برگشت و او فرزند خویش را شیر می داد. موقعی که موسی به نبوت مبعوث گردید و در معیت

برادرش هارون به کاخ فرعون آمدند، خود را فرستادگان الهی معرفی نمودند و از وی خواستند که از بنی اسرائیل دست بردارد و آنان را با آن دو نفر به خارج مصر بفرستد. فرعون موسی را شناخت، از روزگار کودکی او سخن گفت و نگاهداری وی را به رخ کشید و بر وی منت گذاشت. موسی بر آشت و گفت:

و تلک نعمه تمنها علی ان عبت بنی اسرائیل (۵۱۴)

برده گرفتن بنی اسرائیل را بر سر من منت می گذاری؟

یعنی در جنایتی که مرتکب شده ای به جای شرمندگی، خود را طلبکار می دانی؟ و خلاصه، موسی در ذیل حمایت باری تعالی با فرعون مبارزه کرد و سرانجام فرعون در رود نیل غرق شد و خداوند تعالی به حیات ننگینش خاتمه داد.

پیشوای بزرگ اسلام نیز از طرف حضرت باری تعالی مأموریتی اینچنین داشت. خداوند در قرآن اشاره فرموده:

و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم (۵۱۵)

پیغمبر اکرم موظف است که از طرف خداوند فشارهای سنگین را از دوش مردم بردارد، زنجیرهای بردگی را بشکند، و آنان را آزاد سازد.

علی (ع) هدف عالی مأموریت رسول گرامی را ضمن خطبه ای چنین بیان نموده است:

اما بعد، فان الله تبارک و تعالی بعث محمداً صلی الله علیه و آله لیخرج عباده من عباده الی عبادته و من عهد و عباده الی عهد و من طاعه عباده الی طاعته و من ولایه عباده الی ولایته (۵۱۶)

پس از حمد باری تعالی فرمود: خداوند، پیغمبر اکرم را مبعوث نمود برای آنکه توجه بندگان خدا را از بندگی بندگان به بندگی خدا معطوف دارد و از تعهدات بندگان به تعهدات الهی ملتزم نماید و از اطاعت بندگان به اطاعت خداوند وادار سازد و از ولایت و سلطه بندگان تسلیم سلطه الهی شوند.

بر اثر مجاهدات رسول گرامی، مسلمانان واقعی که به آن حضرت ایمان راستین داشتند از تمام بندگی ها، تعهدات، اطاعتها و سلطه های ناروا رهایی یافتند و بنده و فرمانبر بی قید و شرط خدا شدند و از جنایت جباریت جباران رهیدند و به آزادی واقعی و شایسته انسان دست یافتند، ولی بعد از مرگ رسول گرامی افراد خائنی تدریجاً در میان مسلمین نفوذ نمودند و آنان را از مسیر حق منحرف ساختند و به انحراف سوق دادند و کار به جایی رسید که یزید بن معاویه، مرد خودسر و جبار، در کرسی خلافت اسلام مرتکب بدترین جرایم و جنایات گردید، از آن جمله موقعی که مردم مدینه بر اثر حادثه خونین عاشورا و قتل حضرت حسین (ع) بر ضد حکومت وی قیام نمودند مسلم بن عقبه را با لشکر شام به مدینه فرستاد تا مردم را سرکوب کند و از آنان بیعت بگیرد. در آن زمان امام سجاد (ع) در مدینه بود؛ لشکر شام به فرماندهی مسلم ابن عقبه وارد مدینه شدند و ظرف چند روز مرتکب جرایمی گردیدند که زبان و قلم از شرح آن شرم دارد و بر اثر آن همه جنایات و جرایم، بسیاری از علمای عامه و خاصه در کتابهای خود کلمه مسلم را از نام او برداشتند و به جای آن کلمه مسرف گذاردند و اغلب نوشتند مسرف ابن عقبه. مسعودی،

مورخ معروف، ضمن جریان امر مدینه درباره بیعت گرفتن مسلم بن عقبه از مردم سخن می گوید و گوشه ای از تاریخ زندگانی امام سجاد (ع) را در آن موضع نقل می کند که آن جمله تاریخی، بسیار مناسب با بحث امروز است:

و بايع الناس على انهم عبید ليزید و من ابی ذلک امره مسرف على السیف و نظر الناس الى علی بن الحسین السجاد وقد لاذ بالقبر و هو يدعو فاتی به الى مسرف و هو مغتاض علیه فترا منه و من آبائه فلما رآه و قد اشرف علیه ارتعد و قام له و اقعده الى جانبه و قال له سلنی حوائجک. فلم یساله فی احد ممن قدم الى السیف الا شفعه فیه. ثم انصرف عنه و قيل لمسلم رايناک تسب هذا الغلام و سلفه فلما اتی به الیک رفعت منزلته. فقال: ما کان ذلک لرای منی لقد ملئنی قلبی منه رعباً(۵۱۷)

مسلم بن عقبه از مردم بیعت می گرفت که بنده یزید باشند و هر کس از چنین بیعتی ابا می نمود به دستور مسلم بن عقبه کشته می شد. در این اوضاع و احوال وحشتنا مردم مدینه دیدند امام سجاد (ع) به قبر مقدس پیمبر پناهنده شده و در پیشگاه باری تعالی دعا می کند که در این موقع، مأمورین، حضرتش را نزد مسلم بن عقبه بردند در حالی که نسبت به آن حضرت خشمگین بود و علی بن الحسین و آبای معصومش را مورد اسائه ادب قرار داده و تبری می جست. وقتی امام نزدیک مسلم بن عقبه رسید و چشمش به روی حضرت افتاد بر خود لرزید، به پا خاست، و آن جناب را پهلوی خود نشانده و به حضرتش عرض کرد: حواجی خود را بخواهید. امام در این فرصت برای نجات کسانی که دستور قتلشان را داده بود استفاده نمود و تمام کسانی را که برای کشتن به کنار شمشیر برده بودند شفاعت نمود و مسلم بن عقبه شفاعت را پذیرفت و همه آنان از قتل رهایی یافتند. سپس امام علی (ع) از مجلس بیرون آمد. پس از خروج آن حضرت کسانی به مسلم ابن عقبه گفتند: ترا دیدیم که به امام سجاد و پدران بد می گویی، اما وقتی او را نزد تو آوردند احترام نمودی. پاسخ داد من طبق اراده و رای خود چنین نکردم، بلکه قلب من از دیدن آن حضرت مملو از ترس گردید، از این رو تکریم و احترامش نمودم.

امام سجاد (ع) در جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و قدره علی من اضطهَدنی

بارالها! هر که می خواهد از راه قهر و غلبه بر من سلطه پیدا کند قدرتی به من عطا فرما که مانع قهاریت او شوم.

قدرت اعطایی خداوند به امام سجاد (ع) همان ابهت و عظمتی بود که در وجود آن حضرت مستقر فرمود و بر اثر آن، مسلم بن عقبه از دیدن امام بر خود لرزید و بدون اراده در مقابل علی بن الحسین خاضع گردید و از اعمال جباریت چشم پوشید، حضرت را مورد تکریم و احترام قرار داد و شفاعتش را درباره کسانی که در آستانه قتل قرار گرفته بودند پذیرا شد.

برای امام صادق (ع) نیز در زمان منصور دوانقی این قبیل قضیه مکرر اتفاق افتاد و هرگاه منصور خواست جباریت خود را اعمال نماید، امام با توجه به خداوند و استمداد از قدرت لایزال او از عظمت و ابهتی برخوردار گردید که تصمیم منصور بر اثر آن درهم شکست و نتوانست نسبت به آن حضرت اعمال جباریت نماید و در اینجا، به طور

نمونه، یک مورد ذکر می شود: منصور دوانقی به وزیر دستور داد امام صادق (ع) را به حضورش بیاورد. حضرت را حاضر نمود. وقتی چشم منصور به امام افتاد گفت: خدا بکشد مرا اگر ترا به قتل نرسانم، در سلطنت من اخلال می کنی، و در طلب هلاکت من هستی.

امام (ع) قسم یاد کرد که چنین قصدی نداشته ام و اگر کسی چنین خبری داده، دروغ گفته است. برای اینکه آتش خشم او را فرونشاند فرمود: به یوسف ظلم شد بخشید، و ایوب مبتلا گردید صبر کرد، و سلیمان مشمول عطای الهی شد شکر نمود. اینان پیمبران الهی بودند و نسبت تو به آنها می رسد. منصور از شنیدن این چند جمله آرام گرفت و امام را به نقطه رفیع مجلس دعوت نمود. حضرت در آنجا نشست، سپس گفت: این خبر را فلانی به من داده. امام فرمود: احضارش کن تا مرا با گفته خود موافق کند. او را وارد مجلس نمودند. منصور به وی گفت: آن را که گفته ای از جعفر بن محمد شنیده ای؟ جواب داد: آری. امام به منصور فرمود: او را بر آنچه می گوید قسم بده. منصور گفت: قسم یاد می کنی؟ پاسخ داد: بلی و سوگند را آغاز نمود. امام به منصور فرمود: مرا واگذار تا او را قسم بدهم. منصور پذیرفت. امام فرمود: بگو از حول و قوه خدا بری باشم و ملتجی به حول و قوه خودم باشم که امام صادق (ع) چنین و چنان کرده و چنین چنان گفته. مرد سعایت کننده از اینچنین سوگندی چند لحظه توقف نمود و امتناع کرد، ولی بعداً آغاز نمود و در جریان قسم یاد کردن طولی نکشید که پای خود را به زمین کوبید و افتاد. منصور از مشاهده این منظره بسیار ناراحت شد، گفت پای این درغگو را بگیرد و از مجلس بیرون بکشید، خدایش لعنت کند.

قال الربیع: و کنت رایت جعفر بن محمد علیهما السلام حین دخل علی المنصور یحرک شفتیه فکلما حر کهما سکن غضب المنصور حتی ادنا منه و قدرضی عنه. فلما خرج ابوعبد الله علیه السلام من عند ابیجعفر اتبعته فقلت له: ان هذا الرجل کان من اشد الناس غضبا علیک فلما دخلت علیه دخلت و انت تحرک شفتیک و کلما حرکتھما سکن غضبه، فبای شیء کنت تحرکھما؟ قال بدعاء جدی الحسین بن علی علیهما السلام. قلت جعلت فداک و ما هذا الدعاء؟ قال یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احر سنی بعینک التی لاتنام واکنفتی برکنک الذی لایرام(۵۱۸)

ربیع گفت: می دیدم وقتی جعفر بن محمد علیهما السلام وارد مجلس منصور می شد دو لبش حرکت می کرد و آهسته چیزی می گفت و به هر نسبت که به گفته خود ادامه می داد خشم منصور آرامتر می شد تا نزدیک منصور رسید و سرانجام، مجلس به خشنودی خلیفه منتهی گردید. وقتی امام صادق (ع) منصور را ترک گفت از پی حضرت رفتم و عرض کردم منصور در ابتدا نسبت به شما بسیار خشمگین بود، اما با حرکت لبهای شما خشمش آرام می شد، مگر شما چه می گفتید؟ فرمود دعای جدم حسین بن علی علیهما السلام را می خواند. عرض کردم فدایت شوم، آن دعا چیست؟ حضرت دعا را خواند و ترجمه اش این است: ای خدایی که در شداید و سختی ها پناه و ملجا منی، ای خدایی که در غم و اندوه جانکاه معین و ناصر منی، بارالها! مرا با چشم خدایت که هرگز به خواب نمی رود نگاهداری و محافظت کن، بارالها! مرا در کنف حمایت و پشتیبانی خود که هرگز سست و ضعیف نمی شود قرار ده.

به خواست حضرت باری تعالی این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق موضوع بحث و سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) در جمله اول به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا از نیرویی برخوردار فرما که بتوانیم عیبجویی و دشنامگویی بدخواهان را تکذیب نمایم. در جمله دوم عرض می کند: پروردگارا! کسی که مرا ارباب می کند و به اذیت و آزار تهدید می نماید تو مرا از شر او سالم و مصون بدار.

در جوامعی که حکام مستبد و زورگو فرمانروا هستند و منویات خائنانه خویش را بیچون و چرا به موقع اجرا می گذاردند، مردم از حق و عدالت محروم اند و چون قدرت دفاع از خود ندارند، ناچارند که بیدادگری ها را تحمل کنند و به مصائب و بلایا تن دردهند. اگر افراد آزاده و شجاعی در گوشه و کنار وجود داشته باشند که بتوانند در مواقعی به جبار خائن اعتراض کنند و مردم را به تخلف و سرپیچی از اوامرش تحریک نمایند، حکومت وقت با تهمت و افترا، عیبجویی و دشنامگویی، و از هر راه دیگر که ممکن شود می کوشد تا آن عناصر شریف را بدنام نماید، قدر و منزلتشان را از میان ببرد، و سخنانشان را از اثر بیندازد. علی (ع) و دیگر ائمه معصومین در طول حکومت معاویه و سایر حکام بنی امیه و بنی عباس با این گرفتاری مواجه بودند و به صور مختلف مورد هتک و اهانت واقع می شدند. یک روز معاویه علی (ع) را به قتل عثمان متهم نمود و مردم را به نام خونخواهی بر ضد آن حضرت تحریک کرد، روز دیگر مردم را نسبت به سب علی (ع) وادار نمود و بدگویی و اسائه ادب نسبت به آن حضرت را در منابر و مجالس معمول ساخت و آن را از وظایف عبادی خطبا و مردم به حساب آورد و مأمورین دولت و عموم مردم را در اجرای این دستور اکیداً مکلف و موظف ساخت. این مطلب تاریخی را حتی ولید بن عبدالملک که خود یکی از خلفای بنی مروان است به فرزندان خویش گفته و آنان را به این امر واقف ساخته است.

قال الولید ابن عبدالملک: ما زلت اسمع اصحابنا و اهلنا یسبون علی بن ابیطالب و یدفنون فضائله و یحملون الناس علی شانه فلا یزید ذلک من القلوب الا قرباً و یجتهدون فی تقریبهم من نفوس الخلق فلا یزید هم ذلک من القلوب الا بعداً و فی ما انتهى الیه الامر من دفن فضائل امیر المؤمنین (ع) والحویلولة بین العلماء و نشرها مالا شبهه فیہ علی عاقل حتی کان الرجل اذا اراد ان یروی عن امیر المؤمنین (ع) روايه لم یستطع ان یضیفها الیه بذكر اسمه و نسبه و تدعوه الضروره الی ان یقول: حدثنی رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله او یقول حدثنی رجل من قریش و منهم من یقول حدثنی ابو زینب (۵۱۹)

روزی ولید بن عبدالملک به فرزندان خود گفت: من پیوسته می شنیدم که اصحاب ما و خاندان ما علی (ع) را سب می کنند و فضایل و کمالات آن حضرت را دفن می نمایند و مردم را به دشمنی با آن جناب وامی دارند، اما این کار برخلاف انتظار اصحاب ما موجب می شد که علی (ع) به دلها نزدیکتر شود و آل امیه از دلها دورتر و کار دفن فضایل علی (ع) و بی خبر نگاهداشتن افراد عالم و تحصیلکرده از مراتب کمالات آنحضرت به جایی رسید که احدی جرئت نمی کرد حدیثی را در مجالس از علی (ع) نقل کند و از آن حضرت اسم ببرد و ناچار بود بگوید: یکی از اصحاب رسول خدا حدیث نموده است، یا بگوید مردی از قریش حکایت کرده است، و بعضی می گفتند: پدر زینب حدیث نموده است.

علمای خاصه و عامه احادیث زیادی از رسول گرامی راجع به سب مسلمانان در کتب خود آورده اند و در اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: سباب المؤمن کالمشرف علی الهلکة (۵۲۰)

سب کننده مؤمن مانند کسی است که در پرتگاه هلاکت قرار گرفته است.

و عنه صلی الله علیه و آله: سباب المسلم فسوق و قتاله کفر (۵۲۱)

دشنامگویی به مسلمانان فسق است و جنگ با او کفر.

این حدیث در کتابهای بخاری، مسلم، یرمذی، نسائی و ابن ماجه آمده است. بدبختانه معاویه بن ابی سفیان برخلاف دستور رسول اکرم حق و عدل را نادیده گرفت، هم علی (ع) را سب نمود و هم با آن حضرت جنگید و در نتیجه مشمول هر دو قسمت حدیث پیمبر گرامی قرار گرفته است. در مقابل اعمال ناروای معاویه بن ابی سفیان به روش اسلامی و الهی علی (ع) توجه بنمایید:

و قد سمع قوماً من اصحابه یسبون اهل الشام ایام حربهم بصفین: انی اکره لکم ان تکنوا سبابین، ولکنکم لو وصفتم اعمالهم، و ذکرتم حالهم، کان اصبوب فی القول و ابلغ فی العذر، و قلت مکان سبکم ایاهم: اللهم احقن دماءنا و دماءهم، و اصلح ذات بیننا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله (۵۲۲)

علی (ع) شنید که بعضی از اصحابش در ایام جنگ صفین اهل شام را سب می کنند. فرمود: میل ندارم شما در جمع دشنام دهندگان باشید و اگر اعمال اهل شام را بگویید و متذکر حالشان بشوید از نظر سخن شایسته تر و از جهت عذر، رساتر است، شما به جای سب بگویید: خدایا! ما و آنان را از ریختن خون یکدیگر مصون و محفوظ دار، خدایا! بین ما و آنان اصلاح برقرار نما و آنها را از گمراهی به هدایت سوق ده تا جاهل، حق را بشناسد.

معاویه بن ابی سفیان و آل امیه علاوه بر نسبتهای دروغ و خلاف واقع به علی (ع) و سب و دشنام آن حضرت در مجالس، و همچنین دفن نمودن فضایل آن جناب، به خیانت بهت آور دگری دست زدند و با تبلیغات خائنانانه خود، بخصوص در منطقه وسیع شام، وابستگی و قرابت علی (ع) و حضرت صدیقه اطهر و فرزندان معصومشان را با رسول گرامی پنهان داشتند و هویت آنان را در افکار عوام مردم به گونه های مختلف ترسیم کردند و به مردم فهماندند که تنها اهل بیت رسول خدا و وراث آن حضرت بنی امیه هستند و از این راه، خود را جانشین بحق پیشوای اسلام معرفی نمودند و تحت این عنوان مقدس، جنایات بزرگی را مرتکب شدند و این تبلیغات خائنانانه و خلاف واقع همچنان جریان داشت تا با انقلاب بنی عباس، کاخ ستمکاری بنی امیه فرو ریخت و دروغ آنان آشکار گردید. برای آنکه تا اندازه ای شنوندگان به این خیانت تبلیغی واقف شوند، در اینجا گوشه ای از تاریخ را به عرض شنوندگان محترم می رسانم. مسعودی، مورخ نامی، از قول یکی از برادران تحصیلکرده و عالم خود نقل می کند که می گفت: روزها با جمعی می آمدیم، در نقطه ای می نشستیم، و درباره ابوبکر و عمر و علی (ع) و معاویه مناظره می کردیم و گفته های اهل علم را در این باره نقل می نمودیم. چند نفر عوام می آمدند، نزدیک ما می نشستند و سخنان ما را استماع می نمودند. روزی یکی از آنان که عقل بیشتر و ریش بلندتری داشت به ما گفت: چقدر درباره معاویه و علی

و فلان و فلان سخن می گوئید، از او پرسیدیم شما در این باره چه می گوئید؟ گفت درباره چه شخصی می پرسید، مقصودتان کیست؟ گفتم علی (ع). گفت مگر نه این است که او پدر فاطمه بود، پرسید فاطمه کیست؟ گفت: عیال پیغمبر اسلام، دختر عایشه، و خواهر معاویه. پرسیدم قصه علی (ع) به کجا انجامید؟ گفت: در غزوه حنین کشته شد.

سپس مسعودی می گوید:

و نزل عبدالله بن علی الشام و وجه الی ابی العباس السفاح اشیاخاً من اهل الشام من ارباب النعم والریاسه من سائر اجناد الشام فحلفوا لابی العباس السفاح انهم ما علموا لرسول الله صلی الله علیه و آله قرابه و لا اهل بیت یرثونه غیر بنی امیه حتی ولیتهم الخلافه (۵۲۳)

عبدالله بن علی از افسران بنی عباس بود و برای کشتن مروان حمار، آخرین خلیفه اموی، به شام وارد شد. او جمعی از شیوخ اهل شام را که صاحب ثروت و ریاست بودند و غیر از سپاهیان شام به حساب می آمدند تحت الحفظ نزد ابوالعباس سفاح فرستاد. اینان در حضور ابوالعباس سفاح قسم یاد کردند که ما برای پیمبر گرامی اسلام قرابت و اهل بیتی که وراثت او باشند جز بنی امیه نمی شناختیم تا شما عهده دار امر خلافت شدید و زمام امور را به دست گرفتید.

نه تنها اهل بیت رسول گرامی برای مردم شام ناشناخته بودند، بلکه عده زیادی از مردم کوفه نیز از این امر آنچنان که باید آگاهی نداشتند و اهل بیت را بخوبی نمی شناختند. متجاوز از چهل سال بر اثر تبلیغات خائنان بنی امیه، سب علی (ع) در مجالس، معمول بود و گویندگان خودفرخته در منابر به حضرتش دشنام می گفتند و فرزندان معصوم آن حضرت نیز از این جسارت و اسائه ادب مصونیت نداشتند.

عمر بن عبدالعزیز که به مقام خلافت رسید تصمیم گرفت از سب آن حضرت جلوگیری نماید. تصمیم خود را به موقع اجرا گذارد و به تمام مأمورین دولت، در سراسر کشور، دستور داد این مهم را عملی نمایند و بر اثر این تصمیم، رفته رفته، سب علی (ع) در مجامع و منابر متروک گردید. واقعه دردناک عاشورا و اسارت امام سجاد (ع) و سایر اهل بیت رسول گرامی در خلال آن چهل سال صورت گرفت.

خطبه های نافذ امام سجاد و حضرت زینت در نقاط حساس کوفه و شام بخصوص در مسجد اموی و مجلس یزید مردم را به مقدار قابل ملاحظه ای از حقیقت امر و خیانت آل امیه آگاه نمود و مکر آنان را که مدعی قرابت نزدیک با پیغمبر بودند و خویشان را وراثت بحق پیشوای اسلام می خواندند آشکار ساخت و بر اثر نشر آن سخنان، سب و دشنام در داخل کوفه و شام تقلیل یافت. امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

و تکذیباً لمن قصبنی

بارالها! مرا از نیرویی برخوردار فرما که بتوانم عیبجویی و دشنا گویی بدخواهان را تکذیب نمایم.

مقصود امام از این تکذیب نه آن است که به مردم بفرماید آن گفته ها دروغ است، بلکه هدف آن حضرت این است که خداوند موجباتی را فراهم آورد که بتواند حقایق امر را برای مردم بیان کند و شنوندگان را به دروغ بودن آن تبلیغات خائنانه واقف سازد تا مردم بدانند که سب و دشنامشان گناه بوده و از عمل خود پشیمان شوند و از آن پس خویشتن را به آن گناهان آلوده ننمایند. این موفقیت در سفر کوفه و شام نصیب آل رسول (ص) گردید و موجب شد که زن و مرد در مواقع مختلف گریستند و از اعمال خود ابراز شرمندگی نمودند. آنجا که حضرت زینب در آغاز خطبه کوفه فرمود:

و الصلواه علی ابی محمد، به مردم فهماند که او دختر پیمبر اسلام است که با شما سخن می گوید.

وقتی ام کلثوم فرمود:

ان الصدقه علینا محرمة، و به زن صدقه دهند فرمود: ما فرزندان پیمبریم.

اما مهمتر از تمام سخنرانی ها در سفر اسارت سخن امام سجاد (ع) در مسجد شام با حضور یزید و مردم بود. در روایت چنین می گوید:

انه علیه اسلام سأل یزید ان یخطب یوم الجمعة فقال نعم. فلما کان یوم الجمعة امر ملعوناً ان یصعد المنبر و یذكر ماجاء علی لسانه من المساوی فی علی و الحسین علیهما السلام. فصعد الملعون المنبر و قال ما شاء من ذلک. فقال الامام (ع) ائذن لی حتی اخطب انا ایضاً. فندم یزید علی ما وعده من ان یأذن له فلم یأذن له. فشفع الناس فیہ فلم یقبل شفاعتهم. ثم قال معاویه ابنه و هو صغیر السن: یا اباہ! ما یبلغ خطبته. ائذن له حتی یخطب. قال یزید: انتم فی امر هولاء فی شک. انهم ورثوا العلم والفصاحه و اخاف ان یحصل من خطبته فتنه علینا، ثم اجازه. فصعد (ع) المنبر

امام سجاد (ع) قبلاً از یزید خواسته بود که روز جمعه منبر برود و یزید پاسخ مثبت داده بود. روز جمعه فرارسید. مرد منحرفی را امر نمود که منبر برود، به حضرت علی و حضرت حسین علیهما السلام بدگویی نماید. او منبر رفت و هر چه خواست در این باره گفت.

سپس امام (ع) استیذان منبر نمود. یزید که از وعده قبل خود پشیمان شده بود اجازه نداد. مردم شفاعت نمودند پذیرفته نشد. سپس معاویه فرزند یزید که سن کمی داشت در مقام تقاضا برآمد و گفت: پدر! این شخص چه کاری را می تواند با خطبه خود انجام دهد، اجازه بده.

یزید گفت: اینان وارث علم و فصاحت اند و من می ترسم از سخنرانی او فتنه ای به ضرر ما برپا شود. سرانجام اجازه داد و حضرت سجاد (ع) منبر رفت. پس از حمد خداوند و ذکر ازلی و ابدی بودن ذات مقدسش به معرفی خود پرداخت و قسمت اعظم سخنان آن حضرت این بود که به حضار بفهماند کسی که با شما سخن می گوید فرزند حضرت محمد بن عبدالله رسول گرامی اسلام است تا بر مردم آشکار شود که بنی امیه بدروغ خود را اهل بیت و وراث پیشوای اسلام خوانده اند.

امام سجاد (ع) در مقام معرفی خود تنها به اسم نبی اکرم اکتفا نکرد، بلکه بعضی از آیات قرآن شریف را که در امر معراج نازل شده و همه می دانستند که مربوط به شخص نبی اسلام است خاطرنشان ساخت و فرمود:

انا ابن من اسرى به الى المسجد الاقصى، انا ابن من بلغ به الى سدره المنتهى، انا ابن من دنى فتدلى، فكاب قاب قوسين او ادنى، انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى

خلاصه، پس از ذکر پاره ای از ممیزات و اوصاف آن حضرت فرمود:

انا ابن الحسين القتيل بكر بلا، انا ابن على المرتضى، انا ابن محمد المصطفى، انا ابن فاطمه الزهراء

من فرزند حسین قتیل کربلایم، من پسر علی مرتضایم، من پسر محمد مصطفایم، من فرزند فاطمه زهرایم.

وقتی سخن امام (ع) به اینجا رسید صدای شیون و گریه شدید مردم بلند شد، یزید احساس فتنه و آشوب کرد، به مؤذن گفت برخیزید برای نماز اذان بگویید. امام کرسی سخن را ترک نفرمود، وقتی مؤذن به اسم مبارک رسول اکرم رسید، امام سجاد عمامه خود را از سر برداشت و به مؤذن قسم داد که ساکت شود. سپس از روی کرسی خطابه متوجه یزید شد و فرمود: این محمد جد توست یا جد من است، اگر او را جد خودت بدانی همه می دانند دروغ گفته ای، اما اگر او را جد من بدانی از تو می پرسم چرا فرزند او را کشته ای و چرا اموال اهل بیت را به غارت برده ای و چرا خانواده پیغمبر را اسیر گرفته و گرد بلاد گردانده ای؟ یزید اوضاع و احوال را خطرناک دید و به مؤذن فریاد زد اقامه نماز را بگویید.

فوقع بين الناس دمدمة و زمزمة عظيمة، فبعض صلى و بعضهم لم يصل حتى تفرقوا

در این موقع از مردم کلمات خشم آلود شنیده می شد و صداهایی همانند لهیب آتش به گوش می رسید، بعضی نماز خواندند، بعضی نماز نخواندند و متفرق شدند.

ثم ارسلت زينب عليهما السلام الى يزيد تسأله الاذن ان يقمن الماتم على الحسين فاجاز ذلك و انزلهن في دار الحجاره فاقمن الماتم هناك سبعة ايام و يجتمع عند هن في كل يوم جماعه كثيره لا تحصي من النساء فقصد الناس ان يهجموا على يزيد في داره و يقتلوه. فاطلع على ذلك مروان و قال ليزيد: لا يصلح لك توقف اهل بيت الحسين في الشام فاعد لهم الجهاز وابعث بهم الى الحجاز فهيا لهم المسير و بعث بهم الى المدينة (٥٢٤)

حضرت زینب علیهما السلام برای یزید پیام فرستاد که موافقت کند برای حسین بن علی علیهما السلام مجلس ماتمی تشکیل دهد، موافقت نمود، هفت روز مجلس عزای ادامه داشت و هر روز عده زیادی از زنان شام در مجلس شرکت می کردند، مجموع جریانها زمینه هیجان در مردم آماده نمود، می خواستند به خانه یزید هجوم برند و او را به قتل برسانند. مروان از این تصمیم آگاهی یافت، برای یزید پیام فرستاد که ماندن اهل بیت در شام به صلاح نیست، وسایل حرکتشان به حجاز را آماده کن، آماده نمود و آنان را روانه مدینه ساخت.

معاویه بن ابی سفیان مرتکب گناهی بزرگ و عملی خائنانه گردید، به علی (ع) نسبتهایی دروغ و خلاف واقع داد، سب و دشنام آن حضرت را در مجالس عمومی و منابر پایه گذاری نمود و فرزندان معصوم و بزرگوار آن حضرت نیز

از این بدگویی و بدعت ظالمانه مصون نبودند و کم و بیش مورد اسائه ادب و تعرض افراد ناآگاه قرار می گرفتند. امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در سفر کوفه و شام با این خیانت بزرگ مبارزه نمودند، دروغگویی و عمل ناحق آل امیه را برملا ساختند و آنچنان شد که مردم به یزید و آل امیه با چشم کینه و بغض می نگریستند. حضرت علی بن الحسن علیهما السلام در پاره ای از مواقع با سخنان ناروا و ظالمانه بعضی از افراد به طور خصوصی مواجه می شد و در آن موارد نیز با منطق حکیمانه و اخلاقی به گفته های آنان پاسخ می داد و کذبشان را آشکار می نمود. مردی از بستگان امام سجاد در حضور حضرت توقف نمود و به آن جناب ظالمانه دشنام داد و سخنان ناروا گفت. حضرت ساکت بود. پس از آنکه دشنام دهنده از مجلس خارج شد امام به حضار محضر خود فرمود: سخنان آن مرد را شنیدید، میل دارم با من بیایید تا رد گفته های او را از من بشنید. گفتند: دوست داریم شما بگویید و ما هم بگوییم. امام حرکت کرد و راه منزل او را در پیش گرفت، ولی با خود آهسته می گفت:

الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس و الله يحب المحسنين (۵۲۵)

آنانکه با حضرت بودند فهمیدند امام به مردی که دشنام گفته با تندی برخورد نمی نماید و مقابله نخواهد کرد. امام (ع) به در منزل آن مرد رسید، به صدای بلند فرمود: به او بگویید که علی بن الحسین آمده، از منزل برون بیاید. از منزل خارج شد، در حالی که آماده شده بود با پیشامدهای بد روبه رو شود ولی برخلاف انتظارش امام (ع) فرمود: یا اخی! انک کنت قد وقف علی انفاً و قلت و قلت. فان کنت قد قلت ما فی فانا استغفرالله منه، و ان کنت قلت ما لیس فی فغفر الله لک. قال: فقبل الرجل بین عینیه و قال: بلی قلت فیک ما لیس فیک و انا احق به (۵۲۶)

برادر! تو ساعتی قبل مقابل من توقف نمودی و سخنانی گفتی. اگر گفته هایت در من وجود دارد، از خداوند طلب عفو و بخشش می نمایم، و اگر گفته های تو در من نیست، خداوند ترا مشمول عفو و غفران خود قرار دهد. مرد پیش آمد و بین دو چشم امام را بوسید و گفت: بلی من چیزهایی گفتم که در شما نیست و خود من به آنچه گفتم شایسته ترم.

با آنچه مذکور افتاد معنای جمله اول دعای امام سجاد که موضوع سخنرانی امروز است روشن شد:

و تکذیباً لمن قصبنی

بارالها! مرا از نیرویی برخوردار فرما که بتوانم عیبجویی و بدگویی بدخواهان را تکذیب نمایم.

این نیروی اعطایی خداوند بود که امام سجاد را در سفر کوفه و شام موفق به آشکار نمودن دروغ بنی امیه نمود، و از نیرویی برخوردار ساخت تا در مقابل شخص جسور به گونه ای عمل کند که او به پاکی امام و دروغ بودن گفته های خویش اعتراف نماید.

در جمله دوم دعا که موضوع سخنرانی امروز است امام به پیشگاه خدا عرض می کند:

و سلامه ممن توعدننی

بارالها! کسی که مرا ارباب می کند و به اذیت و آزارم تهدید می نماید، تو مرا از شر او سالم و مصون بدار.

خوف و رجاء یا ترس و امید دو حالت روحی است که از نظر دینی در افراد با ایمان باید وجود داشته باشد. ترس از عذاب الهی و امیدواری به رحمت واسعه او. راغب در کتاب مفردات در لغت خوف می گوید:

الخوف توقع مکروه عن اماره مظنونه او معلومه کما ان الرجاء توقع محبوب عن اماره مظنونه او معلومه

خوف توقع ناملایم است از نشانه ای که انتظار ناملایم از آن علامت، یا به طور گمان است یا به گونه علم و قطع، و رجاء انتظار رسیدن چیزی است مطلوب و ملایم از نشانه ای که وصول به آن ملایم از آن علامت یا مظنون است یا معلوم.

نکته شایان دقت این است که وجود خوف و رجاء در ضمیر افراد باایمان باید به طور متوازن و معتدل باشد تا اثر سوئی به جای نگذارد. این مطلب از کلام امام صادق (ع) که به ابن جندب فرموده مشهود است:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: وارج الله عزوجل رجاء لایجریک علی معصیته و خفه خوفا لایویسک من رحمته (۵۲۷)

به ابن جندب فرمود: به خداوند امیدوار باش امیدی که ترا بر معصیت جری نکند و از خداوند خائف باش، خوفی که ترا از رحمتش مایوس ننماید. کلمه رعب نیز مانند کلمه خوف در کتاب و سنت، بسیار آمده است. راغب می گوید:

الرعب الانقطاع عن امتلاء الخوف

رعب حالت خودباختگی است که بر اثر پرشدن ضمیر آدمی از ترس، پدید می آید. حالت رعب شدیدتر از خوف است و اثر آن در ضمیر آدمی بیشتر. یکی از عواملی که مایه نصرت رسول گرامی اسلام شد و آن حضرت را به پیروزی سریع موفق کرد، رعبی بود که از آن جناب در قلوب مشرکین و کفار پدید آمد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: نصرت بالرعب (۵۲۸)

من به وسیله رعبی که در دل دشمنان راه یافت از نصرت و یاری برخوردار گردیدم.

قرآن شریف در چند مورد از مرعوب شدن دشمنان سخن گفته و از آن جمله فرموده است:

سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله (۵۲۹)

من عنقریب دل کفار را دچار رعب و هراس خواهم نمود که اینان مرتکب ظلم بزرگی شده اند و موجود جماد ناچیزی را در پرستش، شریک آفریدگار بزرگ جهان قرار داده اند.

مورد دیگری که قرآن شریف از رعب سخن گفته درباره یهود بنی قریظه است:

و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم و قذف فی قلوبهم الرعب (۵۳۰)

شرح جریان در تفسیر مجمع البیان ذیل همین آیه و همچنین در سایر تفاسیر آمده است. خلاصه آنکه یهود بنی قریظه با رسول اکرم عهد بسته بودند که دشمنان پیمبر را یاری ندهند، ولی نقض عهد کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مسلمانان به جایگاه آنان آمد و در اطراف قلعه های آنان مستقر گردید.

و حاصرهم رسول الله خمساً و عشرين ليلة حتى اجهدهم الحصار و قذف الله في قلوبهم الرعب (۵۳۱)

رسول اکرم بیست و پنج شب آنان را در محاصره نگاه داشت و از این محدودیت سخت به زحمت افتادند و خداوند در دلشان رعب و هراس افکند.

و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل تزهبون به عدو الله و عدوكم (۵۳۲)

ای مسلمانان! شما به مقدار توانایی خود قوای نظامی و مرکب جنگی تهیه کنید و همواره آماده باشید تا دشمن از نیروی شما مرعوب شود و از قوه و قدرتتان دچار خوف و آمیخته به اضطراب گردد و فکر تجاوز به مسلمین را در سر نپرورد.

خوف مؤمنین از عذاب الهی ضامن اجرای قوانین دینی است و مردم را از ارتکاب گناه باز می دارد و این خوف، مرضی ذات اقدس الهی است. رعب مشرکین و کفار از رسول اکرم و مسلمانان نیز فیضی است الهی و موجب اعلای کلمه حق و نشر عدل و دادگری است و این نیز مرضی خداوند تواناست. اما در بعضی از مواقع خوف و رعب ظالمانه و ناروا در قلوب افراد شریف و با ایمان از ناحیه اشرار و زورگویان پدید می آید، گاهی بر اثر نگاههای تند و خشم آلود و گاه با تهدید و وعید و ارباب و اخافه، این قبیل اعمال، نه تنها مرضی خداوند نیست، بلکه از گناهان کبیره است و عذاب خدا را از پی دارد و در این باره اولیای اسلام به مردم تذکر لازم را داده اند:

عن النبی صلی الله لیه و آله: من نظر الی مؤمن نظره لیخیفه بها اخافه الله عزوجل یوم لا ظل الا ظله (۵۳۳)

رسول اکرم فرمود: اگر کسی نظر تندی به مؤمنی بیفکند که او را بترساند، خداوند او را در روزی که سایه و پناهگاهی جز سایه او وجود ندارد می ترساند.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: من روع مومنأً بسلطان لیصته منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار، و من روع مومنأً بسلطان لیصیبه منه مکروه فاصابه فهو فرعون و آل فرعون فی النار (۵۳۴)

امام صادق (ع) فرموده است: کسی که مؤمنی را از ایذاء صاحب قدرتی بترساند و آن اذیت به وی نرسد، ترساننده جهنمی است، و اگر کسی مؤمنی را از ایذاء صاحب قدرتی بترساند و آن اذیت به وی برسد، ترساننده با فرعون و آل فرعون در آتش است.

امام سجاد علیه السلام در جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع آخرین قسمت سخنرانی امروز است، به پیشگاه خدا عرض می کند:

و سلامه ممن توعدنی

بارالها! کسی که مرا ارباب می کند و به اذیت و آزارم تهدید می نماید تو مرا از شر او سالم و مصون بدار.

ترساندن و ارباب نمودن مردم که مایه سلب امنیت فکری و آرامش روحی است در اسلام، عملی مذموم شناخته شده و اولیای دین آن را مهم تلقی نموده اند و برای روشن شدن مطلب به یک مورد تاریخی در اینجا اشاره می شود.

رسول گرامی اسلام پس از فتح مکه افرادی را مأموریت داد به اطراف مکه بروند و عشایر نواحی را به اسلام دعوت نمایند، از آن جمله خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه که از بنی المصطلق بودند فرستاد و نامه ای نوشت و آنان را به اسلام دعوت نمود. خالد بن ولید با نظامیان خود به محل آمد، نامه، پیمبر را داد، آنان اسلام را پذیرا شدند. خالد اقامه نماز جماعت نمود، آنان به وی اقتدا کردند و نماز گزار شدند، اما خالد در باطن از بنی جذیمه خشمگین بود زیرا در جاهلیت، عموی خالد را کشته بودند. موقع نماز صبح که رسید مردم دوباره آمدند، اقامه جماعت نمودند، ولی این بار به فرمان خالد بن ولید نظامیان به خونریزی دست زدند، عده ای کشته شدند و خسارت بسیاری به آنان وارد شد. به جستجوی نامه پیمبر افتادند، نامه را یافتند و هر چه زودتر نزد پیمبر اسلام آمدند و نامه را تقدیم نمودند و حضرتش را از جریان امر آگاه ساختند. رسول اکرم سخت ناراحت شد، رو به قبله ایستاد و گفت:

اللهم این اتبرء الیک مما صنع خالد بن ولید

بارالها! من در پیشگاه تو از عمل ظالمانه خالد تبری می جویم.

آنگاه مبلغ قابل ملاحظه ای در اختیار علی (ع) گذارد و فرمود نزد بنی جذیمه برود و آنان را از کارهای ظالمانه ای که خالد انجام داده راضی سازد. علی (ع) به محل مأموریت رفت و تمام وظایف شرعی را طبق موازین و مقررات انجام داد و سپس حضور پیغمبر اکرم مراجعت نمود.

فلما رجع الی النبی صلی الله علیه و آله قال یا علی! اخبرنی بما صنعت. فقال: یا رسول الله! عمدت فاعطیت لكل دم دیه و لكل جنین غره و لكل مال مالاً و فضلت معی فضله فاعطیتهم لمیلغه کالابهیم و حبله رعائهم و فضلت معی فضله فاعطیتهم لرועه نسائهم و فزع صبیانهم و فضلت معی فضله فاعطیتهم لما یعلمون و لما لایعلمون و فضلت معی فضله فاعطیتهم لیرضو عنک یا رسول الله (۵۳۵)

وقتی علی (ع) از سفر برگشت و حضور رسول اکرم شرفیاب شد، حضرت به وی فرمود علی! بگو با آن مردم ستمدیده چه کردی. عرض کرد یا رسول الله! برای خونها دیه دادم، برای جنینها پرداختهایی نمودم، برای هر مال از بین رفته مال دادم، مقداری از پولی که داده بودید زیاد آمد، برای ظرف غذای سگها و ریسمانی که در دست چوپانهاست نیز مبلغی پرداختم، باز هم مقداری پول زیاد آمد، برای خساراتی که می دانند یا نمی دانند پرداخت کردم، باز هم مبلغی زیاد آمد، آن را برای اینکه مردم از شما راضی شوند به آنان پرداختم.

ملاحظه می کنید که علی (ع)، آن فقیه دین شناس و آگاه به تمام دقایق اسلام، مبلغی از پول رسول اکرم را بابت ترس زنها و جزع بچه ها پرداخت نموده و از این عمل روشن می شود که ارباب و اخافه مردم مسلمان تا چه حد مورد توجه اولیای دین است که علی علیه السلام برای جبران آن حالت روحی و ناراحت روانی، پول پرداخت می نماید یا بگوییم خسارت می دهد.

۲۶- وَوَقَفْنِي لِمَا عَنِ مَنْ سَدَدَنِي، وَتَابَعَهُ مَنْ أُرْشَدَنِي.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق به خواست حضرت باری تعالی موضوع بحث و سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام در جمله اول به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! به من توفیق ده تا از کسی که مرا به راه درستی و صواب وامی دارد اطاعت کنم. در جمله دوم عرض می کند: بارالها! مرا موفق بدار تا از کسی که مرا به سعادت و رستگاری هدایت می نماید پیروی نمایم.

در شرح جمله اول دعا لازم است کلمه توفیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد. راغب می گوید:

الوفيق المطابقه بين الشيئين: قال جزاءً وفاقاً و يقال ذلك في الخير و الشر. يقال: اتفق لفلان خير و اتفق له شر و التوفيق نحوه لكنه يختص في التعارف بالخير دون الشر

وقتی عبارت از مطابقت و توافق بین دو چیز است. قرآن شریف فرموده: جزایی بر وفق عمل، وفق در مورد کار خوب و بد به کار برده می شود. می گویند: برای فلانی خوب پیش آمد یا بد پیش آمد، و توفیق به معنای وفق است، ولی در عرف مردم، کلمه توفیق فقط به خیر و خوبی اطلاق می شود و بدی.

مجمع البحرین می گوید:

التوفيق من الله: توجيه الاسباب نحو المطلوب الخير

توفیق از خداوند عبارت از این است که برای تحقق یک امر خوب، وسایل و اسباب به گونه ای تنظیم شود که مقصود حاصل گردد. خداوند برای اداره امور زندگی و ادامه حیات مادی و معنوی انسانها نیروی کار و فعالیت در وجودشان قرار داده تا آنها را در جای خود اعمال نمایند و موجبات سعادت دنیوی و اخروی خویش را فراهم آورند. نکته شایان توجه این است که برای به کار افتادن و تحرک نیروهای فعال انگیزه و محرک لازم است، در جایی که هدف فعالیت جلب مال و مقام، لذت و شهوت، برتری طلبی و تفوق جویی، و خلاصه، اقناع هوای نفس و لذت گرایی باشد غریزه حیوانی، خود محرک نیرومندی است و افراد را به فعالیت وامی دارد تا در ارضای غریزه بکوشند و موجبات خشنودی و کامروایی را فراهم آورند. اما اعمال عبادی و کارهای روحانی که مایه سعادت ابدی انسان و هدف اصلی پیامبران الهی است، نه تنها مورد رغبت و میل غرایز نیست، بلکه مخالف تمایلات و خواهشهای نفسانی است.

كان رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: ان الجنة حفت بالمكاره و ان النار حفت بالشهوات. و عن علي عليه السلام قال: واعلموا انه ما من طاعة الله شيء الا ياتي في كره و ما من معصية الله شيء الا ياتي في شهوة (۵۳۶)

رسول اکرم می فرمود: بهشت را ناملايمات طبيعت و مکروهات نفسانی احاطه نموده است ولی جهنم محفوف به هوی و شهوات است. علی (ع) نیز فرموده است: بدانید، هیچیک از طاعتهای الهی انجام نمی شود مگر با کراهت و بی میلی، و هیچیک از معصیتهای خدا تحقق نمی یابد مگر با رغبت و تمایل شهوی.

برای آنکه نیروی کار و فعالیت در مجاری غیر غریزی و به منظور تعالی روحانی به کار افتد، باید از راه ایمان نیت عمل در ضمیر آدمی پدید آید و برای آنکه بتواند نیت مقدس خود را پیاده کند، لازم است توفیق باری تعالی شامل حالش گردد، و برای آنکه نیت موفقش راه صحیح را بپیماید و عمل، بر وفق رضای باری تعالی واقع شود لازم است

احکام دین را بشناسد و عمل را طبق سنت الهی انجام دهد. در این صورت می توان گفت که او راه رستگاری را پیموده است، و این مطلب در سخنان حکیمانه امام صادق (ع) آمده است:

ما کل من نوى شيئاً قدر عليه و لا کل من قدر على شيء وفق له و لا کل من وفق اصاب له موضعاً، فاذا اجتمعت النيه والقدرة والتوفيق والاصابه فهنا لك تمت السعاده (۵۳۷)

چنین نیست که هر کس چیزی را نیت کند به انجامش قادر باشد، چنین نیست که هر کس قدرت کاری را دارد به آن موفق گردد، چنین نیست که هر کس واجد توفیق شود عملش به موضع حق اصابت نموده است، پس وقتی نیت و قدرت و توفیق و اصابت حق به هم پیوسته سعادت کامل نصیب گردیده است.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حدیث دیگری برای بیان ارزش و اهمیت توفیق و اینکه قدرت عمل بتنهایی نمی تواند منشأ کار خیر شود به مردی چنین فرموده است:

ان رجلاً سأل العالم عليه السلام فقال: يا بن رسول الله: اليس انا مستطيع لما كلفت؟ فقال (ع) ما الاستطاعه عندك؟ قال: القوه على العمل. قال له (ع): قد اعطيت القوه ان اعطيت المعونه. قال له الرجل: فما المعونه؟ قال: التوفيق. قال: فلم اعطاء التوفيق؟ قال: لو كنت موفقاً كنت عاملاً و قد يكون الكافر اقوى منك ولا يعطى التوفيق فلا يكون عاملاً (۵۳۸)

مردی از امام (ع) سؤال نمود آیا چنین نیست که من به تکالیفم مستطیعم؟ امام فرمود: استطاعت در نظر تو چیست؟ پاسخ داد: نیروی عمل. امام فرمود: قوه عمل به تو عطا شده است اگر یاری و نصرت نیز عطا شده باشد. مرد پرسید: یاری چیست؟ فرمود: توفیق. مرد پرسید: اعطای توفیق برای چیست؟ امام فرمود: اگر موفق بودی عامل عمل خیر، خواهی بود، چه گاهی کافر در عمل از تو قوی تر است و چون از توفیق برخوردار نشده، عامل عمل خیر نیست.

کسی که از نظر قوای طبیعی واجد شرایط تحصیل علم است و خودش برای درس خواندن علاقه جدی دارد، ولی وسایل و اسباب تحصیل از قبیل معلم و کتاب و کاغذ و قلم در اختیارش نیست، حق دارد از خداوند طلب توفیق کند تا با عنایت او وسایل تحصیلش توجیه گردد، اما کسی که با داشتن نیروی طبیعی برای تحصیل علم علاقه به درس خواندن ندارد و در آن راه مجاهده نمی کند، اگر از خداوند درخواست توفیق نماید به فرموده حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام خود را مسخره کرده است. حضرت می فرمود:

و من سأل التوفيق و لم يجتهد فقد استهزأ بنفسه (۵۳۹)

کسی از خداوند طلب توفیق کند، ولی در آن راه مجاهده و کوشش ننماید، خود را مسخره کرده است.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، آن امام معصوم، آن انسان الهی، که علاقه دارد همواره مطیع حضرت حق باشد و در راه درستی و صواب قدم بردارد، در جمله اول دعا که موضوع بحث امروز است، با اراده جدی و عزم ثابت از پیشگاه خداوند درخواست توفیق نموده، عرض می کند:

و وفقنی لطاعة من سددنی

بارالها! به من توفیق ده تا از کسی که مرا به راه درستی و صواب می خواند اطاعت کنم. فیض توفیق باری تعالی در انجام عمل خیر شامل حال کسانی می شود که خواهان آن باشد، کسی که در باطن به انجام عمل خیر بی تفاوت است و نسبت به آن علاقه ندارد توفیق در مقابل خذلان آمده است. خذلان به معنای ترک نصرت است و توفیق به معنای یاری نمودن.

عن علی علیه السلام قال: التوفیق و الخذلان يتجاذبان النفس فایهما غلب کانت فی حیزه (۵۴۰)

علی (ع) فرموده: توفیق و خذلان در کشاکش جذب نفس آدمی هستند، هر یک از این دو غلبه کرد نفس به آن میل می کند و به سوی آن گرایش می یابد.

غلبه توفیق و شکست خذلان، یا برعکس، بر وفق خواسته درونی ماست، اگر به کار خیر علاقه داشته باشیم و خواهان یاری خدا باشیم توفیق غلبه می کند، و اگر به انجام کار خیر بی علاقه هستیم و نسبت به یاری خداوند بی توجه، خذلان پیروز می شود. امام صادق علیه السلام نیز به بیان دیگری توفیق و خذلان را در مقابل هم قرار داده و چنین فرموده است:

إذا فعل العبد ما امره الله عزوجل به من الطاعة كان فعله وفقاً لأمر الله عزوجل و سمي العبد به موفقاً، و إذا اراد العبد ان یدخل فی شیء من معاصی الله عزوجل فحال الله تبارک و تعالی بینة و بین تلك المعصیه فترکها کان ترکة لها بتوفیق الله تعالی ذکره و متى خلی بینة و بین تلك المعصیه فلم یحل بینة و بینها حتی یرتکبها فقد خذله ولم ینصره ولم یوفقه (۵۴۱)

موقعی که بنده خدا امر الهی را اطاعت می کند و بر وفق دستور ذات مقدسش انجام وظیفه می نماید، او بنده موفق خوانده می شود. وقتی اراده می کند که مرتکب معصیتی شود، خداوند بین او و معصیت حایل می گردد و بر اثر آن، گناه را ترک می گوید، این ترک نمودن به توفیق باری تعالی انجام شده است و هر زمان خداوند بین گناه و گناهکار فاصله نشود و او را به حال خودش واگذارد و مرتکب معصیت گردد، خداوند آن بنده را مخدول نموده و از نصرت و توفیقش برخوردار نساخته است.

وسایل و اسباب توفیق برای انجام عمل خیر متعدد است و بعضی از آن وسایل در اختیار خود ماست و اگر از آنها در موقع خود استفاده نماییم به توفیق خویشتن کمک نموده ایم. اولیای گرامی اسلام برای راهنمایی پیروان خود بعضی از آنها را در خلال روایات خاطرنشان ساخته اند که قسمتی از آنها در اینجا ذکر می شود:

عن علی علیه السلام قال: من التوفیق حفظ التجربة (۵۴۲)

علی (ع) فرموده: از جمله امور موثر در توفیق آدمی ضبط تجربه است.

مرد نیکوکاری از جلو منزل شخص محترمی گذر می کند و می داند که او در زندگی تهیدست است. به فکرش می رسد که باید به وی کمک کرد. همان موقع در کیف بغل به قدر لازم پول دارد، دو سه قدمی به طرف او می رود. ناگهان با خود می گوید: عجله برای چیست؟ فردا زودتر می آیم، او را ملاقات می کنم، قدری با هم صحبت می کنیم و در ضمن کمک می کنم. به طرف منزل خود می رود. بین راه با جمعی برخورد می کند که در نقطه ای گرد

آمده اند. نزدیک می شود که بفهمد چه خبر است و چرا مردم جمع شده اند: در حالی که مرد نیکوکار تمام توجهش به مردم است. و در جستجوی علت تجمع آنان است، جیب بری از فرصت استفاده می کند و کیف را می زند و او متوجه نمی شود. به منزل می رود، شب را می گذراند. صبح در موقع پوشیدن لباس متوجه می شود که کیفش نیست، فکر می کند یادش می آید که دیروز عصر موقعی که بین جمیعت بود از جیبش درآورده اند، متأثر می شود، با خود می گوید: چرا من دیروز به منزل آن شخص محترم نرفتم و کمک ننموده ام، ولی افسوس و تأثرش بی اثر است. اگر شخص نیکوکار این واقعه تجربه آموز را به ذهن بسپرد و تصمیم بگیرد از این پس به دستور قرآن شریف که فرموده است:

و استبقوا الخیرات

در کارهای خیر پیشی گیرید، هر جا با خیری مواجه شود فوراً اقدام می نماید و به انجام آن موفق می گردد.

و عنه علیه السلام: من التوفیق الوقوف عند الحیره (۵۴۳)

و نیز فرموده است: از جمله توفیقها این است که آدمی در مواقع حیرت توقف کند.

گاهی انسان با امری مواجه می شود که قطعاً خوب است و بر وفق حق، برای تحقق آن اقدام می نماید و گاهی انسان با امری مواجه می شود که قطعاً نادرست و برخلاف حق است، از آن اعراض می کند، اما اگر با چیزی مواجه شود که درباره اش متحیر است، نمی داند خوب است یا بد، باید در آنجا توقف کند و اقدامی ننماید، زیرا توقف در آن مورد از طرفی در آن امر مجهول، نیروی خود را به هدر نداده است و از طرف دیگر اگر خلاف حق بودنش واضح گردد نادانسته در باطلی واقع نشده است.

رفیق دانا و خیرخواه از جمله عوامل موفقیت آدمی است و این مطلب در خلال روایات با تعبیرهای مختلفی آمده است:

عن علی علیه السلام قال: اشفق الناس علیک اعونهم لک علی صلاح نفسک و انصحهم لک فی دینک (۵۴۴)

علاقه مندترین مردم نسبت به تو کسی است که بیش از دگران در اصلاح نفست بکوشد و بیش از هر کس به دین تو خیرخواه باشد.

رفیقی اینچنین زمانی مایه توفیق است که آدمی به تذکرات خیرخواهانه او گوش فرا دهد و عملاً آنها را به کار بندد و اگر از پی زشتی ها برود و نصایح آن دوست ارزشمند را مورد اعتنا و توجه قرار ندهد، به توفیق و سعادت نایل نمی گردد.

عن علی علیه السلام قال: لم یوفق من استحسن القبیح و اعرض عن قول النصیح (۵۴۵)

علی (ع) فرموده است: موفق نمی شود کسی که بدی ها را نیکو بشمرد و از گفته دوست خیرخواه و ناصح خود اعراض نماید.

از آنچه مذکور افتاد معنی توفیق واضح شد و ضمناً روشن گردید که به کار بستن نصایح خیرخواهانه دوستان دانا و با ایمان که آدمی را به راه صلاح و صواب می خوانند آنقدر ارزش دارد که امام سجاد (ع) در جمله اول این قسمت از دعای مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

و وفقنی لطاعه من سد دنی

بارالها به من توفیق ده تا از کسی که مرا به راه صواب و صراط مستقیم می خواند اطاعت نمایم.

در جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق که موضوع قسمت دوم سخنرانی امروز است، حضرت سجاد (ع) به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و متابعه من ارشدنی

بارالها مرا موفق بدار تا از کسی که مرا به راه سعادت و رستگاری هدایت می نماید پیروی کنم.

هدایت نمودن به راه خیر و صلاح عملی است بسیار شریف و مقدس و این کار در درجه اول شایسته ذات اقدس الهی است، چه او از نظر علم صلاح واقعی تمام موجودات را که خود آفریده است می داند و از جهت راهنمایی چون منزله از بخل و عجز است، راه صلاح هر موجودی را آنطور که باید و شاید به وی ارائه می نماید.

هدایت انسان: خداوند در قرآن شریف راجع به هدایت انسان فرموده است:

انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً (۵۴۶)

ما راه صلاح و سعادت انسان را به وی ارائه نموده ایم، او آزاد است در اینکه شکرگزار نعمت هدایت ما باشد و از آن پیروی کند یا کفران کننده نعمت هدایت ما باشد و از آن اعراض نماید.

هدایت تمام عوامل هستی: موقعی که موسی و هارون برای دعوت فرعون آمدند پرسید: ای موسی! خدای شما دو نفر کیست؟

قال: ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی (۵۴۷)

موسی در پاسخ گفت: خدای ما کسی است که در مجموع جهان هستی آفریده های خود را به تمام آنچه لازمه خلقتشان بوده مجهز ساخته و سپس همه آنها را به راه صلاح و کمالشان هدایت فرموده است.

پیمبران الهی نیز با راهنمایی پروردگار، هادی مردم اند.

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق (۵۴۸)

این خداوند است که پیمبر خود را به منظور هدایت مردم و ارائه دین حق مبعوث فرموده است.

علی (ع) درباره هدایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

و اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی و استنوا بسنته فانها الهدی السنن (۵۴۹)

به هدایت پیمبرتان اقتدا نمایید که آن برترین هدایت است و پیرو سنت او باشید که در هدایت از تمام سنن کاملتر است.

ائمه معصومین علیهم السلام نیز هر یک در عصر خود هادی مردم اند و راه صلاح را به آنان ارائه می نمایند.

عن ابیجعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل: انما انت منذر و لكل قوم هاد فقال: رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر و لكل زمان مناهد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم (۵۵۰)

قرآن شریف فرموده است: ای پیمبر! تو هشیاردهنده مردمی و هر قومی را هادی و راهنمایی است.

امام باقر (ع) در تفسیر این آیه فرموده است: رسول گرامی انذارکننده است و در هر زمان از ما اهل بیت راهنمایی است که مردم را به آنچه رسول اکرم آورده است هدایت می نماید.

عن علی علیه السلام قال: بنا اهتدیتم فی الظلماء (۵۵۱)

در تیرگی ها و ظلمتها به وسیله ما راه صلاح را شناختید و هدایت شدید.

عقل نیز از عوامل موثر در هدایت مردم به راه صلاح و رستگاری است و در این باره روایات زیادی از اولیای گرامی اسلام رسیده که در اینجا پاره ای از آنها ذکر می شود. امام موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن حدیث مفصلی که مخاطب آن هشام بن حکم است، عقل را حجت باطنی خداوند خوانده و از آن در کنار حجج ظاهری پروردگار نام برده است:

یا هشام! ان لله علی الناس حجتین: حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمة، و اما الباطنه فالعقول (۵۵۲)

برای خداوند در بین مردم دو حجت است: یکی حجت آشکار و آن دیگر حجت نهان. اما حجت آشکار، پیمبران و انبیا و امامان هستند و اما حجت نهان عقلهای مردم است.

عقل چراغی است فروزان و راهنمایی است روشن بین و می تواند راه صلاح را از فساد و هدایت را از گمراهی تمیز دهد.

عن علی علیه السلام قال: کفاک من عقلک ما اوضح سبل غیک من رشدک (۵۵۳)

علی (ع) فرموده: کافی است ترا از عقلت، که راههای گمراهیت را از راههای هدایتت روشن می کند.

انسان عاقل پیش از آنکه به کاری دست بزند باید از نیروی خرد استفاده کند و با هدایت عقل خیر و شر آن کار را تمیز دهد سپس اقدام کند یا خودداری نماید. نقش عقل در راهنمایی انسانها آنقدر مهم است که پیشوای گرامی اسلام به پیروان خویش توصیه فرموده که از عقل خود بخواهید تا در هر مورد، نیک و بد را بگوید و شما را به خیر و صلاح هدایت نماید.

عن النبی صلی الله علیه و آله: استرشدوا العقل ترشدوا ولا تعصوه فتندموا (۵۵۴)

پیغمبر اکرم فرموده است: از عقل بخواهید تا ارشادتان نماید و از دستورش سرپیچی نکنید که سرانجام پشیمان خواهید شد.

به موازات استفاده از عقل خود در مواقعی که لازم است از عقل دگران نیز استفاده کنید و به وسیله شور با عقلا بر نیروی درک خود بیفزایید، و این مطلب نیز در روایات اسلامی آمده است.

عن علی علیه السلام قال: من شاور ذوی العقول استضاء بانوار العقول (۵۵۵)

علی (ع) فرموده: کسی که با خردمندان شور کند از نور عقلها خویشتن را روشن نموده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با همان عبارتی که به مردم توصیه نموده است از عقل خود راهنمایی بخواهند در مورد استفاده از عقل افراد عاقل نیز عبارت را به کار برده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: استرشدوا العاقل ترشدوا ولا تعصوه فتندموا (۵۵۶)

رسول اکرم فرموده: از عاقل راهنمایی بخواهید تا به رشد و هدایت دست یابید و از راهنمایی او تخلف نکنید که با ندامت مواجه خواهید شد.

این حدیث شریف از پیغمبر گرامی اسلام محتوای جمله دوم این قطعه از دعای مکارم الاخلاق است که در سخنرانی امروز مورد بحث قرار گرفت. امام سجاد (ع) در پیشگاه خداوند عرض می کند:

ومتابعه من ارشدنی

بارالها! مرا موفق بدار تا از کسی پیروی کنم که به خیر و صلاح ارشادم می نماید.

بعضی از مضامین و جملات دعای شریف مکارم الاخلاق برای کسانی که به مبداء و معاد ایمان دارند درس دینی است، خلوص نیت را در شأن توحید و یکتاپرستی مهم می شمردند، برای تقوا و پاکی ضمیر ارزش الهی قائل اند و می خواهند خویشتن را طبق دستور امام سجاد (ع) بسازند و به تعالی معنوی و سعادت ابدی نایل آیند، اما پاره ای از مضامین این دعا برای تمام مردم از الهی و مادی، مسلمانان و غیر مسلمانان که خواهان زندگی خوب و اطمینان بخش اند درس انسانیت و ارشاد است و راهنمای خیر و مصلحت، همه می توانند از آن دستورها استفاده کنند و مطالبی را که امام سجاد (ع) فرموده و از پیشگاه الهی برای خود درخواست کرده است آنان نیز به کار بندند و از نتایج آن بهره مند شوند. از جمله مضامینی که جنبه انسانی و عقلانی دارد و برای تمام مردم جهان مفید و ثمربخش است، دو جمله این قطعه از دعای مکارم الاخلاق است که امروز موضوع سخنرانی قرار گرفت. بی گمان در طول تاریخ برای اشخاص فهمیده و دانا بسیار اتفاق افتاده است که افراد عاقل در مواقعی به خیر و صلاحشان سخنانی گفته و راهنمایی هایی نموده اند و آنان پس از مطالعه و دقت به صحت آن پی برده و عملاً به کار بسته اند و از خطر و زیانی که در مخالفت با آن ممکن بود دامنگیرشان شود مصون مانده اند، و در اینجا به طور شاهد یک مورد ذکر می شود. در هندوستان شاهی بود قوی و مقتدر، در منطقه وسیع و آبادی حکومت می کرد و مردم زیادی جمعیت کشور او بودند. شاه به جمع مال و اندوختن ثروت علاقه شدید داشت، اموال زیادی در خزاین خود گرد آورده بود

و همواره در ازدیاد آن می کوشید. وزیری داشت که کاردان و عاقل، او از عمل شاه ناراضی و متأثر بود و برای آینده احساس خطر می نمود، روش او را نادرست و خلاف مصلحت می دانست، مکرر گفته بود که شاه اموال خود را از خزاین بیرون بیاورد و در راه رفاه مردم و برای رفع نقائص مملکت و به منظور تقویت ارتش به کار گیرد، می گفت: از مال نمی توان مرد ساخت ولی از مرد می توان مال بسیار اندوخت. شاه از گفته های مکرر وزیر رنجیده خاطر شده بود اما به زبان نمی آورد. یکی از روزها که وزیر برای قانع کردن شاه و تحقق بخشیدن به گفته های خود اصرار بسیار نمود، شاه دستور داد ظرف عسلی آوردند و نزد وزیر به زمین گذاردند. طولی نکشید که مگس زیادی گرد انگبین جمع شد.

وزیر آن منظره را مشاهده نمود، سپس اجازه مرخصی خواست و گفت: مقصود شاه این بود که به من بفهماند زر و پول نقد همانند عسل است، مردم با عرضه آن جمع می شوند همانطور که مگسان به طرف عسل هجوم می برند. وزیر از حضور شاه رفت، منتظر ماند تا شب آمد و تاریکی همه جا را فراگرفت. وزیر به خادمش گفت ظرف عسلی را بردارد و با آن بیاید. وزیر به دربار آمد و پیام داد کار مهمی دارد و اجازه حضور می خواهد. شاه اجازه داد، وزیر وارد شد و به مستخدم خود گفت: ظرف عسل را مقابلش به زمین بگذارد. ظرف عسل را گذاشت ولی چون شب بود و تاریک مگسی نیامد. آنگاه وزیر به شاه گفت: مردم با عرضه زر وقتی جمع می شوند که بموقع زر را به آنان بدهی، مانند مگسان که روز گرد انگبین جمع می شوند، اما چون وقت بگذرد کسی به زر اعتنا نمی کند، همانطور که مگس در شب به طرف انگبین نمی آید. شاه سخت تحت تاثیر عمل وزیر و گفته وی قرار گرفت، او را تحسین نمود و تمجیدش کرد و بعلاوه به وی جایزه داد. سپس درهای خزاین را گشود، اموال را بیرون آورد، صرف عمران و آبادی کشور، آسایش و رفاه مردم، و تقویت ارتش و تأمین هر چه بهتر زندگی ارتشیان نمود، و در نتیجه شاه از عزت و محبوبیت زیادی برخوردار گردید.

این پیروزی و موفقیت از آن جهت نصیب شد که شاه به ارشاد و هدایت وزیر عاقل خود گوش فرا داد، لجاجت نکرد، و عملاً آن را به کار بست. اگر از راهنمایی وزیر سرباز می زد و اموال را همچنان در خزاین نگاهداری می نمود طولی نمی کشید که بر اثر اقتصاد ناموزون مملکت دچار ویرانی و مردم گرفتار مضیقه مالی می شدند و قهراً این رویداد عوارض ندامت باری را پدید می آورد و این عمل خود از مصادیق حدیث شریف رسول اکرم است که مذکور افتاد:

استرشد والعاقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا

از عاقل، راهنمایی و ارشاد بخواهید تا هدایت شوید و از دستورش سرپیچی ننماید که پشیمان خواهید شد.

بموقع است این نکته تذکر داده شود که پیروی از ارشاد و هدایت افراد عاقل و خیرخواه امری است بس مهم و برای دست یافتن به این هدف مقدس باید از دعای حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام درس بگیریم و از پروردگار بزرگ بخواهیم که ما را به پیروی از خیرخواهان عاقل موفق و موید بدارد. امام سجاد (ع) در جمله دوم این قطعه از دعا به پیشگاه خداوند عرض می کند:

بارالها! موفقم بدار که از کسی که مرا به راه خیر و صلاح ارشاد می نماید پیروی کنم.

توفیق باری تعالی اگر شامل حال شود آدمی به آسانی از ارشاد و هدایت خیرخواهان عاقل پیروی می کند و به سعادت نایل می گردد. ولی مهم این است که از توفیق الهی کسانی منتفع می شوند که دارای تقوای فکری و آزادی خرد باشند، آنانکه عقل خود را اسیر لجاج و عناد، تعصب و تقلید، هوی پرستی و خودخواهی، و دیگر عوامل اسارت نموده اند، لایق توفیق الهی نیستند و نمی توانند از ارشاد عاقل و خیرخواه آنطور که باید استفاده نمایند. قرآن شریف کتاب هدایت انسانها است:

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (۵۵۷)

این کتاب آسمانی، مردم را به استوارترین راه سعادت هدایت می نماید.

ولی از هدایت قرآن کسانی بهره مند می شوند که عقلشان متقی و منزّه از اوصاف جاهلانه باشد. در ابتدای قرآن شریف خاطرنشان گردیده:

هدی للمتقین (۵۵۸)

این کتاب راهنمای افراد باتقواست.

ذیل این آیه، متقین معرفی شده اند:

الذین یتقون الموبقات و یتقون تسلیط السفه علی انفسهم (۵۵۹)

متقین کسانی هستند که از گناه و نافرمانی باری تعالی که فرار از عبودیت و دورافتادن از رحمت اوست پرهیز می نمایند و همچنین پرهیز می کنند از اینکه نادانی و سفاهت بر عقلشان چیره شود و از درک حقایق بازمانند.

بنابراین کسانی که بنده هوای نفس و تمنیات حیوانی خود هستند، کسانی که در پرستش بت و دیگر معبودهای ساختگی عقل را واپس می زنند و از پدران نادان خویش تقلید می نمایند و خلاصه، آنانکه از تقوای خرد و آزادی فکر بی بهره اند و عقل خود را در محیط ظلمانی و تعصب و لجاج زندانی نموده اند، شایسته توفیق الهی نیستند و نمی توانند از ارشاد افراد عاقل و خیرخواه برخوردار گردند. از این رو قسمتی از سرمایه عمرشان در اعمال جاهلانه و خلاف مصلحت مصروف می گردد و بعلاوه از پی هر عملی ناروا که مرتکب می شوند گرفتار افسوس و ندامت آن هستند. این قبیل افراد نادان در ادوار بعثت پیغمبران گذشته بسیار بوده اند و گفته های عاقلانه فرستادگان خدا را با سخنان سفیهانه و هذیان مانند پاسخ می گفتند و ارشادشان را به باد مسخره می گرفتند. تعالیم حکیمانه شعیب پیغمبر و پاسخهای مردم آن عصر که در قرآن شریف (سوره هود، از آیه ۸۴ به بعد) آمده، نمونه آن گفتگوهاست و شنوندگان محترم برای آگاهی از آن تعالیم و پاسخها می توانند به کتب تفسیر مراجعه فرمایند.

این جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق به خواست باری تعالی موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام پس از درود بر محمد و آلش به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا به راه صواب تأیید کن تا با کسی که فریبم داده و به من خیانت نموده است با لطف و خیرخواهی مقابله نمایم.

در این عبارت دو کلمه است که باید مورد بررسی قرار گیرد تا معنای کلام امام سجاد (ع) روشن شود: یکی کلمه غش است و آن دیگر کلمه نصح. غش به معنای ناخالص و مشوب است و نصح به معنای خالص و غیر مشوب. غش و نصح در لغت عرب معانی متعددی دارند:

غشه اظهر له خلاف ما اضمره، زین له غیر المصلحه، خدعه و خانه

غش نمودن با دیگری به معنای ظاهر نمودن چیزی است خلاف آنچه پنهان نموده است، غش به معنای زینت نمودن و زیبا جلوه دادن چیزی است که خلاف مصلحت می باشد، غش به معنای خدعه و خیانت است.

نصحه وعده، اخلص له الموده. الناصح الخالص من العسل و غيره، ناصح الجيب ای نقی القلب لاغش فيه

او را نصیحت کرد یعنی موعظه نمود، یعنی مودت خود را درباره او خالص ساخت. ناصح به معنای خالص است، عسل خالص باشد یا غیر عسل. به کسی که قلب پاک و خالی از غش دارد می گویند ناصح الجیب.

این جمله که مورد بحث امروز است و چند جمله که بعد از آن در کلام امام سجاد (ع) آمده از سجایای انسانی و کرامت اخلاق است. باید توجه داشت که به کار بردن کرامت خلق و گذشتههای بزرگ انسانی جنبه فردی و خصوصی دارد و شامل گناهان عمومی و جرمهای اجتماعی نمی شود، به عبارت دیگر، کرامت اخلاق در اسلام عبارت از این است که اگر فردی نسبت به فرد دیگر ستم نمود و به حق او تجاوز کرد شخصی که مورد ستم واقع شده از نظر قانون می تواند او را تعقیب کند و کیفر دهد، ولی اگر شخص متجاوز لایق عفو و اغماض باشد و بر اثر گذشت و چشم پوشی ممکن است اصلاح شود او را می بخشد و با کرامت خوب از وی می گذرد. در همین جمله مورد بحث، امام (ع) عرض می کند: بارالها! مرا موفق بدار تا با کسی که به شخص من ستم نموده و فریبم داده است از راه نصیحت و خیرخواهی با وی مقابله نمایم.

برای آنکه مطلب دعای امام (ع) هر چه بهتر و بیشتر روشن شود و بدانیم کدام غش است که جنبه خصوصی دارد و دعای امام سجاد (ع) شامل آن می شود و کدام غش است که مشمول دعای امام سجاد نیست، لازم است عین احادیثی که در آنها از غش نام برده شده ذکر شود تا بدانیم دعای امام ناظر به کدام غشی است که می شود با لطف و خیرخواهی با آن مقابله نمود و کدام غشی است که دعای امام سجاد آن را در بر نمی گیرد و نمی توان با لطف و اندرز از آن چشم پوشی کرد. معاملات و دادوستد از جمله اموری است که در روایات اولیای دین کلمه غش درباره آنها به کار برده شده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: من غش مسلماً فی شراء اوبیع فلیس منا و یحشر یوم القیامه مع الیهود لانهم اغش الخلق للمسلمین (۵۶۰)

رسول اکرم فرموده است: کسی که با مسلمانی در خرید یا فروش خیانت نماید و تقلب کند از ما نیست و در قیامت با یهودیان محشور می گردد زیرا یهودی ها نسبت به مسلمانان خائنترین خلق اند.

و عنه صلى الله عليه و آله: نهی عن شوب اللبن بالماء اذا ارید به البیع لانه یكون غشاً (۵۶۱)

و نیز از آن حضرت حدیث شده است که فرمود: شیر را وقتی برای معامله عرضه می کنید با آب مخلوط ننمایید، زیرا این کار غش در معامله است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله لرجل یبیع التمر: یافلان! اما علمت انه لیس من المسلمین من غشهم (۵۶۲)

رسول اکرم (ص) به مردی که خرما می فروخت فرمود: فلانی! آیا نمی دانی از مسلمانان نیست کسی که در معامله با آنان خیانت نماید.

گویی مرد خرما فروش مقداری خرما خوب و مرغوب را روی نامرغوب چیده تا مشتری جمع شود ولی موقع توزین و تحویل از قسم نامرغوب به مشتری می دهد. بدبختانه در عصر ما نیز بعضی از مسلمانان اینچنین عمل می کنند و موقع بسته بندی میوه برای عرضه کردن چند دانه از مرکبات یا سیب مرغوب یا چند خوشه انگور خوب را روی بار می گذارند و نامرغوبها را زیر بار پنهان می کنند و به فرموده رسول گرامی با این عمل خویشتن را از صف مسلمین جدا می نمایند.

انی سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله یقول: لا یحل لا حد یبیع شیئاً الا بین ما فیه ولا یحل لمن علم ذلک الا بینہ (۵۶۳)

راوی می گوید از رسول گرامی شنیدم که فرمود: حلال نیست برای احدی چیزی را بفروشد مگر آنکه نقائصش را بیان کند و همچنین برای کسی که به عیوب آن متاع واقف گردیده، حلال نیست بدون بیان نقائص معامله نماید.

مثلاً اگر فرش رفته یا بید خورده است، فرش فروش باید در موقع معامله به مشتری بگوید و او را از نقائص متاع آگاه سازد. همچنین خریدار آگاه شده اگر بخواهد بعداً آن را به دیگری بفروشد، باید عیوب فرش را بیان نماید تا آگاهانه معامله شود. در گذشته که معاملات با سکه های طلا و نقره انجام می شد کسانی خیانت می کردند و سکه هایی با فلزات غیر طلا و نقره به صورت پول رایج می ساختند و با پولهای واقعی مخلوط می نمودند و معامله می کردند. افرادی که پول تقلبی را تشخیص می دادند آنها را از پول واقعی جدا می ساختند. امروزه هم که بجای مسکوک طلا و نقره اسکناس در جریان است کسانی که دست به تقلب می زنند و اسکناسهای داخلی یا خارجی را می سازند و به جای پول واقعی به دست مردم می دهند.

اگر کسی جنسی فروخت و در مقابل به او اسکناس تقلبی دادند و بعداً فهمید حق ندارد با آن پول ساختگی چیز بخرد که این عمل، خیانت و غش در معامله است.

عن موسی بن بکر قال: کنا عند ابی الحسن علیه السلام فاذاً دنانیر مصبوبة بین یدیه. فنظر الی دینار فاخذ بیده ثم قطعه بنصفین ثم قال لی: القه فی البالوعه حتی لا بیاع شیئی فیه غش (۵۶۴)

موسی بن بکر می گوید: در حضور حضرت ابوالحسن علیهماالسلام بودیم. چند دینار مقابل حضرت روی زمین ریخته بود.

به یکی از آنها با دقت نظر کرد و متوجه شد که تقلبی است. حضرت آن را برداشت و با فشار انگشت نصف نمود، سپس به من فرمود: این را ببر در چاه فاضلاب بینداز تا با آن معامله ای نشود که در آن غش و خیانت صورت گیرد. یکی دیگر از مواردی که در روایات کلمه غش به کار برده شده، درباره کسی است که در مشورت خیانت می کند و به مشورت کننده راه خلاف مصلحت را ارائه می نماید.

عن علی علیه السلام قال: من غش المسلمین فی مشوره فقد برئت منه (۵۶۵)

علی (ع) فرموده است: کسی که با مسلمانان غش در مشورت نماید و به آنان خیانت کند من از او بری و بیزارم. خیانت در مشورت دروغ گفتن است و دروغگویی عملی است غیر وجدانی و خلاف فطرت و اگر کسی این روش نادرست را در پیش گیرد تدریجاً به انحراف فکری دچار می شود و از واقع بینی و مال اندیشی باز می ماند.

عن علی علیه السلام قال: من غش مستشیره سلب تدبیره (۵۶۶)

علی (ع) فرموده: کسی که با مشورت کننده خود غش و خیانت نماید تدبیر و مال اندیشی از وی سلب می شود. به موقع است در اینجا تذکر داده شود که گاهی انسان به انجام کاری که خلاف مصلحت اوست علاقه بسیار دارد. برای شناخت صلاح و فساد با انسان عاقل و خیرخواهی شور می کند ولی در باطن میل دارد که او نظر موافق بدهد تا هر چه زودتر اقدام نماید و به تمایل درونی خویش جامه تحقق ببوشاند، ولی آن انسان خیرخواه و عاقل از روی کمال خلوص و پاکدلی می گوید: مصلحت نیست. این پاسخ صریح و بر وفق مصلحت در ذائقه مشورت کننده تلخ و ناگوار می آید، ولی باید با آن تلخی بسازد و سعادت خود را از دست ندهد.

عن علی علیه السلام قال: مراره النصیح انفع من حلاوه الغش (۵۶۷)

علی (ع) فرموده: ناگواری خیر و صلاح نافعتر از شیرینی غش و خیانت است.

از آنچه مذکور افتاد این نتیجه به دست آمد که در روایات اسلامی، کلمه غش و کلمه نصیح در معاملات و دادوستدها و همچنین در مشورتها مکرر به کار برده شده است. امام سجاد(ع) در این جمله از دعای مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی امروز است به غشها و نصیحهایی از این قبیل نظر دارد و کرامت خلق را در مواردی اینچنین اعمال می فرماید: امام (ع) در پیشگاه خدا عرض می کند:

و سدنی لان اعارض من غشنی بالنصح

بارالها! مرا به راه صواب تأیید کن تا با کسی که فریبم داده و به من غش و خیانت نموده است با نصیح و خیرخواهی مقابله نمایم.

مثلا اگر امام از کسی جنسی خریده است که در آن نقائص و عیوبی وجود داشته، ولی فروشنده آنها را توضیح نداده و غش در معامله نموده است، امام می تواند به عنوان خیار عیب متاع را برگرداند و معامله را فسخ نماید، می تواند به فروشنده مراجعه کند و ما به التفاوت را بگیرد، می تواند نزد او برود، به سرش فریاد بزند و از اینکه عیوب متاع را نگفته و در معامله خیانت نموده است توبیخش نماید، ولی امام از حقوق قانونی خود استفاده نمی کند، بلکه از روی بزرگواری و کرامت خلق با گشاده رویی نزد فروشنده می رود و در کمال خلوص و خیرخواهی مقابله نمایم.

مثلا اگر امام از کسی جنسی خریده است که در آن نقائص و عیوبی وجود داشته، ولی فروشنده آنها را توضیح نداده و غش در معامله نموده است، امام می تواند به عنوان خیار عیب متاع را برگرداند و معامله را فسخ نماید، می تواند به فروشنده مراجعه کند و مابه التفاوت را بگیرد، می تواند نزد او برود، به سرش فریاد بزند و از اینکه عیوب متاع را نگفته و در معامله خیانت نموده است توبیخش نماید، ولی امام از حقوق قانونی خود استفاده نمی کند، بلکه از روی بزرگواری و کرامت خلق با گشاده رویی نزد فروشنده می رود و در کمال خلوص و خیرخواهی او را موعظه می کند و به وی می گوید: در معاملات از غش و خیانت پرهیز، دامن انسانیت را آلوده مکن و خویشتن را در پیشگاه الهی شرمنده نساز.

او را با این اخلاق انسانی متنبه می کند، از کارهای ناروایش باز می دارد و به راه صلاح و سعادت هدایتش می نماید. درخواست امام سجاد (ع) از پیشگاه الهی در این جمله از دعای مکارم لاخلق آن است که در تمام خیانتهای فردی و غشهای خصوصی مورد تأییدش قرار دهد تا با کسانی که به او خیانت و غش می نمایند به نصیح و خیرخواهی مقابله کند و عمل آنان را با اندرزهای حکیمانه خود تلافی نماید. غشها و خیانتهایی که فرد نسبت به فرد انجام می دهد و روایات آن مذکور افتاد مشمول دعای امام سجاد (ع) است. ولی در روایات اسلامی از غشها و خیانتهای دیگری نام برده شده که دعای امام سجاد (ع) شاملشان نمی شود و نمی توان با نصیح و خیرخواهی با آنها مقابله نمود مانند خیانت به خدا و غش در عبادت، خیانت به پیمبر و امام، خیانت به جامعه مسلمین، و همچنین خیانت به دین مردم و غش و خیانت آدمی به نفس خودش. برای توضیح و تعیین این قسم خیانتها باقیمانده وقت سخنرانی به آنها اختصاص داده می شود و روایات رسیده در این باره مورد بحث قرار می گیرد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ثلاث لا یغل علیهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله و النصیحه لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم (۵۶۸)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد خیف خطبه خواند و ضمن بیانات خود فرمود: سه چیز است که قلب شخص مسلمان باید نسبت به آنها منزّه از غش باشد: اول آنکه اعمال دینی را با خلوص نیت و عاری از هر شائبه ای انجام دهد، دوم آنکه نسبت به پیشوایان دین و ائمه مسلمین جدا نشود، وحدتشان را حفظ کند و موجبات تفرق و پراکندگی آنان را فراهم نیاورد.

اخلاص عمل برای خدا روح عبادت و حقیقت پرستش اوست. عمل خالص در اسلام این است که شخص مکلف، عبادت را فقط برای خدا و به منظور اطاعت امر او انجام دهد و نیت پاک خود را با هیچ غشی آلوده ننماید.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ليس فی الصلوه قیامک و قعودک انما الصلوه اخلاصک و ان ترید بها وجه الله تعالی (۵۶۹)

رسول اکرم فرموده است: نماز، قیام و قعودت نیست بلکه نماز، اخلاص تو است برای خدا و اینکه قصدت در انجام عمل نماز فقط اطاعت امر الهی باشد و بس.

و عنه صلی الله علیه و آله: ان لكل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل لله (۵۷۰)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: برای هر حقی حقیقتی است و بنده به حقیقت اخلاص نایل نمی گردد تا به آنجا برسد که دوست نداشته باشد در کاری که برای خدا انجام داده کسی از او تمجید کند.

عبادت خدا را برای غیر خدا و به منظور جلب توجه دیگران انجام دادن ریاکاری و غش در عبادت است و روایات اسلام ریای در عبادت را شرک به خدا شناخته است.

عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله سئل فی ما النجاه غدأ فقال: انما النجاه فی ان لا تخادع الله فیخدع عکم فانه من یخادع الله یخدعه و یخلع منع الایمان و نفسه یخدع لو یشعر. فقیل له: و کیف یخادع الله؟ قال: یعمل بما امره الله ثم یرید به غیره فاتقوا الله و اجتنبوا الریاء فانه شرک بالله (۵۷۱)

حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام حدیث نمود که از رسول گرامی سؤال شد: فردای قیامت نجات در چیست؟ فرمود:

نجات در این است که با خداوند خدعه نکنید که با شما خدعه می کند و ایمانتان را زایل می نماید و خدعه کننده اگر بفهمد با عمل خود خویشتن را فریب می دهد. به حضرت عرض شد: چگونه یک انسان با خداوند خدعه می کند؟ فرمود: به چیزی که خدا امر نموده عمل می نماید ولی در ضمیر خود غیر خدا را اراده می کند. از این کار پرهیزید و از ریا اجتناب نمایید که ریا شرک به خداوند است.

شرک در عبادت یعنی غش و خیانت در پرستش باری تعالی، آنقدر مهم است که اگر کسی مشرک بمیرد، به صریح قرآن شریف، در قیامت مغفرت الهی شامل حالش نمی شود.

ان الله لا یغفر ان یشرک به (۵۷۲)

خداوند کسی را که به او شرک آورده و مشرک مرده است نمی آمرزد.

رسول اکرم در خطبه مسجد خیف پس از ذکر خلوص عمل برای خدا از نصیحت مردم مسلمان نسبت به پیشوایان دین سخن گفته و فرموده است:

النصیحه لائمه المسلمین

راغب می گوید:

النصح تحری فعل او قول فیه صلاح صاحبه

نصح به معنای طلب خیر و صلاح عملی یا قولی برای شخص مورد نظر است.

اقرب الموارد می گوید:

نصح له وعظه و اخلص له الموده

او را نصیحت کرد یعنی اندرزش داد و مودت خود را نسبت به وی خالص و عاری از شائبه نمود.

نصیحت به معنای موعظه معمولاً در جایی گفته می شود که گوینده و شنونده با هم مواجه باشند ولی نصح به معنای خیرخواهی یا مودت خالص شرطش مواجهه نیست. از این رو در روایات اسلامی خاطرنشان گردیده است که نصیحت مؤمن نسبت به مؤمن در حضور و غیاب است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: يجب للمؤمن علی المؤمن النصیحه له فی المشهد والمغیب (۵۷۳)

امام صادق (ع) فرموده: نصیحت مؤمن نسبت به مؤمن هم باید در حضور باشد و هم در غیاب.

و عنه علیه السلام: للمسلم علی اخیه المسلم من الحق ان یسلم علیه اذا لقیه و یعوده اذا مرض و ینصح له اذا غاب (۵۷۴)

و نیز فرموده است: از حقوق مسلمانان به برادر مسلمانش این است که موقع ملاقاتش سلام گوید و چون بیمار شد عیادتش نماید و موقعی که از او دور می شود و غائب می گردد ناصحش باشد.

ائمه مسلمین که پیمبر گرامی نصیحت و مودت بی شائبه آنان را به مردم توصیه فرموده است دارای دو جنبه هستند: یکی جنبه فردی و شخصی و آن دیگر جنبه امامت و اجتماعی. اگر کسی از جهت فردی به امام غش و خیانت نماید امام می تواند غش او را با لطف و خیرخواهی مقابله کند و با موعظه و اندرز به مسیر صحیح رهبریش فرماید، همانطور که امام سجاد (ع) در جمله دعای موضوع بحث امروز از خداوند این توفیق را خواسته است که اگر کسی نسبت به او غش و خیانتی نماید از نظر خیرخواهی با وی مواجهه کند و او را براه سعادت هدایت بنماید. اما اگر کسی به جنبه امامت امام، یعنی شأن رهبری و پیشوائیش، خیانت نماید و در جامعه، مفاسد بزرگ به بار آورد نمی توان از راه نصح و خیرخواهی با وی مقابله نمود و خیانتش را نادیده گرفت و شاهد روشن این مطلب، غش و خیانتی است که معاویه در مورد امامت علی (ع) مرتکب شد و بر اثر آن، هزارها مسلمان کشته و ضربات سنگین و غیرقابل جبرانی به اسلام و مسلمین وارد آمد و در اینجا گوشه ای از آن خیانت توضیح داده می شود:

به موجب روایت بسیاری که علمای عامه در کتب صحاح خود آورده اند و همچنین روایاتی که در سایر کتب آمده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ایام حیات خود مکرر و با تعبیرهای مختلف درباره ولایت و زمامداری علی (ع) بعد از خودش سخن گفت و نسبت به این مطلب مهم که حافظ وحدت مسلمین و عامل پیشرفت آنان بود اتمام حجت فرمود. اما پس از آنکه پیشوای اسلام از دار دنیا رفت، سخنان آن حضرت را نادیده انگاشتند و برای امر خلافت مسیر دگری در پیش گرفتند و براساس آن مسیر ابی بکر و عمر و عثمان انتخاب شدند و پس از قتل

عثمان، مردم با شور و هیجان بی نظیری متوجه علی (ع) گردیدند و با اصرار و جدیت از آن حضرت خواستند که امر خلافت را بپذیرد و زمان امور مسلمین را به دست بگیرد. مهاجر و انصار و تمام افراد نامی از آن جمله طلحه و زبیر با امام بیعت نمودند و حضرتش را بر کرسی خلافت و زمامداری مستقر ساختند. سپس علی (ع) برای معاویه ابن ابی سفیان، که فرمانروای منطقه وسیع شام بود، نامه نوشت تا از جریان امر آگاهش سازد و طبق وظیفه با آن حضرت بیعت نماید. امام (ع) در نامه خود نوشت:

انه با یعنی القوم الذین بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على مابا بعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار و لالغائب ان يرد (۵۷۵)

مردمی که با ابی بکر و عمر عثمان بیعت کردند با من بیعت نمودند، طبق همان بیعتی که با آنان انجام دادند، بنابراین نه آنکه حاضر است حق گزینش روش دگری را دارد و نه آنکه غائب است می تواند بیعت را رد نماید.

لما بويع امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام بلغه ان معاويه قد توقف عن اظهار البيعه له و قال ان اقرني علي الشام و اعمالی التي ولنيها عثمان بايعته فجاء المغيرة الى امير المؤمنين فقال له يا امير المؤمنين! ان معاويه قد عرف ففقد و لاه الشام من كان قبلك فوله انت كيما تتسق عري الامور، ثم اعزله ان بدالك. فقال امير المؤمنين اتضمن لي عمري يا مغيرة فيما بين توليته الي خلعه؟ قال لا. قال لايسألني الله عزوجل عن توليته علي رجلين من المسلمين ليله سوداء ابداً و ما كنت متخذ المضلين عضداً لكن ابعث اليه و ادعوه الي ما في يدي من الحق، فان اجاب فرجل من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم و ان ابى حاكمته الي الله تعالى (۵۷۶)

پس از آنکه بیعت با علی (ع) پایان پذیرفت به آن حضرت خبر دادند که معاویه از بیعت خودداری نموده و گفته است اگر علی (ع) مرا در حکومت شام تثبیت می کند و اختیاراتی را که عثمان به من داده است تأیید می نماید بیعت می کنم. مغیره حضور علی (ع) آمد و عرض کرد: معاویه را می شناسی و خلیفه قبل از شما به او حکومت داده است، شما نیز با حکومت او موافقت فرمایید تا امر خلافت شما تحکیم یابد، سپس اگر لازم دانستید عزلش نمایید. علی (ع) به مغیره فرمود: آیا تو ضمانت می کنی از زمانی که او را می گمارم تا زمانی که خلعتش می نمایم زنده باشم؟ گفت: نه. فرمود: نمی خواهم خداوند از من موآخذ نماید که چرا یک شب او را بر دو مسلمان مسلط و حاکم قرار دادی، من گمراهان را به کمک نمی گیرم. برای او پیغام بده و دعوتش کن به حقی که در دست من است، اگر قبول کرد او هم مانند یک مسلمان در منافع و مضار با سایر مسلمین شریک خواهد بود و اگر ابا کرد با او در پیشگاه خداوند محاکمه می نمایم.

وقتی معاویه دانست علی (ع) او را در حکومت شام ابقا نمی نماید و باید آن مقام را هر چه زودتر ترک گوید، به فکر افتاد درباره امام مسلمین برخلاف حق و مصلحت، اقداماتی بنماید و از راه غش و خیانت در جامعه ایجاد اختلاف کند و برای نیل به این هدف در اولین قدم نامه ای به این مضمون برای زبیر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، لعبد الله الزبير امير المؤمنين من معاوية بن ابی سفیان. سلام عليك. اما بعد، فانی قد بايعت لك اهل الشام فاجابوا و استوثقوا الحرت فدونك الكوفة والبصرة لايسبقنك لها ابن ابيطالب فانه لاشي ء بعد

هذين المثلين و قد باتعت لطلحه بن عبيدالله من بعدك فاطهرا الطلب بدم عثمان و ادعوا الناس الى ذلك وليكن منكم الجد والتشمير (٥٧٧)

نامه ای است برای بنده خدا زبیر امیر المؤمنین از معاویه بن ابی سفیان. پس از سلام. من از مردم شام برای شما بیعت گرفتم، همه اجابت نمودند و به پایداری سوگند یاد کردند. بر شما باد که پیش از آنکه پسر ابوطالب بر شما سبقت گیرد به امر کوفه و بصره بپردازید، چه آنکه پس از تنظیم امر کوفه و بصره مشکلی در راه نیست و در پایان نامه نوشت بعد از شما از مردم شام برای طلحه بن عبيدالله بیعت گرفته ام. باید هر دو نفر باهم خون عثمان را طلب کنید و مردم را به آن راه سوق دهید و در این عمل با اراده جدی و آمادگی کامل اقدام بنمایید. این نامه فریبنده، حس طمع را در ضمیر طلحه و زبیر بیدار کرد، زمزمه مخالفت را آغاز نمودند و بعضی که از عدل علی (ع) و رعایت تساوی حقوق مردم ناراضی بودند به آن دو پیوستند. دوستان واقعی امام که به اندیشه باطل آنان پی برده بودند سخت ناراحت شدند. در آن موقع علی (ع) به خارج مدینه رفته بود.

فاجتمع عمار بن یاسر و ابوالهیثم و رفاعه و ابو ایوب و سهل بن حنیف فتشاوروا ان یرکبوا الی علی علیه السلام بالقناه؛ فیخبروه بخبر القوم فرکبوا الیه فاخبروه باجتماع القوم و ما هم فیه من اظهار الشکوی و التعظیم لقتل عثمان و قال له ابوالهیثم: یا امیر المؤمنین! انظر فی هذا الامر. فرکب بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و دخل المدینه و صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه واجتمع اهل الخیر والفضل من الصحابه والمهاجرین فقال علی علیه السلام: لیس لاحد فضل فی هذا المال و هذا کتاب الله بیننا و بینکم و نبیکم محمد صلی الله علیه و آله و سیرته. و نزل عن المنبر و جلس ناحیه المسجد و بعث الی طلحه والزبیر فدعاهما ثم قال لهما الم تاتیانی و تبایعانی طائعين غیر مکرهین؟ فما انکرتم، اجور فی حکم او استیثار فی فی؟ قالوا: لا. قال: افی امر دعوتمانی الیه من امر المسلمین فقصرت عنه؟ قالوا: معاذ الله. قال: فما الذی کرهتما من امری حتی رایتما خلافی؟ قالوا: خلافاً عمر بن الخطاب فی القسم و انتقاصنا حقنا من الفیء (٥٧٨)

عمار یاسر، ابوالهیثم، رفاعه، ابو ایوب و سهل بن حنیف گرد آمدند و شور نمودند که سوار شوند به خارج شهر مدینه در قنات که محل اقامت علی (ع) است بروند و جریان امر را به اطلاع برسانند. تصمیم خود را عملی نمودند، حضور حضرت رسیدند، عرض کردند عده ای جمع شده اند از تقسیم متساوی بیت المال شکایت دارند و قتل عثمان را نیز مهم می شمردند. علی (ع) بر قاطر پیمبر سوار شد، به مدینه آمد. مستقیماً به مسجد رفت، بر منبر قرار گرفت. اهل خیر و فضیلت از اصحاب و مهاجر جمع شدند. امام به توقع نابجای کسانی که به تساوی حقوق مسلمین در تقسیم بیت المال اعتراض داشتند پاسخ داد و فرمود: هیچکس را در اموال عمومی بر دیگری برتری نیست و این حکم کتاب خداوند است که در دست ماست و روش پیغمبر گرامی اسلام است. سپس از منبر به زیر آمد و در نقطه ای از مسجد نشست. طلحه و زبیر را به حضور طلبید، به آن دو فرمود: آیا شما به رغبت و بدون اکراه با من بیعت نکردید؟ اکنون چه باعث شده است که راه انکار در پیش گرفته اید؟ آیا جوری در حکم یا پرداختی نابجا از بیت المال پیش آمده؟ گفتند نه. آیا در کاری که خیر مسلمین در آن بوده و دعوت نموده اید من کوتاهی کرده ام؟ گفتند نه. فرمود: پس چه چیز موجب مخالفت شما گردیده؟ آنها از خون عثمان سخنی نگفتند زیرا می دانستند دروغ است و علی (ع) کمترین مداخله ای در این امر نداشته، از این رو در پاسخ امام (ع) از تقسیم بیت

المال سخن گفتند و اظهار داشتند شما روشی برخلاف عمر بن خطاب اتخاذ نموده اید و در تقسیم بیت المال ما را با دگران مساوی قرار داده اید و در واقع آن را ماده اعتراض خود خواندند. ولی حقیقت غیر از آن بود که گفتند.

غش و خیانت معاویه به شخص علی (ع) نبود، بلکه او به مقام امامت و رهبری مسلمین خیانت نموده است، غش و خیانتی که موجب خونریزی های بزرگ در بصره و صفین و نهروان گردید، غش و خیانتی که برای اسلام و مسلمین زیانهای غیر قابل جبران به بار آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه مسجد خیف فرموده بود: سه چیز است که دل هیچ مسلمانی در زمینه آنها نباید به غل و غش آلوده باشد: اول اخلاص عمل برای خدا، دوم خیرخواهی و محبت خالص برای ائمه مسلمین و معاویه با اعمال ظالمانه خویش مخالفت صریح خود را با دومین دستور پیامبر اسلام آشکار ساخت، به امام مسلمین خیانت نمود و بذل اختلاف و پراکندگی در قلوب مسلمانان افشاند.

امام سجاد (ع) در جمله دعای مکارم الاخلاق که موضوع بحث امروز است از غش فردی و خیانت شخصی افراد سخن گفته و از پیشگاه خدا درخواست نموده:

و سدنی لان اعراض من غشنی بالنصح

بارالها! مرا موفق بدار تا با کسی که مورد خدعه و فریب قرار داده و به من غش و خیانت نموده است به نصیح و خیرخواهی مقابله نمایم. اما امام علی (ع) درباره غش و خیانت معاویه هرگز چنین دعایی نمی کند زیرا معاویه به شخص علی (ع) خیانت ننموده، بلکه خیانت او به مقام امامت و رهبری آن حضرت بوده و در واقع به خدا و پیامبر و قرآن شریف و به اسلام و مسلمین خیانت نموده است. چنین شخصی شایسته عذاب عظیم الهی است نه آنکه خیانتش را با وعظ و اندرز پاسخ گوئیم و با غش و مکرش به نصیح و خیرخواهی مقابله نمایم.

سومین امری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خاطرشان ساخت این بود:

واللزام لجماعتهم

باید مسلمانان همواره باهم باشند و متحد، از غل و غش نسبت به یکدیگر که مایه پراکندگی است پرهیز نمایند. به موجب روایات، اگر دل مسلمانی بی جهت نسبت به برادر دینیش ناخالص و آلوده به غش باشد پیوسته در سخط الهی خواهد بود مگر آنکه به خود آید و آن اندیشه ناپاک را از صفحه خاطر بزدايد، و در اینجا به ذکر یک روایت اکتفا می شود:

قال علیه السلام: من بات و فی قلبه غش لاختیه المسلم بات فی سخط الله واصبح کذلک و هو فی سخط الله حتی یتوب و یراجع (۵۷۹)

کسی که شب را به صبح آورد و در دلش غشی نسبت به برادر مسلمانش باشد آن شب را در غضب خداوند صبح خواهد کرد و اگر شب را صبح کند و همچنان در دلش غش باشد آن روز نیز در سخط خداوند خواهد بود تا وقتی که به خود آید، توبه کند، و دل را از آن اندیشه ناپاک منزّه سازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست حضرت باری تعالی این جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق موضوع بحث و سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا وفق بدار تا عمل آن کس را که مرا ترک گفته و از من دوری جسته با خوبی و نیکوکاری تلافی نمایم.

یکی از مهمترین عوامل پیشرفت اسلام و بسط آیین الهی محبت و الفتی بود که به قضای خداوند و در پرتو یکتاپرستی در قلوب مسلمانان ایجاد شد و این سرمایه گرانقدر فقط در پرتو عنایت باری تعالی نصیب مسلمانان گردید و قرآن شریف در این باره فرموده است:

و الف بین قلوبهم لوانفتت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم ولكن الله الف بينهم (۵۸۰)

خداوند در دل‌های آنان ایجاد الفت و محبت نمود و تو ای رسول گرامی اگر تمام آنچه را در زمین است انفاق می نمودی نمی توانستی آن الفت را در قلوب مسلمین ایجاد نمایی، ولی خداوند این الفت را به وجود آورد.

علاقه معنوی و محبت ایمانی آنچنان مسلمانان را متحد نمود و به هم پیوند داد که ابی بصیر می گوید:

سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: المؤمن اخ المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئا منه وجد الم ذلك في سائر جسده (۵۸۱)

از امام صادق (ع) شنید که می فرمود: مؤمن برادر مؤمن است،

همانند یک جسد، اگر عضوی از بدن بیمار شود درد و ناراحتی عضو بیمار در تمام بدن اثر می گذارد، گویی همه بدن دردمند است.

این محبت و الفت بی نظیر شد که مسلمانان به عز و عظمت رسیدند و دین خدا را با سرعت نشر دادند. بدون تردید، بقای عز و بزرگی مسلمین در این است که آن وحدت و الفت پایدار بماند و ضعف و سستی در آن راه نیابد. از این رو اسلام برای ابقای آن سرمایه الهی تمام گفتارها و رفتارهایی را که موجب پراکندگی و اختلاف می شود و به وحدت مسلمین آسیب می رساند ممنوع اعلام نمود و مسلمانان را از آن برحذر داشته است، و از جمله آن عوامل، جداشدن و فاصله گرفتن دو مسلمان از یکدیگر بر اثر دلگیری و آزدگی است و این مفارقت و جدایی در روایات اسلامی به کلمه هجران تعبیر شده و امام سجاد (ع) نیز در جمله دعای مورد بحث آن کلمه را ذکر کرده است. راغب در مفردات قرآن می گوید:

الهجر و الهجران مفارقة الانسان غيره اما بالبدن او باللسان او بالقلب

هجر و هجران، جدایی و مفارقت انسان است از غیر خودش و این جدایی گاه به بدن است، گاه به زبان، و گاه به دل.

هجرت انسان از شهری به شهر دیگر جدایی بدن است، سکوت دو نفر در مقابل یکدیگر جدایی سخن است، و تیرگی قلب و آزدگی خاطر دو نفر از هم جدایی دل است. اما جدایی دو دوست از یکدیگر در بسیاری از موارد شامل هر سه قسمت می شود یعنی باهم سخن نمی گویند، در کنار هم نمی نشینند و محبتشان از دل یکدیگر می

رود یا لااقل کاهش می یابد. چنین هجرانی برای دو مسلمان در دین اسلام بسیار مذموم و ناپسند است و اولیای گرامی اسلام با تعبیرهای تند درباره آن سخن گفته و تاکید نموده اند که دو مسلمان از هم جدا شده هر چه زودتر باید با یکدیگر آشتی کنند و تیرگی ها را زایل سازند و چون ممکن است برای آن دو نفر آشتی فرضاً در کوتاه مدت سنگین و تلخ باشد تاکید شده که مدت جدایی بیش از سه روز به طول نینجامد و باید هر چه زودتر روابط دوستانه، قبل از پایان سه روز، برقرار گردد و برای آنکه شنوندگان محترم به اهمیت این امر از نظر دینی واقف شوند بعضی از روایات اولیای اسلام در اینجا ذکر می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ایما مسلمان تهاجرا فمکثا ثلاثاً لا یصلحان الا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایه فایهما سبق الی کلام اخیه کان السلابق الی الجنه یوم الحساب (۵۸۲)

رسول اکرم می فرمود: هر یک از دو مسلمان که از هم جدا شدند و سه روز گذشت و آشتی نکردند از برنامه اسلام تخلف نموده اند و بین آن دو ولایت و محبتی برقرار نیست و هر کدام از آن دو نفر از دیگری پیشی گرفت و با برادرش سخن گفت او روز حساب در رفتن به بهشت از دوستش پیشی می گیرد.

و عنه صلی الله علیه و آله قال: لایحل لاحد یومن بالله ان یهجره اخاه فوق ثلاثه ایام یلتقیان فیعرض هذا عن وجه هذا و هذا عن وجه هذا فخیرهما الذی یبدء بالسلام (۵۸۳)

و همچنین فرموده است: حلال نیست برای احدی که به خداوند ایمان آورده است از برادر دینی خویش بیشتر از سه روز جدا شود. آن دو وقتی به هم رسیدند این از او و او از این روی می گرداند و بهترین آن دو نفر کسی است که در سلام گفتن به آن دگری سبقت بگیرد.

عن ابیجعفر الباقر علیه السلام انه قال: ما من مؤمنین اهتجرا فوق ثلاث الا و برئت منهما فقیل له یابن رسول الله هذا حال الظالم فما بال المظلوم؟ فقال علیه السلام: ما بال المظلوم لایسیر الی الظالم فیکول انا الظالم حتی یصلح (۵۸۴)

امام باقر (ع) فرمود: هیچ دو نفر مسلمانی بیش از سه روز از هم جدا نمی شوند مگر آنکه من از هر دو بری و بیزارم. به حضرت عرض شد: این برائت شایسته ظالم است، از مظلوم چرا؟ فرمود: چرا مظلوم در فرصت سه روز نزد ظالم نرفته که بگوید: تقصیر با من بود تا با یکدیگر صلح و سازش نمایند.

عن ابیعبد الله علیه السلام انه قال: المؤمن هدیه الله عزوجل الی اخیه المؤمن فان سره و وصله فقد قبل من الله عزوجل هدیه و ان قطعه و هجره فقد رد علی الله عزوجل هدیه (۵۸۵)

امام صادق (ع) فرمود: مؤمن هدیه ای است از خداوند به برادر مومنش. اگر موجبات سرور و صلح او را فراهم آورد هدیه خداوند را پذیرا شده و اگر از او ببرد و قطع علاقه نماید هدیه الهی را رد کرده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث المناهی قال و نهی عن الهجران فمن کان لابد فاعلاً فلا یهجر اخاه اکثر من ثلاثه ایام فمن کان مهاجراً لاخیه اکثر من ذلک کانت النار اولی به (۵۸۶)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی مسلمانان را از هجرت و جدایی از یکدیگر برحذر داشته و فرموده است: اگر مسلمانی در موردی از جدایی ناگزیر باشد، مراقبت کند که بیش از سه روز به طول نینجامد و اگر بیش از سه روز شد، آتش دوزخ برای او شایسته تر است.

یکی از آثار و نتایج بد هجران دو مسلمان از یکدیگر این است که عبادات و اعمال صحیح آن دو نفر در ایام جدایی مورد قبول باری تعالی واقع نمی شود، به عبارت روشنتر انجام عمل صحیح از مکلف و قبول آن از خداوند. عمل صحیح آن است که مکلف وظیفه خود را بر وفق دستور شرع مقدس انجام دهد، اگر مجتهد است طبق فتوای خود و اگر مقلد است طبق فتوای مرجع. قهر کردن و هجرت دو مسلمان از یکدیگر بدون مجوز شرعی آنقدر مبعوض حضرت باری تعالی است که تا آشتی نکنند و روابط دوستانه را تجدید نمایند، خداوند عبادت صحیح آن دو را نمی پذیرد و در پیشگاه الهی مورد قبول واقع نمی شود و این فرموده حضرت رسول اکرم است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یا اباذر! ایاک و هجران اخیک فان العمل لایتقبل مع الهجران (۵۸۷)

پیشوای اسلام به ابوذر غفاری فرموده: بپرهیز از جدایی و هجران برادرت، زیرا عمل مسلمانی که از برادرش جدا شده و او را ترک گفته است مقبول واقع نمی شود.

ممکن است این روایت موجب نگرانی و تشویق خاطر آقایان و بانوان بسیار متدین و با ایمان گردد، با خود بگویند: اگر ما برای آشتی کردن مهیا باشیم، ولی طرف مقابل حاضر نیست، آیا باید تا آخر عمر از عبادت مقبول بی نصیب و محروم باشیم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله ضمن روایتی به این پرسش پاسخ داده و از افراد با ایمان رفع نگرانی فرموده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله: لایحل لمومن ان یهجر مومناً فوق ثلاث. فان مرت به ثلاث فلکیه فلیسلم علیه فان رد علیه السلام فقد اشترکا فی الاجر و ان لم یرد علیه فقد باء بالاثم و خرج المسلم من الهجره (۵۸۸)

رسول اکرم فرموده: حلال نیست برای مؤمن که بیش از سه روز از برادر دینیش قهر کند و او را ترک گوید. اگر سه روز منقضی شد، این برادر وظیفه شناس به ملاقات آن برادر برود و به او سلام کند. اگر جواب سلامش را داد، هر دو در اجر آشتی شریک اند و اگر جواب سلام را نداد، او به گناه برگشت نموده و سلام کننده از جدایی و هجرت خارج شده است و بنابراین از جهت جدایی و هجران مانعی برای قبول عبادتش وجود ندارد.

از آنچه مذکور افتاد روشن شد که جدایی و هجرت دو مسلمان متشرع از یکدیگر بدون مجوز شرعی تا چه حد زیانبار و مذموم است و افراد با ایمان موظف اند از آن برحذر باشند. برای آنکه این مهم دینی و اخلاقی هر چه بهتر برای شنوندگان واضح گردد، لازم است در اینجا پیرامون سه مطلب، به اختصار، بحث شود. اول تفکیک نمودن جدایی ها و هجرانهای روا از ناروا، دوم شناخت قسمتهایی از علل و عوامل که موجب آزردهی و رنجش خاطر برادران می شود و رشته دوستی و محبت را قطع می کند و سرانجام به هجران و جدایی منتهی می گردد، سوم آنکه بدانیم با چیزهایی که آزردهی و رنجش خاطر به بار می آورد چگونه برخورد نماییم و چه کنیم که آن عوامل در ضمیرمان اثر عمیق نگذارد و موجب قطع رابطه ما با برادرانمان نشود؟

جدایی و هجران ناروا در اسلام، قطع روابط دوستانه دو مسلمان وظیفه شناس و درستکار است که به عللی از یکدیگر رنجیده خاطر گردیده و رشته محبتشان گسسته است. اولیای گرامی دین از چنین هجرانی سخت ناراضی و متأثرند و به موجب روایاتی که مذکور افتاد آن دو مسلمان موظف اند هر چه زودتر به ملاقات هم بروند، پیوند دوستی خود را که نمونه برادری اسلامی است برقرار نمایند، تجدید رابطه کنند و جدایی و هجران را به دست فراموشی بسپارند. اما هجران یک مسلمان متشرع و درستکار از کسی که اسماً مسلمان است ولی قولاً و عملاً لا ابالی و گناهکار، نه تنها آن جدایی مذموم نیست، بلکه عملی است بسیار پسندیده و روا؛ می توان گفت با هجران آن دو از یکدیگر، مسلمانی درستکار از بلا رسته و از عذابی نجات یافته است، باید مراقبت کند که آن پیوند مذموم دوباره تجدید نشود و رفت و آمد برقرار نگردد. اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعددی پیروان خود را از مصاحبت و همنشینی گروههای متعدد از قبیل کذاب، فاسق، ماجن، احمق، و کسانی که از این قبیل برحذر داشته و برای شاهد در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می شود.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: قال ابی علی بن الحسین علیهما السلام: یا بنی! ایاک و صاحبہ الکذاب فانه بمنزله السراب، یقرب لک البعید و یبعد لک القریب و ایاک و صاحبہ الفاسق فانه بایعک باکله اواقل من ذلک (۵۸۹)

امام باقر (ع) از پدرش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام حدیث نموده که فرمود: فرزندان! از مصاحبت کسانی که کذاب اند و بسیار دروغ می گویند بپرهیز که اینان به منزله سراب اند، دور را برای تو نزدیک جلوه می دهند و نزدیک را برای تو دور. و همچنین از مصاحبت گناهکار پرهیز کن که او ترا به یک شکم غذا یا کمتر از آن معامله می کند.

فی الحدیث ینبغی للمومن ان یتجنب مواخاه الماجن (۵۹۰)

شایسته است که مؤمن از اینکه ماجن را به برادری انتخاب نماید اجتناب کند.

لغت می گوید ماجن کسی است که از اینکه چه می گوید و چه می کند باک ندارد.

عن علی علیه السلام قال: ولا تصحب المائق فانه یزین لک فعله و یود ان تكون مثله (۵۹۱)

علی علیه السلام فرموده: با احمق مصاحبت منما که او کار ناسنجیده خود را در نظرت زیبا جلوه می دهد و دوست دارد که تو نیز همانند او باشی.

عن الصادق علیه السلام قال: من لم یجتنب مصاحبه الاحمق یوشک ان یتخلق باخلاقه (۵۹۲)

امام صادق (ع) فرمود: کسی که از همنشینی احمق پرهیز ننماید طولی نمی کشد که به اخلاق او متخلق می گردد. این روایت به ما می آموزد که افراد باایمان این قبیل اشخاص آلوده را به دوستی نگیرند و با آنان مجالست ننمایند، اگر مسلمان متشرعی غفلت کرد و با شخص فاسق و کذابی دوست شد و مدتی با وی رفت و آمد داشت، اگر بر اثر پیشامدی رنجیده خاطر گردید و از وی جدا شد، این هجران برای مسلمان متشرع پیروزی و سعادت است، روایاتی که در آشتی کردن تاکید دارد و خاطر نشان می کند که جدایی دو مسلمان بیش از سه روز به طول نینجامد، شامل

رفیق فاسق و کذاب نیست. اگر مسلمان متشرعی با شخصی ظاهر الصلاح دوست شد و گمان می کرد که او مردی است درستکار و مراقب گفتار و رفتار خویش ولی در خلال ایام دوستی مرتکب گناهی بزرگ شد، به موجب روایتی که از امام صادق (ع) است، جداسدن از چنین دوست و مصاحبی همانند جداسدن از فاسق و کذاب بلامانع است.

عمرو بن نعمان الجعفی قال: کان لابیعبد الله علیه السلام صدیق لایکاد یفارقه این یذهب. فبینا هو یمشی معه فی الحذائین و معه غلام له سندی یمشی خلفهما اذا التفت الرجل یرید غلامه ثلاث مرات فلم یره. فلما نظر فی الرابعه قال: یا ابن الفاعله این کنت؟ قال فرفع ابو عبدالله علیه السلام یده فصک بها جبهه نفسه، ثم قال سبحان الله تقذف امه؟ قد کنت اری ان لک و رعا فاذاً لیس لک ورع فقال: جعلت فداک، ان امه سندیه مشرکه. فقال: اما علمت ان لكل امه نکاحاً تنح عنی، فمارایتع یمشی معه حتی فرق الموت بینهما (۵۹۳)

عمرو بن نعمان جعفی می گوید: امام صادق (ع) دوستی داشت که هر جا امام می رفت او نیز با آن حضرت بود. روزی در بازار کفاشها عبور می کرد و با او غلامی بود از اهل سند که پشت سر آن دو راه می رفت. آن مرد سه بار متوجه شد و غلامش را ندید، دفعه چهارم که او را دید به صدای بلند گفت: پسر زن زناکار! کجا بودی؟ تا این سخن از دهان آن مرد خارج شد، امام صادق (ع) دست خود را بلند کرد و با شدت به پیشانی خود کوبید. فرمود: مادرش را به زنا نسبت دادی؟ من تصور می کردم تو ورع داری و اکنون می بینم فاقد ورع و تقوایی. عرض کرد: مادر او سندیه است و مشرک. فرمود: آیا نمی دانی که هر امتی نکاحی دارد، از من دور شو. راوی می گوید: ندیدم دیگر آن دو با هم حرکت کنند و راه بروند تا مرگ بین آنان جدایی افکند.

ملاحظه می کنید که امام صادق (ع) با کسی که از وی امید ورع می رفت دوست می شود و با او رفت و آمد می نماید، اما وقتی از وی دشنامی بزرگ می شنود و زنی را متهم به بی عفتی می نماید از او می برد و تا پایان زندگی به آن هجران ادامه می دهد.

یکی از عوامل موثر و نافذ در هجران و جدایی دو دوست صمیمی از یکدیگر آزردهی و رنجش خاطر است و این حالت روحی می تواند علل و دلایل متعددی داشته باشد و در روایات اخلاقی اسلام، بسیاری از آنها ذکر شده است ولی مهمترین عامل تیرگی اوست. بعضی به جای آنکه از صفا و صمیمیت رفیق قدردانی کنند و مورد تکریم و احترامش قرار دهند درباره وی بی اعتنا می شوند، حتی احترامی که درباره عادی ترین افراد معمول می دارند. درباره او رعایت نمی نمایند، مثلاً در مجلس وارد می شوند، به همه با گرمی دست می دهد، و به رفیق صمیمی خود که شایسته است با گرمی بیشتری دست بدهد با سردی دست می دهد یا اصلاً نمی دهد. در مجلس جشن عقد ازدواج فرزند صمیمی کارت نمی فرستد و به زبان می گوید: شما هم در مجلس شرکت کن. این اعمال تحقیرآمیز و نظایر آن که به عنوان صفا و صمیمیت درباره رفیق انجام می شود ناروا و برخلاف اخلاق حمیده است و اولیای دین پیروان خود را از ارتکاب آن منع نموده اند.

عن علی علیه السلام قال: ایاک ان تهمل حق اخیک اتکالاً علی ما بینک و بینہ فلیس لک باخ من اضع حقہ (۵۹۴)

علی (ع) فرموده: پرهیز از اینکه در رعایت حق برادرت به اتکای صفا و صمیمیتی که بین شما وجود دارد اهمال نمایی، چه آنکه کسی که حق او را ضایع نموده ای برادر تو نیست. نصیب حق دوست صمیمی و آزرده ساختن او نشانه عجز و ناتوانی رفیق وظیفه ناشناس است و علی (ع) در این باره فرموده است:

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم (۵۹۵)

عاجزترین مردم کسی است که نتواند در جامعه برای خود دوستان و برادرانی را به دست آورد و عاجزتر از او کسی است که حق برادر به دست آمده را تضییع نماید، یعنی با این عمل ناروا پیوند دوستی را قطع کند.

به طور کلی حقیر شمردن، مسخره کردن، شرمنده ساختن، اهانت نمودن، و هر عملی از این قبیل که به ارزش انسانی و شخصیت اجتماعی یک مسلمان آسیب یا موجب جدایی دو رفیق متدین از یکدیگر می شود در اسلام ممنوع شناخته شده و علمای حدیث روایات هر یک از این اعمال را در بابی جداگانه جمع آوری نموده و در کتابهای خود آورده اند. امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق ضمن جمله مورد بحث امروز از هجران و جدایی نام برده و به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و اجزی من هجرنی بالبر

بارالها! مرا موفق بدار تا عمل آن کس را که از من جدا شده و ترکم گفته است جزای او را با خوبی و نیکوکاری بدهم.

کسی که امام سجاد (ع) جدا می شود و آن حضرت را ترک می گوید قطعاً به علت عدم رعایت وظایف اخلاقی از ناحیه امام نیست، چه آنکه او خود امام معصوم و مربی انسانهاست و هرگز مرتکب کوچکترین عمل خلاف اخلاق نمی شود تا دوست آن حضرت به استناد آن عمل ترک مراوده کند و رشته دوستی را قطع نماید. هجران کسانی از دوستان ائمه معصومین ممکن است برای آن بوده که امام به منظور رعایت تقیه و انجام وظیفه شرعی سخنی گفته یا عملی را انجام داده که به نظر آن دوست ناآگاه درست نیامده و بدون اینکه سؤال کند و توضیح بخواهد با امام قطع رابطه نموده است و امام نیز در شرایط تقیه نمی توانسته نزد آن دوست برود و مطلب را توضیح دهد، چه ممکن است بر اثر همان رفتن و توضیح دادن مفاسد تازه ای به بار آید. در بعضی از روایات آمده که گاهی چند نفر یک روز در فواصل کوتاهی یک سؤال را از امام نموده اند و به هر یک پاسخی غیر از پاسخی که به آن دیگر داده گفته است. البته این عمل موجب شگفتی بعضی از دوستان ناآگاه می شد و ممکن بود نسبت به امام دلسرد شوند و قطع رابطه نمایند. گاهی عمل امام برای بعضی شگفت آور بود و خواستار توضیح می شدند و امام بیان می فرمود.

فی تقیه جعفر بن محمد علیهما السلام بحیث افطر الصوم خوفاً من ابی العباس و قال: ان صمت صمنا و ان افطرت افطرتنا. فقیل له تفطر یوماً من شهر رمضان فقال: ای واللّه افطر یوماً من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی (۵۹۶)

در تقیه امام صادق (ع) است که از خوف ابوالعباس روزه را افطار کرد و به وی گفت اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می نماییم. به حضرت عرض شد: یک روز از ماه رمضان را افطار می کنید؟ فرمود: آری به خدا قسم، یک روز از ماه رمضان را افطار نمایم بهتر است از اینکه کشته شوم.

ممکن است هجران و جدایی بعضی از دوستان امام سجاد از ترس گزارش مأمورین دولت جبار به مراقبه و رفت و آمد او با امام سجاد باشد. البته در چنین وضعی نه امام می تواند سر وقت دوست برود و نه دوست می تواند به ملاقات امام بیاید. برای اینکه روابط دوستانه بکلی قطع نشود، حضرت سجاد (ع) به پیشگاه خدا عرض می کند: بارالها! مرا موفق بدار تا کسی را که از من جدا شده و ترکم گفته است با بر و نیکوکاری پاداش دهم و از این راه دوستیش را تکریم نمایم.

با عوامل رنجش چگونه برخورد نماییم؟ از آنچه معروض افتاد هجرانها و جدایی های روا از ناروا تفکیک گردیده، بعلاوه روشن شد که گفتارها و رفتار خلاف اخلاق یکی از عوامل مهم جدایی دو دوست صمیمی از یکدیگر است. اینک در آخرین قسمت سخنرانی امروز در باب این مطلب بحث می شود که با علل و عوامل جدایی چگونه برخورد نماییم و چه کنیم که حتی المقدور کمتر تحت تاثیر عوامل هجران قرار گیریم تا رشته دوستی ها به آسانی قطع نشود و زود دچار هجران و جدایی نشویم. برای نیل به این هدف مقدس لازم است خویشتن را به پاره ای از صفات حمیده و خلقیات پسندیده متخلق نماییم و حلم یا قدرت خویشنداری یکی از آن صفات است، باید خود را طوری بسازیم که بتوانیم با نیروی حلم بر غضب چیره شویم، آن را مهار کنیم، و خویشتن را از انتقامجویی مصون داریم.

کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول: انه لیعجبنى الرجل ان یدرکه حلمه عند غضبه (۵۹۷)

امام سجاد (ع) می فرمود: برای من مایه شگفتی است که وقتی مرد خشمگین می گردد حلمش بتواند او را دریابد و از خطر مصون و محفوظش دارد.

اگر حلم ندارد و نمی تواند بدون تکلف خویشندار باشد به حلم تظاهر کند و با تصنع خود را حلیم و بردبار وانمود نماید تا این حلق شریف تدریجاً ملکه نفسانی او گردد و بتواند بدون تصنع حلم نماید.

عن علی علیه السلام قال: ان لم تکن حلیماً فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم (۵۹۸)

علی (ع) فرمود: اگر حلیم و بردبار نیستی تظاهر به حلم کن و خود را همانند افرادی بساز که خویشندارند، چه آنکه کم یافت می شود کسی که خود را همانند قومی بسازد جز آنکه خیلی زود همانند آنها می شود.

یکی دیگر از صفات پسندیده که می تواند از تاثیر علل هجران بکاهد و نگذارد رشته محبت دوستان به آسانی گسسته شود، تغافل است. تغافل عبارت از این است که آدمی چیزی را بداند و از آن آگاه باشد و روی مصلحت، خود را غافل و بی خبر نشان بدهد و با اراده و عمد به گونه ای رفتار کند که بیننده تصور کند از آن بی خبر است. اتخاذ چنین روشی در حسن معاشرت با مردم و خوب زندگی کردن بسیار مفید و ثمربخش است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: صلاح حال التعایش والتعاشر ملا مکیال ثلاثه فطنه و ثلثه تغافل (۵۹۹)

امام صادق (ع) فرموده: صلاح زندگی و آمیزش با مردم پری پیمانه ای است که دو سوم آن تطفن و آگاهی و یک سوم آن تغافل و نادیده گرفتن است.

تغافل و خویشتن را ناآگاه جلوه دادن در مواردی که مصلحت است آنقدر در اخلاق اسلام مهم تلقی شده که افراد باایمان نمی توانند آن را نادیده انگارند و از کنار آن بی توجه بگذرند.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: المؤمن نصفه تغافل (۶۰۰)

رسول اکرم فرموده: نیمی از رفتار و گفتار مؤمن مبتنی بر تغافل است.

از جمله مواردی که به مصلحت است شخص با ایمان تغافل کند و خویشتن را ناآگاه بنمایاند، در زمینه پاره ای از اعمال خلاف اخلاق رفیق متشرع و مؤمن است، چه تغافل در این قبیل موارد نمی گذارد رشته مودت بریده شود و پیوند دوستی دو مسلمان از هم جدا گردد و در نتیجه روابط گرم دو رفیق صمیمی به سردی و کدورت گرایش یابد. جایی که رفیق عاقل و مصلحت اندیش می تواند با تغافل روابط دوستانه برادر دینی خود را حفظ کند و مانع هجران و جدایی وی گردد، اما از انجام این وظیفه خودداری نماید و به جای تغافل، لغزش اخلاقی رفیق خود را به رخش بکشد و او را مورد توبیخ و مؤأخذه قرار دهد و سرانجام با قهر و دلتنگی از هم جدا شوند، با این عمل ناروا مرتکب اشتباهی بزرگ گردیده و برای آنکه بداند چه کرده است باید به روایتی که از امام صادق (ع) حدیث شده است گوش فرا دارد و با عذرخواهی از رفیق جدا شده این لکه را از صفحه اعمال خویش بزداید.

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: لا يفترق رجلان على الهجران الا استوجب احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلك كلاهما. فقليل له هذا الظالم فما بال المظلوم؟ قال: لانه لا يدعو اخاه الى صلته ولا يتعاسى له عن كلامه (۶۰۱)

راوی حدیث می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: دو مسلمان با دلتنگی و هجران از هم جدا نمی شوند جز آنکه یکی از آن دو استحقاق دارد که هم مورد تبری و بیزاری واقع شود و هم مورد لعنت و چه بسا هر دو شایسته تبری و لعن هستند. به حضرت عرض شد: یا بن رسول الله! ظالم به علت ظلمش استحقاق تبری و لعن دارد، مظلوم برای چه؟ حضرت در پاسخ فرمود: برای آنکه مظلوم برادر خود را به آشتی و تجدید پیوند دوستی نخوانده و از گفته های او تغافل ننموده است.

امیدوارم عموم شنوندگان محترم از آقایان و بانوان، نوجوانان و جوانان، میانسالان و کهنسالان، و خلاصه تمام افرادی که این بحث را شنیدند در سخنان پیمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین در روایات ائمه معصومین علیهم السلام که در این بحث ذکر شد دقت کامل مبذول دارند، به مسئولیت خود توجه نمایند و هرگز غافل نشوند که هجران و جدایی دو مسلمان از هم علاوه بر اینکه منافی با محبت دینی و برادری اسلامی است می تواند در دنیا عوارضی تلخ و ناگوار و احیاناً رویدادهایی به دنبال آورد.

۲۹- وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكَافِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به حول و قوه باری تعالی این دو جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! موفقم بدار تا کسی که مرا محروم نموده از بذل و بخشش برخوردار سازم، و عمل کسی را که از من بریده و قطع رحم نموده، با صله و پیوند مکافات نمایم.

دو غریزه قوی و نیرومند است که با سرشت حیوانات و همچنین انسانها آمیخته است: یکی غریزه حب ذات و آن دیگر غریزه جنسی.

غریزه حب ذات برای ابقا و صیانت شخص است، و غریزه جنسی برای ابقای نوع و صیانت نسل. اما در انسانها علاوه بر حب ذات دگر دوستی که از تمایلات عالی انسانی است وجود دارد و حیوانات فاقد آن هستند. غریزه حب ذات، مانند غریزه جنسی خود به خود در وجود حیوانات و انسان شکوفا می گردد و نیازی به پرورش ندارد، اما دگر دوستی در وجود انسانها، گر چه ریشه فطری دارد، ولی مانند سایر تمایلات عالی انسانی ضعیف است و باید در پرتو پرورش و حمایتهای تربیتی تقویت شود تا آنطور که باید از قوه به فعلیت بیاید. اگر اطفال در دامن پدران و مادرانی تربیت شوند که خود دارای سجایای انسانی و تعالیم معنوی باشند فرزندانیشان با مشاهده اعمال والدین و اطرافیان با همان صفات بار می آیند و از مزایای انسانی برخوردار می گردند، اما اگر والدین فاقد دگر دوستی و سایر صفات انسانی باشند و تنها غریزه حب ذات در وجودشان حکومت نماید، اطفالشان نه تنها از دگر دوستی بی نصیب خواهند بود، بلکه ممکن است حب ذاتشان به زیاده روی گرایش یابد و در نتیجه، اطفال دچار خود خوداهی و خویشتن پرستی گردند و بر اثر بی اعتنائی مردم به تمایل درونی آنان تا پایان عمر در رنج و عذاب باشند.

خداوند پیمبران را بین مردم فرستاد تا قوم خود را انسان بسازند، صفات انسانی را در ضمیر آنان پرورش دهند و از کمالات معنوی و تعالی روحانی برخوردارشان سازند. اصول اساسی انسانیت آنقدر ارزنده و مهم است که اگر روزی فرا رسد که تمام مردم روی زمین واجد آن اصول باشند و عملاً آنها را با یکدگر رعایت نمایند با تمام اختلافاتی که از نظر عقیده، نژاد، زبان، و دیگر جهات با یکدیگر دارند همه باهم در کمال سعادت و سلامت زیست خواهند نمود و از نعمت آسایش و رفاه بهره مند خواهند بود.

عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا ادوا الامانه و عملوا الحق (۶۰۲)

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده: مردم تمام کره زمین در رحمت و آسایش هستند و خوب زندگی می کنند مادامی که دارای سه صفت باشند: اول آنکه یکدیگر را دوست بدارند و نسبت به هم علاقه انسانی داشته باشند. دوم آنکه در امانتهای مالی یکدیگر خیانت ننمایند، سوم آنکه اعمالشان بر وفق حق و عدل باشد.

ملاحظه می کنید که امام موسی بن جعفر علیهما السلام اولین صفتی را که در این حدیث مایه رحمت و سعادت انسانها شناخته و از آن نام برده است دگر دوستی و ابراز محبت مردم نسبت به یکدیگر است. اگر افراد یک جامعه در شادی هم شاد شوند و در غم هم متأثر گردند، از این ابراز مسرت و اظهار همدردی پیوستگی و علاقه چشمگیری در آن جامعه به وجود می آید و همه مردم از آن همبستگی بهره مند می گردند. خداوند در قرآن شریف وقتی از صفات حمیده و سجایای انسانی رسول گرامی نام می برد، اول از علاقه شدید آن حضرت به مردم سخن می گوید و خاطرنشان می نماید که مصائب و آلام، رنجها و سختی های شما بر پیمبر گرامی بسیار سنگین و جانکاه است و از شداید و گرفتاری های شما سخت رنج می برد و متألّم می گردد.

لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم (۶۰۳)

پیمبری از جنس خودتان بین شما آمده است که مصائب و شدایدتان بر آن حضرت بسیار سنگین و گران است. پیشوای گرامی اسلام، جهل و نادانی، فقر و تهیدستی، درد و بیماری، اختلاف و پراکندگی، بدبینی و بدخواهی، و خلاصه هر عیب و نقص مادی و معنوی را که در شما می بیند سخت رنجیده خاطر می شود و از آن مصائب متألم و متأثر می گردد.

خداوند بزرگ به کسانی که طالب خشنودی و رضای او هستند و به سعادت ابدی روز جزا علاقه دارند راه نیل به این هدف مقدس را ارائه نموده و در قرآن شریف فرموده است:

لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه (۶۰۴)

در گفتار و رفتار خویش به پیمبر اسلام تأسی کنید و روش آن حضرت را اسوه و الگوی کارهای خود قرار دهید و دگردوستی از جمله اوصاف پیشوای اسلام است و ما باید این خلق پسندیده را از آن حضرت بیاموزیم و عملاً به کار بندیم.

عن علي عليه السلام قال: ابلغ ما تستدر به الرحمه ان تضر لجميع الناس الرحمه (۶۰۵)

رساترین چیزی که به وسیله آن می توانی رحمت خدا را به خود جلب کنی این است که در باطن، نسبت به همه مردم خیرخواه و مهربان باشی.

عن النبي صلى الله عليه وآله قال: راس العقل بعد الدين التودد الى الناس و اصطناع الخير الى كل بر و فاجر (۶۰۶)
رسول اکرم فرموده است: پس از ایمان به خداوند سرآمد تمام اعمال عاقلانه، بشردوستی و نیکی به همه مردم است، خواه خوب باشند و درستکار و خواه فاسق باشند و گناهکار.

عن ابي جعفر عليه السلام قال: ان ابي علي بن الحسين عليهما السلام اخذ بيدى و قال: يا بني افعل الخير الى كل من طلبه منك. فان كان من اهلك فقد اصبحت موضعه و ان لم يكن من اهلك كنت انت من اهلك (۶۰۷)

امام باقر (ع) فرمود: پدرم علی بن الحسین دست مرا گرفت و فرمود: فرزندا! به هر کس که از تو درخواست نیکی کرد به او نیکی کن، اگر اهل نیکی بود استحقاق آن را داشته تو به واقع رسیده ای و اگر اهل آن خیر نبوده، تو به اهلیت خویش دست یافته ای.

خلاصه، دگردوستی از نشانه های انسانیت است.

کسی که واجد آن باشد واجد یکی از نعمتهای بزرگ خداوند است. برای آنکه بدانیم این صفت در ضمیر ما وجود دارد یا نه می توانیم خود دوستی را که غریزه طبیعی در وجود همه انسانهاست معیار سنجش قرار دهیم و دگردوستی را با آن مقایسه نماییم و از این راه به وضع روحی خویش واقف گردیم و این معیار را علی (ع) در حدیثی به صورت یک نصیحت به پیر مردی که در محضر مبارکش بوده، فرموده است:

يا شيخ! ارض للناس ما ترضى لنفسك وآت الى الناس ما تحب ان يوتي اليك (۶۰۸)

پیرمرد! درباره مردم به چیزی راضی باش که برای خودت راضی هستی و با دگران طوری رفتار کن که میل داری با تو آنچنان رفتار شود.

تا اینجا روایاتی که معروض افتاد ناظر به دگر دوستی و علاقه انسانها به یکدیگر از جهت انسانیت و صرف نظر از جنبه معنوی و ایمانی است. اما روابط مسلمانان و پیروان قرآن شریف با یکدگر علاوه از جهت انسانی دارای شأن معنوی و اخوت دینی است و اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعددی آن حقوق را برشمرده و مسلمانان را به رعایت آنها اکیداً موظف نموده اند و در اینجا بعضی از آن روایات ذکر می شود. امام صادق (ع) ضمن حدیثی حقوق مؤمن را نسبت به مؤمن بیان نموده و در مقام توضیح مطلب فرموده است:

ان تصله بنفسک و مالک و یدک و رجلک و لسانک و ان لا تشبع و یجوع و لا تلبس و یعری و لا تروی و یظما (۶۰۹)

از حق مؤمن به تو این است که به نفس خود و با مالت و دست و پایت و زبانت او را صله نمایی و خدمت کنی و اینکه تو سیر نباشی و او گرسنه، تو پوشیده نباشی و او برهنه، تو سیراب نباشی و او تشنه.

عن ابی اسماعیل قال قلت لابیجعفر علیه السلام: جعلت فداک، ان الشیعه عندنا کثیر. فقال: فهل یعطف الغنی علی الفقیر و هل یتجاوز المحسن عن المسیء و یتوا سون فقلت: لا. فقال: لیس هؤلاء شیعه. الشیعه من یفعل هذا (۶۱۰)

ابی اسماعیل می گوید به امام باقر (ع) عرض کردم: شیعیان نزد ما بسیارند. فرمود: آیا غنی به فقیر عطوفت و رأفت دارد، آیا درستکار از لغزش و گناه بدکار می گذرد، آیا تعاون و مواسات بین مردم برقرار است؟ عرض کردم: نه. فرمود: اینان شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را انجام دهد.

قال ابوالحسن علیه السلام: من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیراً به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایه الله عزوجل (۶۱۱)

امام (ع) فرمود: اگر مردی بر اثر گرفتاری به پناهندگی نزد یکی از برادرانش برود و او قادر باشد که پناهش دهد اما از پناه دادن او خودداری بنماید، با این عمل، رابطه ولایت خود را با خداوند قطع نموده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ما من مؤمن یخذل اخاه و هو یقدر علی نصرته الا خذله الله فی الدنیا و الاخره (۶۱۲)

امام صادق (ع) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که از نصرت برادر خود دست بکشد با آنکه قدرت دارد که او را یاری نماید مگر آنکه خداوند او را در دنیا و آخرت مخذول می کند و از نصرت خود محرومش می نماید.

خلاصه اینکه اصل مواسات و تعاون مسلمانان با یکدیگر از نظر انسانیت و از جهت برادری ایمانی بسیار مهم و مورد توجه پیغمبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام است و این رابطه معنوی و پیوست روحانی با تعبیرهای مختلفی در روایات اولیای دین ذکر شده، از آن جمله رسول اکرم فرموده است:

المومن للمومن بمنزله البنیان یسد بغضه بعضا (۶۱۳)

مؤمن برای مؤمن همانند اجزای یک ساختمان است که هر آجری دیگر را نگاه می دارد و هر جزء ساختمان برای جزء دیگر پایگاه ثابت و محکمی است.

پیشوای بزرگ اسلام برای حفظ اساس برادری و مودت اسلامی از یک طرف بر منبر و در محضر با سخنان حکیمانه خویش مردم را به وظایفشان متوجه می نمود و از طرف دیگر با رفتار خود روشهای عملی را به آنان می آموخت.

کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا فقد الرجل من اخوانه ثلاثه ايام سأل عنه فان كان راحلاً دعا له و ان كان شاهداً زاده و ان كان مريضاً عاده(۶۱۴)

موقعی که رسول اکرم یکی از برادران خود را سه روز نمی دید درباره او پرسش می نمود، اگر سفر رفته بود درباره اش دعا می کرد، اگر در شهر بود به ملاقاتش می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می نمود و عملاً این درس را به سایر مسلمانان می داد.

اگر مسلمانی رعایت اخلاق انسانی و ایمانی را ننماید و در موقعی نسبت به برادرش شریف و درستکار خود به عمل ناروا دست بزند و مرتکب کاری خلاف اخلاق بشود وظیفه آن مرد شریف در مقابل شخص متخلف چیست؟ آیا اسلام اجازه می دهد که از وی انتقام بگیرد و کار نادرست او را با عمل خلاف اخلاق خویش تلافی نماید؟ پاسخ این پرسش قطعاً منفی است و نباید مسلمان و انسان وظیفه شناس به چنین کاری دست بزند، زیرا اگر دشنام را با دشنام و اهانت را با اهانت پاسخ دهد، اگر در مقابل ظلم او ظلم کند و خیانت او را با خیانت تلافی نماید طولی نمی کشد که بر اثر تکرار انتقامجویی و سجایای انسانی و اخلاق اسلامی را از یاد می برد و به خلق و خوی حیوانی گرایش می یابد و دچار سقوط و انحطاط می گردد. وظیفه آن مسلمان شریف و درستکار در این قبیل مواقع به کار بستن آموزشهای اولیای دین در زمینه مکارم اخلاق است، و در اینجا یکی از آن روایات که حاوی دستور امام صادق (ع) به عبدالله بن جندب است ذکر می شود: امام (ع) می فرمود:

يابن جندب! صل من قطعک و اعط من حرمک و احسن الی من اساء الیک و سلم علی من سبک و انصف من خاصمک و اعف عمن ظلمک کما انک تحب ان یعفی عنک(۶۱۵)

ای پسر جندب! بپیوند به کسی که از تو بریده، عطا کن به کسی که محرومیت نموده، نیکی کن به کسی که درباره ات بد کرده، سلام کن به کسی که ترا دشنام داده، انصاف ده درباره کسی که با تو خصومت نموده، به بخشش به کسی که به تو ستم کرده، همانطور که دوست داری مورد عفو و بخشش واقع شوی.

برای آنکه شنوندگان محترم هر چه بهتر به هدف تربیتی اولیای اسلام واقف گردند و بتوانند دستور آنان را به کار بندند در اینجا دو روایت که روشنگر چگونگی اخلاق و رفتار اولیای اسلام است ذکر می شود:

جاء ابو هريره و كان تكلم فيه و اسمعه في اليوم الماضي و ساله حوائجه فقضاها فعاتبه اصحابه علي ذلك. فقال: اني لاستحيي ان يغلب جهله علمي و ذنبه عفوي و مسالته جودي(۶۱۶)

روزی ابوهریره نزد علی (ع) آمد و سخنانی ناروا درباره آن حضرت گفت و به گونه ای کلمات خود را ادا می کرد که به امام بشنواند. فردای آن روز شرفیاب شد و حوایج خود را درخواست نمود. آن حضرت همه آنها را برآورده ساخت. این عمل برای اصحاب آن جناب گران آمد، به عرض رساندند. فرمود: من حیا می کنم از اینکه جهل او بر علم من، و گناه او بر عفو من و سؤال او بر وجود من غلبه کند.

عن ابيجعفر عليه السلام انه قال: قال امير المؤمنين لولده الحسن (ع) في وصيته اليه. ولا يكونن اخوك اقوى على قطيعتك منك على طلته ولا تكونن على الاساءه اقوى منك على الاحسان ولا على البخل اقوى منك على البذل ولا على التقصير اقوى منك على الفضل (٦١٧)

امام باقر (ع) از امير المؤمنين حديث نموده که به فرزندش حضرت مجتبی علیهما السلام توصیه فرمود: مبدا برادران در جدا شدن از تو قوی تر از اتصال تو به وی باشد، مبدا برادرت در بد رفتاری نسبت به تو قوی تر از احسان تو نسبت به او باشد، مبدا بخل او قوی تر از بذل تو باشد، و مبدا تصلب و تقصیر او از فضل تو قوی تر باشد.

به نظر می رسد با شرحی که معروض افتاد معنای جمله اول از دو جمله دعای مکارم الاخلاق که موضوع بحث امروز است برای شنوندگان محترم روشن شده باشد. امام سجاد (ع) در پیشگاه خداوند عرض می کند:

و ائيب من حرمنى بالبذل

بارالها! توفیقم ده تا کسی را که مرا محروم نموده است از بخشش و بذل خویشتن برخوردار نمایم.

در جمله دوم عرض می کند:

و اکافی من قطعنی بالصله

بارالها! موفقم بدار تا عمل کسی را که از من بریده و قطع رابطه نموده است با صله و تجدید رابطه مکافات نمایم.

دو دوست مسلمان که علاقه و ربطشان با هم بر اساس برادری دینی بوده و اگر روزی بر اثر آزدگی و رنجش خاطر از هم کناره گیری کنند در روایات اسلامی، آن فاصله و کناره گیری، هجران خوانده شده و نباید جدایی آن دو نفر بیش از سه روز به طول انجامد. در جایی که دو مسلمان علاوه بر اخوت اسلامی رحم یکدگرند اگر روزی از هم جدا شوند و ترک مراوده نمایند، عمل این دو از نظر دینی به مراتب از جدایی دو برادر مسلمان غیر رحم مهمتر است و در منابع دینی، این جدایی به قطع رحم تعبیر شده و پیوند مجدد آن را صله رحم خوانده اند. امام سجاد علیه السلام از هجران دو مسلمان با جمله واجزی من هجرنی بالبر نام برده و در سخنرانی قبل مخصوصاً راجع به آن بحث شد و جمله ای که هم اکنون موضوع سخن است: واکافی من قطعنی بالصله ناظر به قطع رحم و صله رحم است. برای آنکه این موضوع نیز بخوبی روشن شود، قسمتی از روایات مربوط به رحم ذکر می گردد:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ابغض الاعمال الی الله الشرک بالله ثم قطيعه الرحم ثم الامر بالمنکر والنهی عن المعروف (٦١٨)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: مبغوضترین اعمال نزد باری تعالی شرک به خداوند است، پس از آن قطع رحم است، و پس از آن نهی از خوبی ها و امر به بدی ها است.

از این روایت بخوبی روشن می شود که قطع رحم تا چه حدود در پیشگاه خداوند مطرود و مبغوض است. می دانیم که بزرگترین گناه در اسلام شرک به خداست؛ شرک، گناهی نابخشودنی است و مشرک، مشمول مغفرت باری تعالی

واقع نمی شود. رسول گرامی، پس از گناه شرک از قطع رحم نام برده و خاطرنشان ساخته است که قاطع رحم از مبعوضترین گناهکاران در پیشگاه الهی است و پس از قطع رحم گناه امر به منکر و نهی از معروف را بسیار مهم شمرده است زیرا چنین گناهکاری از موضع مخالفت صریح با خداوند سخن می گوید: خدا به خوبی ها امر نموده و او نهی می کند، خداوند از بدی ها نهی نموده و او امر می نماید. می توان گفت این روایت به مسلمانان می فهماند که گناه قطع رحم پس از شرک به خداوند و پیش از موضع گیری در مقابل ذات اقدس الهی و اوامر و نواهی او بزرگترین گناه است. و مسلمانان باید از آن بپرهیزند و دامن خویش را بچنین گناه بزرگی آلوده ننمایند. شاید بعضی تصور کنند که اگر رحم گناهکار باشد می توان با او قطع رابطه نمود. این تصوری است نادرست، نه تنها گناه مجوز قطع رحمیت نیست بلکه به موجب روایت، کفر هم قاطع رحم نمی شود و باید رحمیت همواره مورد توجه مسلمانان باشد.

قلت لا یبعبد الله علیه السلام: یكون لی القرابه علی غیر امری اللهم علی حق؟ قال نعم، حق الرحم لا یقطعه شیء و اذا کانوا علی امرک کان لهم حقان: حق الرحم و حق الاسلام (۶۱۹)

راوی می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: کسانی با من قرابت رحمی دارند اما با من هم عقیده نیستند، آیا برای آنان به عهده ام حقی است؟ فرمود: بلی. حق رحمیت را چیزی قطع نمی کند و اگر با تو هم عقیده باشند برای آنان دو حق است: یکی حق رحمیت و آن دیگر حق اسلام.

افراد متدین و مسلمان از گناه و کفر ارحام خود در باطن خویش بیزارند و ممکن است در مواقع مقتضی آن را هم به زبان بیاورند، ولی حق رحمیت را طبق وظیفه دینی همواره باید رعایت کنند و قطع رحم ننمایند. صله رحم پیوند خانواده را محکم می کند، مانع بروز تیرگی و کدورت می شود، و در پرتو صله رحم مسئله تعاون و همیاری شکوفا می گردد. اگر تمام اعضای خانواده مسلمان باشند صله رحم آنان را متحد می کند و اتحادشان وحدت اسلامی را تقویت می نماید، و اگر بعضی از افراد خانواده غیر مسلمان باشد، صله رحم و روابط خانوادگی ممکن است در روحیه آنان موثر واقع شود، نگذارد با دشمنان دین به ضرر مسلمین همکاری نمایند و احیاناً به نفع آنان جاسوسی کنند. صله رحم در عمران و آبادی بلاد اثر می گذارد، موجب گشایشهای اقتصادی می شود، افراد را به راه فضایل اخلاق سوق می دهد، جود و سخا به بار می آورد، و خلاصه، صله رحم و حسن برخورد افراد یک خانواده با هم فواید و آثار بسیاری دارد و این مطلب ضمن روایات متعددی در تعالیم اسلام خاطرنشان گردیده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: صله الرحم تعمّر الدیار و تزیّد فی الاعمار و ان کان اهلها غیر اخیار (۶۲۰)

رسول اکرم فرموده است: صله رحم شهرها را آباد می کند و عمرهای مردم را افزایش می دهد، اگر چه اهل آن بلاد از اخیار و خوبان نباشند.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: صله الارحام تحسن الخلق و تسمع الکف و تطیب النفس و تزیّد فی الرزق و تنسی فی الاجل (۶۲۱)

امام صادق (ع) فرمود: صله رحم موجب حسن خلق می شود، دست را در بخشندگی و عطا باز می کند، مایه پاکدلی و صفای ضمیر می گردد، رزق را افزایش می دهد، و مرگ آدمی را به تاخیر می اندازد.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: صله الارحام تزکی الاعمال و تدفع البلوی و تنمی الاموال و تنسی له فی عمره و توسع له فی رزقه و تحبب له فی اهل بیهته. فلیتق الله ولیصل رحمه (۶۲۲)

امام باقر (ع) فرمود: صله ارحام موجب پاکی اعمال می شود، بلایا را دفع می کند مایه نمو مال می گردد، مرگ را به تاخیر می اندازد، رزق را توسعه می دهد، صله کننده را در خانواده محبوب می سازد. باید آدمی از خدا پروا نماید و حتماً صله رحم کند.

صله رحم از اعمالی است که علاوه بر فواید دنیوی و نتایج مادی، آثار مهمی در عالم آخرت دارد و صله کننده در قیامت از آن آثار برخوردار می گردد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: بر الوالدین و صله الرحم یهون الحساب ثم تلاصی الله علیه و آله هذه الایه: والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب (۶۲۳)

رسول اکرم فرمود: نیکی به والدین و صله رحم حساب را در قیامت، آسان می کند. سپس آیه ای از قرآن شریف تلاوت نمود که ترجمه اش این است: افراد بصیر در دین آنان اند که وصل می کنند آن را که خداوند به وصلش امر فرموده و از سختی حساب قیامت بیم دارند.

اگر کسی از بستگانتان با شما قطع مراوده نموده شما به ملاقاتش بروید و صله رحم نمایید و برای آنکه بدانید ارزش عمل شما در پیشگاه خداوند تا چه حد اهمیت دارد به محتوای این روایت دقت نمایید:

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: ما من خطوه احب الی الله عزوجل من خطوتین: خطوه یسد بها المومن صفا فی الله و خطوه الی ذی رحم قاطع (۶۲۴)

حضرت زین العابدین (ع) فرموده: هیچ قدمی نزد باری تعالی از دو قدم محبوبتر نیست: اول آن قدمی که شخص با ایمان برمی دارد تا صف نظامیان اسلام را در جهت جنگ محکم کند و راه نفوذ دشمن را سد نماید، دوم، قدمی که در راه ملاقات رحم برمی دارد، رحمی که از او قطع علاقه نموده و رشته مراوده را بریده است.

و اکافی من قطعنی بالصله

بارالها! مرا موفق بدار تا بتوانم عمل آن کس را که از من بریده و قطع رحم نموده است با صله و تجدید پیوند مکافات نمایم.

ائمه معصومین علیهم السلام مراقب صله رحم بودند و این وظیفه دینی را به شکلهای مختلف انجام می دادند. رحمی که قطع علاقه می نمود سر وقتش می رفتند و با ملاقات او تجدید مراوده می نمودند، رحمی که قطع علاقه نکرده، ولی گرفتاری دارد مشکلش را حل می کردند و از گرفتاری نجاتش می دادند، رحمی را که برخلاف اخلاق و

ادب عمل کرده و درباره امام به کار ناروا دست زده است به گونه مناسبی مورد مهر و محبت قرار می دادند و از وی حمایت می نمودند و در اینجا برای نمونه به بعضی از موارد اشاره می شود:

حسن بن علی، ملقب به افطس یا محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه بر ضد حکومت منصور دوانقی قیام نمودند. پس از زد و خوردهایی نفس زکیه کشته شد و حسن افطس مختفی گردید. چندی جریان بدین منوال گذشت. موقعی امام صادق (ع) به عراق آمد و با منصور دوانقی ملاقاتی دست داد. امام (ع) از فرصت استفاده نمود و برای نجات رحم خود از گرفتاری به منصور دوانقی فرمود:

ترید ان تسدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله یدا؟ قال نعم یا ابا عبدالله. قال: تعفون ابنه الحسن بن علی، فعفا عنه (۶۲۵)

آیا میل داری با انجام عمل خیری درباره یکی از فرزندان رسول اکرم راهی به روی خود بگشایی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: فرزند آن حضرت، حسن بن علی را مورد عفو قرار بده. منصور دوانقی پذیرفت و عفو نمود.

توصیه بموقع امام صادق (ع) به منصور دوانقی صله رحمی بود بسیار ارزنده و مهم و موجب شد حسن افطس که با امام رحمت نزدیک داشت از گرفتاری رهایی یابد.

کنت عند ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام حین حضرته الوفاه و اغمی علیه. فلما افاق قال: اعطوا الحسن بن علی الحسین، و هو الافطس، سبعین دیناراً و اعطوا فلاناً کذا و کذا. فقلت اتعطی رجلاً حمل علیک بالشفره یرید ان یقتلک. قال: ترید ان لا کون من الذین قال الله عزوجل: الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب (۶۲۶)

راوی می گوید: در ساعات آخر زندگی امام صادق (ع) در کنار بسترش بودم. حضرت لحظه ای از حال رفت. وقتی به حال آمد فرمود: به حسن بن علی ملقب به افطس یعنی همان شخصی که امام به منصور دوانقی درباره اش توصیه نموده بود فرمود هفتاد دینار بدهید و درباره شخص دیگری که نامش در حدیث نیامده نیز توصیه مالی فرمود. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا درباره مردی وصیت می نمایی که موقعی با کارد مورد حمله ات قرار داد و می خواست شما را به قتل برساند؟ امام آیه ای از قرآن شریف درباره صله رحم خواند و فرمود: می خواهی این آیه شامل من نشود و از گروهی نباشم که امر الهی را درباره رحم به کار بسته و قاطع رحم را صله نموده است؟

۳۰- وَأَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با عنایت حضرت باری تعالی این جمله از دعای شریف مکارم الاخلاق موضوع بحث و سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! موفقم بدار تا برخلاف روش آن کس که از من غیبت نموده و به بدی یادم کرده است قدم بردارم و او را به خوبی و نیکی یاد کنم.

برای آنکه محبت و برادری که عامل موثر پیشرفت اسلام و مسلمین بود در جامعه پایدار بماند و مسلمانان همواره نسبت به یکدیگر دوست و علاقه مند باشند قانونگذار اسلام تمام عواملی را که می تواند موجبات تفرق و جدایی مردم را از یکدیگر فراهم آورد ممنوع شناخته و پیروان این دین شریف را از آن برحذر داشته است و غیبت یکی از آن عوامل است. قرآن شریف در این باره فرموده است:

ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرمه تموه (۶۲۷)

از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت بدن برادر مرده خود را بخورد؟

ملاحظه می کنید، در اسلام و در قرآن غیبت کردن به خوردن گوشت بدن برادر مرده تنظیر شده است.

عن جعفر بن محمد علیهما السلام انه سئل عما یرویه الناس عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: ان الله یبغض اهل البیت اللحمیین. قال جعفر بن محمد. لیس هو کما یظنون من اکل اللحم المباح اکله، الذی کان رسول الله (ص) یا کله ویحبه، انما ذلک من اللحم الذی قال الله عزوجل: ایحب احکم ان یاکل لحم اخیه میتاً، یعنی بالغیبه والوقیعه فیه (۶۲۸)

از امام صادق (ع) سؤال شد راجع به روایتی که مردم از رسول گرامی حدیث می کنند که فرموده: خداوند، دشمن دارد اهل بیتی را که گوشتخوارند.

امام صادق (ع) فرمود: معنی این حدیث آن نیست که تصور کرده اند، مراد خوردن گوشت مباحی باشد که خود رسول اکرم از آن می خورد و آن را دوست می داشت، مقصود از این گوشت که در روایت آمده آن است که در آیه غیبت در قرآن شریف ذکر شده و غیبت نمودن برادر مسلمان به خوردن گوشت بدن برادر مرده تنظیر گردیده است.

نظر به اینکه در شرع مقدس اسلام غیبت از گناهان بزرگ شناخته شده و بیش و کم مبتلا به عموم مردم است، این بحث به شرح و بسط آن اختصاص یافته و به قدر ممکن راجع به ابعاد مختلفش توضیح داده می شود و در آغاز لازم است اولاً غیبت را بشناسیم و ثانیاً بدانیم آیا غیبت فقط به زبان آوردن چیزی است که غیبت فقط به زبان آوردن چیزی است که غیبت شده از گفتن آن ناراضی است و کراهت دارد یا با غیر زبان نیز این گناه تحقق می یابد. اینک اصل غیبت:

غیبت عبارت از این است که دیگری را به صفتی یاد کنید که اگر خبر گفته شما به او برسد با کراهت و بی میلی آن را تلقی می نماید، خواه این گفته درباره نقائص ساختمان طبیعی او باشد یا راجع به اخلاق و گفتار و رفتار دینی و دنیویش سخن گفته باشید، و این مفاد کلام پیشوای بزرگ اسلام درباره غیبت است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: هل تدرون ما الغیبه؟ قالوا الله و رسوله اعلم. قال ذکرک اخاک بمایکره. قیل له: أرایت ان کان فی اخی ما اقول؟ قال: ان کان فیه ما تقول فقد اغتبتته و ان لم یکن فیه فقد بهتته (۶۲۹)

رسول اکرم فرمود: آیا می دانید غیبت چیست؟ گفتند: خداوند و رسول خدا آگاه اند. فرمود غیبت عبارت از این است که برادرت را به چیزی که از آن کراهت دارد یاد کنی. عرض کردند:

اگر چه آن صفت در او باشد؟ فرمود: اگر سخنی بگویی که در او هست غیبت است و اگر چیزی بگویی که در وی نباشد به او بهتان زده ای و نسبت دروغ داده ای.

باید توجه داشت که غیبت فقط با گفتن به زبان نیست، بلکه با اشاره چشم و ابرو، یا دست و پا، و یا دیگر وسایلی که از صفتی حکایت می کند که صاحب آن صفت از آن کراهت دارد آن نیز غیبت است، و در این باره روایاتی آمده. از عایشه روایت شده است:

دخلت علينا امراه فلما ولت اومات بیدی انها قصیره انها قصیره. فقال صلی الله علیه و آله: اغتبتها (۶۳۰)

زنی بر ما وارد شد. وقتی روی گرداند که برود من با دستم اشاره نمودم که او کوتاه قد است. رسول اکرم به من فرمود: با این عمل از او غیبت نمودی.

جرم غیبت در روایات اسلامی بسیار مهم معرفی شده و اولیای دین از ابعاد مختلف آن سخن گفته اند که در اینجا بعضی از آن روایات ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: من اغتاب مؤمناً فکانما قتل نفساً متعمداً (۶۳۱)

رسول اکرم فرموده: هر کس از مؤمنی غیبت نماید همانند این است که عمداً کسی را کشته باشد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال لابی ذر: ایاک والغیبه فان الغیبه اشد من الزنا. قال قلت یا رسول الله! ولم ذاک؟ قال: ان الرجل یزنی و یتوب فیتوب الله علیه، و ان صاحب الغیبه لایغفر له حتی یغفر له صاحبه (۶۳۲)

رسول اکرم به ابوذر غفاری فرمود: بپرهیز از غیبت که گناه غیبت شدیدتر از گناه زناست. عرض کرد یا رسول الله! چرا چنین است؟ فرمود: زناکار از گناه خود توبه می کند و خداوند او را می آمرزد و غیبت کننده از گناه خود توبه می کند ولی بخشیده نمی شود تا آنکه غیبت شده از او راضی گردد و او را ببخشد.

یکی از نتایج زیانبار غیبت این است که عبادات و طاعات غیبت کننده بر اثر غیبت، مقبول درگاه باری تعالی نمی شود، مگر آنکه شخص غیبت شده او را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: من اغتاب مسلماً او مسلمه لن یقبل الله تعالی صلاته و لا صیامه اربعین یوماً و ليله الا ان یغفر له صاحبه (۶۳۳)

رسول اکرم فرمود: اگر کسی از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند خداوند چهل روز نماز و روزه او را مورد قبول نمی کند مگر آنکه صاحب غیبت او را ببخشد.

ناگفته نماند در جایی که غیبت با زبان و از راه سخن باشد شنونده غیبت نیز مرتکب گناه غیبت شده و عبادات او هم تا چهل روز مقبول درگاه باری تعالی نخواهد بود و این مطلب نیز در حدیث آمده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله: المستمع احد المغتابین (۶۳۴)

رسول اکرم فرمود: کسی که غیبت را استماع می کند یکی از دو غیبت کننده به حساب می آید.

گرفتاری و مصیبت بزرگ برای غیبت کنندگان در عرصه قیامت است در موقعی که سرنوشت قطعی افراد با رسیدگی به پرونده اعمالشان روشن می شود و غیبت کنندگان در آن روز به ضرر و زیان غیبت‌هایی که در دنیا نموده اند واقف می گردند و از عمل خویش سخت نادم می شوند و در آن موقع ندامت سودی نخواهد داشت.

عن النبی صلی الله علیه و آله: یوتی باحد یوم القیامه یوقف بین یدی الله عزوجل و یدفع الیه کتابه. فالایری حسناته فبقول: الهی! لیس هذا کتابی، فانی لا اری فیها طاعتی. فیقال له: ان ربک لایضل ولا ینسی، ذهت عملک باغتیاب الناس ثم یوتی بآخر و یدفع الیه کتابه. فیری فیها طاعوت کثیره. فبقول: الهی! ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات فیقال: لان فلاناً اغتابک، فدفعت حساته الیک (۶۳۵)

رسول اکرم می فرمود: شخصی را در قیامت می آورند و او را در محکمه عدل الهی متوقف می کنند و نامه عملش را به دستش می دهند. مشاهده می کند حسناتی را که در دنیا انجام داده در نامه عملش نمی بیند. عرض می کند بارالها! این کتاب عمل من نیست چه آنکه در این کتاب حسنات خود را نمی بینم. به او گفته می شود:

خداوندت منزله از خطا و فراموشی است، اعمال خوبت بر اثر غیبت مردم از میان رفت. شخص دگری را در محضر الهی می آورند و نامه عملش را به وی می دهند. در آن نامه طاعات بسیار می بیند. عرض می کند بارالها! این نامه عمل من نیست و من در دنیا چنین اعمالی را انجام نداده ام. به او گفته می شود: فلانی از تو غیبت نموده و حسنات او به نامه عمل تو منتقل شده و در حساب تو آمده است.

چقدر برای آدمی دردناک و رنج آور است که ببیند اعمالی را در دنیا انجام داده و امیدوار بوده که در روز جزا آن اعمال موجب نجاتش گردد، اینک به دگری منتقل شده برای آنکه در دنیا از او غیبت نموده است. علل و عواملی که موجب غیبت کردن مردم از یکدیگر می شود متعدد است، گاهی حسد، آدمی را به غیبت وادار می دارد زیرا محسود که از عز و بزرگی یا محبوبیت اجتماعی برخوردار است حسود بر او رشک می برد و برای آنکه ناراحتی درونی خویشتن را تسکین بخشد زبان به غیبت او می گشاید تا او را در جامعه موهون کند و ارزش او را از میان ببرد. گاهی خشم و حس انتقامجویی آدمی را به غیبت وادار می دارد، گاهی محیط مجلس انس زمینه را برای غیبت این و آن فراهم می آورد، و گاه کسی خود دارای عیوب و نقائصی است و برای اینکه وانمود نماید که این نقائص منحصر به او نیست از نقائص دگران سخن می گوید و عیب آنان را نشر می دهد، و علی علیه السلام درباره این گروه فرموده است:

ذوو العیوب یحبون اشاعه معایب الناس لیتسع لهم العذر فی معایبهم (۶۳۶)

کسانی که دارای عیوبی هستند دوست دارند که عیوب دگران را شایع نمایند تا عذر عیوب خودشان وسعت یابد. کسانی که زبان به غیبت دیگران می گشایند باید بدانند که غیبت کردن آنان از دیگران موجب می شود که غیبت شدگان تحریک شوند تا عیوب آنان را به دست آورند و غیبتشان را با غیبت تلافی نمایند.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: لا تغترب فتغترب ولا تحفر لاختیک حفره فتقع فیها (۶۳۷)

امام صادق (ع) فرموده: غیبت مکن که در معرض غیبت قرار می گیری و برای برادرت گودالی حفر مکن که خودت در آن فرو می افتی.

عن علی علیه السلام قال: ایاک ان تجعل مرکبک لسانک فی غیبه اخوانک او تقول ما یصیر علیک حجه و فی الاساء الیک علیه (۶۳۸)

بپرهیز از اینکه زبانت را در غیبت نمودن برادرانت مرکب خود قرار دهی یا آنکه چیزی بگویی که بر ضررت حجت باشد یا در بدی نسبت به تو علت.

اگر کسی به خطر بزرگی که از گناه غیبت در دنیا و آخرت دامنگیر غیبت کننده می شود متوجه گردد و تصمیم بگیرد که از این پس پیرامون آن گناه بزرگ نگردد چه کند که غیبت‌های گذشته اش تصفیه شود و لکه های آن گناه از نامه عملش محو گردد. می دانیم که در گناه غیبت دو حق وجود دارد: یکی حق خالق و آن دیگر، حق مخلوق. نسبت به حق خالق گناهی که مرتکب شده است باید توبه کند و خداوند مهربان کسانی را که از گناه خود نادم و پشیمان می شوند و از صمیم قلب توبه می کنند و به خدا باز می گردند مشمول عفو خود قرار می دهد و آنان را می آمرزد. اما نسبت به حق مخلوق یعنی آن کس که مورد غیبت واقع شده: اگر از دنیا رفته یا در جایی سکونت دارد که به او دسترسی نیست غیبت کننده می تواند برای حل مشکل خود برای او زیاد استغفار کند و مکرر در مکرر از خداوند برای وی طلب آمرزش نماید. این استغفارها در نامه حسنات غیبت شده ثبت می شود و موجب می گردد که در قیامت رضای او جلب شود و غیبت کننده را مورد عفو و اغماض قرار دهد. اگر غیبت شده زنده است و غیبت کننده به وی دسترسی دارد، در صورتی که او انسان بزرگوار و با گذشتی است اگر نزد او برود و با شرمندگی از وی عذر بخواهد و بگوید: بد کردم، مرا ببخش و او می بخشد، باید نزد وی برود و درخواست عفو و اغماض بنماید و لازم است غیبت شده نیز از این فرصت استفاده معنوی کند و غیبت کننده را مشمول عفو خود قرار دهد زیرا این عمل، او را لایق شمول عفو الهی می نماید. قرآن شریف درباره این گروه افراد لایق و باایمان می فرماید:

ولیعفووا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم (۶۳۹)

افراد با ایمان البته عفو و اغماض می نماید، آیا دوست ندارید که خداوند هم شما را ببخشد و مشمول عفو خود قرار دهد؟

علی علیه السلام در این باره فرموده:

عجبت لمن یرجو من فوقه کیف یحرم من دونه (۶۴۰)

علی (ع) می فرماید: تعجب می کنم از کسی که خود به فضل و عنایت آفریدگار خویش، یعنی ذات اقدس الهی، آن قدری که فوق همه بندگان است، امید دارد چگونه مادون خود را محروم می کند و از لغزش او نمی گذرد.

اگر غیبت شده زنده است و از غیبتی که درباره او شده خبر ندارد و گمان می رود که مراجعه به او برای رضایت دادن موجب عداوت می شود و فتنه و فساد به بار می آورد، غیبت کننده به وی مراجعه نمی کند و در عوض برای او بسیار استغفار می کند و مکرر از پیشگاه الهی درخواست عفو را می نماید و همچنین اگر غیبت شده فرد بی گذشته بود و غیبت کننده به وی مراجعه نمود و او مشمول عفو قرار نداد، درباره او نیز باید زیاد استغفار کند و مکرر از خداوند برایش طلب عفو بنماید و این استغفار در صفحه حسنات آن دو گروه ثبت می شود، در قیامت به نجات آنان کمک می کند و موجب می گردد که غیبت شدگان نیز از غیبت کننده عفو و اغماض نمایند و او را مشمول بخشش خود قرار دهند.

خلاصه، افراد باایمان که از دگران غیبت کرده اند و به عرضشان تجاوز نموده اند تا زنده هستند دین خود را با استرضاء یا استغفار تصفیه کنند که پیش از آنکه روز قیامت فرا رسد و تصفیه حساب با انتقال حسنات غیبت کننده به غیبت شده، یا انتقال سیئات غیبت شده به غیبت کننده انجام پذیرد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: من کانت لآخیه عنده مظلومه فی عرض اومال فلیتحللها منه من قبل ان یاتی یوم لیس هناك دینار ولا درهم، انما یؤخذ من حسناته فان لم تکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فزیدت علی سیئاته (۶۴۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از برادرش نزد او مظلومه عرضی یا مالی است از صاحب حق حلالیت طلب کند پیش از آنکه روزی بیاید که درهم و دیناری در کار نیست و برای رضای صاحب حق از حسنات غیبت کننده به غیبت شده داده می شود و اگر حسنه ندارد از گناهان غیبت شده بر گناهان غیبت کننده افزوده می گردد.

برای آنکه افراد با ایمان به گناه غیبت آلوده نشوند در مجالسی که معمولاً نام اشخاص به میان می آید و حضار به غیبت این و آن می پردازند شرکت نکنند. اگر در مجلسی شرکت کردند و غیبت آغاز شد در صورتی که بتوانند آنان را از غیبت نهی نمایند و اگر نمی توانند سخن دگری به میان آورند که رشته غیبت قطع شود و اگر این کار هم ناممکن است خود، مجلس غیبت را ترک گویند و از محیط گناه آلود خارج شوند.

غیبتهایی که مجاز شناخته شده: در روایات اسلامی، بعضی از غیبتهاست که منع قانونی ندارد و غیبت کننده، اگر مرتکب آن شود مرتکب گناه نشده است. بعضی از غیبتهاست که برای حفظ اسلام راستین و آگاه سازی مسلمین و همچنین برای مبارزه با ظلم و حمایت از مظلوم باید انجام پذیرد و اگر در این قبیل مواقع خودداری شود زیانهای بزرگتری از زیان غیبت به بار می آورد و جامعه را به راه سقوط و تباهی سوق می دهد و در اینجا با استفاده از روایات و فتاوی بعضی از فقها به پاره ای از موارد اشاره می شود.

بعضی از افراد در پس پرده مرتکب معصیت می شوند و در اطاق در بسته قمار می زنند، مشروب می خورند، و مرتکب عمل منافی با عفت می شوند. غیبت این قبیل گناهکاران ممنوع و پرده دری از آنان حرام است. اما کسانی که علناً مشروب می خورند و مست در خیابانها به راه می افتند یا علناً و در منظر مردم قمار می زنند یا در خیابانها

و رهگذرها با صدای بلند، فحش و دشنام می گویند، غیبت اینان از آن گناهایی که متظاهرنند معصیت نیست زیرا اینان با عمل خویش پرده احترام خود را دریده اند و موجبات هتک و توهین خویشتن را فراهم آورده اند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: من القی جلباب الحیاء من وجهه فلاغیبه له (۶۴۲)

رسول اکرم فرموده است: کسی که پرده حیا را از چهره خود بیفکند و در مقابل مردم بدون احساس شرمساری مرتکب گناه شود برای او غیبتی نیست.

بدعت گذاری در دین - بدعت عبارت است از چیزی که در کتاب و سنت نیامده و جزء دین خدا نیست. اگر کسی بخواهد آن را به حساب دین بگذارد و مسلمانان را به انجام آن وادار سازد، غیبت بدعت گذار در گناهی که مرتکب شده نه تنها حرام نیست بلکه به موجب روایات، باید مسلمانان از وی تبری بجویند، بدعت گذار را به بدی یاد کنند، در مجامع و مجالس از وی سخن بگویند، و مورد ملامتش قرار دهند تا نتواند به دین خدا آسیب برساند و مسلمانان را از صراط مستقیم، منحرف نماید.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اذا رایتم اهل الریب و البدع من بعدی فاطهروا البراءه منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعه و بارزوههم کیلا یطمعوا فی الفساد بالاسلام و یحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم یتکب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخره (۶۴۳)

رسول اکرم فرموده: وقتی بعد از من اهل ریب و بدعت را دیدید علناً از آنان تبری بجوید، به بدی یادشان کنید، در سخنان خود مورد ملامتشان قرار دهید، به رنج و دهشتشان بیندازید تا آنکه به فساد در اسلام طمع نکنند، لازم است مردم از آنان حذر نمایند و از بدعتشان چیزی نیاموزند. خداوند این رفتارشان را در صفحه حسنات شما ثبت می کند و درجات شما را بالا می برد.

از جمله مواردی که غیبت جایز است، شکایت کسی است که حقش تضییع شده و برای احقاق حق به محکمه قضا می رود و از تعدی متجاوز شکایت می کند و قاضی شرع که مقام صالح دادرسی است آن غیبت را استماع می نماید؛ نه شاکی مرتکب گناه غیبت شده و نه قاضی غیبت حرام استماع نموده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: لی الواجد یحل عقوبته (۶۴۴)

کسی که قدرت مالی دارد ولی در ادای دین واجب خود تعلل می ورزد و بنا حق آن را به تعویق می اندازد با این عمل، غیبت و کیفر خود را حلال می نماید.

شهادت شهودی که در محکمه قضا برای ادای شهادت خوانده می شوند غیبت است از کسی که علیه او شهادت می دهند. غیبت اینان همانند غیبت صاحب حق در طرح دعوی و استماع قاضی شرع در شنیدن غیبت، شرعاً جایز و بلامانع است، چه آنکه هدف این غیبت احقاق حق و اقامه عدل است و با تحقق این هدف بزرگ جامعه به سعادت می رسد و از سقوط و تباهی مصون می ماند.

از مواردی که غیبت نمودن گناه نیست، جواب دادن به مشورت یک مسلمان است. جوانی به خواستگاری دختری می آید، پدر دختر او را نمی شناسد، و از اخلاق و رفتارش آگاهی ندارد، نزد کسی می رود که پسر را خوب می شناسد، به او می گوید: آیا صلاح می دانی با این پسر وصلت نمایم، دخترم را به همسرش درآورم؟ شخص آگاه به شرط حسن نیت و بدون شائبه دشمنی و حسد، می تواند آنچه را که از پسر می داند و در امر ازدواج موثر است به پدر بگوید، اگر پسر در پنهان مشروب می خورد، یا معتاد به مواد مخدر است، اگر با افراد فاسد رفیق است و با آنان رفت و آمد می نماید، اگر پرونده گناهی دارد و تحت تعقیب است، یا اعمال دیگری از این قبیل، به پدر بگوید و نگذارد دختر جوانی دچار سیه روزی و بدبختی شود.

از آنچه مذکور افتاد قسمتهای اساسی مربوط به غیبت که دانستن آنها برای عموم مردم لازم است به عرض شنوندگان محترم رسید. امید است همه آنها را به خاطر بسپارید و در عمل، مورد استفاده قرار دهند. امام سجاد (ع) در جمله دعای مکارم الاخلاق که موضوع سخنرانی و بحث امروز است، به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و اخالف من اغتابنی الی حسن الذکر

بارالها! موفقم بدار تا برخلاف روش آنکس که از من غیبت نموده و به بدی یادم کرده است قدم بردارم و او را بخوبی و نیکی یاد نمایم.

کسی که از امام معصوم غیبت می نماید و حضرتش را به بدی یاد می کند یا امام را نمی شناسد و به مقام رفیع آن حضرت در پیشگاه الهی وقوف ندارد یا گرفتار سوء نیت و آلودگی ضمیر است و باید خود را اصلاح کند نه آنکه به ناروا زبان بگشاید و از امام غیبت نماید. در مورد هجران و جدایی دو مسلمان از یکدیگر، به شرحی که در بحث هجران توضیح داده شد، اسلام تاکید نموده که هر چه زودتر جدایی دو مسلمان به وصل مبدل گردد و هجران پایان پذیرد و خاطرنشان ساخته است که هر یک از دو طرف برای آشتی از دیگری سبقت بگیرد اجر بزرگتر نصیب او خواهد بود، اما غیبت نمودن همانند هجران نیست و غیبت کننده که مرتکب گناه شده اگر بخواهد خود را از معصیت مبرا نماید باید نزد غیبت شده برود، و از او رضایت بخواهد و غیبت شده با کرامت نفس و بزرگواری او را ببخشد، اما اگر غیبت شده بخواهد پیشدستی کند و نزد غیبت کننده برود و رضایت خاطر خود را به وی اعلام نماید، نه تنها کار صحیحی انجام نشده، بلکه ممکن است غیبت کننده در عمل ناروای خود جری تر شود و بگوید تو استحقاق غیبت داشتی و من در عمل خود مرتکب گناهی نشده ام و به رضای تو نیاز ندارم. در این صورت شخص غیبت شده با هتک و توهین جدیدی مواجه خواهد شد. از این رو امام برای رضایت دادن نباید نزد غیبت کننده برود. اگر غیبت کننده به خطای خود واقف گردد و بداند که باید نزد امام سجاد برود، از حضرت عذر بخواهد، و طلب عفو و بخشش بنماید بزرگواری و کرامت اخلاق امام قطعاً شامل او می شود و در همان لحظات اول عذرخواهی او را می بخشد، چه آنکه قبول عذر، برنامه عمل امام سجاد بود و حتی این برنامه را در خلال مواعظ و نصایح خویش به فرزند بزرگوارش امام باقر علیه السلام تذکر داده و فرموده است:

ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک فاقبل عذرہ (۶۴۵)

فرزند عزیز؟ اگر مردی از طرف راست تو دشنامت داد و بلافاصله به طرف چپ برگشت و عذرخواهی نمود، عذرش را بپذیر و از او بگذر.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مکتب قرآن شریف، معلم مکارم اخلاق و سجایای انسانی است. او می خواهد در مقام امامت، مردم را انسان بسازد و به کرایم اخلاق متخلقشان نماید و خود در رعایت سجایای انسانی از دگران شایسته تر است. اگر کسی از او غیبت کند و حضرتش را به بدی یاد نماید براساس بزرگواری و کرامت اخلاق، خود را موظف می داند که واکنشی متناسب از خویشتن نشان بدهد و با اعمال اخلاق کریمه دین انسانی خود را ادا نماید.

عن علی علیه السلام قال: الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه (۶۴۶)

علی (ع) فرموده: انسان کریم مکارم افعال خود را دینی برای خویشتن می داند که باید آن را ادا نماید.

اگر غیبت کننده برای عذرخواهی و رضایت طلبی نزد امام بیاید، حضرت سجاد (ع) فوراً از دستور اخلاقی واعف عمن ظلمک استفاده می کند، با بزرگواری و بدون کمترین منت او را می بخشد و مشمول عفو خود قرار می دهد و مطلب غیبت در این موضع پایان می یابد. اگر غیبت کننده نیاید و درخواست عفو ننماید امام سجاد طبق وظیفه انسانی و مکارم اخلاق اسلامی نمی تواند در مقابل غیبت او منفعل بماند و باید عکس العملی که درخواست موفقیت نموده و عرض می کند:

و اخالف من اغتابنی الی حسن الذکر

بارالها! موفقم بدار تا برخلاف روش آن کس که از من غیبت نموده و به بدی یادم کرده است قدم بردارم و او را به خوبی و نیکی یاد؛ نمایم.

جالب آنکه صاحبان مکارم اخلاق به کار بستن سجایای انسانی و گذشتهای معنوی را مایه تعالی روح و کمال نفس خود می دانند و در این کار نه از مردم توقع تحسین و تمجید دارند و نه از آنان انتظار اجر و پاداش، بلکه در باطن مسرورند از اینکه اولاً وظیفه انسانی خود را شناخته اند و ثانیاً در انجام آن وظیفه مقدس توفیق یافته و اقدام نموده اند و این اندیشه بلند و گرانمایه، مدیون کلام مقدس علی علیه السلام است:

اعلم ان کل مکرمه تاتیها اوصنیعه صنعتها الی احد من الخلق فانما اکرمتم بها نفسک و زینت بها عرضک ولا تطلبن من غیرک شکر ما صنعت الی نفسک (۶۴۷)

بدان هر عمل کریمانه ای که انجام می دهی و هر کار مهمی را که درباره یکی از مردم بجا می آوری با آن عمل بزرگ، خودت را اکرام می کنی و شرف انسانیت را به آن زینت می دهی پس از غیر خودت شکر کار خوبی را که برای خود انجام داده ای طلب منما.

ممکن است حسن ذکر امام سجاد از کسی که مرتکب غیبتش شده وسیله اصلاح اخلاق وی گردد و به راه پاکی و انسانی گرایش یابد ولی هدف امام سجاد از حسن ذکر غیبت کننده احیای مکارم اخلاق و تحقق بخشیدن کمال

انسانی است. البته پیروان آن حضرت می توانند این درس انسانیت را از امام سجاد بیاموزند و اگر کسی از آنان غیبت نمود با حسن ذکر، عمل او را تلافی نمایند و یک قدم در راه انسانیت پیشروی کنند.

.....) Anotates (.....)

(۱) دعای بیستم از ادعیه صحیفه سجادیه.

(۲) دو جمله آغاز دعای مکارم الاخلاق

(۳) ۳ و ۴ - سوره ۱۴، آیه ۳۷.

(۴) سوره ۱۴، آیه ۳۷.

(۵) سوره ۱۹، آیه ۵.

(۶) سوره ۲۰، آیه های ۲۵ الی ۲۸.

(۷) سوره ۳، آیه ۱۸۵

(۸) سفینه البحار، مجلد اول، صفحه ۴۴۷.

(۹) شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۸۹.

(۱۰) کافی، ج ۲ ص ۴۹۱

(۱۱) سفینه البحار، ص ۴۸۸، ضمن شرح کلمه دعا.

(۱۲) امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۱۳) سفینه البحار، ص ۴۸۸، ضمن شرح کلمه دعا.

(۱۴) سوره ۵۸، آیه ۲۲.

(۱۵) سوره ۴۹، آیه ۱۴.

(۱۶) سوره ۲، آیه ۲۷۷.

(۱۷) سوره ۲، آیه ۲۵.

(۱۸) سوره ۱۰۳، آیه ۱.

(۱۹) سوره ۴۹، آیه ۱۴.

(۲۰) سوره ۲۷، آیه ۱۴.

- (٢١) سورة ٢، آيه ١٤٦.
- (٢٢) بحار جديد، ج ٧، ص ١٥٧.
- (٢٣) سورة ٣٨، آيه ٨٢.
- (٢٤) سورة ٢، آيه ٣٤.
- (٢٥) ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٠١.
- (٢٦) ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٠١.
- (٢٧) معانى الاخبار، ص ١٨٦.
- (٢٨) مفردات راغب، ماده امن.
- (٢٩) سورة ٢، آيه ١٤٣.
- (٣٠) تفسير صافى، ص ٥١.
- (٣١) سورة ٢، آيه ١٤٣.
- (٣٢) روضه كافى، ص ٤٠٥.
- (٣٣) سورة ٤٩، آيه ١٤.
- (٣٤) سورة ٤، آيه ١٢٥.
- (٣٥) تفسير صافى، ص ٥٠٤.
- (٣٦) سفينه البحار، ج ١، ص ٦٤٣.
- (٣٧) سفينه البحار، ج ١، ص ٦٤٣.
- (٣٨) سورة ٢، آيه ١٤.
- (٣٩) سورة ٢، آيه ٨٥.
- (٤٠) سورة ٤، آيه ١٥٠.
- (٤١) لئالى الاخبار، ص ١٢٨.
- (٤٢) نفس المهموم، ص ١٩٠.
- (٤٣) سورة ٤، آيه ١٥٠.
- (٤٤) سورة ٣٧، آيه ١٠٣.

(٤٥) بحار (چاپ جدید) ج ٧٥، ص ٣٤٨.

(٤٦) مجموعه ورام، ج ٢، ص ١١٧.

(٤٧) میزان الحکمه، ج ١، ص ٣١١.

(٤٨) میزان الحکمه، ج ١، ص ٣١٢.

(٤٩) میزان الحکمه، ج ١، ص ٣١٢.

(٥٠) بحار، (چاپ جدید)، ج ٧٥، ص ٣٢٨.

(٥١) سوره ٨، آیه ٢.

(٥٢) سوره ٣، آیه ١٩١.

(٥٣) سوره ٣، آیه ١٩١.

(٥٤) سوره ٤٥، آیه ١٣.

(٥٥) کافی، ج ١، ص ١٦٨.

(٥٦) سوره ٤، آیه ٨٠.

(٥٧) سوره ٢، آیه ٤٣.

(٥٨) سوره ٢، آیه ٤٣.

(٥٩) سوره ١٦، آیه ٤٤.

(٦٠) سفینه البحار، ج ١، ص ١٣٢.

(٦١) میزان الحکمه، ج ١٠، ص ٧٧٣.

(٦٢) مفردات راغب، ماده یقن.

(٦٣) میزان الحکمه، ج ١٠، ص ٧٧٣.

(٦٤) مستدرک الوسائل، ج ٢، صص ٢٨٤ و ٢٨٥.

(٦٥) مستدرک الوسائل، ج ٢، صص ٢٨٤ و ٢٨٥.

(٦٦) سوره ٢، آیه ٢٦٠.

(٦٧) سوره ٢، آیه ٢٦٠.

(٦٨) سوره ٢، آیه ٢٦٠.

- (٦٩) سورة ٢، آيه ٢٦٠.
- (٧٠) سورة ٢، آيه ٢٥.
- (٧١) سورة ٨٩، آيات ٢٧ تا ٣٠.
- (٧٢) سورة ٣، آيه ١٦٩.
- (٧٣) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٤.
- (٧٤) سورة ٣٧، آيه ١٠٣.
- (٧٥) کافی، ج ٢ ص ٤٥.
- (٧٦) سورة ٢، آيه ٤.
- (٧٧) سورة ٣، آيه ٩٢.
- (٧٨) نهج البلاغه (صبحی صالح)، کلمه ١٣٨.
- (٧٩) کافی، ج ٢، ص ٥١.
- (٨٠) مجمع البحرين، ماده (ن و ی).
- (٨١) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٩.
- (٨٢) همان، ج ١، ص ٨.
- (٨٣) سفینه النجاه، ج ١، ص ٤٩٩.
- (٨٤) مجموعه ورام، ج ٢، ص ٢٥٩.
- (٨٥) سورة ١٨، آيه ١١٠.
- (٨٦) سورة ٢، آيه ٢٥.
- (٨٧) سورة ٢، آيه ٢٤.
- (٨٨) جامع السعادات، ج ٣، ص ١١٥.
- (٨٩) همان، ج ٣، ص ١١٦.
- (٩٠) جامع السعادات، ج ٣، ص ١١٦.
- (٩١) سورة ٢١، آيه ٩٠.

(٩٢) سورة ٧، آيه ٥٦.

(٩٣) كافي، ج ٢، ص ٨٤.

(٩٤) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٨.

(٩٥) ميزان الحكمه، ج ١٠، ص ٢٧٨.

(٩٦) همان، ج ١٠، ص ٢٧١.

(٩٧) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٨.

(٩٨) سورة ٦٧، آيه ٢.

(٩٩) تفسير صافي، ص ٥٣٩.

(١٠٠) ميزان الحكمه، ج ٧، ص ٨.

(١٠١) نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ١٥٠.

(١٠٢) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٨.

(١٠٣) سورة ٦٧، آيه ٢.

(١٠٤) ميزان الحكمه، ج ٧، ص ٨.

(١٠٥) نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ١٥٠.

(١٠٦) ميزان الحكمه، ج ٧، ص ١٣.

(١٠٧) سورة ٣٥، آيه ١٠.

(١٠٨) تفسير صافي، ص ٤٤٥.

(١٠٩) سورة ٣٥، آيه ١٠.

(١١٠) روضه كافي، ص ٦٨.

(١١١) مجموعه ورام، ج ٢، ص ٨٠.

(١١٢) كافي، ج ٢، ص ١٦.

(١١٣) مجموعه ورام، ج ٢، ص ١٠٨.

(١١٤) كافي، ج ٢، ص ١٦.

(١١٥) ثواب الاعمال، ص ٢٦.

(۱۱۶) سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۱، ماده (خطر).

(۱۱۷) کافی، ج ۲، ص ۲۹۶.

(۱۱۸) مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰.

(۱۱۹) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۷۹.

(۱۲۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۲.

(۱۲۱) میزان الحکمه ج ۱۰، ص ۲۸۰.

(۱۲۲) فهرست موضوعی، غرر، ص ۳۹۹.

(۱۲۳) فهرست موضوعی غرر، ص ۳۹۹.

(۱۲۴) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

(۱۲۵) صحیفه سجادیه، پایان دعای ۹.

(۱۲۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۲۸.

(۱۲۷) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۷۲.

(۱۲۸) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۵.

(۱۲۹) کافی، ج ۲، ص ۵۱.

(۱۳۰) بحار، ج ۷۷، ص ۲۱.

(۱۳۱) غرر الحکم، ص ۶۰۳.

(۱۳۲) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۴.

(۱۳۳) فهرست موضوعی غرر، ص ۴۳۲.

(۱۳۴) غرر الحکم، ص ۳۹۷.

(۱۳۵) نهج البلاغه، ضمن خطبه ۱۷۸.

(۱۳۶) سوره ۲، آیه ۱۱.

(۱۳۷) کافی، ج ۸، ص ۳۶۱.

(۱۳۸) مشکوه الانوار، ص ۱۰۶.

(۱۳۹) امالی صدوق، ص ۱۶۲.

(١٤٠) مكارم الاخلاق، ص ٢٣٢، ضمن حديث مفصل حقوق زين العابدين.

(١٤١) كافي، ج ٢، ص ١٣٥.

(١٤٢) غرر الحكم، ص ٤٤٩.

(١٤٣) بحار، ج ٧٤، ص ٧٥.

(١٤٤) بحار، (چاپ جديد)، ج ٧٥، ص ٣٤٦.

(١٤٥) بحار، ج ٧٤، ص ٧٧.

(١٤٦) محجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٠١.

(١٤٧) محجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٠١.

(١٤٨) بحار، ج ٧٤، ص ٨٦.

(١٤٩) سوره ٢٦، آيات ١٥١ و ١٥٢.

(١٥٠) سوره ٣٧، آيه ٩٥.

(١٥١) سوره ٣٦، آيه ٦٠.

(١٥٢) تحف العقول، ص ٤٢٠.

(١٥٣) كافي، ج ٢، ص ٣٩٨.

(١٥٤) سوره ١٢، آيه ١٠٦.

(١٥٥) كافي، ج ٢، ص ٣٩٧.

(١٥٦) كافي، ج ٢، ص ٣٩٧.

(١٥٧) سوره ٥١، آيه ٥٦.

(١٥٨) سوره ٣٦، آيه ٦١.

(١٥٩) سوره ٩٥، آيه ٤.

(١٦٠) سوره ٩٥، آيه ٥.

(١٦١) سفينه البحار، ج ٢، ص ٦٢٤.

(١٦٢) محجه البيضاء، ج ٣، ص ١٤٣.

(١٦٣) ارشاد مفيد، ص ١٤١.

- (۱۶۴) تحف العقول، ص ۳۷.
- (۱۶۵) اسد الغایه، ج ۲، ص ۲۶۹.
- (۱۶۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.
- (۱۶۷) سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.
- (۱۶۸) نهج البلاغه، کلمه ۳ از کلمات قصار.
- (۱۶۹) میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۹۸.
- (۱۷۰) جامع السادات ج ۲، ص ۵۰.
- (۱۷۱) بحار، (چاپ جدید) ج ۶۹، ص ۶۱.
- (۱۷۲) بحار، (چاپ جدید) ج ۶۹، ص ۶۸.
- (۱۷۳) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۵.
- (۱۷۴) کافی، ج ۵، ص ۷۱.
- (۱۷۵) میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۹۱.
- (۱۷۶) سوره ۹۶، آیه ۶.
- (۱۷۷) فهرست موضوعی غرر، ص ۲۹۸.
- (۱۷۸) کافی، ج ۴، صص ۱۱ و ۱۲.
- (۱۷۹) کافی، ج ۴ صص ۱۱ و ۱۲.
- (۱۸۰) مکارم الاخلاق، فصل ۶، ص ۱۱۴. چاپ سنگی.
- (۱۸۱) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۴۳.
- (۱۸۲) سوره ۲۰، آیه ۱۳۱.
- (۱۸۳) تفسیر صافی، ص ۳۵۰.
- (۱۸۴) کافی، ج ۲، ص ۱۳۹.
- (۱۸۵) میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۹۶.
- (۱۸۶) نهج البلاغه، کلمه ۳۴۲.
- (۱۸۷) سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵۲.

(١٨٨) ميزان الحكمه، ج ٧، ص ٢٩١.

(١٨٩) سوره ٤٣، آيه ٣١.

(١٩٠) سوره ١٠٢، آيات ١ و ٢.

(١٩١) سوره ١٠٤، آيات ١ و ٢.

(١٩٢) سوره ٦٣، آيه ٨.

(١٩٣) مفردات راغب، ماده ((عز)).

(١٩٤) فهرست موضوعی غرر، ص ١٨٧.

(١٩٥) ميزان الحكمه، ج ٦، ص ٢٩٢.

(١٩٦) كافي، ج ٨، ص ٢٤٣.

(١٩٧) سوره ٣٥، آيه ١٦.

(١٩٨) ميزان الحكمه، ج ٦، ص ٢٨٦.

(١٩٩) سفينه البحار، ج ٢، ص ٣٧٨.

(٢٠٠) مجموعه ورام، ج ٢، ص ١١.

(٢٠١) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٦٤.

(٢٠٢) كافي، ج ٥، ص ٦٣.

(٢٠٣) ميزان الحكمه، ج ٦، ص ٢٨٦.

(٢٠٤) غرر الحكم، ص ٣٦١.

(٢٠٥) فهرست موضوعی غرر، ص ٢١٥.

(٢٠٦) سفينه البحار، ج ٢، ص ٩٣.

(٢٠٧) نهج البلاغه، نامه ٣١.

(٢٠٨) غرر الحكم، ص ٨٠.

(٢٠٩) سوره ٢٨، آيه ٧٩.

(٢١٠) لثالی الاخبار، ص ١٢٨.

(٢١١) ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٣٠١.

- (٢١٢) محجه البيضاء، ج ٤، ص ٣٢١.
- (٢١٣) سفينه البحار، ج ٢، ص ٦٦٥.
- (٢١٤) سوره ٩٥، آيه ٤.
- (٢١٥) سوره ٢٣، آيه ١٤.
- (٢١٦) سوره ٢، آيه ٢٩.
- (٢١٧) مفردات راغب، ماده (عز).
- (٢١٨) سوره ٦٣، آيه ٨.
- (٢١٩) ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٣٠٠.
- (٢٢٠) فهرست موضوعي، غرر، ص ٣٤١.
- (٢٢١) غرر الحكم، ص ٦٦٨.
- (٢٢٢) مفردات راغب، ماده (عبد).
- (٢٢٣) سوره ١٩، آيه ٩٣.
- (٢٢٤) مفردات راغب، ماده (سجد).
- (٢٢٥) سفينه البحار، ج ١، ص ٥٩٨.
- (٢٢٦) سوره ١٣، آيه ١٥.
- (٢٢٧) سوره ٥٥، آيه ٦.
- (٢٢٨) سوره ٢٢، آيه ١٨.
- (٢٢٩) كافي، ج ٨، ص ٣٨٦.
- (٢٣٠) سوره ٤، آيه ١٢٥.
- (٢٣١) سوره ٢٦، آيه ٢٢.
- (٢٣٢) سوره ٢٥، آيه ٤٣.
- (٢٣٣) محجه البيضاء، ج ٥، ص ٤٩.
- (٢٣٤) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٧٠.
- (٢٣٥) ميزان الحكمه، ج ٦، ص ٢٩٠.

- (٢٣٦) سفينه البحار، ماده (عجب).
- (٢٣٧) ميزان الحكمه، ج ٦، ص ٥٢.
- (٢٣٨) نهج البلاغه، كلمه ٤٦.
- (٢٣٩) كافى، ج ٢، ص ٣١٤.
- (٢٤٠) سفينه البحار، ج ٢، ص ١٦١.
- (٢٤١) جامع السعادات، ج ١، ص ٣٢٦.
- (٢٤٢) مستدرک سفينه البحار، ج ٧، ص ٨٥.
- (٢٤٣) كافى، ج ٢، ص ٣١٣.
- (٢٤٤) جامع السعادات، ج ١، ص ٣٢٥.
- (٢٤٥) قرب الأسناد، ص ١٦٧.
- (٢٤٦) مشکوه الانوار، ص ٥٢.
- (٢٤٧) نهج البلاغه، ((عهدنامه مالک))، شماره ٥٣.
- (٢٤٨) غرر الحكم، ص ٥٣.
- (٢٤٩) كافى، ج ٢، ص ١٦٤.
- (٢٥٠) كافى، ج ٢، ص ١٦٤.
- (٢٥١) مشکوه الانوار، ص ٢١٣.
- (٢٥٢) سفينه البحار، ج ١، ص ١٣.
- (٢٥٣) كافى، ج ٢، ص ١٦٩.
- (٢٥٤) وسائل، ج ٥، ص ٤٩٠.
- (٢٥٥) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٨٠.
- (٢٥٦) فهرست موضوعى غرر، ص ١.
- (٢٥٧) ميزان الحكمه، ج ٣، ص ٢١٤.
- (٢٥٨) امالى شيخ مفيد، ص ٣٣٨.
- (٢٥٩) جواهر الكلام، ج ٣١، ص ٣٩٥.

- (٢٦٠) سورة ٢، آيه ٢٦٤.
- (٢٦١) سورة ٢، آيه ٢٦٣.
- (٢٦٢) تفسير صافى، ص ٧٨.
- (٢٦٣) وسائل، ج ٦، ص ٣١٦.
- (٢٦٤) كافى، ج ٤، ص ٢٢.
- (٢٦٥) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٥٤٣.
- (٢٦٦) سفينه البحار، ج ١، ص ٥٥٢.
- (٢٦٧) ميزان الحكمة، ج ٣، ص ١٤٦.
- (٢٦٨) مشكوه الانوار، ص ٢٤٣.
- (٢٦٩) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٢.
- (٢٧٠) معانى الاخبار، ص ٢٥٣.
- (٢٧١) تحف العقول، ص ٣٠٥.
- (٢٧٢) ميزان الحكمة، ج ٣، ص ١٤٦.
- (٢٧٣) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٣.
- (٢٧٤) نهج البلاغه، نامه ٣١.
- (٢٧٥) مكارم الاخلاق، ص ٢٣٤.
- (٢٧٦) بحار، ج ٤١، ص ١٣٢.
- (٢٧٧) كافى، ج ٢، ص ٥٦.
- (٢٧٨) سفينه البحار، ج ٢، ص ٣٤٨.
- (٢٧٩) ميزان الحكمة، ج ٧، ص ٤١٥.
- (٢٨٠) سورة ١٠٢، آيات ١ و ٢.
- (٢٨١) نهج البلاغه، خطبه ٢٢١.
- (٢٨٢) سفينه البحار، ج ١، ص ٣٩١.
- (٢٨٣) نهج البلاغه، خطبه ٢١٦.

- (۲۸۴) کافی، ج ۲، ص ۳۲۸.
- (۲۸۵) فهرست موضوعی، غرر، ص ۵۰.
- (۲۸۶) ریاض السالکین، ص ۲۱۴.
- (۲۸۷) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۰۴.
- (۲۸۸) سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶۶.
- (۲۸۹) کافی، ج ۲، ص ۲۵۹.
- (۲۹۰) مفردات راغب، ماده (عز).
- (۲۹۱) سوره ۶۳. آیه ۸.
- (۲۹۲) سوره ۱۴، آیه ۴.
- (۲۹۳) مفردات راغب، ماده (عز).
- (۲۹۴) تحف العقول، ص ۲۸۷.
- (۲۹۵) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۱۴۷.
- (۲۹۶) تحف العقول، ص ۴۸۳.
- (۲۹۷) غرر الحکم، ص ۲۳۳.
- (۲۹۸) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۶۶.
- (۲۹۹) نهج البلاغه، کلمه ۴۲۱.
- (۳۰۰) فهرست موضوعی غرر، ص ۱۰۲.
- (۳۰۱) لذات فلسفه، ص ۳۴۰.
- (۳۰۲) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱.
- (۳۰۳) نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
- (۳۰۴) تحف العقول، ص ۳۲۱.
- (۳۰۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۰۳.
- (۳۰۶) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۰.
- (۳۰۷) حکومتی به دست مردم، صفحات ۱۸۷ و ۱۹۰.

۳۰۸) حکومتی به دست مردم، صفحات ۱۸۷ و ۱۹۰.

۳۰۹) نشریه مؤسسه در راه حق، ش ۲۷، ص ۶.

۳۱۰) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳۱۱) امالی صدوق، ص ۱۹۳.

۳۱۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۳۱۳) سوره ۱۷، آیه ۹.

۳۱۴) سوره ۴۸، آیه ۲۸.

۳۱۵) سوره ۴۶، آیه ۱۳.

۳۱۶) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۸۷.

۳۱۷) سوره ۱۱، آیه ۵۶.

۳۱۸) سوره ۱۸، آیه ۲۹.

۳۱۹) سوره ۶، آیه ۱۵۳.

۳۲۰) سوره ۱، آیه ۶.

۳۲۱) تفسیر برهان، ج ۱، ذیل آیه.

۳۲۲) معانی الاخبار، ص ۳۳.

۳۲۳) تفسیر صافی، ص ۲۰.

۳۲۴) بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۸.

۳۲۵) مفردات راغب، ماده ((زیغ)).

۳۲۶) سیره ابن هشام، ج ۱ و ۲، ص ۳۱۸.

۳۲۷) الغدير، ج ۳، صفحات ۲۱۵، ۲۱۶.

۳۲۸) سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳۲۹) الغدير، ج ۹، ص ۱۱۹.

۳۳۰) نفس المهموم، ص ۲۰۹.

۳۳۱) ارشاد مفید، ص ۲۰۱.

- (٣٣٢) نهج البلاغه، ص ٢٠١.
- (٣٣٣) سفينه البحار، ج ٢، ص ٦٢٧.
- (٣٣٤) مشكوه الانوار، ص ١٣٤.
- (٣٣٥) تحف العقول، ص ١٧١.
- (٣٣٦) امالي صدوق، ص ٢٥٣.
- (٣٣٧) مشكوه الانوار، ص ١٣٥.
- (٣٣٨) غرر الحكم، ص ٤٨٣.
- (٣٣٩) نهج البلاغه، خطبه اول.
- (٣٤٠) سوره ١٦، آيه ٤٤.
- (٣٤١) كافي، ج ١، صفحات ١٦٨ و ١٦٩.
- (٣٤٢) كافي، ج ١، صفحات ١٦٨ و ١٦٩.
- (٣٤٣) كافي، ج ١، ص ١٦٩.
- (٣٤٤) نهج البلاغه، خطبه ١٠.
- (٣٤٥) ميزان الحكمه، ج ٥، ص ١٦٤.
- (٣٤٦) سفينه البحار، ج ١، ص ١٣٢.
- (٣٤٧) امالي شيخ طوسي، ج ٢، ص ٣٤١.
- (٣٤٨) امالي شيخ طوسي، ج ١، ص ١٣٤.
- (٣٤٩) امالي شيخ مفيد، مجلس اول، ص ٥.
- (٣٥٠) ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٤٧٣.
- (٣٥١) امالي شيخ مفيد، ص ٢٣٥.
- (٣٥٢) سوره ٢، آيه ١٨٧.
- (٣٥٣) نهج البلاغه، خطبه ١٢١.
- (٣٥٤) سوره ٢، آيه ٢٥٧.
- (٣٥٥) سوره ٩١، آيات ٧ و ٨.

(٣٥٦) شرح ابن أبي الحديد، ج ٢٠، كلمة ٣٤٢.

(٣٥٧) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٦.

(٣٥٨) سفینه البحار، ج ٢، ص ٧٢٨.

(٣٥٩) نهج البلاغه، خطبه ٦٤.

(٣٦٠) فهرست موضوعی غررالحکم، ص ١٧٥.

(٣٦١) سفینه البحار، ج ٢ (غضب)، ص ٣١٩.

(٣٦٢) میزان الحکمه، ج ٧، ص ٢٣٢.

(٣٦٣) نهج البلاغه، نامه ٧٦.

(٣٦٤) کافی، ج ٢، ص ١١٢.

(٣٦٥) سفینه البحار، ج ١، ص ٣٠٠.

(٣٦٦) میزان الحکمه، ج ٩، ص ١٠٨.

(٣٦٧) میزان الحکمه، ج ٩، ص ١٠٨.

(٣٦٨) بحار الانوار، ج ١٤، ص ١٨٨.

(٣٦٩) بحار الانوار، ج ١٤، ص ١٧٣.

(٣٧٠) سفینه البحار، ج ١، ص ٤٨٩.

(٣٧١) سوره ٣٩، آیه ٥٣.

(٣٧٢) فهرست موضوعی غرر، ص ١٢٦.

(٣٧٣) سوره ١٥، آیه ٤٢.

(٣٧٤) میزان الحکمه، ج ٣، ص ٤٦٢.

(٣٧٥) نهج الفصاحه، كلمة ١٤٣.

(٣٧٦) تحف العقول، صفحه ١٧٣.

(٣٧٧) میزان الحکمه، ج ٧، ص ١٤٦.

(٣٧٨) غرر الحکم، ص ٥٨٥.

(٣٧٩) میزان الحکمه، ج ٧، ص ١٤٩.

- (٣٨٠) بحارالانوار، ج ٧٥، ص ٣٢١.
- (٣٨١) فهرست موضوعی غرر، ص ٦٦.
- (٣٨٢) سفینه البحار، ج ٢، ص ٢٩٥.
- (٣٨٣) کافی، ج ٢، ص ٣٥٥.
- (٣٨٤) میزان الحکمه، ج ٧، ص ١٤٢.
- (٣٨٥) کافی، ج ٢، ص ٣٥٦.
- (٣٨٦) میزان الحکمه، ج ٧، ص ١٥٥.
- (٣٨٧) کافی، ج ٢، ص ٣٥٥.
- (٣٨٨) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٤.
- (٣٨٩) بحارالانوار، ج ٤٦، ص ٢٨٧.
- (٣٩٠) امالی شیخ طوسی، ج ١، ص ١٩٧.
- (٣٩١) نفس المهموم، ص ٧٧.
- (٣٩٢) عیون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٤٠.
- (٣٩٣) عیون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٤٠.
- (٣٩٤) سوره ٣، آیه ١٣٤.
- (٣٩٥) المستطرف، ج ١، ص ١٥٩.
- (٣٩٦) سوره ٦١، آیه ٤.
- (٣٩٧) میزان الحکمه، ج ١، ص ٤٣٣.
- (٣٩٨) میزان الحکمه، ج ١، ص ٤٣٢.
- (٣٩٩) نهج البلاغه، خطبه ٢٠٣.
- (٤٠٠) کافی، ج ٢، ص ٣١٦.
- (٤٠١) میزان الحکمه، ج ١، ص ٤٣٥.
- (٤٠٢) مشکوه الانوار، ص ١٢١.
- (٤٠٣) کافی، ج ٢، ص ١٢٥.

- (۴۰۴) سوره ۲، آیه ۲۲۲.
- (۴۰۵) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۳.
- (۴۰۶) کافی، ج ۲، ص ۱۲۴.
- (۴۰۷) فهرست موضوعی غرر، ص ۱۷۳.
- (۴۰۸) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۰.
- (۴۰۹) سوره ۷۵، آیات ۵ و ۶.
- (۴۱۰) سوره ۳، آیه ۲۱.
- (۴۱۱) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۸.
- (۴۱۲) سوره ۳، آیه ۱۰۳.
- (۴۱۳) سوره ۸، آیه ۶۳.
- (۴۱۴) سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۲.
- (۴۱۵) معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۸۴.
- (۴۱۶) ارشاد مفید، ص ۲۴۳.
- (۴۱۷) مفردات قرآن، کلمه حسد.
- (۴۱۸) کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.
- (۴۱۹) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۲۵.
- (۴۲۰) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۴.
- (۴۲۱) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۴.
- (۴۲۲) مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۷.
- (۴۲۳) سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۵.
- (۴۲۴) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۷.
- (۴۲۵) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۳۸.
- (۴۲۶) عیون اخبار الرضا (چاپ سنگی)، ص ۲۱۶.
- (۴۲۷) نهج البلاغه، کلمه ۳۴۹.

- (۴۲۸) نهج البلاغه، کلمه ۱۱۴.
- (۴۲۹) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳.
- (۴۳۰) مشکوه الانوار، ص ۳۲۳.
- (۴۳۱) مشکوه الانوار، ص ۲۱۷.
- (۴۳۲) سوره ۵، آیه ۳۲.
- (۴۳۳) کافی، ج ۷، ص ۲۸۹.
- (۴۳۴) کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.
- (۴۳۵) مکارم الاخلاق، (چاپ سنگی)، ص ۱۹۸.
- (۴۳۶) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۲.
- (۴۳۷) غرر الحکم، ص ۳۶۵.
- (۴۳۸) فهرست غرر، ص ۲۳۹.
- (۴۳۹) کافی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- (۴۴۰) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۵.
- (۴۴۱) سوره ۱۳، آیه ۲۱.
- (۴۴۲) جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۲.
- (۴۴۳) میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۷.
- (۴۴۴) کافی، ج ۲، ص ۱۵۷.
- (۴۴۵) کافی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- (۴۴۶) سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.
- (۴۴۷) فهرست موضوعی غرر، ص ۱۳۳.
- (۴۴۸) سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.
- (۴۴۹) فهرست موضوعی غرر، ص ۱۳۴.
- (۴۵۰) کافی، ج ۴، ص ۲۷.
- (۴۵۱) تحف العقول، ص ۳۶۱.

- (٤٥٢) غرر الحكم، ص ٤٥٦.
- (٤٥٣) كافي، ج ٢، ص ١٥٤.
- (٤٥٤) فهرست موضوعي غرر، ص ٨٩.
- (٤٥٥) وسائل، ج ٨، ص ٥٤٠.
- (٤٥٦) ميزان الحكمه، ج ٣، ص ٢٣٩.
- (٤٥٧) فهرست غرر، ص ١٠٣.
- (٤٥٨) سفينه البحار، ج ١، ص ٤٤١.
- (٤٥٩) سفينه البحار، ج ١، ص ٤٤١.
- (٤٦٠) سوره ٢، آيه ٦.
- (٤٦١) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٩١.
- (٤٦٢) مشکوه الانوار، ص ٤٢.
- (٤٦٣) كافي، ج ٢، ص ٢١٨.
- (٤٦٤) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٣.
- (٤٦٥) سفينه البحار، ج ٢، ص ٦٨٠.
- (٤٦٦) سوره ٢٠، آيات ٤٣ و ٤٤.
- (٤٦٧) غرر الحكم، ص ٤٤٤.
- (٤٦٨) غرر الحكم، ص ٥٩٦.
- (٤٦٩) مشکوه الانوار، ص ٤١.
- (٤٧٠) مجموعه ورام، ج ٢، ص ١٣٥.
- (٤٧١) كافي، ج ٨، ص ٨٧.
- (٤٧٢) بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٥٥.
- (٤٧٣) نهج البلاغه، خطبه ٤٠.
- (٤٧٤) خصال صدوق، ص ٣١٥.
- (٤٧٥) سوره ٧٩، آيات ٤٠ و ٤١.

- (٤٧٦) غرر الحکم، ص ٤٤٣.
- (٤٧٧) تحف العقول، ص ٢٠٨.
- (٤٧٨) مجموعه ورام، ج ٢، ص ١١٥.
- (٤٧٩) میزان الحکمه، ج ١، ص ١٣٧.
- (٤٨٠) نهج البلاغه، کلمه ٤.
- (٤٨١) کافی، ج ٢، ص ٨٨.
- (٤٨٢) میزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٦٧.
- (٤٨٣) کافی، ج ٢، ص ٨٩.
- (٤٨٤) میزان الحکمه، ج ٥، ص ٥٩٦.
- (٤٨٥) سوره ٤٢، آیه ٣٩.
- (٤٨٦) نهج البلاغه، نامه ٤٧.
- (٤٨٧) میزان الحکمه، ج ٥، ص ٦٠٢.
- (٤٨٨) سفینه البحار، ج ١، ص ١٩٢.
- (٤٨٩) کافی، ج ٢، ص ٣٠٢.
- (٤٩٠) سفینه البحار، ج ٢، ص ١٦٨.
- (٤٩١) فهرست موضوعی غرر، ص ٣٦٤.
- (٤٩٢) کافی، ج ٢، ص ٣٠١.
- (٤٩٣) سوره ١٦، آیه ١٢٥.
- (٤٩٤) سوره ٣٦، آیه ٧٨.
- (٤٩٥) سوره ٣٦، آیه ٧٩.
- (٤٩٦) سوره ٣٦، آیه ٧٩.
- (٤٩٧) سوره ٩، آیه ١٢٨.
- (٤٩٨) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٩٨.
- (٤٩٩) نهج البلاغه، خطبه ٢١٦.

- (٥٠٠) فهرست موضوعی غرر، ص ٧٤.
- (٥٠١) میزان الحکمه، ج ٢، ص ٤٦٧.
- (٥٠٢) سفینه البحار، ج ١، ص ٢٨٩.
- (٥٠٣) مفردات راغب، (مکر).
- (٥٠٤) میزان الحکمه، ج ٩، ص ١٦٩.
- (٥٠٥) کافی، ج ٢، ص ٣٣٦.
- (٥٠٦) سوره ٨، آیه ٣٠.
- (٥٠٧) بحارالانوار، ج ٤٧، ص ٧٤.
- (٥٠٨) وسائل، ج ١١، ص ١٠٢.
- (٥٠٩) میزان الحکمه، ج ٢، ص ٣٢٩.
- (٥١٠) تفسیر صافی، ص ١٣٢.
- (٥١١) سوره ٤، آیه ١٠٤.
- (٥١٢) تفسیر مجمع البیان، ج ١ و ٢، ص ٥٣٩.
- (٥١٣) نهج البلاغه، نامه ٣١.
- (٥١٤) سوره ٢٦، آیه ٢٢.
- (٥١٥) سوره ٧، آیه ١٥٧.
- (٥١٦) بحارالانوار، ج ٧٤، ص ٣٦٥.
- (٥١٧) مروج الذهب، ج ٣، ص ٧٠.
- (٥١٨) ارشاد مفید، ص ٢٥٥.
- (٥١٩) ارشاد مفید، ص ١٤٦.
- (٥٢٠) کافی، ج ٢، ص ٣٥٩.
- (٥٢١) الغدير، ج ٢، ص ١٧٤.
- (٥٢٢) نهج البلاغه، خطبه ٢٠٦.
- (٥٢٣) مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٣.

(۵۲۴) نفس المهموم (چاپ جدید)، صفحات ۴۵۲ - ۴۵۰.

(۵۲۵) سوره ۳، آیه ۱۳۴.

(۵۲۶) ارشاد مفید، ص ۲۴۰.

(۵۲۷) تحف العقول، ص ۳۰۴.

(۵۲۸) خصال صدوق، ص ۲۹۲.

(۵۲۹) سوره ۳، آیه ۱۵۱.

(۵۳۰) سوره ۳۳، آیه ۲۶.

(۵۳۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۵۰.

(۵۳۲) سوره ۸، آیه ۶۰.

(۵۳۳) کافی، ج ۲، ص ۳۶۸.

(۵۳۴) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۶۳.

(۵۳۵) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۲.

(۵۳۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

(۵۳۷) ارشاد شیخ مفید، ص ۲۶۵.

(۵۳۸) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۹۱.

(۵۳۹) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۰.

(۵۴۰) فهرست موضوعی غرر، ص ۴۰۹.

(۵۴۱) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۹۴.

(۵۴۲) نهج البلاغه، کلمه ۲۱۱.

(۵۴۳) فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۱.

(۵۴۴) فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۱.

(۵۴۵) غررالحکم، ص ۶۰۲.

(۵۴۶) سوره ۷۶، آیه ۳.

(۵۴۷) سوره ۲۰، آیه ۵۰.

- (٥٤٨) سورة ٤٨، آيه ٢٨.
- (٥٤٩) نهج البلاغه، خطبه ١١٠.
- (٥٥٠) كافى، ج ١، ص ١٩١.
- (٥٥١) نهج البلاغه، خطبه ٤.
- (٥٥٢) تحف العقول، ص ٣٨٦.
- (٥٥٣) نهج البلاغه، كلمه ٤٢١.
- (٥٥٤) بحارالانوار، ج ١، ص ٩٦.
- (٥٥٥) ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢١٠.
- (٥٥٦) مجموعه ورام، ج ٢، ص ٣٢.
- (٥٥٧) سورة ١٧، آيه ٩.
- (٥٥٨) سورة ٢، آيه ٢.
- (٥٥٩) بحارالانوار، ج ٢، ص ٣٤.
- (٥٦٠) سفينه البحار، ج ٢، ص ٣١٨.
- (٥٦١) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٥٥.
- (٥٦٢) وسائل، ج ١٢، ص ٢٠٨.
- (٥٦٣) ميزان الحكمه، ج ٧، ص ٢٢١.
- (٥٦٤) كافى، ج ٥، ص ١٦٠.
- (٥٦٥) ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢١٨.
- (٥٦٦) فهرست موضوعى غرر، ص ١٨٤.
- (٥٦٧) غرر الحكم، ص ٧٦١.
- (٥٦٨) سفينه البحار، ج ١، ص ٦٣١.
- (٥٦٩) ميزان الحكمه، ج ٣، ص ٦١.
- (٥٧٠) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٠.
- (٥٧١) امالى صدوق، ص ٢٤٧.

(۵۷۲) سوره ۴، آیه ۴۸.

(۵۷۳) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸.

(۵۷۴) لالی الاخبار، ص ۱۷۸.

(۵۷۵) نهج البلاغه، نامه ۶.

(۵۷۶) بحار (چاپ سنگی)، ج ۸، ص ۴۷۲.

(۵۷۷) بحار (چاپ وزارت ارشاد)، ج ۳۲، ص ۶.

(۵۷۸) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۴۱.

(۵۷۹) وسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

(۵۸۰) سوره ۸، آیه ۶۳.

(۵۸۱) کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

(۵۸۲) وسائل، ج ۸، ص ۵۸۵.

(۵۸۳) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۵۸۴) خصال صدوق، ص ۱۸۳.

(۵۸۵) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۵۸۶) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۵۸۷) بحار، ج ۷۴، ص ۸۹.

(۵۸۸) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۳۱۵.

(۵۸۹) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۴.

(۵۹۰) مجمع البحرين، ماده (مجن).

(۵۹۱) نهج البلاغه، کلمه ۲۹۴.

(۵۹۲) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳.

(۵۹۳) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۵۹۴) غررالحکم، ص ۱۵۲.

- (٥٩٥) نهج البلاغه، كلمه ١٢.
- (٥٩٦) سفينه البحار، ج ٢، ص ٦٨١.
- (٥٩٧) كافى، ج ٢، ص ١١٢.
- (٥٩٨) ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٥١٣.
- (٥٩٩) تحف العقول، ص ٣٥٩.
- (٦٠٠) كتاب شهاب، ص ٧.
- (٦٠١) كافى، ج ٢، ص ٣٤٤.
- (٦٠٢) مجموعه ورام، ج ١، ص ١٢.
- (٦٠٣) سوره ٩، آيه ١٢٨.
- (٦٠٤) سوره ٣٣، آيه ٢١.
- (٦٠٥) غرر الحكم، ص ٢١٢.
- (٦٠٦) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٦٧.
- (٦٠٧) كافى، ج ٨، ص ١٥٣.
- (٦٠٨) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٠٩.
- (٦٠٩) مشکوه الانوار، ص ١٩٢.
- (٦١٠) كافى، ج ٢، ص ١٧٣.
- (٦١١) جامع السعادات، ج ٢، ص ٢٥٥.
- (٦١٢) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٣.
- (٦١٣) بحار الانوار، ج ٥٨، ص ١٥٠.
- (٦١٤) تفسير دارالمنثور، ج ٦، ص ٣٨٦.
- (٦١٥) تحف العقول، ص ٣٠٥.
- (٦١٦) بحار الانوار، ج ٤١، ص ٤٩.
- (٦١٧) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٨٧.
- (٦١٨) جامع السعادات، ج ٢، ص ٢٥٢.

- (٦١٩) ميزان الحكمة، ج ٤، ص ٨٣.
- (٦٢٠) بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٩٤.
- (٦٢١) ميزان الحكمة، ج ٤، ص ٨٤.
- (٦٢٢) كافي، ج ٢، ص ١٥٢.
- (٦٢٣) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٦٣٩.
- (٦٢٤) ميزان الحكمة، ج ٤، ص ٨٧.
- (٦٢٥) سفينة البحار، ج ١، ص ٢٦٨.
- (٦٢٦) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٦٤٢.
- (٦٢٧) سورة ٤٩، آيه ١٢.
- (٦٢٨) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٧.
- (٦٢٩) ميزان الحكمة، ج ٧، ص ٣٣٨.
- (٦٣٠) جامع السعادات، ج ٢، ص ٢٨٨.
- (٦٣١) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٧.
- (٦٣٢) لابي الاخبار، ص ٥٠٣.
- (٦٣٣) مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٠٦.
- (٦٣٤) مجموعه ورام، ج ١، ص ١١٩.
- (٦٣٥) ميزان الحكمة، ج ٧، ص ٣٣٧.
- (٦٣٦) غرر الحكم، ص ٤٠٧.
- (٦٣٧) ميزان الحكمة، ج ٧، ص ٣٣٢.
- (٦٣٨) غرر الحكم، ص ١٥٦.
- (٦٣٩) سورة ٢٤، آيه ٢٢.
- (٦٤٠) غرر الحكم، ص ٤٩٧.
- (٦٤١) جامع السعادات، ج ٢، ص ٣١٠.
- (٦٤٢) جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ٦٩.

٦٤٣) سفينه البحار، ج ١، ص ٦٣.

٦٤٤) جامع السعادات، ج ٢، ص ٣٠٦.

٦٤٥) تحف العقول، ص ٢٨٢.

٦٤٦) ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٣٦٦.

٦٤٧) كتاب جعفريات، ص ٢٣٦.